گذارشات این تاریخ تقریباً از

سه‌هزار و پانصدسال قبل از حضرت

مسیح ع شروع میشود وحاوی بسا حکایات

عجیبه و بیانات حیرت انگیز است در دارالترجمهٔ همیونی

ترجمه شده ودر مطبعهٔ خورشید طبع میشود قسمت اول از

این تاریخ که زیاده از شتصد صفحهٔ وزیری است بسه تومان فروخته

میشود هر گاه کسی طالب شرکت طبع آن باشد قیمت انرا از پیش بکتابخانهٔ

خورشید در خیابان ناصریه رو بروی شمس العماره بپردازد قبض چاپی داده خواهد

شد و در هر هفته چهار جزؤ از آن را که عبارت از (۲٤)

صفحه باشد دریافت خواهد نمود در هر کجا که بخواهد بهر

آدرسیکه بدهد خواهند رسانید و در خارج طهران

اجرت پست افزوده میشود در غرهٔ شهر رجب

(۱۳۲۳) شروع بطبع شد

—— والله خیر ——



قسمت اول از تاریخ چین

بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین آثار تاریخی که مایهٔ دقت و توجه انسان و موجب کشف اوضاع عالم و مراتب ترقیات
نوع بشر میباشد گذارشات مملکت چین است دامنهٔ این گذارشات بقدری وسیع است که
مورخین اروپائی هنوز احاطه بر تمام آن پیدا ننموده یعنی وقایع چهل قرن متوالی را بدست نیاورده
در عصر وسط تاریخ که هنوز ظلمت جهل اقطار اروپا را گرفته بود کمال و حلجان در مردم
مشرق زمین مخصوص اهل چین دیده میشد بنحویکه آوازهٔ گذارشات آنها بگوش اروپائیها
میرسید در همین اوان طوایف (تاتار) مانند سیل بطرف خاک اروپا سرازیر شدند
از آنجائیکه هر چیز تازه زود بانظار جلوه میکند تاریخ (ونی سین مارکو پولو) مورخ
اول مطبوع طبع اروپائیهای متفتش گشت و شرحی که در خصوص ممالک متعددهٔ صاحب
ثروت و مکنت آسیا داده مایهٔ تطمیع اروپائیها شده مقدمهٔ جنگ کروازاد (جنگ مذهبی)
را فراهم کردند — بوسیلهٔ گذارشات تاریخی (مارکو پولو) است که
(کریستوف) کشف عالم جدید یعنی امریکا را نموده چه قوانین جغرافیهٔ موهومی را که
(بطولمه) ازروی تاریخ (مارکو پولو) ترتیب داده محرک آن مرد دانشمند گشته در صدد کشف
ارض معروض کاتی بر آمد ولی باد مساعدی بر حسب مشیت قادر متعال وزیده او را بسواحل
عالم جدید برساند که در وسعت و خوبی آب و هوا و محصول و عجائب و غرایب از ارض

موهوم بر تری داشته چینی ها اسم کاتائی یا کیتا ئی را که بمملکت چین داده شده استعمال نمیکنند مأخذ این کله از کتیان نام ساکنین شمالی چین است — در زمانیکه اهل مغولستان بقتل و غارت چین آمده و جماعت کتیان در شمال آن مملکت استقراری داشتند امروز روسها اهل چین را باین اسم خطاب می کنند یونانیسان و رومانیان که از وضع این مملکت اطلاع کاملی نداشته اورا باسم سریك (منسوب بابریشم) میخواندند چه درازمنهٔ قدیمه تجارت ابریشم چین بانواحی مرکزی آسیا متداول بوده ولی ملل ممالك شرقی که از نژاد اعراب بوده این مملکت را (تسن) نام نهادند چینی ها در قانون نامهٔ (مانو) چنیا خوانده شده اندوساکنین انرا (چاتریاز) یعنی جنگجویان از پا در آمده مینامند الی درسنه (۲۸۰) قبل از میلاد مسیح قشون محربهٔ امپراطور (هوانك تی) مؤسس دودمان (تسن) به بنادر بنگاله رفته اسم (تسن) را بخارج نشر دادند ولی مطابق این روایت لازم میاید که قوانین مانو را که نسبت به ۱۵۰۰ سال قبل از میلاد میدهند تحریف شده باشد و یا اینکه تألیف آن بعد تر شده باشد در فصول آتیه ثابت خواهیم نمود که استدلالات قانون نامهٔ (مانو) در بعضی موارد خالی از صحت نیست مثلا از آنجمله میگویند هندیها هزار سال قبل از میلاد به (چاسی) ایالت غربی چین مهاجرت کرده در خطهٔ که موسوم به (تسن) بوده مقر گزیدند معنای کلمهٔ (تسن) با چینا مرادف است و کلمهٔ چنیا در تمام نواحی هندو شبه جزیرهٔ که ما ورأ رود گانژ است معروف بوده زمانیکه پورتقالیها از دریای هند رابطه با چین پیدا کردند لفظ چنیا در اروپا منتشر شد ولی خود مملکت چین کلمهٔ (چونك کو) (مملکت وسط) را بیشتر استعمال میکرد و انتخاب این کله بملاحظهٔ این نبود که چین را در وسط کرهٔ زمین تصور مینمودند — بلکه جهت انتخاب آن بملاحظهٔ این بود که این اسم درازمنهٔ قدیمه خیلی معروف بوده و علاوه در عصر (کنفسیوس) یعنی پانصد یا ششصدسال قبل‌ازمسیح‌عمملکت بممالك‌خیلی کوچك تقسیم شده— تمام محکوم‌محکم یك مملکت بوده که در وسط سایرین قرار گرفته بود وقتی هم که ممالك اطراف یکی گشته بهمین اسم باقی ماند چنانچه از برای مملکت فرانسه همین اتفاق افتاد — یعنی درازمنه قدیمه لفظ فرانسه اطلاق بمحوطهٔ دور پاریس میشد و سایر ایالات (بورگونی) (نورماندی) (آلساس) و (فرانش کمته) نامیده میشد لیکن بطول زمان کلمهٔ فرانسه بتمام آن ایالات خطاب شد از وقتیکه طایفهٔ تاتار مالك رقاب مملکت چین شده اسم دودمان خود را که (تسین کو)

(مملکت بزرگ و جلیل القدر) بوده بان دادند و سـاکنین مملکت باسم — چونك کوی چین خوانده شده یك اسم دیگر که در نظمیات و منشئات چین است (تین هیا) (زیر آسمان است) از زمانیکه (کارن) و(روبریکی) و (مارکو پولو) تاریخ تاتا را نوشته خیلی مطالب راست و دروغ در آن مندرج کردند — ولی مبلغین (کاتولیك) کسانی هستند که در ظرف دویست سال مطالب صحیح و دقیق در آن نوشتند چون طبع تصنیفات آنها در فرانسه میشد مضامین آن بدست ملل اروپائی افتاده تمام در خط اینکونه خیالات و گذارشات بیفتادند مخصوصاً در قرن اخیر بحویکه زیاده از چهل جلد کتاب بجهت گذارشات چین در مطبعهٔ فرانسه بطبع رسید این کتب در ترقی علوم و ترتیب و تمدن خیلی معاونت کردند در قرن اخیر اطلاعات اهل اروپا در خصوص چین بیشتر از امروز میبود ولی زبان چینی را امروز بهتر از سایر اوقات میدانند چه مسیو (فورنی) دو کتاب صرف و نحو از این زبان بزبان لاتینی طبع کرده بعلاوه در همین اوان دولت فرانسه کتاب لغت چندی بزبان چینی طبع کرد ملت چین مدتها موضوع مباحث زیادی بوده ولی بیشتر از روی هوا و غرض رأی و عقیدهٔ خود را بیان میکردند بدین لحاظ عقاید باطلهٔ مردم اروپائی در خصوص چینیها بدرجهٔ کمال رسید بحویکه اطلاعات صحیحهٔ سابق اروپا در خصوص چین بیشتر از امروز بود چه مصنفین معروف که چند کلمه از مردمان بی سواد پرگو شنیده چیزهای خیلی غریب و غیر واقع در کتابهای خود درج کرده اگر از روی واقع بخواهی امروز چین مطرح مذاکرهٔ اهل اروپا نیست و اگر گاهی هست مطالب پوچ و جعل در آن باب میگویند پس بر خود فریضه دانستیم که چند سال تمام تحصیل زبان و ادبیات و ادارات چینی را بکنیم و مطالب صحیحه مطابق کتب تواریخ چینی که خیلی مایهٔ اعتبار است درج نمائیم مرآینه اگر نتایجی را که از گذارشات آنها بدست میاوریم محل اعتبار عامه نیست و اصول تمدن چین را غیر از انچه فرض کرده اند میدانیم از رای مخالف کوئی نیست چه هرچه را می گوئیم بر حسب تحقیقات زیادی است که بطول زمان شده بحویکه مطالعه کنند کان در بادی نظر درك مقاصد ما را نمی نمایند مگر اینکه متصورات اولیهٔ خود را دور بزنند قبل از اکتشافات هیئتی (کپرنیك) و (نیوتن) گمان میکردند که زمین مرکز عالم است و عالم منحصر است باجرام سماوی که از فضای غیر متناهی ملحوظ است و غافل از این بودند که شمس مضیئه مرکز یك رشتهٔ از کواکب بیشتر نیست و اجرام نورانی که ما ثابته میگوئیم هرکدام مرکزی است و هر کدام

صاحب سلسلهٔ مخصوصی بهمین نهج سابق گمان میکردند مرکز تمدن و تربیت انحصار بیك نقطه داشته غافل از این بودند که این مرکز نسبت ببعد وطول زمان نقطهٔ موهومی میشود چه مراکز دیگری بوده هر کدام صاحب سلسله و هریك از این مراکز سبك مخصوصی از برای تراوش ترقی و تربیت داشته مثلا (مصر) و (چین) و (هند) هر کدام مرکز تمدن بوده و اگر فی الجمله رابطهٔ نسبت بیکدیگر و نسبت بمرکز تمدن ماداشته بواسطهٔ امتداد و طول اشعهٔ نورانیشان بوده زیراکه اشعهٔ سلسله های شمسی از حدود حود خارج میشوند تمام مقصود ما از این مقدمات این است — پس از انکه مبنی واصول کاررا بخطا پیش برند متفرعات وشاخ وبرگهای آن باطل و عاطل خواهد شد وجهة اشتباه این بوده است که درست تحقیقات خود را بعمل نیاورده اند بعد از این باید مطالب تاریخی مشرق ومغرب را معاً مبنای تجربه قرار دهند و از آن قوانین کلی تاریخی را بدست آورند همان طوریکه (کبلر) و (کالیله) و (نیوتن) گذارشات قوانین طبیعی را بدست آورده باید قوانین کلی تاریخی راکه شامل تمام گذارشات انسانی میشود بدست آوریم ولی تکمیل این قوانین باین زودیها ممکن نیست چه بالابردن همچو بنای بزرگی کار یك روز ودو روز نمیباشد علی الحاله بعضی گذارشاتی که راجع بممالك دوردست و غیر معروف است مینگاریم تا انکه عقل اولی همچو (نیوتن) از برای تکمیل مطالب تاریخی پیدا شود امید است که مطالعه کنندگان از مطالعهٔ این رساله کمالات پیدا نکنند چه تاریخ بزرگترین وقدیمترین ممالك را در ان بنحو اختصار ذکر کرده ایم مملکتی که ازطوفان نوح بران آسیبی نرسید وصنعتش چند هزارسال قبل از صنعت اروپا رواج پیدا کرده وتمدنش ازازمنه تاریخی سبقت داشته وامتداد زمان تاریخش مایهٔ سهو ونسیان مورخین شده همچو مملکتی اطلاعات بی پایان لازم دارد — رسالهٔ ما اگرچه خلاصهٔ از تاریخ آن مملکت است لکن مطالعه کنندگان را دقت کافی وغور وتأمل وافی از برای مطالعهٔ آن لازم است تا انکه فایدهٔ از مقایسه وسنجیدن اخلاق وآداب وعادات ووقایع مهمه همچو ملت بزرگی برند که نامش در صفحهٔ تاریخ عالم ضبط شده اوضاع و تمدن مملکت چین که ابداً وجه شباهتی باوضاع وتمدن سایر ممالك نداشته مایهٔ حیرت و موجب بصیرت وبینائی اهل عالم است مابین تمام ملل روی زمین ملت چین تنها ملتی است که تربیت وتمدنش بالاصاله ازاول دنیا شروع شده واز دستورالعملهای خارجه که بتوسط فتح ونصرت برسایر ملل وداشتن کتیبه های تاریخی پیدا میشود ابداً معاونتی نخواسته وحال اینکه تمدن اروپا حتی تمدن مصر بوسایل اینگونه دستورالعملها بوده نباید تصور نمود که

انتشار مذهب (بودا) كه دراوايل قرن اول ميلادى در اين مملكت اتفاق افتاد سبب ترقيات چين گشت كه دران اوان كه كلمات ان مذهب منطوى درطبقات بيسواد مردم كرده بطورى متصاد باعقايد زهاد وموهومات مردم بوده كه ابداً پندها ونصايح آن درتأديب وتعليم مردم اثر نميكرد وعلم احلاق (كنفسيوس)كه امروزه مبناى اصول سياسيهٔ دولت چين است تكيل منزه ومبرا از كلمات (بودا) بوده

حغرافياى طبيعى

گوياحدود مملكت چين بغير از — منچوريه — ومغولستان— وتبت — وساير مستعمرات آن برحسب طبيعت طورى قرارگرفته كه از خارج چيزى تصرف در ترقيات آن تمايد چه از طرف جنوب ومشرق بدريا محدود شده وازشمال بصحراى لم يزرع ازمغرب بسلسلههاى كوه ودارای يك وسعت دايرهٔ شكل است كه پانصد ياششصد فرسنك قطر آن ميشود — دو رود بزرك ازجبال كوه تبت سرازير شده تمام مملكت را ازمشرق بمغرب مشروب مينمايد وبعد وارد درياى اصفر ميشود جبال عديدهٔ مرتفعه از وسط مملكت ميگذرد ومحصولات طبيعى وآثار وكسرات معرفت الارضى كه در نقاط مختلفهٔ زمين ظهور ميرسد تمام در اين سامان جمع شده چون اين مملكت قديم باندازهٔ تمام خاك اروپا بغير از عثمانى وروس وسعت دارد لهذا محتاج بخارج نشده است در صورتيكه ساير ممالك مجبورند كه محصولات طبيعى خودرا بايك ديگر معاوضه نمايند تاآنكه رفع حوائجشان بشود از زمانيكه اروپائى ها محتاج باهل چين شدند محصولات خودرا درمملكت انها ببردند چينيها كه بدواً آن محصولات را نديده بودند بطول زمان انها را مايحتاج خود قراردادند مانند تجملاتى كه از براى ملل متمدنه لازم است ولى معاوضهٔ محصولات ايالات مختلفهٔ چين كه باندازهٔ ممالك اروپا وسعت دارد ازبراى صنعت ومشغوليت چينى ها كافى بود بواسطهٔ همين فراوانى است كه دولت چين چندان درفكر تجارت باخارجه برنيامده درفصول تجارت و صنعت اين مطالب را مذاكره خواهيم نمود مملكت چين بسه ناحيه قسمت ميشود اول ناحيه (كوهستان) دوم — ناحيهٔ پست — سوم ناحيهٔ جنوبى كه بدو ناحيهٔ اول شاهى دارد

(١) مملكت كوهستانى

درمشرق فلاة مغولستان ونواحى مرتفعهٔ كه چينى ها — سيمان نامند مملكت وسيعى تمام معروش ازكوه واقع شده وشامل ايالت — خانسى (سرحد مغرب) وچانسى

(خاك مغرب کوهستانی) وسیچوان (چهار رود) ویونان (جنوب ابری) است دو رود بزرك (هوانك هو) وکیانك ازان محال میگذرد وبواسطهٔ منبع مرتفعی که دارند درامکنهٔ غیر مستویه بسهولت جاری میشوند حال ایالت (یون نان) بسه اهل افغانوس امتداد پیدا نموده مایه اتصال (کوان کی) مملکت چین میشود خوبکه اطراف چین مگر از یك سمت محصور گشته وشارع عموم ازهمین سمت است که بواسطهٔ دیوارمرتفعی بهم مربوط گشته وصاحب دو دروازه است یکی ازطرف سن که اختیارش دست چانی هست یکی از طرف (تون کن) که اختیار آن دست اهالی تونکن است کسانیکه بدواً در خاك چین مروج تمدن وتربیت گشته ساکنین این نواحی بوده اند

(۲) مملکت پست

دنباله دو رود — هوانك هو — وکیانك — واردین ناحیه مسود این ناحیه زخیز حاصل خیزی ومشروب شدن از رودها ئیکه دوآن است شباهت کلی به (مرو پوتامی) بین النهرین دارد یك قسمت ایالت (چانسی) و (سیران تونك) و (هونان) و (کیانك نان) ویك قسمت (چی کیانك) و (هوکوانك) دران سرزمین واقع است قطعات شمالی بواسطهٔ رودب وسرماکمتر حاصل خیزاست بواسطهٔ سطح سراشیبش و اصفر وخلیج (پیچیلی) محدود است واین ناحیه ها ئیکه بواسطهٔ رسوب آب رود خانه اصفر بالا آمده مرطوب است این ناحیه دارای سواحل موحشی است چه پست و مانند هاى آن که دم ل زمان تغییر پیدا میکنند هم بدریا ماند هم بخشکی

(۳) ناحیهٔ جنوبی

این ناحیه شباهت کلی بدو ناحیهٔ سابق الذکر دارد یعنی شامل قسمت جنوبی ایالات (هو کوانك) و (چی کیانك) و (کیاسی) و (فوکین) و (کوانك تنك) و (کوانك تسی) و (کوئی چو) است این ناحیه در بدو امر جزء ممالک چین محسوب نمیشد جبال مرتفعه ودره های عمیقه دران زیاد پیدا میشود ساکنین آن مردمانی بودند مطلق العنان رنك جلدشان ازمردمان شمالی تیره تر (سن چی هوانك تی) دوست سال قبل از میلاد شاه عظیمی آنهارا بقید اطاعت درآورده وزجلك نصف آنان را عرصهٔ شمشیر ابدار نمود تمام تجارت چین — با اروپا در همین نقاط این ناحیه مسدود وتمام چای که بمصرف اروپا میرسد از این نقاط گرفته میشود — نقاط عمده یکی از بنادر کانن

در نواحی کوهستانی ایالات (یون‌نان) و سیچوان و چیسی ارتفاع مکان بمنتهی درجه میرسد و سیر آب سریعتر میگردد و در خیلی محال معابر شب‌ها و ناهمواریها عمودی و درهای غیر قابل عبور پیدا میکنند

دیوار یا حصار بزرگ

قبل از اینکه تاتار منچوریه چین را تصرف کنند سرحد شمالی ایمملکت بحصار بزرگی محدود شده بود این حصار یا دیوار از خلیج لیاتونك یا بحر اصفر تا انتهای غربی ایالات چیسی ممتد میشد و مسافت آن تقریباً از پانصد الی ششصد فرسنك بود این بنا عظیم و بمصرف ترین بنائی است که تاکنون دیده شده بانی آن تس‌ جی هوانك تی اول امپراطور کبیر دودمان تسن که حکم سوزاندن کتب را داده و در سنه ۲۱۰ قبل از میلاد حیات داشته بوده و مقصود از بالا بردن این بنا حفظ و دفاع مملکت از نهب و غارت طایفه تاتار بوده میگویند که قریب ده سال چندین کرور مردم را از برای ساختن این دیوار گماشته بودند و بواسطه مخاطرات عظیمه این کار چهارصد هزار نفر از انها بدفعات تلف شد ضخامت این دیوار باندازهٔ است که شش سوار از بالای آن ممکن است که بگذرد و در امتداد طول آن برجهای زیاد بفاصله دو چوبه تیر پرتاب شده تا اگر دشمنی پیدا شود از پا در انداختنش امر سهلی باشد این دیوار در نقاط مشرق خیلی محکم است بواسطه اینکه پی آن از زیر دریا بنا شده زمانیکه عمارات این دیوار را بالا میبردند حکم شده بود که اگر یك میخی لای درز سنکها برود سرشان را از تن جدا سازند این بنا در قسمتیکه بایالت چیلی محاذی است تا حدود شمالی خیلی خوب و قشنك ساخته شده ولی تمام مصالح آن از آجر است ولی هرقدر که بمغرب بر دیگر میرود یعنی بایالات (خانسی) و چیسی و کانسو (مملکت با ثروت و حاصل خیزی که از رود کیانك میگذرد) مصالح آن فقط از گل و خاك میشود که استحکام این حصار باندازهٔ است که بدون تعمیر و مرمت زیاده از دو هزار سال است که همینطور باقی مانده در نقاطی که ناهمواری کمتر بوده قلعه و حصار پیسه بالا برده اند یا اینکه بجای قلعه و حصار دو سه برج بنا کرده دیوار باین بزرگی که ۶۰۰ فرسنك طول دارد ارتفاعش در همه جا از ۲۰ الی ۲۵ پاست (باندازهٔ اسب بقدر ثلث مطر فرانسه) حتی در قوس جبال خیلی مرتفع در صورتیکه خیال زیاد در سرحد دفعه‌تان پیدا میشود مثلاً از آن جمله یکی هست که دارای ۵۲۲۵ پاست

برحسب عقیدهٔ مسیو بار رو میتوانند با مصالحی که بمصرف این حصار رفته دو دیوار دور کره بنا نمایند که هرکدام ارتفاعش شش پا باشد وضخامتش دو پا در وارهای مخصوص بفاصله های معین در این حصار بکار برده اند که حفظ و حراستش در عهدهٔ سربازها است و در بعضی نقاط عوض در واره ستکر با برج ساخته اند امپراطورهای چین قبل از اینکه اهل مغولستان چین را بحیطهٔ تصرف در آورند بیش از دو کرور سرباز بجهت حفظ و حراست این دیوار گماشته بودند ولی اکنون که ممالک چین و تاتار یکی شده و دیگر هم تاخت و تاز طوایف وحشی نیست دیوار چین ستحلو چندی بجهت معابر که خیلی محل اما و بد سبب و علاوه از استحکام ساخته شده معبر ساخته است این سدی عظیم که پیدا شده است اینک نمونهٔ از خیالات و مدارك هوش انسانی است و کسیکه این را ساخت مقصودش حفظ و حراست مملکت چین بوده چه با وجود اطلاعات مورخین بد اندیشه که خیال میکند بیعقلی بود قبل از سلطنت این مرد نامی یعنی در زمان اقتدار دودمان چو مملکت چین بممالك کوچك تقسیم شده و بسبب مردمان آن بسلطان کل فقط همین اسمی برد لکن مشار الیه که به (تسن چی هوانك تی) موسوم بوده و سرسلسله دودمان (تسن) بوده در دستگیر کردن تمام سلاطین چین و قبایل و ایلات وحشی چادر نشین نخواست که رعایای خود بواسطهٔ بیکاری تن پرور شوند ومملکتش هر روزه دچار اغتشاش و آشوب آنها گردد لهذا ۵۰ هزار نفر از آنها را مشغول سنگ سازی نمود و مابقی را باتمام ثلث جماعت دکور (هشتصد تا هزار کرور) ساختن این دیوار گماشت زمانیکه وقایع عمدهٔ چین را بیان میکنیم شرح سلطنت این امپراطور را خواهیم داد

اعظم رود خانه های چین رود (کیانك) و (هوانك هو) است که با رودخانه های اعظم آسیا و امریکا برابری میکنند و منابع آنها در خارج مملکت است یعنی از جبال تبت استخراج نمود این جبال از سلسله جبال طویله ومرتفعهٔ همالیا (موقف گاه برف) محسوب میشود این دو رود بزرك از دو نقطه خیلی نزدیك بظهور میرسد اما (کیانك) برحسب اماکن مختلفه که سیر مینماید اسامی مختلفه باو داده شده از طرف جنوب حرکت کرده از یك رشتهٔ جبال میگذرد و بعد بطرف مشرق امتداد پیدا مینماید در صورتیکه رود (هوانك هو) بسرعت بیانته امتداد پیدا میکند و از و بعد مغولستان یعنی از حدود صحرای شامو (شامو یعنی ۱۰۰ ...) مملکت اردو عبور میکند و از حصار معروف گذشته بعد از ... جوال رود

(کیانك) اتصال پیدا کنند جریان و سیلان این دو رود بجویست که یك قسمت بزرك ممالك محاط در آن کشته دو رود دیکر در خاك تاتار احداث شده یکی موسوم به (یالنك) و دیکری کانسا (رود خاك طلا) هردو انها از خاك (تبت) از سمال بجنوب عبور کرده تا انکه برود کیان که شط الشطوط مانند ملحق کردد الحق این رود سزاوار این اسم است زیرا که در حوالی بلدی از بلاد ایالت سیچوان که در سیصد فرسنکی دریا واقع شده قریب سه فرسنك عرض دارد و در نقطهٔ که بدریای اصفر اتصال پیــدا مینماید قریب هفت فرسنك عرض پیدا میکنند طول این رود ششصد فرسنك است و از دریای شرقی کشتیهای بادی تا صد فرسنك از این رودخانه را بسهولت عبور مینماید و جزر و مد دریا تا این صد فرسنك مشاهده میشود شط مذکور برحسب عقیدهٔ مسیو مارتینی در حوالی شهر کیوکیان که در صد فرسنکی مصبش واقع شده دو فرسنك عرض دارد مطابق ضرب المثل چینیها از برای دریا حدی نیست و از برای رود کیان عمقی خلاصه در بعضی محال رود مذکور باندازهٔ عمیق است که تعیین عمق آن تا کنون معلوم نشده است و در بعضی محال دیکر تقریباً سیصد ذرع است لیکن رود هوانك هو که برود اصفر معروف است مسیرش با مسیر رود مزبور برابری میکنند اکرچه حجم آن عراتب کمتر است چینیها کمان میکنند که این رود از دریاچه که در روی کوه معروف (کوان لی) قرار کرفته احداث میشود این کوه برحسب عقیده خود چینیها الیپ (یعنی عرش رب النوعها است) شط مذکور از زمان قدیم خسارات زیادی بواسطهٔ طغیانهای متعدده اش ظهور رسانیده و همیشه مترصد بوده اند که بواسطه سد های محکم آن را جلوکیری کنند در فصل یوتین (کذارشات امپراطور یؤ و شوکینك) قانون نامه چینی که دردو هزار و سیصد سال قبل از میلاد مسیح درزمان امپراطور (یؤ) نوشته شده مطالب ذیل را ملاحظه میکنند

ای خدایان چهار کوه مقدس از انقلاب و طغیان آبها در رنج و تعبیم چه امواج بی پایان آبها محیط بر کوهها و مسلط بر تپه ها کشته باکه باینمراتب اکتفا نموده چون بسمت آسمان صعود مینماید عنقریب آسمان را نیز مستغرق میسازند ملت این خاکدان همیشه استغــاثه میکــنند تا اینکه کسی بفریادشان رسد از انها جلوکیری نماید ملت بمجرد شنیدن این استغاثه چنین اظهار داشتند که کو ان از عهده انجام سؤال ملتراند برآید سلطان در جواب فرمود که او همیشه در اجرای اوامر مخالفت مینماید خدایان چهار کوه جواب دادند مخالفتی که با اوامر قدیمه

نموته مانع میشود که او را جدیداً مأمور سازیم تا انکه اعمال و افعالش را مجدداً بمحك تجربه بزنیم امپراطور ناگزیر تسلیم گشته نه سال تمام کوان جد وجهد و کوشش نمود که شاید از آب جلو گیری نماید ولی افسوس که بهآمال خود نایل نشد — انچه که از بابت تفصیل طوفان نوح پیدا کرده اند همین است که ملاحظه نمودید معین است که تمام این مذاکرات در خصوص یك طغیان و انقلاب بزرگی است که با وجود اغراقاتیکه در منظومات و اشعار چینی ملاحظه میشود با طوفان نوح معادله نکنند چه آن ملت متوحش از برای جلو گیری آبها متمنی کمك و حمایت اقتدار سلطنتی بوده در واقع کسی که توانست از عهدهٔ جلوگیری آبها برآید دو امپراطور (یائو) و (چون) بودند چنانچه برحسب مندرجات تاریخ نامهٔ قدیم چینی (چون) مملکت را بدوازده ایالت تقسیم نمود که هرکدام محاط بر آب بودند یعنی هرکدام حکم جزیرهٔ را داشتند و دوازده بیرق در روی دوازده کوه قرار داده و مذاب (نهرهائیکه دستی حفر میکنند) بجهة جاری شدن آبها حفر نمود یعنی تعداد و ازدیاد قنوات چین از این تاریخ بود بنحویکه مواد طبیعی هر ایالت بایالات دیگر منتقل میشد و مایهٔ حاصلخیزی اراضی میگشت یعنی استعداد خاك بتوسط زحمات و کوشش زارعین میگشت رودخانه‌های بزرگی که از درههای تبت سرازیر شده و پس از طی مسافتی برودهای دیگر منضم گشته تشکیل دریاچه های بزرك داده و باعث شد که تشکیل مجلس فوائدی داده شود تا آنکه کار بحرپیمائی سهولت پیدا کند چنانچه در مبحث امورات سیاسیهٔ چین مذاکرهٔ این مطلب خواهد شد ولی ذیلا ملاحظه خواهند نمود که چین اول مملکتی است که در صدد مذاب (مجری یا محل عبور آب) سازی برآمد یعنی تقریباً در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد مسیح ع بدیهی است یك دامنه که چهار صد یا پانصد فرسنك طول دارد و مانند دامنه چین بسلاسل عمدهٔ جبال (مت) اتصال پیدا کرده و منبع چشمه های عظیم است لابد از دامنه آن کوه مابین و سیبی بیش از آب دو رود خانه جاری خواهد شد مخصوصاً وقتیکه در این دامنه رشته های جبال عظیمه باهم تقاطع نموده باشد ما حصل انکه ایالتی نیست در چین که دارای دریاچه وآبهای راکد نباشد جغرافیا دانها پنج دریاچهٔ بزرك مابین آنها پیدا کرده اند در زمستان طغیان آنها باعث میشود که در تابستان اراضی شن زار ولم یزرع میگردند و دریاچه هائیکه از آبهای جاری دائمی تشکیل یافته مملو از ماهی میباشد و چون آب آنها نمکی است منافع زیادی بجهة استخراج نمك آن در سال بدولت منفعت میرسد مسیو لو کنت میگوید مابین آن دریاچه ها

دریاچهٔ پید شده (ظاهراً در چین واقع است) که در وسط آن جزیره کوچکی است که
در عین شدت گرما آب آن دریاچه را باطراف حرکت دهد بمجرد حرکت یك وقفه نمك
خیلی سفید و خوشنو در سطح آن پدیدار میشود و در تمام تابستان بهمین ترتیب از آنجا
استخراج نمك مینمایند و اگر آب آن دریاچه باندازهٔ آب دریا شور بود تمام نمکی که در این
ایالات صرف میشود از آن دریاچه گرفته میشد

مسیو لوکمت میگوید دریاچه یالت بوان معروف ترین دریاچه ها است و چینیها میگویند
احداث این دریاچه بواسطهٔ زلزله خطر انگیزی بوده که موجب طغیان آن تمام مملکت و ساکنین
مستغرق شدند بطوریکه از اهل آن بلد دو نفر باقی نماند مگر یك طفلی که بپارهٔ چوبی گیر کرده
و در وسط دریاچه در مدت [illegible] بعضیها در آمده

فصل چهارم آب وهوا و طبیعت خاك

آب و هوای چین بپایه ملایمت است تمام اختلافاتیکه در قطعه های معتدله و محرقه و منجمده
هم میرسد در آن نیز پیدا میشود مثلا زمستان ایالات شمال خیلی سخت تر از ایالات
جنوبی دارد و زمستان ایالات جنوبی ساحت کلی [illegible] سرد [illegible] دارد اگرچه رکاسون
گاهگاهی بارومتر (میزان الهوا) تا [illegible] منجمد میماند [illegible] مطالعهٔ تحقیقات اروپائیان
سرمای سخت و گرمای زیاد آن فقط دوامی دارد [illegible] سال هوای آنجا خیلی
معتدل است و در شمال مملکت [illegible] جنوب مملکت فصلهای بیمار پیدا میشود
و آب و هوای آنجا خیلی خوب و گوارا [illegible] مرض مسری و طاعونی که مایهٔ هلاکت
اغلب ساکنین نواحی مشرق زمین است در آنجا [illegible] میشود گویا خوبی آب و هوا از
نتائج [illegible] و کوههای زیادی [illegible] آن مملکت بکار برده اند
اوصاف [illegible] حال [illegible] و [illegible] در نوحی [illegible]
معروف [illegible] آمدند و [illegible] طول
عمر [illegible] که [illegible]
[illegible] (کساس) [illegible]
[illegible] آب و هوای [illegible] او آب و هوای هند
[illegible]
[illegible] گوارائی

آب و هوا بایالات چین میماند رود خانهای ممالك چین و هند خیلی بزرگند بلکه از رود خانهای اروپا بمراتب عریضتر و طویلترند علاوه بارندگیهای زیاد در آن دو مملکت میشود اراضی بایره هند خیلی زیاد است لیکن در چین نقطه غیر معموره پیدا نمیشود (کاپیتن لاپلاك) این اوقات خیلی از گدایان اعور را در کوچه های کانتون ملاقات کرده است ولی گویا اینگونه مردمان اختصاص بهمین نقطه دارند یعنی در سایر نقاط مملکت پیدا نمیشوند از اوضاع معرفة الارضی چین اطلاع کاملی بدست نیاورده اند چه علمی که متعلق بعناصر مختلفه کره ارض است تازه پیدا شده علاوه سیاحانیکه بجهت سیاحت بچین رفته اند در این باب تحصیلی نکرده اند ولی معین است مملکتی که یك عشر اراضی معموره کره زمین را تشکیل داده کسب معرفة الارضی و طبقات و مواد از خاکهای مختلفه دارد (مسیو رموزات) میگوید پالس (پکن) و ساحل جنوب شرقی فورموز ظاهراً از خاك دومین طبقه است و خاك اولین طبقه که پایه جبال غربی را تشکیل میدهد تا (چهسی) و (کیانك سو) و (آن هوئی) امتداد پیدا میکند در ایالات شمالی ذغال سنگ و [illegible] طعام و کسرات عظام مدفونه خیلی پیدا میشود این اوقات کوه آتش فشانی که در کار آتش فشانی باشد در چین یافت نمیشود ولی جبال آتش فشان خاموش خیلی دارد در ایالت چهسی معادن گوگرد زیاد پیدا میشود و اهل آنجا گوگرد مذاب را بمصارف کارهای خود میرسانند و در تاریخ نامه ها ذکر کرده از کوهی شده که سالها در بوتان استخراج مواد معدنی و فلزی میکرده زلزلهای زیاد خصوصاً در نواحی شمالی خیلی پیدا میشود از این قبیل انقلابات وهرچه راجع بحوادث جویه و سماویه است در تواریخشان مسطور داشته اند گویا در [illegible] مسافرت [illegible] سیاح سابق الذکر کوه آتش فشان عمیقی موجود بوده چه بر حسب کتب آنها در حوالی دامنه کوهی واقع شده موسوم بجبل النار زمی و شعله این کوه باندازه ایست که ابی قدرت نزدیك شدن بآن کوه را ندارد روزها دود از او متصاعد است و شبها شعله و از پای این کوه دو چشمه آب شور یکی گرم [illegible] سرد بیرون میاید (مسیو لوکنت) میگوید علت جبال چین از خاك است در صورتیکه جبال ما غالباً از سنك است و خاك آن جبال خیلی سفت [illegible] نرم و دارای خال ورنگ زرد است طوریکه اگر تا مسافت معتدبه [illegible] از سطح خاك [illegible] حفر کرده پائین روند سنگهای عظیم [illegible] انواع و چگونگی خاك مذکور [illegible] و برومندی اراضی

میگردید چه املاحی که از حلل و فرج آن بطول زمان مترشح میشود زمین را تازه ومستعد کشت وزرع مینمایند ولی جبال تمام ایالات چین از یك ماده وطبیعت نیستند مخصوصاً جبال چنسی و هونان و کانك یولك وفوکین جبال اخیره را کاملاً تاکنون کسی در صدد برنیامده کشت و زرع نماید دارای هر قسم درختی است مخصوصاً ازاشجار مستقیم القامه که ازبرای اس اساس عمارات وکشتیها خیلی خوب است امپراطور ازبرای کشتیهای مخصوص خودش ار آن چوب بکار میبرد وگاهی از اوقات از سیصد فرسنگی چه از دریا و چه از خشکی درختهای عظیم الجثه میخواهد تا انکه بجهت عمارت شخصی خود و ابنیهٔ عمومی بکار برند جبال دیگری پیدا میشود که بواسطهٔ معادن آهن و قلع و مس و زیبق و طلا و نقره شان خیلی فایده بمردم میرسانند مخصوصاً طلای انجا بقدری زیاد است که در وقت آمدن سیل از کوه باآب سرازیر شده داخل جلگه میگردد چنانکه در گل و ریك خیلی پیدا میشود

﴿ چاه آتش و چاه ملحی ﴾

چاههای خیلی عمیق آتشی در چین پیدا میشود موسوم به (هوتسینك) این آثار وعلایم را سابقاً ارسطو بایران نسبت میداد باین معنی که درایران سردابهائی بوده بصفت مذکوره کهدر آن سلاطین قدیمه مباشر طبخ طعام خود میبوده اند ولی این مسئله در بعضی از نقاط چین خیلی ملحوظ است و مردم انجا ان آتشرا بمصارف خانه خود میرسانند و بدین لحاظ درسال مبالغ زیادی پسند ولی تعجب در این است که چینیها درمواردمخصوص ازاین آتش بدست اورده اند که شرح آن در اشعار شاعر معروف چینی موسوم به (تومو) دیده میشود این شاعر درزمان اقتدار دودمان (تانك) یعنی هشت قرن بعد از میلاد مسیح حیات داشته شاعر مذکور که ازحیثیت طبع وذوق فطری مطابق عقیدهٔ مسیو رموزات با مرون اکادمیسی هم سر وهمرتبه است در اشعار خود از شعلهٔ آتش چاهها مذاکره نموده ولی مورخین بسیر از او شرح این مطالب را داده اند واسم انالانیکه ازاین میلی چاههاست اسم برده‌اند دویست سال قبل (سمدو) در تاریخ طبیعی چین مطالب ذیل را مسطور داشته چنانکه ما اروپائیان چاههای آب در اروپا داریم چینیها در ممالک خودشان چاههای آتش دارند که از برای مصارف خانه‌شان خیلی مفید ولازم است مثلا اگر سوراخی از زیر معادن کوگرد سوخته شده باز نمایند جهت طبخ هرقبیل غذائی باندازهٔ کافی احداث حرارت میشود بجای هیزم یکنوع زغال سنگی بکار میبرند که خیلی درشت است و معادنیکه استخراج اینگونه زغال را میسازند بحساب در نماند در بعضی از

نقاط مخصوصاً در یکی زغال مذکور را باندازهٔ حوب درست میکنندکه مدت یکشبـانه روز
بدون اینکه خاموش بشود میسوزد مسیو ریکول میگوید مواد قابل احتراق چین منحصر بچوب
و زغال ونی و پوشال نیست بلکه قیری نیز در اینجا پیدا میشود همانطور که در هلاند ومخصوصاً
در خلیفه نشین لیژ پیدامیشود و در ایالات شمالی خیلی بیشتر یافت میشود اصلا مخزن این قیر در
سطح زمین است بطوریکه هر اندازه که خواسته باشند بقیمت خیلی مناسبی بحسب مصارف خانه
فقرا از آن استخراج مینمایند این آثار معروف الاراضی تا یك حدی نیز در معادن زغال سنك
اروپا ودور امکنه با استعداد مشاهده میشود مثلا در خاك ایطالیا ودامنهٔ شمالی جبال آپنن
مکتوب یکنفر شاهد عینی در سالنامهٔ انجمنی که مروج عقاید مذهبی است گواهی بر تحقیقات
مذکوره ما میدهد مسیو امبر از چاههای نمك انگیز و چاههای آتش خیز (اوتونگ کیائو)
مذاکره نموده اوتونگ کیائو مجاور با کیاتینك است و واقع در ایالات سیچوان (چهار رود)
یعنی دریای جبال تبت که تقریباً سد و دوازده درجه و یازده دقیقه طول جنوبی
آنست و بیست ونه درجه وسی وسه دقیقه عرض شمالی این اهمیت صنعتی آن باندازهٔ
است که مااینجا بعضی از را ذکر میکنیم در یك فضائی ده فرسنگ طول و چهار یا
پنج فرسنگ عرض قریب ده هزار عدد از این قبیل چاهها پیدا میشود هر شخص صاحب
مایهٔ شریکی برای خود پیدا میکند ویك یا چند چاهی حفر مینمایند — و مخارج هر چاهی
تقریباً هزار و ششصد الی هزار و هفصد تومان است — و چاه هارا مثل ما حفر میکنند
یعنی چون از روی تأنی و تأمل و مساعدت وقت کار میکنند سهل تر و ارزانتر بمقصود
نائل میشوند — درصورتیکه علم مخصوصی ازبرای متلاشی کردن سنگها باباروت ندارند و
حال انکه تمام چاههاشان درتوی سنك واقع شده عمق این چاهها هزار و پانصد الی هزار و
هشتصد پااست وعرضش سه الی چهار سانتیمطر است (سانتیمطر صد یك مطر است) هرآینه
اگر طبقهٔ روی زمین تا سه پای عمودی خاك خالص باشد یك لوله چوبی مجوفی كه دارای راس
سنگی است با حفرهٔ سه چهار سانتیمطری عموداً وارد زمین می نمایند بعد از آن یك گلوله
فولادی که سیصد یا چهار صد من وزن دارد ودارای نوك ارسهای زیاد است واز طرف
فوق مقعر و از طرف تحت محدب وارد در آن حفره میکنند یك مرد با دوت لباس سبکی در
بر کرده و سوار منجانیقی گشته اوقات صبح را دوروی شاهینی حرکت میکند بطوریکه گلوله
مذکور باندازه دو پا بلند گشته بعد باتمام قوت میافتد گاهگاهی چند طناب دو ا ریسمه

برای اینکه مواد منحجره در چاه حفر شوند گلولهٔ فولادی بیك طناب محکمی از چوب
خرما اتصال پیدا نموده که بباریکی انگشت و استحکام طنابهائی است که از روده ساخته میشود
سر دیگر بشاهین نصب گشته و بیك چوب مثلثی شکل متصل شده و یکسر دیگر در پهلوی
طناب نشسته هر قدر که شاهین بیشتر بالا بیاید مردی که موکل چاه است حرکت نیم دائره
بمنات سابق الذکر میدهد بوسطهٔ این حرکت گلوله فولادی بجهت دیگر امتداد پیدا میکند
ظهر که میشود شخص مذکور بالای منجنیق رفته رفیقش را الی عصری کمك میکند چون
شب پیش میاید دو نفر دیگر بجای آنها مقرر گردد بعد از اینکه دو سه سال بهمطور عرض
این حفره شد گلولهٔ بواسطهٔ اسبابی که بجهت پیچیدن طناب قرار داده اند باتمام متعلقاتش
بیرون میاورند بدین نهج تمام این چاهها بلوله هاعمودی ومثل آینه مصیقل گردد - و گاهی
میشود که جهت امتداد سنگ خاص نیست یعنی در بعضی نقاطش خاك و زغال نیز پیدا
میشود چاه کندن در این محل مشکل بلکه بی فایده است چه بعد از اینکه حدوث مواد
اختلاف پیدا میکند امتداد چاه از حالت عمودی بحالت انحراف میرسد لیکن این قبیل اتفاقات
نادر است و گاهی اتفاق میافتد که حلقهٔ آهنی که ازبرای اتصال گلوله فولادی است میشکند در همچو
موردی پنج یا شش ماه وقت لازم است تا اینکه گلولهٔ اول را با گلوله های دیگر فولادی چون سرمه نرم
نمایند - ولی اگر سنگ چاه خوب باشد در هر شبانه روزی مانند زهٔ دوپا فرو رفتن در چاه ممکن
است قلا از [illegible] حفر کردن یك چاه سه سال وقت لازم است هر اینه اگر بخواهند آب از
چاه بیرون آورند چوب خیزران مجوفی وارد درچاه کنند که طولش بیست و چهار پااست و
در انتهای تحتانی آن دریچه ایست پس از آنکه چوب مذکور وارد چاه نمودند یك مردی
[illegible] روی طناب می نشیند و حرکاتی چند بآن میدهد در حرکتی دریچهٔ سابق الذکر بازگشته
یك اندازه آب بالا می آید ستونی که بچاه مخصوص آن است وار برای پیچیدن طناب لولهٔ چوبی
قرار داده شده بوسطهٔ [illegible] چهار گاو میش حرکت میکنند لوله را بعد از پرشدن آب بالا
میکشند [illegible] از چوب [illegible] مناسب آب چاه ها خیلی شور است ودر صورتیکه
بواسطه حرارت [illegible] از یك خمس الی یك ربع نمك میدهند ونمکی که غالبا از چاهها
استخراج میشود [illegible] خیلی [illegible] مینماید بعلاوه دارای شورهٔ زیادی است وهوای این
چاهها خیلی قابل اشتعال است هرآینه اگر در وقت بالا آوردن لوله مملو از آب چراغی مجاور دهان
چاه که [illegible] تمام [illegible] آب [illegible] که [illegible] حوالی چاه هستند مثل سنگ صاعقه

تنها رسیده بطرفة العینی مفقود الاثر میکردند این حادثه گاهی بواسطهٔ بی احتیاطی وگاهی بواسطهٔ خباثت یکنفر از عملجات اتفاق میافتد چه زمانیکه بواسطه زحمات شاق وصدمات مالایطاق میخواهد شد رحال کند سایر همکارها را هم با آتش میسوزاند چاه هائیکه احداث حرارت میکنند دارای نمك نیستند بناء ملاحظه چاه آتشی نامیده شوند — رسم این است که در هر چاه آتشی یك لوله از چوب خیزران که متأثر از این آتش نمیشود نصب میکنند و بتوسط این لوله هرکجا که خواسته باشند هوای محترق چاه را میرسانند وطریقهٔ متعمل ساختن آن این است که باشمعی آن هوا را روشن میسازند ودر زمان سوختن شعلهٔ آبی رنگی از آن متصاعد میشود وارتفاع این شعله سه چهار سانتیمتر است وقطر آن یك سانتیمتر است آتش این چاه ها باندازهٔ ست که نمك را از آب مجزا سازد ومانند نمك طعام معمولی جامد کند وچاههای بزرك آتشی درتیس تسین) بفاصله چهل فرسنکی واقع شده است

از برای تبخیر آب ورسوب وانجماد نمك طشتکی از چودن که پنج پا قطر وچهار سانتیمتر عمق ویك سانتیمتر ضخامت دارد بکار میبرند (چینیها بمعرض امتحان دراورده اند که هرچند سطح مقابل باتش وسیعتر باشد تبخیر سریعتر میشود وآتش کمتر میسوزد) — چندیك عمیقتر پر از آب محیط بر طشتك می نمایند که بواسطه همان آتش میجوشد وفایده آنها این است که هر اندازهٔ که نمك لازم است بطشتك میدهند بنحویکه پس از تبخیر آب نمك تمام طشتك را پر میکند وبشکل آن متشکل میشود ووزن آن نمك تقریباً دویست من بلکه متجاوز میباشد وسختی و حمودت آن بسختی وجمودت سنك میگردد واز برای اینکه آنرا بتصرف فروش برسانند سه چهار پارچه مینمایند در وقت ساختن آن نمك بلندی آتش باندازه ایست که طشتك چودنی قرمز میشود وآب بارتفاع هشت باده سانتیمتر بحالت غلیان در وسط طشتك بالا میماند ولی وقتیکه حرارت طشتك بواسطه آتش مواد مذکوره در چاه باشد ارتفاع وغلیان آب طشتك بیشتر می شود و از شدت وبلندی حرارت طشتك بزودی منکسر میگردد اکرچه طشتکهائی که مخصوص باینکار است ازچودن ساخته شده وعلاوه سه سانتیمتر ضخامت دارد از برای استخراج نمك چاههای عدیدهٔ سابق الذکر معلوم است که زغال چینی لازم است خوشبختانه هرقسم زغالی در این مملکت پیدا میشود وطبقات زغالیکه در داخل زمین پیدا میشود از یك سانتیمتر الی پنج سانتیمتر ضخامت دارد وراه این معادن غالباً انقدر مرتفع است که لولهها را چوب خیزران میکنند وزغالی که از انجا بیرون میاورند چینی دانه دانه است الماً

هوای معادن قابل احتراق میشود بنابراین ملاحظه معدنچیان اجازهٔ روشن کردن چراغ را نداده‌اند
عوض چراغ یك مقدار از خاك اره باسفیر مخلوط کرده بجهة رفع حاجت میسوزانند که ابداً
احداث شعله نمیکنند گاهی برحسب اتفاق در زمان حفر کردن چاههای کوچك نمك دار
در صد قدم زیر آنها طبقات زغال سنگ ضخیم پیدا می کنند ولی جرئت استخراج این
معادن را ندارند چه صرفهٔ باروت زدن وبیرون آوردن زغال اینها کار مشکلی است علاوه
بر آنست که آب زیادی در این معادن پیدا شود وزحمات آنهارا بکلی بی فایده کند از چاههای
نمك بعد از اینکه هزارپا عمق پیدا کرده روغنی آلوده نیز استخراج میکنند — حاصل این
روغن این است که در وسط آب میسوزد تقریباً روزی چهار یا پنج خمرهٔ صدمنی از آن
روغن بدست میاورند این روغن دارای عفونت زیادی است واز برای روشن کردن انبار
هائیکه در آنجا چاهها ودکانهای نمك است بمصرف میرسد هرآینه اگر اطلاعات شیمیکی من بیشتر
بود عناصر مختلفه که ترکیب این بخار را نموده‌اند پیدا میکردم ولی اینقدر میدانم که این بخار
از آثار کوه آتش فشان زیر زمینی نیست — چه از برای استعمال حاجت بروشن کردن
نمیباشد ووقتیکه روشن شد دیگر خاموش نمیشود مگر بوسیله یك کلولهٔ خاك رست که بمجرای لوله
گاز میچسبانند وگاهی بواسطه بادهای تند فوری خاموش میشود ظاهراً ماده وماهیت این
بخار گاز است ویا جوهر شیرچه شعله ان خیلی متعفن ودارای دود سیاه غلیظی است — چینیها
خواه بت پرست خواه عیسوی گمان میکنند این آتش آتش جهنم است وترس ووحشت زیادی از ان
دارند ولی درهرصورت از آتش های معمولی تند ترست عدد معادن زغال ونمك آنجا باندازه ایست
که یك ملت بزرگیرا مشغول ساخته بعضی مردمان ملاك بالخصوص مالكهای معمولی تقریباً صد
چاه دارند ارض (تیس سین) که واقع در جبال است ودر کنار رود خانه کوچکی چاه نمك
زیادی دارد که مانند چاههای (او تونك کائو) حفر گشته مثلا دریك دره آن چهار چاه واقع
شده که بی اندازه استفراغ آتش وشعله میکند ولی ابداً استخراج آب از ان نمیشود این چاهها
دربدو امر دارای آب شور بوده ولی بعد از اینکه آب آنجا خشك شد در دوازده سال قبل
در صدد کندن زمین برآمدند تا اینکه مجدداً باب رسند ولی زحمتشان بیهوده بود چه عوض
آب یکستون عظیمی از هوا متصاعد شد وترشح ذرات درشت سیاه رنگی نمود که شباهتی بدود
های معمولی نداشت بلکه خیلی شباهت بسیار کورهٔ خیلی مشتعلی داشت که سرعت سیر این
بخار باندازه ایست که اگر از دور صدایش را بشنوند خیلی متوحش میشوند درسر هر چاهی یك استوانهٔ

سنگی که شش یا هفت یا ارتفاع دارد کار گذاشته‌اند تا اینکه از روی عمد یا سهو آتش در چاه بیندازند در ماه اوت گذشته بواسطه عدم پیش بینی و احتیاط آتش در یکی از چاه ها انداخته اسباب بدبختی و ضرر همه مردمرا فراهم کردند — حه بعد از اینکه آتش بسطح چاه رسید صدای عظیمی برخواست وزمین لرزهٔ بظهور پیوست این آتش بارتفاع دو پا در سطح زمین سیر میکرد درصورتیکه چیزیرا میسوزاند چهار نفر از برای فرونشاندن آتش وراحت کردن همکنان واقران خود فدائی گشته سنگ عظیمی برداشته خواستند روی مجرای چاه بگذارند فوراً آتش بهوا پریدن کرده سه نفر از آنها را سوزاند وچهارمی فرار نمود نه از آب ونه از گل جلوگیری از آن نتوانستند بکنند یازده روز متوالی زحمت کشیدند تا اینکه آب زیادی روی یکی از جبال نزدیک بردند از آن آب دریاچه تشکیل داده بطرف چاه رها نمودند آب مذکور بعمارت هوای مجاور که در آب حل گشته آتش را خاموش نمود ولی بجهت اجرای اینکار مبلغ سه هزار فرانک خرج نمودند درصورتیکه این مبلغ درچین خیلی معتنابه است چون سی وسه سانتیمتر بخط عمودی از سطح خاک پائین روند در چهار سمت چاه چهار لولهٔ بزرگ از چوب خیزران شد ووصل گشته برای اینکه هوارا بزیر دیگها برسانند در صورتیکه هریک چاه زیاده از سیصد دیگ نمک را میجوشاند هریک از آن دیگها دارای یک لولهٔ خیزران است که در راس آن لولهٔ از خاک رس نصب گشته بارتفاع شش سانتیمتر ودر مرکز آن سوراخی است بقطر یک سانتیمتر (لولهٔ خاکی از برای آن است که آتش لولهٔ خیزران را نسوزاند) لوله‌های دیگر از برای روشن کردن کوچه ها ومطبخها نیز نصب گشته بجهه زیادتی آتش چاههای مذکور سه مجاری تشکیل داده اند که آتش در آنها مانند فواره بارتفاع دو متر باند میشود سطح زمین حیاطی که متعلق باین کارخانه است خیلی گرم است بطوریکه پارا میسوزاند تمام عملجات این کارخانه تقریباً لخت وبرهنه اند ولو در زمستان لباسشان منحصر بیک زیر شلواری کوچکی است که فقط بجهة ستر عورت در بر کرده اند دیگهای چودن کارخانه چهار یا پنج سانتیمتر ضخامت دارد باوجود این از تندی حرارت مکاس شده اند و بفاصله چند ماه خراب وگسیخته میشوند آبهارا بواسطه مجراهائی که از چوب خیزران است وارد آب انبار بزرگی که در کارخانه ساخته شده مینمایند وتلمبهٔ که شب وروز بواسطهٔ چهار نفر عمله کار میکنند آب را بیک محفظهٔ دیگری که در فوق عمارت بنا شده میرساند واز انجا آب ساتیلها متصل میکردد — و پس از تبخیر شدن آب تخته نمکی بضخامت شش سانتیمتر وبوزن سیصد من وسحق سنگ باقی میماند فراموش کردم بگویم که این آتش مجرای دود احداث بخار تندی میکنند از قبیل که بوی آن از

دوفر سنگرا استشمام میشود و شعله اش مثل آتش سرخ است و مانند شعله چراغ بصحرای لوله خیزران اتصال ندارد تا که فاصله دو سانتیمطر در اطراف لوله پر میزند در زمستان فقرا بجهة گرم کردن خود زمین را عمیق یك پا حفر میکنند وده هر از آنها بدور ان حلقه میزنند یك مشت کاه ان گودیرا مشتعل میسازند وبقدر حاجت خودرا گرم میکنند ــ بعد بجهة خاموش شدن آتش حفره را ازشن پر کرده از پی کار خود میروند

(تاریخ ازمنه قدیمه ملت چین)

هرآینه اگر ملتی در عالم پیداشود که بتواند بقدمت خود بنازد ملت چین خواهد بود ــ اهل هند که مقیاس زمان را قرون غیر متناهیهٔ سالهای شمسی قرار داده وخلقت را عبارت از انقلابات متمادیه و متساویه میدانند و ... سال را در ان انقلابات شریك دانسته درنوشتن تاریخ وسالنامه خود تکاهل ورزیده بجای اینکه وقایع وگذارشات ماه وسال را مسطور دارند تاریخ اعصار وقرون عالم رانگاشته اند گمان اینکه در این ضمن از منه تاریخی خود مسطور خواهد شد مثلا سه عصر اول تاریخی عالم را سه ملیون وهشتصدو هشتادو هشت هزار سال میدانندو میگویند عصر حالیه چهار صدو سی و دوهزار سال میشود وفقط چهار هزارو نهصدو سی و چهار سال آن تاکنون گذشته ... عصر اول یك عصر الهی تشکیل میدهد وهفتادو یك عصرالهی یك دورهٔ سلطنت مانو ا (مانو قانون گذار بزرك هندیها است) تشکیل میدهد و چهارده دورهٔ سلطنت مانو باصطلاح آنها یك کالا میشود یعنی هزار عصر الهی که هر یك از چهار عصر انسانی مرکب شده تشکیل یك کالامیمانند (کالا چهار ملیون وسیصدو بیست ملیون سال شمسی میشود) وکالا را یك روز برها (برهما رب النوع هندی یعنی خدا) میدانند یعنی مدت وقتیکه بجهة بروزو نمایش موجودات عالم لازم بوده ... برهما یعنی زمانیکه بجهت معدوم شدن موجودات عالم لازم است همین مقدار وقت لازم دارد پس ماحصل این است که مطابق عقیدهٔ هندیها بروز موجودات عالم که فعلا بدفعهٔ ... وشمسی رسیده چهار ملیون وسیصد وبیست ملیون وقت لازم داشته و ... دنیا پنج ملیون وششصد و بیست هزار سال میشود وبجهت ... دنیا طلوع وغروب ... فرض نموده اند ــ میگویند طلوع آن در چهار عصری واقع شده موسوم بساندی (ساندی یعنی فلق بزرك رك) وطول آن یك ملیون وهفتصد و بیست وهشت سال میشود ــ وبرای غروب آن همین مدت وقت قائل شده اند این ... را ... ملل ... دارد چه تمامیها متمسك باحادیث

واخبار بنی اسرائیل هستند ولی منقولات که تازگی در چین شیوع پیدا کرده واز قدیم باحادیث واخبار بنی اسرائیل معتقد بوده مورد اعتنا ر مردمان باسواد چین که در مدرسه کنفسیوس تربیت یافته نیست چه این دانشمندان مانند معلم خود که سرمشق دولت وملت است ازمسائل مشکله موهومه احتناب میکنند وابداً درفکر حل آنها نمیافتند فقط مایل بانقای گذارشات مملکت خود میباشند چه این گذارشات رااتا سال شصت وبکم سلطنت (هوانگ تی) یعنی تادوهٔ اول سلطنت چینی ها که تقریباً دوهزار وسصد وسی وهفت سال قبل ازمیلادمیشود بطور صحیح نوشته‌اند بعضی مورخین مانند جوهی‌اسه هزاروچهارصد قبل ازمیلاد این دوره را اسف میدهند احادیث‌واخبار اسانه مانندتنهادرگذارشات حال انسان پیدا نمیشود ما قدری از آنرا ضمناً مندرج میداریم تا انکه بگوئیم که بمدارج‌هوشیان بواسطه ترقیات علوم محسوسه ومتقنه اوجی پیدا کرده ودرصدد حل مسائل مشکله بدیه نوع بشر باشند راه استدلال صحت وسقم اخبارو بدست آورند عقایدی که مردمان باذوق ملت چین در این باب قبول کرده تمام واضح ومبرهن است درصورتیکه هندیها بموهومات ومتصورات خود پرداخته ودرهمه جا عبودیت خود رابه بُرها مشهود ومبین ساخته اعتنائی باوضاع این عالم نکرده ومانند عیسویان باعقیده این خاکدان را محل محنت ورنج میدانند ولی برعکس چینیها عقاید وخیالات اسیه رادور ریخته وحیات ابدی آن‌عالم را بحیات موقتی‌این دنیا فروخته چینیها باطبیعت زدوخورد کرده زیاده‌ازششصد هزار فرسنك زمین باثررا معمور ساخته درصورتیکه هندیها بواسطه رضا یتی که ازوضع برومندی وسودمندی اراضی خود داشته عوض اینکه برمین سردارند بتخانه های زیادی درنقاط‌مختلفه برپانموده اند ولیکن عقاید مذهبی وقوهٔ خیالیه وذوق شعری انها باعلی درجه کمال‌رسیده‌بود درصورتیکه اخلاق حسنه ومیل بچیزهای‌محسوس‌وغیر موهومی وعشق صنایع در چینی‌ها ملحوظ بود منظومات انها اگرچه مطمح نظر بعضی دانشمندان نمیباشد لیکن خالی ازاهمیت نیست محترمات انسانی باندازه‌نیست که مردم تصور مینمایند چه‌اختراع افظی است بالی خاصیت وقوه خلق کردن هم درانسان وجود نداردولی می توانیم بگوئیم مساعات ایجاد ماحصل قوه روحانیه است ولی باید این قوه روحانیه را خلاق ومبدع دانست بلکه باید گفت مقلد یك خلاق ومبدع دیگری میباشد چه قوه تقلیدی بواسطه تحصیل علم منطق وصغری وکبری چیدن قابل تصنیع امکو اختراعات میشود علاوه هر چیز بکه ...

محال ست وهر چیزیکه محال باشد ممکن است که وجود خارجی پیدا کند چه هرگز بتصور هیچکس دائره مربع شکل ومربع دایرة شکل متصور نشده زمانیکه هومر (شاعر معروف یونانی) وشاگردان اورساله معروف ایلیاد (واودیسه) را نوشته مضامین آن از اختراعات شخصی خودشان نبود بلکه تالیف روایات واجتماع وتنظیم اخبار بود تمام داستانیکه درخصوص مردمان نامی ومطالب عالیه نوشته شده ودر نظر مردم از تصنیفات مصنفین قلم رفته جز تلفیق وتقلید چیز دیگری نیست چه ترکیب وتنظیم اجزأ مختلفه را اختراع نمیگویند — چینی ها اسم شاعر بزرگ عالم را ویارا مینامند یعنی ترکیب کننده وترتیب دهنده وتقسیم کننده — این شاعر مصنف کتاب ماهابهاراتا می باشد که بزبان سانسکریت نوشته شده عدد اشعار آن دویست وپنجاه هزار است که بعضی از آنها زیاده از سی حرکت دارد و همچنین (هومرس) که لفظی است یونانی بمعنی کسی است که کتابهارا جمع و تالیف میکند و در رشته نظم میاورد ولی مطابق این تحقیقات باید گفت تمام اعمال و افعال مسطورهٔ در ایلیاد و اودیسه راست است لی راست است لکن باشخاصی منسوب شده که وجود نداشته اند و الاصل خودوقایع صحت داشته فقط چیزیکه هست آن وقایع را بلباس افسانه در آورده اند

﴿ ارمنه قبل از تاریخ ﴾

چنانکه مذکور داشتیم چینی ها بدو ارمنه تاریخشان‌را دو هزار و ششصد وسی وهفت سال قبل از میلاد میدانند — اغلب از مورخین چند عصر یا چند سلطنت پیش از این زمان تصور کرده اند ونام اول سلطانشانرا (پان‌کو) میگویند ولقبش هوئن‌تن (عدم اولیه) زمان‌سلطنت این سلطانرا باندازهٔ دور میدانند که فاصله مابین ان‌وفوت (کنفسیوس) بر حسب اختلاف چهار کرور الی صد و نود و دوکرور سال میشود در صورتیکه (کنفسیوس) چهارصد وهفتاد و نه سال قبل از میلاد وفات کرده چیزهائی که هدیها به ماو نسبت میدهند ایشان باین سلطان نسبت داده اند — مثلا میگویند این سلطان باندازهٔ مقتدر و مسلط بر طبیعت بوده که نسبت ربوبیت وخلاقیت باو میداده‌اند بدین لحاظ بود که اورا یوشی نامیدند (یعنی ناظم عالم) مصدق روایت بعضی چینی ها این سلطان آسمانرا از زمین منفصل کرده بعضی دیگر میگویند بمجرد انفصال آسمان از زمین (پان‌کو) در میان آنها بعرصهٔ ظهور رسید بعد او سلطنت او سه دوره سلطنت دیگر شروع کرده — سلطنت آسمان — سلطنت زمین — سلطنت

انسان یکی از نویسندگان چینی میگوید تمام این سه دورهٔ سلطنت صد و بیست و نه هزار و ششصد سال طول کشیده و این مدت را بدوازده قسمت مینمایند و هر کدام ده هزار و هشتصد سال میشود و مدت وقتیکه از برای خرابی عالم لازم بوده است جزء این مدت می شود در قسمت اول این زمان صورت آسمان تشکیل پیدا کرده و ناچار از برای این کار خلاق عالم جماد بیروح و حرکت جان بخشیده و حرکت کرده در قسمت دوم صورت زمین تشکیل پیدا کرده در قسمت سوم انسان با سایر موجودات و نباتات خلق گشته این عقاید کلیه در تواریخ چینی پیدا میشود و تمام تصوراتی است که در خصوص مبدأ و طول اشیاء کرده اند مطابق اخباری که در خصوص سه دورهٔ سلطنت مذکوره دارند هیاکل موجودات سابقه بکلی مخالف با هیاکل بنی نوع انسانی است که فعلا نشو و نما دارند موجودات اولیه هیکل مار را داشته اند موجودات ثانوی صورت دختران و سر اژدها بدن مار و پای اسب را داشته موجودات ثالثه صورت انسان و بدن اژدها را داشته بعد از آن ده دورهٔ سلطنت دیگر میاید موسوم به (کی) که در آن زمان مردمان صورت انسان و بدن اژدها را داشته و منزلشان در غار و بالای شاخ درختان بوده و در شش عصر اول سوار گوزنهای بال دار و اژدها میشدند و مدت آن زمان مطابق عقیدهٔ بعضی یک ملیون و صد هزار و هفتصد و پنجاه سال بوده و مطابق عقیدهٔ بعضی دیگر نود هزار سال بوده در آخر عصر هفتم که مختص سلاطین بوده که مبدع و مبتکر ترتیب و تمدن گشته بنی نوع انسان از منزل کردن در غار دست کشیده منازل دیگری بجهت خود تعبیه کردند در اول عصر هشتم که متعلق بسیزده دودمان میگردد عرابه هائی بجهت خود درست کرده که هر کدام با شش اسب شاخدار و پردار حرکت میکرده در این زمان لباس مردمان از علف بوده مار و حیوانات درنده زیاد پیدا میشده آنها با وجود وفور وطغیان انسان هنوز جاری و ساری نشده بودند و افراد انسان خیلی بدبخت بوده چندی بگذشت که پوشیدن لباس پوست عادت کرده با اینکه خود را از سرما و بادهای تند حفظ نمایند این مردمان را مردمان پوست پوش می نامیده اند — یک فیلسوف چینی می گوید در اعصار اولیه عالم عدد حیوانات بی پایان بوده و عده افراد انسان خیلی کم بنحویکه قوه دستگیر کردن حیوانات و مار ها را نداشته اند یک حکیم دیگر میگوید مردمان قدیم منزلشان بالای درختها بوده و یا در غارها بدین وسطه احاطه ایشان در عالم نباتات زیاد تر [illegible] بوده — چون در [illegible] [illegible] حیوانات [illegible] و حیوانات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنها [illegible]

چون بر کمالات افراد انسان افزوده شد تخم مغایرت ما بین آنها و حیوانات کاشته شد حیوانات با چنگال و دندان و شاخ و سمی که داشته افراد انسان را بهر گونه آسیبی مبتلا میساختند چیزیکه باعث قبول کردن خانه هـای چوبی شدشر همین حیوانات سبع و درنده بود از این تاریخ بود که جنگ و نزاع ما بین آنها سخت در گرفت میگویند که اختراع حروفات اولیه چینی رااول سلطان عصرسیم نموده این امپراطورکه موسوم به (تسان کی) و پیشانیش مانند پیشانی اژدها و دارای دهان بزرك و چهار چشم درخشـان بوده چنان گمان میکردند که این سلطان صاحب عقل وفراست زیادی بوده است — در این زمان بود که حدود و رسوم ما بین سلطان و رعیت مقرر و معین گشت و قوانین اولیهٔ که از برای پیشرفت امورات لازم بود نیز در این زمان ایجـاد نمودند — علم موسیقی چنانکه شاید و باید دایر شد و مکانات و مجاراتیکه از برای مقصرین لازم بود مقرر ساختند خلاصه انکه یك حکومت منظمی که سر مشق سایر سلاطین گشته تشکیل یافت در زمان سلطنت امپراطورچهارم این عصر چندین تفأل نیك زده شد — مثلا پنج اژدهای رنگارنك هویدا شد هوا تولید شبنم های خوب نمود و از بطن زمین آب گوارا جاری شد و نور افتاب و ماه و ستاره ها زیاده از حد معمول گشته و سیارات نیز از این تاریخ از سیر خود تخطی نمودند — در زمان سلطنت امپراطور ششم بود که کلمـات بکنفر فیلسوف چینی نقل مجـالس مردمان شد

(علم انسان نسبت بجهل او هیچ است) این پند باندازه صحیح و متین است که مصداق ان امروزه باپنجهزار ساله قبل حکم واحدی دارد در زمان سلطنت امپراطور هفتم اختراع عرابه ها و پوتهای مس و ترازو گشت در زمان سلطنت امپراطور هشتم بجهت کشتن حیوانات درنده شاخهای درختانرا بکار میبردند — در این زمان عدد جمعیت بنی نوع بشر چندان نمیبود جنگلهای وسیع که تمام پر از حیوانات سبع بود از هر جهة امتداد پیدا کرده بود در زمان سلطنت امپراطور نهم باد شدید بوزیدن گشته و رشته نظم فصول تغییر پیدا نموده بدین لحاظ بود کهامپراطور به (سیکوئی) اسم فرمود که تاری بسازد پنج سیمه تا انکه علاج بی نظمی عالم بشود و بواسطه آهنك و صدای آن موجودات ذی روح بیروح نگردند — در زمان امپراطور دهم آنها از جریان و سیلاب باز ماندند و رود خانه ها از خط طبیعی خود منحرف گشتند بدین لحاظ بود که امراض زیادی تولید گشت — این امپراطور ترتیب بعضی رقص ها داده موسوم به (طاوت) در حسب عقیدهٔ مورخ چینی این رقصها از برای ریاضت بدن و

حفظ صحت خیلی خوب بود ودلیلی که از برای این مطلب ذکر کرده این‌است که ذیلاًمسطور میشود — مواد لطیفه در بدن انسان دوران‌دارد هر آینه اگر بدن‌ازحرکت بیفتد اخلاط از حرکت باز ماند ومواد لطیفه در یك نقطه ثابت گردد — و بدین واسطه امراض مختلفه که موجب‌سد وقبض‌است‌هویدا گردد)در زمان سلطنت امپراطور شانزدهم جمعیت عالم باندازه کثب که در همه جا صوت خروس و صدای سك شنیده‌میشد افراد انسان‌ز یادبن میکردند و معاشرت و مخالطت زیادی بایکدیگر نداشتند

(از منه نصف تاریخی)

سلطنت (فوهی) امپراطور اول سه هزار و چهار صد و شصت‌وهشت سال قبل از میلاد مسیح بعد از سلاطین مذکوره (فوهی) امپراطور سلطنت میکند مورخین چینی تاریخ چین را از اول سلطنت او شروع بنگارش کرده اند و وقایع قبل از سلطنت او را خالی از شك و ریب نمیدانستند مسقط الرأس و دیوانخانه اش در خاك (هونان) واقع بود. غالب اختراعات سابق الذکر را بیشتر مورخین باو نسبت میدهند ولی بعض مورخین دیگر میگویند تمام این اختراعات در عصر نهم هویدا گشته اختراع و ترسیم هشت علامت را باو نسبت میدهند

سه خط را باهم ترکیب کرده تولید شصت و چهار خط میکنند خط وعلامت اول از این هشت علامت که موسوم به (کوآ) است آسمان را مینماید خط دوم زمین را خط سوم صاعقه خط چهارم جبال را خط پنجم آتش را خط ششم ابرها را خط هفتم آب ها را خط هشتم باد ها را) این امپراطور بود که از برای مملکت وزرا قرار داد از برای اینکه قوانین تازه اش همه در انظار مردم پیدا کنند میگفت آنها را در پشت حیوانیکه شکل اژدها و اسب را داشته و از دریاچه بیرون می آمد نوشته دیده خلاصه پیشرفت امورات آن قوانین را بواسطه خوبی و امتیازیکه داشته استقبال نمود بواسطه کارهای عجیب وغریبی که از او سر زده اعتبار زیادی در مابین رعیت پیدا نمود و وزرائیرا که منصوب کرده نامب بیان ملقب ساخت یکی از آنها را ثعبان طیار نامیده و شغل این ثعبان ترکیب وتألیف کتب بوده وزیر دوم را ثعبان مخفی نامیده شغل این وزیر نوشتن تقویم بوده وزیر سوم را ثعبان مسکن نامیده بملاحظه اینکه نظارت ووزارت بنائی با او بوده چهارمی را ثعبان حامی نامیده چه کار این وزیر رسیدگی اله مرض و مرادات آنها در بدبختی بوده وزیر پنجم ثعبان ارضی نام داشته بلحاظ اینکه

مواظبت و ممارست اراضی و املاك در عهده او بوده وزیر ششم نمان مباه نام داشته بجهة اینکه تربیت اشجار و نباتات و تقسیم آبها با او بوده زمام و مهام مملکت را بدست چهار هر وزیر داد همین امپراطور است که از برای صید ماهی دام ترتیب داد و بجهة حیوانات اهلی ازقبیل اسب وگاو و مرغ و خوك و سك و گوسفند غذائی فراهم نمود

برحسب عقاید چینی دختر خدا که موسوم به (هواس) بود این امپراطور را مادر بود روزی از روز ها هواس در سواحل شطی که موسوم به (فوهی) بود حرکت کرده دنبال یك شخص بزرکی افتاده بود در این اثنا حالت رقتی از برای او پیدا شد و لرزه در اندامش افتاد طولی نکشید که از سمت آسمان قوس و قزحی هویدا گشته اطراف و جوانب او را احاطه نمود بعد از این مقدمه آثار حمل در آن عفیفه پدیدار شد بعد از دوازده سال روز چهارم از ماه دهم در نصف شب پسری زائیده موسوم به سوئی (یعنی سال) یکی از لغت دانهای چینی میگوید سابقاً عقلا را اطفال آسمان میداسند بلحاظ اینکه مادر های ایشان بواسطه امر پروردگار حامله می گشتند بدن (فوهی) مانند بدن اژدها بوده است وسرش مانند بقر تصویر این سلطان را که از میان تصویرات سایر مردمان معروف چین که تقریباً صد نفر میشوند برداشته ایم و تماما بواسطه (مسیو امیو) از چین فرستاده شده و مجموعه آن در موزهٔ سلطنتی پاریس موجود است در آخر این کتاب ضمیمه کرده ایم ومینمایاند که در پیشانی این سلطان شاخها ئی است مانند شاخ گاو و لباسش از پوست یا از برك درختان است مطابق شرحی که کنفسیوس در باب کیك کتاب رمزی عهد (فوهی) میدهد در اوایل دنیا مردمان را با شلاقهای گره دار تنبیه می نمودند طولی نکشید که فوهی کتابی بجهة تعلیم و تربیت صاحبمنصبان مقرر داشته و کلمات این کتاب را تماما با رموزات (کوآ) باتمام رسانیده از اینجا معلوم میشود که کنفسیوس در حیات و وجود (فوهی) شکی نداشته در همین اوان بوده که بجهة موجودات مجردهٔ سماوی و اراضی تشریفات و قربانی قرار داده و برحسب امر او طرقی ساختند موسوم به (سك) تا اینکه در موارد قربانی بکار رود قبل از سلطنت این امپراطور حدی از برای اناث و ذکور نبود و در زمان سلطنت او نکاح و تشریفاتی از برای ازدواج قرار داده شد تا اینکه این اساس انجمن انسانی محترم باشد چه مردمان از آن تاریخ ببعد با کمال شرافت زندگی کردند یکی از مصنفین چینی میگوید قبل از این مقدمات افراد انسان با افراد حیوانات چندان فرقی نمیداشتند چه مانند آنها پدر

خود را نمیشناختند فقط با مادرها مأنوس و مألوف بودند امپراطور (فوهی) رفع این بی نظمی و اغتشاش انساب را نمود علاوه امر فرمود که لباس زنان با لباس مردان باید اختلاف کلی داشته باشد قوانین مخصوص بجهة تکالیف زن و شوهری مقرر داشت یکی از آن قوانین این بود که کسی نمیتوانست از بیگانه یا از قوم و خویش زنی بگیرد که با خود هم اسم باشد ترتیب مذکور تا امروز هنوز باقی است این امپراطور مخصوصاً در علم هیئت خیلی کار کرده صورت آسمان را بجندین دسته تقسیم کرد و عصر شصت ساله [illegible] نمود این عدد و از زمان دورهٔ گردش است که امروزه نیز در چین معمول و متداول است و بجهة تعیین اوقات سال تقویمی اختراع نمود امر فرمود بجهة دفاع اسلحهٔ چوبی [illegible] آنها را حاضر کردند و دور شهرها حصار کشیدند و نیز بر حسب امر او بجمع علم موسیقی تواعا زیادی معین نمودند همین امپراطور چوبی را که موسوم به (تنك) بود مجرب نمود [illegible] از آن سازی ساخت بطول چهل و هشت سانتیمتر موسوم با (کن) و سیمهای آن از ابریشم بود و عددش بیست و هفت ولی کاتبه در خصوص عدد آن سیم ها آراء متفق نیست بعضیها پنج سیم برای آن ساز قائل شده اند و میگویند کنایه از پنج سیاره است وبعضیکه (فوهی) ساز مذکور را مینواخت آهنگی دلکش و آسمانی از آن شنیده میشد و بعد ساز دیگری ساخت دارای سی وشش سیم موسوم به (آسی) بعد از اینکه علم صیادی را رواج داد [illegible] بجهة صیادان بساخت خلاصه آنکه اوقات سلطنتش را تمام صرف رعیت پروری و عدل گستری نمود اموراتِ عمدی نسبت به دختر باکرهٔ قائل شده اند که بعضیها او را خواهر (فوهی) دانند و برخیها زوجه (فوهی) مثلا میگویند بدن این دختر مانند بدن مار و سرش مانند سر گاو و نیز احتمال میدهند این باکره هم خواهر فوهی بوده و هم زوجه (رهی) و همچنین نقل میکنند که با وجودیکه با شوهر خود موافقه داشت باز بخیال دیگری [illegible] بود جانشین و وابسته این امپراطور را (شنون) میدانند که دو هزار و دویست و هفتاد و [illegible] سال قبل از میلاد مسیح سلطنت کرد اختراع گاو آهن را از او دانند میگویند که علم زراعت را این امپراطور بمردم آموخت بعد از اینکه پنج قسم گندم کشت مردم بخوردن کشت [illegible] نمودند استخراج ملح را از آب دریا از او دانند میگویند کتابی در خصوص علوم [illegible] تصنیف کرد و خودش در حنك کمال استعداد و فراست را داشت بازارهای بزرگی برای [illegible] ساخته و ملل عالم را در انجا دعوت نمود و از هر نوع مال التجاره در [illegible] هرکس تحمل خود

در آن بازارها خرید و فروش میکرد و بعد بوطن خود مراجعت مینمود ایجاد علم طب را باو نسبت میدهند میگویند که تشخیص گیاه ها را او داده و خواص مختلفه آنها را پیدا کرد و بموقع حاصل خیزی ییلاقات سرود های چندی ترتیب داد و چنگی ساخته خیلی قشنگ و تاری مزین بجواهرات تا اینکه بوسیله آنها مردم را متخلق باخلاق حسنه نماید و صفات رذیله و ناپسندیده را از آنها دور سازد بجهت اندازه گرفتن صورت و سطح زمین سوارعراده گشته که بقوه شش اژدها حرکت میکرد بعد از مساحت زیادی استنباط نمود که مساحت زمین از مشرق بمغرب نهصد هزار (لی) است (لی یك‌دهم فرسخ است) وازشمال بجنوب هشتصد و پنجاه هزار لی وهر وقتی که میخواست قربانی بجهت پروردگار نماید درمعبدی میرفت موسوم بمعبد نور چندین نفر از اعقاب (شنون) در زمان سلطنت امپراطور (هوانتی) سلطنت کردند یعنی تا اول عصر دهم چنانکه مذکور داشته ایم — در اخر سال شصت و یکم سلطنت امپراطور مذکور دورهٔ اول تاریخی چین یعنی دوهزار وششصدوسی و هفت سال قبل از میلاد مسیح شروع میکنند ومبدأ گذارشات تاریخی خود را درباب چین ازاول سلطنت این سلطان قرار میدهیم عقایدیرا که در باب نس و اساس سلطنت چین است (یعنی عقایدیکه تعلق بمرید های (طنو) میگیرد ومن بعد شرح آن داده خواهد شد) خیلی غور رسی نموده‌ایم بیشتر بلحاظ اینکه با عقاید عمومی مردم خیلی منافی است یعنی با عقایدیکه از بنی اسرائیلیها گرفته شده چه بنی اسرائیلیها گمان میکنند که اس واساس تشکیل انجمن انسانی بواسطه خلقت یک مرد ویك نفر زن بوده و تکمیل آنها از وقتی شده ست که از سرپنجه قدرت خالق در آمده اند و نیزمعتقدند که‌مدت زمانی این مرد وزن مردود پروردگار گشته و نتیجه و اثر ان باعقاب ان رسیده یعنی تمام بنی نوع بشر مطابق اخبار چینی انتساب افراد انسان بیکنفر زن ومرد کلی باطل و بی اصل است و میگویند کسی که قوه خلاقیت و ربوبیت داشته باشدکمال منافی را با حالات افراد بشردارد و علاوه اینکه بهبوط‌آدم وتکمیل ان اعتقاد ندارند می گویند که افراد انسان پس از اینکه حالات‌مختلفه پیدا کرده و از حالت سبعیت و درندگی بمقامات‌دیگر رسیده رفته‌رفته امروزاین حالرا پیدا کرده یعنی نه فقط حالت‌هبوط و مردودیت را پیدانکرده بلکه حالت نمو وترقی را که مقصود تربیت و تمدن باشد پیدانموده تمام قال و قیلهائی که‌تاکنون کردیم از برای اثبات این مدعی بود

﴿ ازمنهٔ تاریخی ﴾

فصل هشتم — (خلاصه تاریخ چین از بدو سلطنت (هوانك تی) تاعصر ما — کسی که میخواهد تاریخ ملتی را نوشته باشد مقصودش یا این است که تمام گذارشات رابدون تعیین دلیل و مدلول بنویسد — و یا این است که جهت وقوع گذارشاترا معین سازد یعنی ثابت میکند که تمام وقایع لازم و ملزوم یکدیگرند — بعبارت اخری بعضی ها رشته وقایع را ازمنهٔ قوانین جبریه میدانند و بعضی دیگر لازمه پیش امد کار و مقتضیات زمان مثلا میخواهیم بدانیم افراد بشر از کجا پیدا شده اند مبدأ و معادشان چیست قابل این هستند که تکمیل نفس نمایند یا خیر — و یا این است که مانند سیارهٔ ارضی قوای محدودهٔ دارد و در قرون متوالیه مطیع آن قوی میباشد — و از برای کارهایش دورهٔ متسلسلی موجود است هر اینه اگر نوع انسان قابل تکمیل است ترتیب و طریقه تکمیلش چیست — راه پیدا کردن اخبار متعلقه بترقی و ترتیب و مبدأ و معادش بدست خواهد آمد یا خیر — ما دراین رساله بدون اینکه بخواهیم ادعا کنیم که حل تمام این مسائل‌را خواهیم نمود همینقدر میگوئیم که وقایع متعلق بافراد بشر اگر مطیع قوانین جبریه که لازمهٔ اجرام سماوی است نباشد مطیع بعضی قوانین دیگری هست که تحقیق و تاویل دراین حالی از قوه مطالعه کنندگان نیست پس نوع انسان اگر قوای اخلاقیه اش رو بتزاید نباشد قوای علمیه اش رو بتزاید هست همین طور بلکه افراد انسان دارای حیات و ممات است مالل را هم حیات و مماتی است ولی نوع بشر را ممات نیست ودر قرون متوالیه و انقلابات متمادیه در سطح زمین دارای نمو غیر متمادی هستند مطابق طرحی که بجهت تاریخ و ترتیب ممالک چین کرده ام وتجاربی که بر دراین باب شده است خواهیم نوشت در صورتیکه این مملکت نمونی باشد نمونه‌ها های کهن سالی است که طوفانهای زمین ستیزگی کرده

﴿ هوانك تی دو هزار و ششصد و نود و هشت قبل از میلاد ﴾

قبل از اینکه ازمنهٔ تاریخی را مطرح مذاکره نمائیم قدری از اصطلاحات و مقدمات تاریخی صحبت میکنیم اولاسال قمری یا شمسی مرکب است از سیصد و شصت وپنج روز و ربع این سال از قدیم الایام معروف چینی‌ها بوده و [illegible] است سال شمسی [illegible] دوره شصت ساله که سلسله آنها تا سال شصت و یکم سلطنت هوانك تی امتداد پیدا میکند و مانند قرون اروپائی اختلاف و بی نظمی در دوره سلطنت از پیدا [illegible] سالی [illegible]

هشتصد و سی و چهار سمسی مسیحی مطابق ... سال سی ویکم دوره هفتاد و پنجم سلسله
شصت ساله بهترین ... میان ... عمر مهاده همین ... بود که مذکور داشتیم
از ابتداء تاریخ مسلم صحیحی که چینی ها در دست دارند الی یومناهذا چهار هزار و پانصد
سال می شود این دورهٔ زمان که بعمق بیست مملکت مبلغ ... تاریخی سایر ممالك اهمیت
و برتری دارد ... این مملکت بیست و دو دودمان سلطنت گردید لهذا بیست و دو انقلاب
بزرك در ان پیدا گشته - ... انقلاب را (تی یوآن) ... که ما اورا (هوآنگ تی)
میگوییم (هوآنگ تی یعنی امپراطور زرد) در پنجاه و پنجم سلطنت آخرین امپراطور دودمان
(...) یکی از شاهزادگان ... دولت ... آشوب بزرگی ظاهر ساخت —
سلاطین دست ... که ... حکومت ... بزرگی از ممالك را داشتند رشته اتحاد را از
دست دادند ... یعنی ... کوچک ... امپراطور
... و لا علاج ... - ... از سلاطین دست
... (...) ... ممالك کوچك ... لهذا شاهزاده
... اصلی را ...
تمام ... معلوم ... و ... ممالك اطراف
ممالك چین ...
...
... و ... عجیب
... آنها رث
... سلطنت ...
...
... لاثم
...
...
...
...
...

قیاس پیدا شد مقادیر اعشاری را پس از انقلاب وشورش دولت فرانسه میزان محاسبات قرار دادند یعنی چهار هزار وپانصد سال بعد از اینکه چینی ها بجهة مساحت اراضی مملکت خود قیاس اعشاری اختیار نمودند مطابق عقیدهٔ مورخین چینی مقدار زیادی از اختراعات را که بعضی ها بسلاطین سابقه نسبت داده بودند تعلق به (هوانگ تی) میگیرد وجهة اختلاف این است که مورخین در خصوص ادوار مبهمهٔ تاریخی چین متفق نیستند بر فرض اینهم که تحقیق این مسائل مهمه مختلف فیها ممکن باشد مارا وقت وتکلیف اقدام درآن نمیباشد [illegible] واسطهٔ فی الجمله خطائیکه در تاریخ این ملل وقایع پیدا میشود نباید ظن وشکی دراساس وقایع تاریخی پیدا نمود ازبدو سلطنت (هوانگ تی) بنحوی آثار صحت وراستی در تاریخ چین پیدا میشود که مارا فوق اشکال ورد آن نیست میگویند که مجلس تاریخ نویسی را (هوانگ تی) برپا نمود این مجلس هنوز دایراست وبعد شرحی درآن باب خواهیم نوشت سلطان مذکور شش وزیر انتخاب نمود وتمام آنها را مامور برسیدگی اوضاع فلکی نمود یعنی مامور کرد که ستارگان آسمان را رصد کنند و آثار سماوی را در کتب خود مندرج سازند [illegible] بعد [illegible] زیاد اختراع کرهٔ [illegible] تقویمی نوشتند و اوقات فصول را معین ساختند همین سلطان بود که (طنز) را مامور ساخت که دورهٔ شصت ساله را ترتیب دهد این دورهٔ شصت ساله مرکب است از [illegible] دورهٔ ده تا و یک دورهٔ دوازده [illegible] مجموع انها از برای تعیین [illegible] که در دورهٔ شصت ساله پیدا میشود دورهٔ اول شصت ساله در سنه دوهزار وششصد [illegible] قبل از میلاد شروع نمود این سلطان بود که قواعد حساب و هندسه را بمردمان [illegible] که غیر از تاریخ سایر ملل ضبط کتب نکرده بود چند نفر از هیئت [illegible] حرکت ماه دور زمین یا بقاعده حرکت زمین در [illegible] (متن) [illegible] هزار وسیصد سال بعد اثبات همین مطلب [illegible] امپراطور [illegible] در یکی از این رساله هائی [illegible] اوضاع [illegible] شرح کسف [illegible] که در کوه (هنان) [illegible] (هوانگ تی) امر فرموده دوازده زنگ که نشانه ده از ده ماه [illegible] فصول و ماه [illegible] ساعات از روی آنها معین گردد قوانین علم موسیقی [illegible] الات موسیقی را باین زمان [illegible] امپراطور [illegible] الات [illegible] ساختن قانون و لشتی

درختها را مجوف مینمودند و چوب های تراشیده را عنوان پارو بکار میبردند بواسطه همین کشتیها بود که از سطح شطها ورود خانها عبور میکردند و از برای حرکت و سیر بر نقطه عرابه هاو چرخهای زیادی ساختند اسامی تمام مخترعین در کتب تمام مورخین چینی ضبط است میگویند که (هوانگ تی) جبال را متلاشی کرده واراضی را مسطح نمود و از برای سهولت تجارت راه های بزرك بساخت و حدود مملکتش را وسعت داد یعنی از طرف مشرق بدریا وصل کرد و از طرف شمال به تاتار قدیم و از طرف جنوب اشط (کیانگ) این شط از برای مملکت از طرف جنوب حصار خوبی بود در این زمان بود که روابط ما بین خالق و مخلوق معین و معلوم گشت بنای بزرگی برپا نمودند و مردم بجهة قربانی و نذورات برای سلطان آسمانی (شانگ تی) در آن بنا حاضر میشدند در همین اوان بود که دامنهٔ تجارت وسعت پیدا نموده وبجای معاوضهٔ اجناس پولی ساختند که در خرید وفروش بکار میرفت این مسئله خیلی معین و ممد ترقی و تمدن گشته میگویند که از خارج ملل مختلفه به تبریك وتهنیت (هوانگ تی) میامدند از این جا معلوم میشود که دو هزار و ششصد و پنجاه سال قبل از میلاد دراقصای شرق مردمانی بودند صاحب تمدن که بشکل مخصوصی زندگی میکردند زوجه هوانگ تی (لوئی تسو) علم تربیت کرم ابریشم را برغبت بیاموخت و نیز با نها تعلیم کرد که چگونه از ان ابریشم لباس بدوزند این صنعت در چین باندازهٔ رواج پیدا کرد که مخترع آن (لوئی تسو) را از خدایان میدانند او را بامر روح درخت توت و کرم ابریشم ملقب ساخته اند علم و آئین تقوائیکه در مردمان پرهیزکار هست (به هوانگ تی) نسبت میدهند و میگویند رساله های زیاد در باب علم طب نوشته که بعضی از آنها فعلا موجود است از برای حفظ و حراست بعضی امکنه برجها و ابنیهٔ زیادی بساخت و از برای تربیت وتعلیم اشخاص جوان مدارس عدیدهٔ تاسیس نموده و بدین لحاظ اورا مقنن و بانی مملکت چین میدانند دورهٔ زندگی او صد سال طول کشید مطابق عقیدهٔ چینیها سلطنتی مفتخرتر وبا سعادت تر ازسلطنت این سلطان تا کنون نیامده است یك مطلبی که خیلی اهمیت دارد این است که مورخین چینی از برای سلطنت اول سلطان تاریخی چندین مخترع و صنعت گر قائلند ومیگویند این صنعت گران در مغرب چین پیدا شدند یعنی در حوالی کوه (کون لون) که چینیها (مرد) میگویند در اطراف این کوه چشمهٔ پیدا میشود موسوم به (هوانك هو) میگویند اوضاع جغرافیائی این سر زمین بیشتر باعث تمدن و تربیت مردمان شد ولی نباید گمان کرد این فرض خالی از صحت است چه پس از قدری تامل معلوم میشود هر

جا که بوی ابادی و تمدن است بواسطه آب ورود خانه پیدا شده و همیشه تشکیل انجمن در امتداد شطوط ورود خانه ها میشده و مانند سیروحریان انها از امکنه مرتفعه منه طرپست حرکت مینمودند بعلاوه چیزیکه مطرح گفتگو میگردد این است که دیوان خانه امپراطور های بزرگ چین در ایالات غربی که مجاورند بجبال (تبت) استقرار پید نموده بود یکی از چیز های دیگری که خالی از اهمیت نیست این است که ازبدو ازمنه تاریخی رئیس مملکت ازبرای خود لقبی انتخاب کرده که اشتقاق آن از اسم خداست بعلاوه در تمام السنه نژادهای (آری) از (سانسکریت) و فرانسه و عرب این کله مرادف خدا و پروردکار است پیش از (هوانك تی) یعنی سلاطینی که قبل از ازمنه تاریخی آمده اند ویا قارن بازمنه تاریخی موسوم به وانك (سلطان) بودند ولی نکشید که لقب سلطان فلکی که کنایه از آسمان است بسلطان چین داده شد ولی چون بلفظ پروردکار همیشه کله بزرك (جانك) اطلاق میشود سلطان چین تالی و نایب مناب سلطان آسمان میگردد از تمام این تحقیقات همچو مفهوم میگردد که اهمیت تازه بسلطان و سلطنت چین داده شد و علائم و آثاری باو نسبت دادند که سابقاً هیچ نبوده یعنی که سلطنت و امورات سلطانی را از تأییدات غیبی دانستند ورئیس مملکت را مأمور از جانب پروردکار (هوانك تی) اول کسی بود که اقتدار مذهبی و حکومتی را در حط واحدی قرار داده و خود را رئیس طریقین ساخت مبرها برای قربانی ترتیب داده و قربانیهای زیادی بجهت قادر متعال نمود بعنوان اینکه خودش نماینده آن سلطان بزرك است در سطح زمین (سلطنت جا و جاو دو هزار و پانصد و نود و هفت سال قبل از میلاد) در زمان سلطنت جاوجاو که جانشین و پسر (هوانك تی) بود و سلطنتش تقریباً هشتاد سال طول کشید مردم ستایش مربی کل و پروردکار عالم را فراموش کردند وخیالات صحیحه اصلیه منقوله درحق تجملات و تشریفات مذهبی و قربانی مستهلك شد علم موسیقی جدیدی که مناسب این ترتیبات تازه بود اختراع نمودند خلاصه این امپراطور اگرچه آلوده خیالات باطله گشته ولی دست از منافع و اصلاح مملکت خویش نکشیده طرق عدیده بجبال باز نمود و کمی رودخانه ها را امر فرمود پاك نمودندوقانونی بجهة البسهٔ مجتهدین و قضاة ترتیب داد که برحسب شئونات آنها بکار رود این قانون امروزه هنوز معمول و متداول است درر مان جلوسش تحت سلطنت اهالی دیوانخانه اظهار میکردند که مرغیکه موسوم است بفنك هوان (مرغ افسانه که ظاهر نمیشود مکر در زمان سلطنت سلاطین عادل) در ان اوان ظاهر

شده است ابریشم را که باشکال مختلفه تصویر مینمودند لشانهٔ خوبی از برای لباس مجتهدین گشت این عادت امروزه هنوز باقی است یعنی در سینه تمام اهالیان مذکور ابریشم را می بینند که تمامش بازر دوخته شده چوان هیونوه این سلطان در دو هزار و پانصد و سیزده سال قبل از میلاد وارث تاج و تخت شد و چیزیکه باعث رسیدن او بتاج و تخت شد قانون انتخاب بود یعنی در آن زمان رسم بود که غالباً سلاطین را پس از بار عام منصوب مینمودند این سلطان خیلی بزرگ و عادل بود چه بواسطه پاکی طینت و طبیعتش کسر اوهام نمود و وزرائی معین کرد که مواظب امور مذهبی باشند و موجودات مجرده را از افراد انسان تمیز دهند ریاست معادن را بیکی از مجتهدین تفویض نمود و ریاست میاه و جنگلها را بیك مجتهد دیگر داد چونکه هر خانوادهٔ میل داشت که از برای قربانی ملای مخصوصی داشته باشد سلطان امر فرمود که جز خودش دیگری حق قربانی و نذور و نیاز برای قادر متعال نداشته باشد بعضی تغییرات بتقویم نداد و ابتدا سال را اول ماه بهار قرار داد مورخین چینی میگویند این موقع بهترین مواقع بود از برای اول سال زیرا که تمام موجودات در این فصل هیجان و جانی در سطح زمین پیدا میکنند و پنج ستاره که در برج (انیکش) قرار گرفته باهم تلاقی میکنند همین مورخین میگویند در زمان سلطنت این امپراطور مملکت چین خیلی وسعت پیدا نمود چه از طرف شمال به تاتار و از جنوب (کس شین) و از مغرب بصحرای شن زار و از مشرق بدریا ممتد میشد (تیکو)نوه و جانشین این سلطان در سال دو هزار و چهارصد و سی و پنج وارث تخت گشته اول کاریکه نمود تهذیب اخلاق و تربیت روح رعیت بود و از برای تعلیم آن علمای متبحر مقرر ساخت و از برای علم آواز قواعد مخصوصی درست نمود میگویند چهار زن گرفته و از این تاریخ قانون گرفتن چند زن در چین معمول و متداول گشت بهر تحریکه خواسته باشند تصور رواج این قانون را در چین بکنند در هر صورت اهمیت بزرگی در اوضاع ترقی و تربیت این مملکت داشته علاوه کسی نمیتواند بعقیده (موتسکیو) دانسته نمود و ترویج این قانون را بواسطه مساعدت وهوا بداند در صورتیکه این قانون در یك قسمت بزرك آسیا خیلی رواج دارد اینکه میگوئیم رواج این قانون مناسبت با آب و هوای چین ندارد بواسطه این است که نواحی شمالی چین با پرتغال و اسلامبول در امتداد یك خط هوائی هستند یعنی عرض البلد بکی است احتمال میرود که جمعیت زیاد چین و ترقی منابع آن بواسطهٔ قانون تکثیر زوجات است ولی از طرف دیگر

افراط وتفریط در این عادات باعث شد که امپراطورها در لهو و لعب بیفتند و تکالیف سلطنتی را بکلی فراموش کنند و خواجه های زیادی را با خود همکار و همسر سازند در صورتیکه همین خواجه ها غالباً بحیله و تزویر قبضهٔ اقتدار سلطنتی را بدست آورده و مایهٔ انقلاب و اغتشاش مملکت شده و دودمانهای بزرگ سلطنتی را معرض ساخته چنانکه حالات جانشین سلطان اخیر که موسوم به (تیت چی) است که در سنه دو هزار و سیصد و شصت و شش قبل از میلاد وارث تخت گشته سرمشق خوبی است از برای اثبات مدعای ما بعد از ده سال سلطنت و حرکات [illegible] و ناشایسته بوسیله [illegible] بزرگان از سلطنت محروم گشت (یااو) برادر او را بجای او منصوب ساختند این واقعه [illegible] در تاریخ در معزولی سلطان [illegible] رعایا [illegible] مکرر تجدید خواهد شد و فیلسوفان چینی این مطلب را مستمسکی کرده از برای تربیت و [illegible] سلاطین و [illegible] و صلاح [illegible] در زمان سلطنت (یااو) [illegible] که خیلی معروف است وعلاوه محل [illegible] تمام چینیها [illegible] کتب مقدسه میشمارند [illegible] (یااو) [illegible] نوشته شده است [illegible] همین زمان بوده [illegible] [illegible] (مطالب [illegible]) [illegible] (مطالب [illegible]) که از تألیفات [illegible] (جین) نوشته شده است ملاحظه [illegible] (یااو) [illegible] قلمی [illegible] او [illegible] در اواخر [illegible] که در زمان [illegible] تاریخی مطالب را [illegible] چین [illegible] مانند [illegible] [illegible] مطالب [illegible]

یهودیان و انجیل از برای عیسویان و قرآن از برای مسلمانان و قوانین (مانو) از برای هندیها سند بزرگی هستند و به صانع تمدن آنها اثر مخصوصی میدهد پس مطابق انچه که مذکور داشتیم تاریخ چین را ممکن نیست مانند سایر تواریخ از روی ابنیه و آثار خارجی امتحان کنیم یعنی ناچار و ناگزیر برساله های تاریخی خودشان متمسك میشویم با این صورت ابنیه و آثاری را که در چین خیلی محل وثوق و اعتبار است انتخاب نموده ایم و این اعتمادی را که ما بمورخین چینی داریم بدون جهت و دلیل نیست زیرا که جای شك و شبهه نیست که هیچ ملتی مانند ملت چین آثار تاریخیش کامل و محکم نبوده و این مسئله اسباب تعجب نیست چرا که تاریخ انسانی را همیشه چینی ها محترم و از جمله واجبات میدانستند خصوصاً از زمانیکه امپراطور (هونك تی) تخت سلطنت نشست که دو هزار و ششصد و سی و هفت سال قبل از میلاد بود مجلس تاریخی تشکیل داد که اجزاء آن تمام از علمای ممتاز و متبحر بودند و مناصب وشئونات انها عاماً ثابت ودائمی بود یعنی دولت حق این را نداشت که پس از چندی خدمت انها را معزول سازد بیطرفی و بیغرضی این مورخین بواسطه جلوگیری بعضی اصناف چینیها که از طرف دولت معین بدرجه کمال رسیده بود خصوصاً بواسطه احتیاطهای عاقلانهٔ که بعد مشروحاً ذکر خواهیم نمود یعنی در فصلی که از وضاع وچگونگی سلطنت حالیه چین مذاکره میکنیم رساله های هیئتی که از برای شرح اوضاع فلکی چند سهر بزرگ چین است ونهایت بدویست سال قبل از میلاد میکرد باندازهٔ صحیح و متین است که ابداً فرقی با مطالب هیئتی ونجومی رصد خانه های ما ندارد علاوه در هر سهر بزرگی روز بروز اوضاع وحوادث جویه رامینگاشتند اکنون خیالات چینی ها را که راجع به طبیعت است مانع نشدیم اما در باب انچه که راجع بانسان است تمام انقلابات و جنگ وگریزها وخرابیها وبدبختی هائی که برای انسان اتفاق می افتاد تمام را نیز مینگاشتند از برای اثبات این مدعا خلاصهٔ از کتاب هیئت سهر (با کینگ) را ذیلاً مسطور خواهیم داشت (در سنه صد و نود قبل از میلاد در اوقات تابستان هوا خیلی خشکی نمود چنانکه ابهای (رود ژانك) نکاوی فرو نشست و در سنهٔ صد و هشتاد و پنج در اوقات تابستان رود (کیانك) طغیان عظیمی نمود در سنهٔ صد وسیزده بعد از میلاد در بیاده چهل و هفت نقطه جنگلهای بسیار بزرگ متلاشی شدند در سنهٔ صد و بیست و چهار زمین لرزهٔ از طرف مشرق هویدا شد در سنهٔ صد وسی و یك در ماه پنجم کرمهای ابریشم در یکی از قرق زیاد سد و پیلههای درشتی مانند دانه تخم مرغ از انها حاصل شد در سال صد و سی و چهار در ماه سیم شبنم سفیدی پیدا سد و محصولات را

نکای ضایع نمود در سال صد و سی وشش از اول پاییز تا اخر تابستان بارندگی نشد در سنهٔ صد و سی وهفت در ماه پنجم در مشرق رود کیانك زمین لرزه هویدا گشت در سنهٔ صد و چهل و یك درماه اول سال برف عظیمی بیامد که عمق ان در ییلاق تقریباً سه پا میشد (از برای اینکه جواب ایرادهای بعضی مردمانی که خیلی اشکال در خصوص تاریخ چین میکنند کلمات مسیو آمیو را که از علمای مبلغ و سایر فرانسه است در چین ذیلا مینگاریم) مختصرا میتوانیم بگوئیم که سالنامه های چینی اولا تاریخی سایر ملل ترجیح دارد زیراکه افسانه های قدیم که تمامش پر از اغراق است در ان سالنامه ها دیده نمیشود ثانیاً اینکه این سالنامه ها باید خیلی محل وثوق باشد زیرا که بجهة تمام عهود ان رصد های زیادی کرده و ابنیه و آثار زیادی بجهت ان دردست دارند از انجا معلوم میشود که مورخین چه را که نکا ... بی مأخذ و بی اصل بوده چه رصدهای هیئتی و ابنیه و آثار تاریخی دلیل بزرك ... است ثالثاً سالنامهای چینی باندازهٔ اهمیت دارد که بوسیله ان علما ودانشمندان میتوانند بسوی اولیه عالم برسند و حالات وگذارشات که در ان ازمنه اتفاق افتاده بدست اورند عهود شصت سالهٔ را که در این اوان هر عهد ان را سه عهد میشمارند و ابتدای آن ازدو هزار وششصد و سی و هفت سال قبل از میلاد است نیز ممد و معین خوبی از برای پیدا کردن تاریخ ازمنه و اعصار قدیمه است علاوه کتب معرفة الانساب سلاطین با وجود مطالبی که در ان فرو گذار شده ... کسی نخواسته از پیش خود چیزی بان ضمیمه نماید و رساله های معرفه الزمان که دوره سلطنت امپراطورها را از چهل هزار سال پیش از این تاکنون بطور نیکوئی نموده اما هادی خوبی بجهت مورخین و محققین میباشد واقعاً این سالنامه ها از ادبیات و منشئات خیلی صحیح و متین قلمداد شده چه هیچ کتابی را در عالم باندازهٔ این سالنامه ها بطول زمان یعنی در دورهٔ هجده قرن تصحیح نموده اند در صورتیکه هر سلطانی تازه که علمای ان ممالک بدست میاوردند بان سالنامه میافزودند خلاصه این که تاریخ چین جامع تمام کیفیات تاریخی میباشد بنحویکه افراد هیچ تاریخ دانی بر آن وارد نباشد

(سلطنت تائوسال دوهزار وسیصد وپنجاه وهشت قبل از میلاد)

﴿ سال کیا چین عهد پنجم ﴾

تاریخنامهٔ را که مذکور داشتیم از ابتدای سلطنت (تائو) شروع میشود هنوز نسبت آن از صفات مستحسنهٔ این امپراطور است و ازاطلاعاتیکه در خصوص قول ازمنه داده است و از

اهتماماتیکه در خصوص خسارات طغیان آب داشته و از قبول کردن وانتخاب نمودن یك زارع عاقل با سواد یرا بمنصب حکمرانی و ولیعهدی (شولینگ) میگوید بواسطهٔ حالات وطینت نیکی که داشته خانوادهٔ او کمال راحتی و آسایش را داشتند و ما بین صاحب منصبان نظامی او نظم و ترتیبی بوده که هیچیك از حدود خود تخطی نمی نموده ود. تمام ایالات و بلاد او اتحادو اتفاق بزرگی ما بین افراد رعایا می بود و اشخاصی که همیشه مرتکب افعال رذیله و زشت میشدند بواسطه قوانین خوب این سلطان تغییر حال بدادند با این ترتیبات معین است که صلح و صلاح در تمام نقاط و امکنهٔ چین هویدا گشت از همین تاریخ نامه معلوم میشود که امپراطور از برای رصد کردن ستاره ها و پیدا کردن قوانین حرکت آن اجرام وتطبیق نمودن امورات انسانی با سیر و حرکت انها بی اندازه زحمت کشید و جهت این کوششها این بود که ملل ازمان خیالاتشان عالی تر و بهتر از خیالات مردمان امروز می بود باین معنی که روابط زیادی مابین کره و کرات دیگر تصور می نمودند برحسب امر یائو دووزیر که موسوم به (هی) و (هو) بودند مشغول به پیدا کردن اصول قواعد حرکت سیارات مخصوصاً ماه و خورشید شدند تاانکه عدد تمام حرکات مختلفه آن کواکب دردست باشد واز این رو ازمنه وفصول را مردم خوب بشناسانند چهار وزیر دیگر که عالم علم هیئت بودند بجاهای مختلف فرستاده شدند برای اینکه طول روز و وضع کواکب را معین سازند یکی از تحقیقاتی که وزرای مذکور کرده ذیلا مسطور میداریم از تعادل شب و روز پیدا شدن ستارهٔ (نیائو) معلوم میشود که در وسط بهاریم و از مانندی روزها و پیدا شدن ستارهٔ (هو) معلوم میشود که در وسط تابستانیم و بعد از تعادل شب و روز و پیدا شدن ستارهٔ (سو) معلوم میشود که در وسط پائیز هستیم از کوتاه شدن روز و پیدا شدن ستارهٔ (مائو) معلوم میشود که در وسط زمستانیم وویکه انسان در خصوص رصد هائیکه در چین کرده اند از برای تعیین حرکات کواکب و حرکت وضعی وانتقالی زمین بردورافتاب تفکر می کند می بیند که چقدر کار مشکلی است که در دو هزار و سیصد و پنجاه و هفت سال قبل از میلاد چینی ها سال شمسی را پیدانموده اند و سال را بچهار فصل تقسیم کرده بعد قبول از دوازده ماه کرده اند مطالب در سالنامهٔ مذکور چینی مسطوراست (امپراطور) دو وزیر را که موسوم با (هی) و (هو) بوده وریاست مجلس هیئتی ومدهی راداشته اند خواست و بدیشان اظهار داشت در خصوص سال شمسی سیصد و شصت و شش روزه و سال قمری دوازده ماه و چهار فصل غوری بنمایند چرا که پس از تعیین ازمنه و فصول مرکوی میتواند با کمال خوبی

بکارهای خودش رسیدگی نماید وازاین قرار نظم بزرگی در کار های مملکتی پیدا خواهد شد)
کیپل که در علم هیئت وزمن چینی ید طولائی داشت نیز مطالب ذیل را مسطور میدارد
(از روی فصول اربعه نمیتوانیم زمان سلطنت (یا او) را پیدا کنیم ونیز نمی توانیم بگوئیم
درچه سالی این قوانین را پیدا نموده ولی همینقدر می دانیم که تعادل شب وروز و اختلاف
آن تعیینش نسبت بچهار برج مذکور تابك اندازه بواسطهٔ او شده است واز روی همین قانون
میفهمیم که (یااو) دو هزارو صدسال یا دوهزارودویست سال قبل ازعیسی سلطنت کرده است
ما بیشتر از این از مطالب هیئتی چینی ها سخن نمیرانیم چه انچه راجع بهیئت چینی هاست
تعلق به هیئت دانهای دانشمند میگیرد) — رسکی که یکی از نویسندگان است میگوید
(یائو) در سال پنجاهم سلطنتش روزی بمیدان عمومی رفته دید اطفالیکه در انجمن هستند
مطالب ذیل را بصورت نظم آورده میخوانند (ما بین اشخاصی که تا اکنون سلطنت کرده
واسباب هدایت وراهنمائی خلق شده هیچکدامشان مثل تو نبوده اند هر کس که معرفت
بحال تو پیدا نمود معرفت بحال هیچ چیز پیدا نموده حالا مسلمست که ما باید بسیر مذهب
امپراطورمان رفتار کنیم) (تونك چی) در کتاب (ایسا ئی کیس) میگوید در همان
سال پیر مردی که بر حسب اتفاق در جائیکه (یائو) عبور میکرد میگذشت مضامین ذیل
را بصورت شعر میخواند و گاهگاهی چوبش را بزمین میزد (همینکه آفتاب از طرف مشرق
طلوع میکند من شروع میکنم بکار کردن و همین که غروب میکند از برای راحت کردن
مصمم میشوم وقتی که تشنه میشوم از آب چاه رفع عطش میکنم زمانیکه گرسنه میشوم از
گندمیکه در مزارع خود کاشته ام سد جوع میکنم حق ندارد که امپراطور اندر پی ما
میپردازد) این اشعار راحتی الامکان تحت اللفظی ترجمه کرده ایم تا انکه مقصود شعرا و
مطالب حکمتی آن درست مفهوم شده باشد گاه بسودامپراطور مداور خیلی ضمون القلوب رعیت
بود چه همیشه سر کشی بایالات و بلاد مملکت میکرد واز احوالات فقرا و رعایای بیوه و
ایتام آگاهی پیدا می نمود غالباً ورد زبانش این بود (مبادا کسی از رعایا احساس سرما نماید
چه اگر کسی احساس سرما کند بواسطه غفلت من خواهد بود و هر گاه رعیتی گرسنه
باشد و یا انکه در یك مرطهٔ هولناکی افتد بواسطهٔ بی باکی و اهمال من است) روزی همین سلطان
به ملوك گردشی رفته بود پیر مردی از میان جمعیت مردم فریاد بر آورد ایسلطان من از خدا
میخواهد که روز بروز بر عمر و دولت بیفزاید و اسباب و اولاد کثیر اعطا کند ...

آرزوهای شما سودم زیرا اگر کسی صاحب دولت زیادی باشد لابد اهتمامات زیادی از برای حفظ مالش لازم دارد پس باید همیشه اوقات عزیز خود را صرف رفع مخاطراتی کند که در موقع تمول و ثروت از برای انسان پیدا میشود و هرگاه کسی دارای زندگانی طویلی باشد همیشه اوقات باید بنفس لوامهٔ خودش در زد و خورد باشد تا اینکه دو چار جرایم و جنایات نگردد پیرمرد در جواب گفت داشتن اولاد زیاد وتسلیم کردن بهر کدام یک جزئی از اقتدار خود را از برای قلب تسلیهٔ بزرگی است بدست آوردن دولت ودادن آن فقرا بهترین لذتی است که از برای انسان پیدا میشود هرآینه اگر امورات عالم را از روی عقل و عدل و داد پیش برند دیگر اختلالی در امورات عالم پیدا نمیشود و اگر بر حسب اتفاق بواسطه بعضی موانع عمل کردن و داد و بخشش کردن ممکن نباشد شخص حاکم گوشهٔ اختیار میکند واوقات خود را صرف تکمیل علوم تعالی میکند در این صورت جهتی ندارد که انسان بکوتاهی عمر خود راضی شود) یکی از مسائلی که در امورات سیاسی چین خیلی اسباب حیرت است این است که تا از منه مذکوره تاج و تخت مملکت ارثی نبود تمام سلاطین سابق الذکر شخصاً از برای سلطنت انتخاب شده اند و این قانون انتخاب از برای هر کسی بود الا از برای پسر ارشد سلطان یکی از مطالبی که (یائو) در کتاب بزرگ تاریخ چین مذکور داشته این است — باید از برای سلطنت و حکمرانی بر مردم کسی را پیدا نمود که مطابق پیشرفت روزگار سلطنت نماید اگر همچو کسی پیدا شود زمام سلطنت را بدست او خواهم داد یکی از اشخاصی که نزد او بوده موسوم به (تانگتسی) اظهار داشت که پسر خود امپراطور که موسوم است به (تانگدی حو) بواسطهٔ هوش و فراستش سزاوار سلطنت است (یائو) در جواب گفت [illegible] زیرا که شخص سلطان باید صدیق وصادق القول باشد و حال آنکه [illegible] این صفت محروم است و علاوه بر این همیشه میل بجادله دارد با این حال چطور سزاوار سلطنت خواهد شد باز سلطان اظهار نموده که باید شخص کافی و وافی را از برای رتق و فتق امورات انتخاب کرد یکی از وزرا در جواب گفت (هوانگ تو) در رتق و فتق امور [illegible] دارد سلطان در جواب گفت شما اشتباه میکنید زیرا که (هوانگتو) [illegible] که [illegible] که میخواهد کاری رامجری دارد بخوبی ایل بمقصود نمیشود بعلاوه همیشه همچو وانمود میکند که نجیب وساعی کم حرف است ولی باس تفاصیل او برای کبر ونخوت و هیچ جهت نیست [illegible] مدیم که مسئله تخت نشستن در چین کار مشکلی بوده

و عاقبت خواب سلطان لا بحل مانده پسر خود میراطور بواسطهٔ رأی پدرش سلطنت قبول نشد چرا که مطابق قانون عدالت جامع صفاتی که باید در سلطان باشد نبود بی‌صادق القول نمیبرد و سلاوه‌میل به‌نزاع و جدال داشت درمتن عبارت تاریخ چین اگر ملاحظه شود مطالب (یاو) را مختصر تر ومبهمتر از آن می بیند که ما اظهار داشتیم مثلا همینقدر نوشته است کی می تواند مطابق زمان راه‌رود اگر همچو کسی پیدا شده او کار دارم در این عبارت مبهم نمی‌توان تصور نمود که مقصود سلطان پیدا کردن وزیر قابلی بوده چه اگر مقصود انتخاب وزیری بوده وزرا از برای این کار معرفی پسرش را نمودند در زمان سلطنت همین امپراطور بوده که طغیان عظیمی هویدا گشت یعنی در سال شصت و یکم سلطنت (یاو) که تقریباً دو هزار و دویست و شصت و هفت سال قبل از میلاد مسعود امپراطور (یاو) بعد از سلطنت طویلی خود را خیلی ضعیف و عجیب دیده بطوریکه نمی توانست تحمل بار سلطنت را بکند لهذا بار دیگر بوزرا مملکت اظهار داشت که هفتاد سال است که من سلطنت می کنم اگر مانند شما کسی پیدا می شود که قابل سلطنت باشد هر آینه او را وارث تخت و تاج مملکتم می کنم وزرا در جواب گفتند که (یو چن) اگر چه هنوز زن نگرفته و از خانوادهٔ بی نام و نشانی است سزاوار این مقام می باشد امپراطور در جواب گفت که من اورا میشناسم شماها در این باب چه خیال میکنید اعیان و اشرافی که در آنجا بودند اظهار داشتند که (یو چن) اگر چه پسر یك شخص اعمی است که نکایی بی سود و بی کمال است و اگر چه مادری دارد شرور که او خیلی صدمه رسانده و برادرش (سانك) دارای کبر زیاد است لکن خودش از تکالیفی که نسبت به پدر و مادرش داشته سر نه پیچیده و همیشه طالب صلح و صلاح بوده همین (یو چن) رفته‌رفته اخلاق و عادات خانوادهٔ خود را تهذیب نموده امپراطور در جواب گفت میل دارم که دو دختر خود را به (یو چن) در آورم تا آنکه بفهمم با آنها چه نوع سلوك میکند و چه‌طور آنها را تربیت می نماید پس کمند که دو دخترش را حواله وی (یو چن) در آوردند و بهر دوی آنها امر فرمود که اطاعت شوهر خود را بنمایند از عبارات این چه مفهوم می شود که قانون چند زن گرفتن متداول و متداول در چین نبوده بلکه امپراطور رجال مملکت از دو دختر دادن در این باب تمجید نمودند و در همان عبارت مبهم که اشاره شد تمکین داده بوده بلکه از نژاد زن‌عقب هم نکرده و ابراز و ابراز رتبه عالی سلطنت را بوالدین خود

[illegible]

ساخته (اگرچه بعضی مورخین میگویند (چین) از نسل هوانگ تی بوده) معلوم میشود که امپراطورهای چینی علم فلاحت را خیلی محترم میداشتند و این احترام باندازهٔ اهمیت دارد که از سه چهار هزار سال قبل تا کنون در فصل بهار امپراطور بدست خود چند خطی در محل زراعت میکشد در فصول آتیه شرح آنرا مفصلا خواهیم داد امپراطور (یائو) سرمشق از برای سایر سلاطین بود خصوصاً در خصوص آنکه حقیقت و راستی چگونه باید در مقر سلطنت نمود نسبت چه که می‌گویند بر سر در بیرونی عمارتش لوحه قرار داده بودند از برای اینکه چینی ها اگر رأی مخصوصی از برای صورت مملکت دارند بنگارند و همچنینه اگر عیب و قصوری در تمام کاره ملاحظه میکنند بر سر آن لوحه بنگارند در پهلوی لوحه طبلی بر قرار داده شده بود و بر بالای سنگه شخصی که تحت خیالات خود را می‌نویسد بواسطه آن طبل امپراطور را خبر نماید امپراطور پس از آنکه خبر میشد مسطورات شخص نگارنده را می طلبید و او برای عدل گستری و تنظیم دولت اطلاعات آن شخص را غنیمت میشمرد در تصویر نمرهٔ سه که یکی از تصویرات خیلی قشنگ چینی است که در روی پارچه ابریشمی کشیده شده و الحال در کتابخانه سلطنتی پاریس است صورت مجلس مزبور را کشیده اند و از همان تصویر معلوم میشود چه ادارهٔ بزرگ محترمی در چین بوده که آویختن در صفحات مغرب مثل سایر ادوات خالی از فایده نیست در تاریخ نامه قدیم چینی ملاحظه میشود (احتیاط و مهربانی و هوشمندی و ملایمت و وقار (چین) بدرجهٔ کمال رسیده بود و خصوصاً بواسطه نجابت و صفاهای که داشت سایر هنرهایش بیشتر جلوه نمود چون امپراطور این صفات ملکوتی را از او مشاهده نمود او را [illegible] وتخت [illegible] ساخت) و در همین کتاب ملاحظه میشود که شخص شخیص (چین) مؤسس پنج قانون گشت که همیشه ثابت و راسخ بود و آن پنج قانون عبارتست از تکالیفی که پدر و پسر سلاطین و رعیت زن و شوهر برادر و بزرگ و دوستان نسبت بیکدیگر دارند سر مشقاً [illegible] که جبلی و فطری نژاد چینی ها است باعث شده است که این نژاد [illegible] سایر نژاد [illegible] اخلاق و آداب و رسومات [illegible] حکمای چین [illegible] (ده [illegible]) عادت دارند که همیشه پندهائیکه [illegible] (یائو) [illegible] جانشین و وارثش (چین و [illegible]) [illegible] پندهای انها خیلی موثر گردد بخوبیکه [illegible] بر آن [illegible]

درسنه دو هزار ودویست وهشتاد وپنج قبل ازمیلاد
چن شریك سلطنت میکردد

در سنه دوهزار ودویست وهشتاد وپنج (چن) شریك تاج و تخت گشت قبل از آنکه (یائو) (چن) را بسلطنت وحکمرانی منسوب سازد او را بمحك امتحان زد وخوشبختانه از امتحان خوب در آمد روزی سلطان (چن) را طلبیده (گفت نزدیك بیائید تقریبا سه سال است که در اعمال و افعال شما غور رسی میکنم جز خوبی و کفایت چیز دیگری در شما ندیدم لهذا باید کفایت شما را منظور دارم و شمارا منصوب بحکمرانی و سلطنت نمایم) (چن) درجواب گفت که من بلحاظ انکه در رهبر کاری و درستی بمرتبه عالی نرسیده ام نمی توانم از عهدهٔ این کار بزرگ بر آیم و قبول ولیعهدی شما را بکنم در کتاب (شوکینك) زحمتهائیرا که (چن) کشیده و کار هائی را که در اوقات سلطنتش کرده تماما رامسطور داشته اند در ماه دویم سلطنتش نواحی شرقی مملکت خود را گردش نمود — در همین اوان مقیاس ازمنهٔ که عبارت از ساعات و روز و ماه باشد معین ساخت و تصرف زیادی در تقویم نمود چنانکه امروزه بهمان شکل باقی مانده از روی قواعد همین تقویم است که تعادل شب وروز بهار باید در ماه دویم سال باشد و تعادل شب و روز پائیز در ماه هشتم سال باشد واختلاف تابستان در ماه پنجم سال باید باشد و اختلاف شب و روز زمستان در ماه یازدهم یکی از کار های دیگری که شخص شخیص (چن) کرده این بود که آهنك مقامات موسیقی را منظم نمود و مقیاسات واوزان و ترازوها نیکه در امکنهٔ مختلفه اختلاف پیدا می نمودند تماما را متحد الشکل والجنس ساخت از کار های امپراطور معلوم میشود که با وجود اینکه قبل از نایل شدن بسلطنت یك زارعی بیش نبوده معهذا از وضع سیاسی و حکومتی اطلاع خوبی داشته ، حال انکه پنجاه سال بیش نیست که اینگونه ترتیبات را ماها قبول کرده ام بعد ازانیکه ازبرای پنج قانون مذکور تشریفات مخصوصی قرار داد و ازبرای آلات و ادوات سر منشی معین ساخت امپراطور بعد از سفر خود مراجعت کرد و بعد بنواحی جنوبی و شرقی و غربی ممالك خود حرکت نمود و همان تغییراتی که در نواحی شرقی داده در این نواحی نیز داد پس ازاینکه امورات ممالکتی را منظم ساخت بمقر سلطنت مراجعت نمود از این تاریخ ببعد قرار دادکه درهر پنجسالی یك دفعه بسرتملکت خودعازم شود ، سلاطین دست نشانده هرچهار سالی یك دفعه بدیدن او می آمدند وهدایا وپیشکشیهای خودرا تقدیم

پیشگاه سلطنت می نمودند و علاوه حساب کار های خود را میدادند پس از آن بر حسب امر دولت گفتار ورفتار آنهارا بامتحان درآورده آنهائیرا که قابل رأفت ملوکانه بوده نوازش میکردند واز همه قبیل عطیهٔ مانند عرابه ولباس و غیره بآنها مرحمت میشد خلاصه رجال مملکت که به علو وارتفاع شئونات چین حسد میبردند سبب اغتشاش مملکت شدند و پسر یائو بار رجال کمال همراهی را داشت بدین لحاظ چین تمام آنها را نفی بلد نمود و مملکت را از شر آنها مستخلص ساخت همین امپراطور از برای سبب مردمان مجرم و عاصی قوانین چندی وضع نمود و کسانیکه زیر بار سیاست نمیرفتند نفی بلد میشدند و کسانیکه خطاهای جزئی میکردند درمحکمه باشلاق تنبیه میشدند ودر مدارس شاگردهارا باچوب خیزران تنبیه میکردند وقانون دیگری که وضع نمود این بود که بوسیلهٔ پول دادن عفو بعضی جرائم عاصیان میشود وعلاوه خطاهائیکه سهواً از کسی سر میزد بخشیده میشد ولی در عوض کسانی که مصر در ارتکاب اعمال زشت بودند و علاوه برور وتعدی کار خود را پیش میبردند سخت مورد سیاست میشدند مطابق همین ترتیبی که مذکور شد میراطور در اجرای قوانین خود کمال مواظبت را داشت مع ذالك بقاضیان سفارش کرده بود که در موقع اجرای سیاست حتی الامکان رعایت مجرمین را بکنند و بنظر شفقت و دلسوزی بدیشان نگاه کنند مملکت خود را بدوازده قسمت تقسیم نمود که هر قسمت از آنرا جیو (ایالت یا جزیره) میگفتند واز برای شناختن آن دوازده ناحیه دوازده علامت در روی دوازده کوه نصب نمود و مجاری زیادی از برای جریان آبها حفر کرد امپراطور درسن صد وهیجده سالگی دنیا را وداع گفت چون دورهٔ سلطنت او تماماً صرف اصلاح امورات ملتی و دولتی بود ملت سه سال تمام عزاداری او را میکردند این عادت تا امروز امتداد پیدا کرده است چنانکه اطفال نه ساله از برای والدین خود سه سال عزاداری میکنند ، در اوقات عزاداری امپراطو در این مصیبت شرکت میکنند روز اول ماه اول بهار یعنی دو هزار ودویست و پنجاه و پنج سال قبل از میلاد در اطاقی که معروف باطاق اجداد بود چین وارث تاج وتخت گشت آلتی در این اطاق بودکه تمام آن مرصع بجواهرات شده بود بواسطهٔ لوله متحرکی جواهرات ایرا ملاحظه میکردند چین بموجب ملاحظه این اسباب انچه را که راجع بود بهفت سیاره تماماً را پیدا کرده منظماً مسطور داشت طولی نکشیده که قربانی بزرگی از برای قادر متعال نکرد و اشربهائی را که از برای شش روح مجرد جبال وشطوط وسایر مجردات میکردند نمود همین امپراطور درزمان سلطنتش

حکام دوازده ایالات مملکتش را که موسوم به مو (چوپان یاشبان) بود خواست ومطالب ذیل را بدیشان اظهار داشت (اکنون همه چیز در مملکت ... بود از قبیل اغذیه و اطعمه وغیره کاریکه باید نکنید این است که اوقات خود را ... رازرسیدگی بحال مردم غفلت نکنید باید با کسانیکه از راه دور می‌آیند با کمال ... سلوک نمائید و ... را که بجا نزدیک ... که صاحب فضل و کمالند ترقی بدهید و مردمان نیك ... داشته باشید ... با کسانیکه اخلاقشان فاسد است ... باشید ... آمده اگر بدین و تیره ... نمائید و حسیات ... خواهند آورد)

هر سه سالی یکمرتبه ... از ... ملوك ... مرتبه سیم استفسار ... میکرد و اشخاص ... ملوك ... میساحت در سال پنجم ... فرموده که ... و نوائیرا که ... (...) و ... در این سال ... آن رقاصان و ... همراه ... سلاطین ... که موسوم به یو بود حرکت نمود (... چهار ... چین است که در ... دورهای سابق بجهت ... متعال ... میشود ... دراین اوقات ... در مملکت ... شده بود) ... این بود که جستجوی مردمان با کفایت و درایت را ... مورخین میگویند همین سال بوده که تأسیس مدرسه‌دولتی بود ... و رجال درانجا علم موسیقی وادبا وتشریفات ملی ورقص ونیز اندازی ... خلاصه انکه چین از برای ... علم موسیقی ... تشریفات ملی ... در زمان امپراطور ... نمودهای ... وحسابها و ... سیاستهای ... مثلا ... از چین ... صورت آنها را ... کردند ... با ... را ... واحه ... بر داشته شد ... اعتبار ... سلاطین ... مردمان ... برای ... با ... و چه ...

قانون سیاست آن باندازهٔ خوب است که امروز هم بدان و تیره عمل میکنند قبل از اینکه چن بمقام سلطنت رسد یعنی در اوقاتیکه وزیر اول یائو محسوب میشد از برای رفع خسارتهائی که از طغیان آب بظهور رسیده بود و نیز از برای درست کردن مجاری آبها شخص جوانی را انتخاب کرده بود موسوم به یؤ این جوان شخصاً دارای مرتبه و شأنی نبود لکن میگفتند که مانند خود چن از نسل هوانگتی است همین جوان بود که باکمال مهارت جلوگیری از آبها نمود و مجاریئی که از برای آبها ساخته است هنوز مورد تحسین است در سنه دو هزار و دویست و هفتادوهشت قبل از میلاد که تقریبا زمانی است که از طوفان نوح هم سبقت دارد کارهای یؤ باتمام رسید بموجب همین کارهای بزرگ که دلیل قاطعی از برای تسلط انسان بر طبیعت بود مملکت چین از خطر عظیمی استخلاص یافت یعنی از طغیان سالیانه که از دو رود بزرگ انمملکت هویدا میگشت اگرچه طغیانهای دیگر هنوز اتفاق میافتد لکن کاری بمملکت ندارد در رسالهٔ شوکینگ مطالب ذیل مسطور است که تمام از مکالمات یو محسوب میشود

(وقتیکه سلطان و وزیر جلو گیری از مشکلات مملکت مینمایند امورات مملکتی منظم خواهد شد و بفاصلهٔ کمی رعایا صراط پرهیز کاری را پیدا خواهند کرد امپراطور در جواب گفت که اینها راست است این قبیل مطالب عالی را نباید محو و مسطور داشت هرآینه اگر بتوانیم اجرای ان مطالب را بکنیم مردمان عاقل را نگذاریم در صحراها وزمینهای بایر تلف شوند و اسباب اتحاد ممالک مختلفه کردیم و ملل عالم را مورد توجه خود سازیم و دانش وبینش خود را در جنب دانش و بینش دیگری مستهلک سازیم و کسانیرا که وسیله و سهیم و حال تشکی ندارند مورد بی اعتنائی نسازیم و فقرا و بدبختانرا از دست ندهیم انوقت دیگر نقصی در نظم و نظام مملکت نخواهد بود زیرا که تمام این صفات چیزهائی است که امپراطور بزرگ ما یائو پسندیده و مجری داشته است) یؤ در جواب گفت یقیناً کسیکه مطیع این قوانین باشد کمال سعادت و خوشبختی را پیدا خواهد نمود وآن کسیکه منکر آن شود بد بخت روزگار خواهد شد و حقیقت او مانند حقیقت سایه و انعکاس صدا خواهد بود) کلمات مذکوره خیلی مایه تحسین است مخصوصاً وقتیکه از دهان وزیری بیرون اید انچه را که وزیر دیگر موسوم به (یی) میگوید نیز کمتر قابل تحسین نیست (انسان باید همیشه مواظب حال خود باشد از حود غفلت نورزد نگذارید که قوانین وعادات مملکتی را تغییر دهند و خود را سر گرم لهوولعب نسازید و بعشرتهای غیر مشروعه تن در ندهید و وقتیکه مردمان عاقل امر و فرمایش مینمایند از انچه که گفته اید سر نه پیچید و همیشه سعی کنید در تبعید اشخاص فاسدیکه دور شما را

گرفته اند و اگر در مقام گفتگو شك و ریبی در حل یکی از مسائل پیدا میکنید در قطع آن عجله ننمائید بلکه صبر نمائید تا آنکه اطمینان و آگاهی از برای حل آن پیدا کنید زمانیکه عقلمان بالطبع بچیزی حکم نمود مخالف از آن ننمائید و همیشه بار عام را منظور نظر خود داشته باشید و آنرا با میل شخصی خود مطابقه کنید اخرین عبارت نصایح وزیر (یی) به یؤ که تازه بسلطنت منصوب شده بود حاوی قانونی است که هنوز در مملکت چین مانند ممالك اروپا نفوذ پیدا نکرده است و آن عبارت است از سلطنت کردن مطابق میل و آرزو و رأی ملت اگر چه در متن تاریخ چین نوشته است که باید آرا رعیت را منظور داشت بلکه نوشته است باید صد خانواده را با خود هم رای و هم خیال ساخت همرای ساختن صد خانواده با خود - یعنی همرأی ساختن تمام ملت زیرا که بر حسب عقیده یکی از مبلغین ملت چین ابتدا دارای صد خانواده بوده که از طرف شمال غربی بروز و ظهور پیدا کردند — ولی یکی از چیزهائیکه باید خوب ملتفت شد این است که در از منهٔ قدیمه حتی امروز هر خانوادهٔ در چین بی بهره از اقتدار سیاسی نبوده و در زمان حساب نمودن آرا مقیاس را فامیلی (خانواده) قرار میدهند چه هر خانوادهٔ فی حد ذاته مستقل و مستبد به رای بوده همانطوریکه سلطان استقلال در مملکت دارد رئیس خانواده استقلال در خانواده خود دارد یعنی رئیس خانواده صاحب کل کار های متعلقین خود میباشد واز هر حیثیت مسئولیت با اواست این قانون که زیاده از چهل هزار سال مجری است بکلی مخالف با قانون شخصیتی است که در الحمس اروپائی پیدا شده اگر چه قانون اخیر دارای حریت زیادی است لکن خالی از فساد و نفاق نیست خلاصه اینکه ما باندازهٔ عقل و بینش و حالت انقطاع و بی غرضی و عدم طرفداری و عشق و نوع پرستی از امپراطور های قدیم چین می بینیم که در شرح آنها بی احتیار مشئوم صحبت های امپراطور های مذکور بهیچوجه با صحبت های مسطوره در کتاب (هردت) و (توشدید) و (تیت لیو) مناسبت ندارد چرا که اگر زینت و شکوهی در کتب اخیره پیدا میشود بیشتر بواسطهٔ فصاحت و بلاغتی است که شخص مورخین از برای ترفیع نام و اعلای مقامات کسانیکه موصوف ومورد ذکرشان هستند بکار برده اند اگر نکته گیران نتوانند بر ما ایرادی بکنند این است که (کنفسیوس) در سنه پانصدو پنجاه قبل از میلاد مطالب آن کتاب را اصلاح کرده است ولی از سبك عبارات آن رساله همچو مفهوم میشود که این کتاب در عصر وزمان امپراطورهائی نوشته شده است که مورد وصف ومذاکره مورخ بوده اند (وکنفسیوس) غیر اصلاح آن کتاب تصرف دیگری نکرده است

چیزی که گواهی بر این مطلب میدهد سبک کلمات مسطوره در آن کتاب است که میفهماند
که این کتاب در ازمنه خیلی قدیم نوشته شده است مثلا عباراتیکه ذیلا مسطور میشود از همان
ذیل است (یؤ بامپراطور میگوید ای امپراطور اگر خوب تأمل بفرمائید اساس و اساس سلطنت
و قانون سیاسی تقوی و پرهیزکاری است سلطنت عبارت از اینکه از برای نگاهداری و
حفظ ملل رفع احتیاجات ایشان را بکنیم یعنی آب و آتش و فلز و چوب و حبوبات را از
برای ایشان فراهم سازیم یکی از چیزهای دیگری که بر ما فریضه است این است که ملت خود
را پرهیزکاری و تقوی تعلیم کنیم و طرز استعمال اشیاء مذکوره را باو بیاموزیم و علاوه
باید او را از ارتکاب چیزهائیکه ضرر یا الامی و زندگانی او میرساند ممنوع داریم خلاصه
این سه چیز را ملاحظه نمائید همیشه در نظر داشته باشید و مضمون آنها باید همیشه ورد زبان ملت باشد
زمانیکه تشاه تربیت و تعلیم اشخاص را میکنید مورد تمجید و تحسین خواهد شد وقتیکه سلطنت
میبینید سبب تقوی و داد دارد خود او میگردد و دهانیکه شعب عناوین مذکوره ساخته اند مایه هیجان
ملت میگردد پس اگر ایشان خواهند نگاهداری رعیت را بکنند باید باین دستورالعملها نگاه کنند

﴿ ترک (یو) و سلطنت (چن) در سال سی و دوم سلطنت (چن) ﴾

(یعنی دو هزار و دویست و بیست و چهار سال قبل از میلاد)

(چن) پس از آنکه دید وزیر (یو) قوانین خوبی از برای سلطنت وضع کرده باو اظهار
داشت که ولیعهدی او را قبول کند (یو) در جواب گفت — کفایت و قابلیت من باندازه
نیست که بتوانم از عهده سلطنت بر آیم ولی (کائو ماو) که یکی از عقلای این سال است
در کفایت و قابلیت بر هر کسی برتری دارد علاوه تمام مردم او را میشناسند و میلشان نسبت
باو خیلی است باینگونه ترغیبات امپراطور باید خیلی تأمل نمود خوب اهمیت این کار بزرگی
که ممکن است مرتبه مشهود — [illegible] که در میدانید — و خواه عقیده و
صداقت من باعث میشود که (کائو ماؤ) را بخود ترجیح دهم همیشه گفته ام و خواهم
گفت که این شخص از برای واگذاری چنین کاری ترجیح دارد امپراطور پس از تمجید
تقوای (کائو ماؤ) را گرد گفت (ای یو) زمانیکه طغیان زیادی از طغیان رودها
و آبها داشتیم شما بکمال غیرت و صداقت کار کردید و خدمتهای نمایان نمودید و کفایت
و قابلیت شما در هر مورد معلوم است اگر چه در خدمت واده با همیشه با کمال نجابت
... بوده اید و اگر چه باعث خوب خدمت کردید آنها سبب نشد که در زیر

کارهای بزرك نمیروید شما شخصی هستید بدون کر کسی در مملکت در خوبی و آزمایش مانند شما نیست و کسی مانند شما کار های نمایان نکرده است یك سمت خوب دیگری که در شما هست این است که خدمتهای خود را جلوه نمیدهید — با این حال چگونه می توانم اغماض از کمایت و تقوای شما نکنم — در صورتیکه حسن خدماتی که به دولت و ملت کرده اید همیشه در مد نظر من هست اوضاع فلکی دلالت میکنند که شما باید سلطان و رئیس مملکت شوید و مسطورات تقویم دلالت بر همین مطلب میکنند چنانکه میگویند در قلب انسان خیلی خطور میکند از چیز هائیکه منافی با تقوی و پرهیز کاری است لکن عقل و تقوی انسان را از آلودگی آنها باز میدارد پس باید ماهم قلب خود را منزه سازیم و راه راست را پیشه کنیم و قبل از امتحان هر مطلبی نباید دلبستگی بان پیدا کنیم و بدون تأمل و تفکر نباید درهیچ کاری اقدام کنیم — سلطان باید محبوب القلوب رعیت باشد و ملت باید از او بترسد چه اگر سلطان نباشد از کی استمداد خواهند جست و اگر ملت نباشد کی معین دولت خواهد بود این مطالب را باید گوش و دل بشنویم چه شخص سلطان از برای سلطنت و حکمرانی احتیاطها و ملاحظات زیادی باید داشته باشد و اهمیت تقوی را نباید از دست بدهد زیرا که اگر ملت را برنجاند و با آنها بد سلوکی بکند از سعادت و خیر آخرت محروم خواهد بود حرفی که از دهن انسان بیرون می آید گاهی مصدر خیر خواهد بود و گاهی مصدر شر با این همه شروطیکه از برای سلطنت قرار داده شده است بشما میگویم که باید حکماً مضایقه ودریغ از واجبعودی من ننمائید روز اول ماه اول سال در اطاقی که معروف باطاق اجداد بود (یو) را تخت سلطنت نشاندند و همان تشریفاتیرا که از برای امپراطور (چن) فراهم کرده بودند از برای او نیز فراهم ساختند) هر وقتی که ما قبل سالنامه ها را میخوانیم می بینیم که چقدر عادات و اخلاق ملت را آن تاریخ باحال تغییر کرده است چه در آن عهد عتیق سلطنت را لایق کسی میدانستند که بتواند از عهدهٔ تکالیف سلطنت بر آید چرا که سلطنت را یك امر الهی وسیاسی میدانستند که لازمهٔ آن اطلاع از هر چیزی بود بعد تمام عمرش را سلطان باید فدوی اهل مملکت خود باشد تصوراتی را که مردمان در خصوص امر سلطنت میکردند باعث میشد که داوطلبان سلطنت قدم در آن امر نمی نمودند و کار سلطنتی را که مایه سعادت و خوش بختی ملت بود از همه چیز مهمتر میدانستند امر سلطنت از سایر امورات دنیا عالیتر و مهتر است در صورتیکه باشرایط مخصوصه و خیالاتی که مغایر و مشابه خیالات امپراطورهای قدیم

چین باشد مجری بدارند ولی اکنون این خیالات مقدسه بطول زمان ازروی زمین محوومنسوخ شده است حتی در چین که مصدر اینگونه خیالات پسندیده بوده است اگرچه هنوز آثار خیالات مذکوره باز در چین باقی است در ازمنهٔ قدیمه هرکس که امپراطور میشد بخود لقب اب الرعایا وام الرعایا میداد ولی معاصرین ما مخصوصاً در اوروپا اینگونه لقب ها را نمی پسندند میگویند این لقب ها شایسته سلطنت های مستقله ایست که قابل ترقی و تمدن نیستند درمبحثی که شرح علوم سیاسیه وزارت یو را میدهیم خواهید دید که عدد پنج همیشه در نزد چینیها محترم بوده و همیشه آن کله را در قوانین و روابط انجمنی استعمال نموده اند چنانکه ذیلا بعضی عبارات آن را مسطور میداریم از العائیکه پنج تکلیف عمدهٔ ما برحسب امر پروردگاراست انها را ماخذ و میزان رفتار خود قرار میدهیم و پنج مرتبه را خیلی محترم و مهم میشاریم قوانینی را که در خصوص احترام و آداب بابناء نوع خود قرار داده اند فراموش نخواهیم کرد و از حد اعتدال و میان روی خارج نخواهیم شد خداوند خواسته است که مردمان محترم و ممتاز به پنج لباس تمیز داده شوند و نیز خداوند خواسته است که کیفر مجرمین به پنج طریق داده شود خلاصه آنکه سلطنت وحکمرانی کاریست بسیار مشکل که خیلی باید مایهٔ تفکر وتأمل باشد دیدن وشنیدن رعیت منوط است بدیدن وشنیدن پروردگار رحمت وغضب انسان آیتی است ازرحمت وغضب پروردگار یعنی مابین پروردگار وبنی نوع انسان روابط مخصوصهٔ ایست که باید منظورنظر سلاطین باشدکلمات مذکوره معادلند با عبارت ذیل که درانجیل مسطور گشته قول انسان قول خداست این کلمات را محض آگاهی و تنبه اهل عالم خداوند متعال ابلاغ فرموده است زیرا که میخواهد بفهماند که قاسم الارزاق او است و عزت و ذلت اهل عالم در دست اوست اگرچه در چین بموجب قانون شرایطی از برای حدود و قوانین سلطنتی نیست لکن در قانون نامه های عدیده که تمام از تألیفات عقلا و دانشمندان است عبارات تهدید آمیز زیادی بجهه شخص سلطان نوشته شده است که اثر انها کمتر از شرایط معهوده سلطنت های مشروطه اروپائی نیست زمانی نیست که ما با مردمان اروپائی در خصوص چین زد و خورد نداشته باشیم زیراکه برحسب عقیده انها سلطنت چین مستقله است وسلوکش با رعیت با کمال ظلم وتعدی است ولی همیشه بانها میگوئیم که منافع ملی که مایه و پایه هر سلطنت خوبی است در مملکت چین بیشتر از سایر ممالک آزاد اروپا رعایت شده است مطابق سالنامه های قدیم چین که حاوی قوانین سیاسیه است در خصوص غرور و آثار بدی که شئونات سلطنتی در شخص سلطان

بی خرد حاصل میکنند سر مشق زیادی در دست داریم (یو) پس از آنکه تخت سلطنت مقرر گشت عبارات ذیل را در حق پسر یائو که از سلطنت بی بهره شده بود گفت (مانند (تان چو) سرکش و مستبد برای و مسرف و بیرحم و پریشان حال نباشید (تان چو) شخصی است که از برای راحت و آسایش خود میخواهد در محلی که آب نیست بکشتی نشسته حرکت کند و در خانه اش همیشه مشغول فسق و فجور است بواسطه این حالا تیکه داشت از ولیعهدی پدرش محروم گشت) اما چون پس سی سالگی که رسید منصوب بکارهای دولتی گشت سی سال تمام مشغول خدمتگذاری دولت بود و بیست سال هم سلطنت کرده بعد دنیا را وداع گفت

﴿ سلطنت (یو) دوهزار و دویست و پنج سال قبل از میلاد ﴾

﴿ عزاداری سه ساله و پیش رفتن امورات بدون سلطان تا مدت سه سال ﴾

پس از اینکه چون دنیا را بدرود کرد وزیر اعظمش (یو) که بیشتر از پانزده سال نایب سلطنت بود بر حسب قانون انتخابی بجای چون بر تخت سلطنت نشست سرسلسلهٔ اول دودمان سلطنتی چین همین امپراطور است قانون انتخابیهٔ که از برای قبول امپراطور معمول بوده و احضار داو طلبان سلطنت در محضر حکومت مانند سایر ادارات از این تاریخ ببعد منسوخ شد وجهت این مطلب یا بواسطه ضررهائی بود که از اجرای آن قوانین بظهور میرسید ویا بواسطه بی اعتنائی و غفلتی است که در احقاق حقوق ملتی داشته اند خلاصه این قانون انتخابیه که عبارت است از اقدامات رجال در خصوص انتخاب امپراطور از زمان سلطنت یو تغییر کرده باین معنی که وسعت دامنه انتخاب دیگر بر رعایای با کفایت نمیرسید بلکه همان شامل حال پسران امپراطور میشد و قانون ولیعهدی سلطنت چین با قانون ولیعهدی دودمانهای اروپائی اختلافی نمیداشت مگر اینکه در چین دیگر امتیازی مابین ولد ارشد و سایر اولاد نبود یقیناً این قانون اخیر که در چین معمول شد بیشتر سبب احتمال سلطنتهای حرب بود اگرچه نیز باعث نفاق و اغتشاش هم میشد معین است مردمانیکه طالب صلح و آسایشند ولیعهدی بلا معارض را ترجیح میدهند قطع نظر از اینکه اینگونه ولیعهدی که تعلق به پسر ارشد داشته باشد مایه خیلی احتمالات فاسده میشود و بشر دوچار حوادث و وقایعی است که مأخذش را تقدیر و اتفاق میدانند بلکه اراده و آزادی انسان را قوه این نیست که جلوگیری از انقلابات غیر مترقبه که حاصل از اینکار میشود بنماید. خلاصه از این تاریخ ببعد رتبه سلطنت چین را بدست

سلاطينی می بينيم كه پست در پست بمقام سلطنت ميرسند و وجود وهستی آنهـا خيلی تصرفات در چگونگی احوال ملل مينمايد يعنی ديگر تشخيص و شاخصيت در شخص سلاطين نخواهيم ديد و ديگر مصدر تمدن و تربيت نخواهند شد و از سال سلطنت آنها آزادی و اراده انسان كاری پيش نخواهد برد بلكه شخصی پيدا خواهند شد مالك الرقاب و مستبد برای كه بميل و ارادهٔ خود تصرفات گوناگون در اوضاع مملكتی خواهند كرد

﴿§﴾ اوضاع و چگونگی مملكت چين از سنه ۲۳۵۷ تا سنه ۲۲۰۵ قبل از ميلاد ﴿§﴾

قبل از اينكه تاريخنامه مختصر چين را باتمام برسانيم تذكار بعضی مطالب كه راجع باوضاع سياسی چين است مخصوصاً آنچه كه تعلق بدودمان اول دارد خالی از فايده نيست زيرا كه مقدمه تاريخ بدين واسطه ترتيب معينی پيدا خواهد نمود ملت چين و ادارات چينی در بدو امر صاحب امتيازاتی بودند كه از ملل ساير ممالك وادارات ساير نقاط فرق واختلاف كمال داشتند چيزهای عجيبه كه در مواقع قبل از تاريخی آن پيدا ميشود با چيزهای عجيبهٔ ساير ملل خيلی مغايرت دارد ازابتداً از منه تاريخيه آنچه واقع شده و ظهور پيوسته است تمام از محسوسات وچيزهائی است كه عقل زير بار آن ميرود يعنی مطالب و حوادث غير طبيعی در رشته آن تاريخ پيدا نخواهد شد معين است كه خدای چينی ها با خدای ساير ملل فرقی ندارد والهاماتی را كه آن خدا ميكند اختصاص بهمان ملت ندارد ولی فقط چيزيكه هست كيفيات و گذارشات آنجا تمام از تائيدات الهی است وآسمان و سلطان عالم دووجه تسميه است درچين ازبرای اسم پروردگار ميگويند كه ذات مقدسش از برای بروز و ظهور صفات خود محتاج به مترجم وواسطه نيست و بر حسب عقيدهٔ انبياً قلب انسان قبل از اينكه بواسطه هواهای نفسانی كدر وتيره شود مظهر كلمات حق است بدورانيرا كه امپراطور قديم چين بجهت قادر متعال ميكرد از برای اين نبود كه كفاره جرايم وجنايات داده وتوقع بذل ومرحمت خداوندی داشته باشد بلكه بواسطه اين بود كه ذات مقدسش را سزاوار اين ميدانست كه هميشه اوقات اظهار بندگی و عبوديت بكند وپاس حقوق واحتراماتش را داشته باشد رئيس مملكت كه هميشه مراقب نظم كار های مملكتی واصلاح حال رعيت خود بوده بر خود فريضه ميدانست كه سالی يك دفعه بدرگاه احديت تقديم خيرات ونذورات كند ديهيچ مردمان چين از موهومات و عقايد باطله مذهبی كه در بدو امر دامن گير هر ملتی بوده مبره و مبری هستند اگر چه ستايش پروردگار (در آن اول ستايش خدا را ميكردند با بعضی هوس مجرده كه در كوهها پيداميشد)

در بارهٔ امپراطورهای قدیمهٔ چین ملاحظه میشود بعد از تصرفاتی است که کنفسیوس در این باب کرده و صورت مذهب قوامی پیدا نموده معین است که این صورت مذهبی در اول وهله باین سادگی نبوده یعنی میخواهیم بگوئیم که این تغییرات و تصرفات مذهبی در سه هزار سال قبل از میلاد واقع شده و قبل از سه هزار سال مذهب بدین ترتیب نبوده و مذهب اولی آنها مذهب مردمان اولیهٔ دنیا بوده یعنی قوای محسوسهٔ طبیعت را که عبارت از ستارگان باشند میپرستیدند زیراکه در آن اوان هنوز مشاعر انسانی قوه این را نداشت که مرتبه بالاتر از آن را که عبارت از حقیقت غیر محسوسه باشد بشناسد یعنی حقیقتی را که تصرف در تمام جزئیات و کلیات عالم می کند و نظم و ترتیب آن را میدهد ولی از سه امپراطور اول چین از برای ستایش ستارگان کیش هائی بودند که تشکیل مدرسه روکی کرده بودند موسوم بمحکمه یادار الوزاره امورات سماوی اهمیت و اعتبار این کیشها بواسطه مطالب هیئتیه بود که تحصیل کرده بودند تعدد و تشخص این کیشها بدرجهٔ [illegible] بود که تشکیل یك هیئت کثیری داده بودند ولی سه امپراطور اول چین جلوگیری از خیالات آنها مینمودند یعنی اساس توحید و ستایش پروردگار را برپا میکردند و موهومات بیمعنی را از میان برداشتند و از حرکات آنها همچو فهمیده میشد که محتاج باین هیئت نبود [illegible] که بوقتیکه آن امپراطورها خیلی مایه پیشرفت و ترقی مذهب جدید گشت زیراکه پس از اتمام گفتگوهای طرفین یعنی گفتگوهای دواتی و ملی اقتدار دولت بدرجهٔ کمال رسید تحقیق این مطالب از روی ادله و براهین منطقی [illegible]ت که از عبارت تاریخ چین فهمیده میشود یعنی شرح طریقهٔ اولیه و هیئت کشیشان اولیه در صفحه تاریخ باندازه مختصر [illegible] که با تحصیص [illegible] همان ادله و براهین گفتیم از گذارشات غیر متکوکه که مذکور داشتیم [illegible] [illegible] دو هزار سال قبل از میلاد مابین کشیشان و دولت گفتگوی مذهبی بود و تمام اوراق بالاتفاق [illegible] که ملت چین [illegible] و عهود عدیدهٔ مقررالی زندگی [illegible] [illegible] اینکه باین مقامات عالیه مذهبی [illegible] اوایل حال ناچار [illegible] است که [illegible] طریقه [illegible] خود را اعتقاد شود و از برای رسیدن بدرجهٔ [illegible] اعتقاد [illegible] لازم دانسته است تا اینکه انواع و چگونگی مذهبی [illegible] خیلی [illegible] داشته باشد [illegible] چگونگی مذهبی [illegible] ملت چین ترقیاتی کرده و علاوه [illegible] اتفاق واتصال مذهبیش [illegible] کشیشان در مقامات دیگر بروز وظهوری پیدا نموده در [illegible] حالات [illegible] [illegible]

ما در حق چینی ها ثابت میشود بالاتر انکه یکی از مورخین که در دو هزار و سیصد سال قبل از میلاد شرح اوضاع سیاسی و مذهبی چین را میدهد بما هم عقیده است مسیو کورنزا از برای اثبات خیالات خود یکی از عبارات تاریخنامهٔ چینی را که ماذیلا مسطور میداریم در کتاب خود شرح داده (یائو وچن پس از اینکه امتحانات زیاد از کذارشات سابقه چین که ازمنه خیلی قدیمه تعلق میکرد کرده انتخاب صد صاحب منصب نمودند) از این عبارت معلوم میشود امپراطور هائیکه در دو هزاروسیصد سال قبل از میلاد زندگی میکردند نسبت بوقایع تاریخی ازمنه قدیمه ماشبیه بعصر و زمان ما خیلی نزدیکند چنانکه ملاحظه کردیم در زمانی که هنوز اسمی از سایر ملل در صفحه تاریخ برده نشده بود مملکت چین دارای حکومت وسلطنت منظمی بود علاوه اجزاء دار الشوراء امورات سماویه که مامور رصد کردن حرکات ستارکان ومنظم کردن تقویم و تعلیم حوادث روزکار بوده و نیز علاوه چهار حاکم مستقل چهار جهت مملکت چین دوازده حاکم دیکر از برای دوازده ایالت چین انتخاب کرد واسم آن دوازده حاکم را شبان ملت کذارده سه نفر انها در تحت ریاست حاکم مستقل محله چهارم چین بوده دودمانهای اولیه چین وضع وترتیب واقتدار آن داوزده حاکمرا بر هم نزدند ولی در زمان سلطنت یو پس از اینکه دوازده ایالت مملکت بوضع دیکر تقسیم شد عدد حکام را منحصر به نه نفر کرد آنچه که راجع بحکومت وریاست بلاد بود مذکور داشتیم اما در باب انچه که راجع بامورات سلطنتی است ذیلا مسطور میداریم از برای شخص سلطان نه وزیر بود که کارهای مملکتی را اداره میکردند انتخاب وقبول این وزرا در زمان سلطنت چن شده بود اولا از برای ریاست دارالشورای وزرا یو راانتخاب نمودند کسیکه اسباب ترقی یو شد واو را باین مقامات رساند وعاقبت وارث تاج وتخت سلطنت شخص چن بود ثانیاً وزارت فلاحت را به (هئوسی) دادند ثالثاً وزارت علوم را به ئس چو دادند رابعاًوزارت عدلیه را به (سی) دادند خامساً وزارت فوائد عامه را به (کنک کولک) دادند سادساً وزارت جبال وجنگلها ومردابها ودریاچه ها را به (یو) دادند سابعاً وزارت تشریفات و مذهب را به (چین سونك) دادند ثامناً وزارت موزیك را به (منبانسیر) دادند تاسعاًوزارت نظمیه را به (نیان) دادند بعد ها خواهیم دید که این اوضاع قدیمهٔ که تقریباً درزمان طوفان نوح بوده است هنوز تا یك اندازهٔ در سلطنت چین ملاحظه میشود پس از این همه قال و قیلها ما بیشتر از یك توجیه نخواهیم کرد که خیلی صحیح وواضح خواهد بود وآن این است که

در زمان سلطنت چن یعنی دو هزاروسیصدسال قبل‌ازمیلادوزارت نظمیه که بیشتر از برای راپورت دادن صحبت ها و گفتگو های مردم بوده است بما میفهماند که تربیت و تمدن ازمان خیلی پیش رفته بود وزبان چینی خیلی ترقی کرده‌بود خلاصه در تاریخنامهٔ چینی نمیتوانیم معلوم بمائیم که این کار هائی را که به یو نسبت میدهند کدامش در زمان وزارتش بوده است و کدامش در زمان سلطنتش بوده سال اول کار های یو را مطابق میکنیم تا سال هفتادو دویم سلطنت یائو مطالبی را که ذیلا مسطور میداریم باوقات جوانی او تعلق میگیرد یعنی زمانیکه چن او را مامور ساخت که رفع طوفان و طغیان آب را نماید کار های نمایانی ازاوظاهر شد خیلی بزرگتر از کارهای (هرکول) شجاع (هرکول اسم شجاعی است که‌در افسانه‌های اروپائی غالباً برده میشود میگویند بواسطه دوازده کار بزرگی که آن شجاع کرده‌است خود را شهرهٔ افاق ساخت) از برای اینکه گفتگوهای ما را اغراق تصور نکنند خلاصهٔ مطالبی را که در کتاب(شوکینک) نوشته شده ذیلا مسطور میداریم *

(کارهای یو در سنهٔ دوهزار و دویست و هشتاد و شش قبل از میلاد)

(یو) پس از اینکه رفع طوفان نوح را کرد از برای تقسیم اراضی راه جبال را پیدا نمود جنگلها را تراش داد و تعیین جبال مرتفع و آبهای جاریرا نمود

(۱) (ایالت کی)

یو از برای اینکه تقسیم اراضی را نماید از کوه (هو کیو) ایالت حالیه چانسی که در طرف مغرب واقع است) شروع نمود واز انجا از برای اصلاح و تسطیح اراضی طرف جبال (لیانك) و(کی) حرکت نمود پس‌ازاینکه‌وضع طایوان (جبال بزرگ مرکزی)را منظم ساخت بجنوب کوه (نیو) حرکت کرد و از انجا عازم به (تان) (ایالت حالیه اهان) و (هوائی) گشته و رشتهٔ کار خودرا تا (هولك چانك) مصب ده رود چانسی که‌وارد در (هولك هو) میشوند امتداد داد خاك این ایالت سفید و سست است ومالیات‌انجا از سایر ایالت ها بیشتر است وگاهی قدری کمتر عمل زراعی انجا از درجهٔ پنجم است که‌نسبت بسایر ایالات چین حدوسط میشود پس از اینکه یو اراضی را منظم ساخت رودخانهای (چانك) و (وه‌آی)راجاری و ساری کرد و مملکت تاآنگ (ایالت‌حالیه پچیلی و پکینك)راحاصلخیز ساخت خلاصه مالیات وحشیان جزایر که تمام جنس بود از قبیل پوست حیوانات و پارچه های مختلفه از راه (هوانگ‌هو) میرسید

(۲) (ایالت ین)

رود خانه تسی (در ایالت حالیه چانکننك و رودخانه هوانك هو) واقعند در ایالت ین پس از اصلاح اراضی به رود خانه که واقع در این نواحی بوده ی و ساری شدند بنحویکه مجموع آنها که موسوم به لوئی هیا است بهم مربوط شدند و دو رود یولك (شعبهٔ هوانك هو) و تسو (شعبهٔ تسی) بهم مربوط شدند وضع این ایالت بخوبی خوب شده بود که کاشتن درخت توت و تربیت کرم ابریشم و بذر آمدن از نقاط مرتفعه بنقاط حملی پست سهل بود خلاصه خاك ایالت ین سیاه و چرب است و ماهی بخاك رس دارد نباتات و اشجار در انجا بمقدار زیاد پیدا میشود مالیات انجا از درجه نهم است یعنی بسبب ما همیت مالیات سایر ایالات در مرتبه نهم واقع شده و محصولات انجا از درجه ششم است پس از سیزده سال کشت و زرع اراضی انجا مانند اراضی سایر ایالات شد و محصولات این مملکت بیشتر رنك و روغن و ابریشم خام است و مال التجارهٔ را که از انجا بصندوق نقل میکنند عبارت از پارچه‌های مختلف الالوان است که در روی رود (هونك هو) از تسی به هو نقل میشود

(۳) (ایالت تسنك)

دریا و کوه تائی (واقع در شانکننك حالیه) در ایالت تسنك واقع بود و حسبان کوه (یو) تکالف خودشان مامور شدند و مجاری رود های وئی و تسی را حفر نمودند خاك این ایالت سفید و چرب است و سینه بخاك رس و ساحل دریا صوبل ولم بزرع است و کشت و زرع انجا از درجه سیم است و مالیاتش از درجه چهارم است و محصولات انجا غالباً نمك طعام و پارچه‌های نازك و محصولات دریائی و ابریشم خام و کتان و ... و چوب صنوبر و سنگهای قیمتی است طوایف وحشی (لائی) که ساکن انجا است میباشند کارشان که چرانی است و چیز هائیکه بصندوق نقل میشود همان ابریشم خام ... و از برای رسیدن برود خانه تسی باید اول در رود خانه ون بکشتی بنشینند وار انجا وارد این رود خانه بشوند

(٤) (ایالت سو)

دریا و کوه تائی و رود خانه هوائی در ایالت سو واقعند تعمیراتی که در مصب هوائی و لی لازم بود نمودند و زمین حال منك و یو را حاصلخیز کردند در همین اوان دریاچه (تی) را در جانت ساختند و چشمه شهر را تعمیر نمودند خاك این ایالت قرمز شبیه بخاك رس است نباتات و اشجار زیادی در انجا نمو میکنند زراعت انجا از درجه دوم و مالیاتش از درجه پنجم است

محصولات انجا عبارت اسب از چند نوع رنك و پرهای مرغ کوهی وچوب تنك که در نواحی جنوبی کوه لی نمو میکند ونیز از سنکهای ما قیمتی است موسوم بهچینك که از ساحل رود(سی) بدست می اید و نیز از مرواریدهائی است که وحشیان (هوائی) صید میکنند با چندقسم ماهی و مال التجاره هائی که باصندوق نقل میشود عبارتاست از ابریشم قرمز و سیاه وسفید و رود خانه هوائی و (سی)برود خانه (هوانك هو) مربوطند

(۵) (ایالت یانك)

رود هوائی ودریا در ایالت یانك واقعندو زیر بزرك مذکور که موسوم به یو بود دریاچه(یونك) را که امروزه (بیانك) می نامند ساحت و مرعی که موسوم به یانك بود پس از ساختن آن دریاچه را خشکاهی برای خود پیدانمود و سه رود آن ایالت بهم مربوط کشتند چوب خیزران خواه کوچك و خواه بزرك در این ایالت نمو میکند نباتات و اشجاراین ناحیه خیلی زیاد است و زمینش تمام از مرداهای زیاد پوشیده شده زراعت آنجا از درجه نهم است و مالیاتش از درجه هشتم و محصولات انجاعبارتاست ازطلاومس و سنکهای قیمتی وچوب خیزران و دندان فیل و پوست حیوانات و پر مرغ و موی حیوانات و چوب و لباسهای علفی که تمام را وحشیان جزایر آن ناحیه درست میکردند و مال التجاره هائیکه از آنجا باصندوق نقل میشود عبارت از بعضی صدفها و پارچه هاو رنکهای مختلف اسب و از برای ترتیب تاریخ در انجا خیلی سعی دارند از برای ایسکه انها را برحسب اقتضای وقت برای امپراطور تقدیم کنند خلاصه رودکیان بدریا مربوط است و دریا برود هوائی و سئی

(۶) (ایالت کینك)

کوه کینك (که در ایالت هوکوها لك حالیه واقع است) و جزء جنوبی کوه هنك در ایالت کینك واقعند و رود کیانك و رود کانك پس از اتصالشان بیکدیکر وارد دریامی شوند خلاصه به رود خانه که در این ایالت بود تمام را محدود و معین ساختند و رود توم وتسین راازیك دیکر مجرا ساختند دریاچه یی را خشك نمودند و زمین دریاچه منك را حاصلخیز کردند خاك این ایالت باتلاقی اسب و زراعتش از درجه هشتم و مالیاتش ازدرجه سیم پرمرغ و پشم حیوانات ودندان وپوست و طلا ونقره و مس و چوبی که موسوم به چن است محصولات آن قلمرو میباشد علاوه یك چوب دیکری در انجا هست موسوم به کو (یعنی سرو) که تیر آن بکار میرود و بعضی سنکهائی که موسوم به لی چی است که از برای اسباب کردن بکار میبرند

و رنگمدار زیادی از شی در انجا نیز پیدا میشود خلاصه لوله‌های علفی در انجا میسازند موسوم به (اسمنت‌مو)، درصندوقهای مخصوص پارچهای ابریشمی قرمز وسیاه و کمربندهائیکه دارای سنگهای قیمتی است میگذارند واز نه رود خانهٔ انجا لاك پستهای خیلی بزرك بیرون می آورند وحمل و نقل مال التجاره از رود کیانك ورود تو وسین میشود واز انجا از راه حسکی رود خانه ل میرسند و زانجا برودخانهٔ (هوانك‌هو) جنوبی

(۷) ﴿ ایالت یو ﴾

کوه کینك و هوانك هو در ایالت یو واقعند زمانیکه یو مامور بتقسیم اراضی وآبها شدآبهای رودخانه های یی ول وچار وکیملکر در رود هوانك‌هو وارد کرد و دریاچه های ینك ویو را است ... و بعد ز اینکه تصرفت کرده بجهت دریاچه کتس کرد مشغول اصلاح اراضی مالك‌چو (یالت حالیه هنان) بعد حاك این ایالت سست وسیه بخاك رس است زراعت انجا از درجه چهارم است ومالیاتش زدرجه دوم ومحصولات انجا عبارت است از رنك وروغن وکتان وپارچه نازك ودرصندوقهای محروطی بجانب پدهٔ میگذارند بر حسب امر سلطان بجهت صیقل دادن فلزات از انجا سنك می آورند ز برای داخل شدن در رود (هوانك هو) ناچار باید از طرف رود ل حرکت بمایند

(۸) ایالت لیانك

جنوب کوهی که موسوم به (هوا)است که تمام ان کلزار میباشد و کوه هیچونی (ابسیاه) واقعند در ایالات لیانك کوه های من ویوکه در همین ناحیه واقعند تماما بر حسب یو حاصلخیز کردند و رودهای تو و تسین را جاری ساختند وقتی که کوه های (تسائی)و (مك) را مثل سایر جبال نمودند تشریفاتی بافتخار ارواح مجردهٔ جبال بر پا نمودند خلاصه خاك این ایالت سبز و سیاه است زراعت ان از درجه هفتم است و مالیاتش از درجه هشتم سنگهای با قیمت و اهن و نقره و فولاد و سنگهائیکه موسوم به (نو) و (کینك) است و پوستهای مختلف الشکل از قبیل پوست خرس و ... وروبا وگربه‌وحشی از انجا حمل‌میاید کوه(سی کینك بکوه (هوانك) مربوط است و چون کمی در رود (تسی‌یان) ماهی باشند از رود میان سر بیرون می اورد و واردرود (وئی) و (هوانك هو میشود

(۹) ایالت یونك

کوه (هیچونی) و (هوانك هو)در ایالت یونك واقعند بر حسب امر(یو)دریاچهٔ که دریاچه

که در انجا موسوم به (شو) است بطرف مغرب کشیده و رود (کینك) و (وئی) را برود (شوئی) متصل کردند رودخانه هائیکه موسوم به (تسی) و (ته‌ئو) است هر کدام در حد خود جاری شده خلاصه در روی جبال (کینك) و (کی) تشریفاتی بجهة ارواح مجرده جبال بر پا نمودند وپس از انکه کار امکنه پست را تمام کرده بکوه (چوی) پرداخت وتمالکتی را که در روی کوه (سانوای) واقع است معمور نمود وناهموارهای جبال (سامیااو) را برطرف ساخت خاك ان ایالات زرد وسست است زراعتش از درجه اول است ومالیاتش از درجه ششم سنگهای باقیمت ومرواريد از انناحیه خیلی بعمل میاید از تسیچ (کوهی است واقع درسرحد حالیه چانك‌سی وکوکونور) بکشتی نشسته بکوه لنك من (کوه معروفی که از وسط او رود هوانك هو میگذرد میرسد واز انجا بکوه هوانك هوی عربی و از تمام این اطراف بمصب (وئی) و (سوئی) سر در آورند طوایف عربی که موسوم به (ربك) و (کوئن لن) و (لی چی) است تمام سر بسپد اطاعت در آوردند محصولات این ناحیه عبارت از پارچه ها وپوستهای مختلف الشکل است خلاصه اوضاع تمدن و ترتیب بیست و سه قرن قبل از میلاد بدین طریق بود یقیناً کسانی هم که چندان عقیده شان مسوب ببعضی موهومات نیست خیلی باشکال قبول وجود این ترتیبات را میکنند و حال انکه تمام این ترتیبات را از روی مبحث ادله وبراهین ذکر نموده ایم مسیو آمل رموزا مبحث مذکور ما را گنجی نایاب تصور میکنند تاری مورخین چینی میگویند که یو به طرف چودنی ساخت که روی هر یك از انها نقشه وشرح متعلقه بهریك از ولایات را حکاکی نمود طولی نکشید که قیمت وارزش آن ظروف خیلی گراف گشت بدرجه که آسایش مملکت را در تصرف وحفظ آن ظروف میدانستند وکسیکه مالك آن ظروف میشد یقین میکرد که سلطان خواهد شد ازاین حالات مذکوره که خیلی محل وثوق چینی ها میباشد میفهمیم که رساله تاریخی چین که شرح کارهای یو را میدهد تمامی بازمنه قدیمه میکرد و علاوه خیلی صحیح ومتقن است درهمین فصل ملاحظه نمودیم که شخص شخیص یو تمام مملکت را گردش نمود واز این کوه بان کوه میرفت وآبهای رودخانه ها را در مجاری صحیح خودشان داخل میکرده بدین ترتیب انهار اوار ددریا میساخت مخصوصاً در جاری نمودن رود (هوانك هو) خیلی کوشش نمود زیرا اینکه (لنك من) راسوراخ کرده رود هوانك هو را از الطرف جاری ساخت واز انجا از امتداد بطرف جنوب داد تاشمال کوه (هوا) واز انجا آنرا بمشرق عبورداد پس از عبور نمودن از ناهموارهای زیاد درطرف شمال به نه رود تقسیم شد که [illegible]

ان تسکیل دریاچهٔ داد وبعد انرا داخل در دریا نمود بهمین طریق رود (کیا نك) را که داری پانصد فرسخ طول بوده اصلاح نمود وجبلی ازراه هاوسد ها را بساخت که هنوز موجود است کتابهای تاریخی چین از قبیل کتابیکه شرح دودمان چو را میدهد که تقریباً هزار و صد سال قبل ازمیلاد است میفهماند که یو حواص مثلث قائم الزاویه را فهمیده بودو بواسطهٔ ها ، بود که تسطیح اراضی را مجری داشت زمانیکه زمام اقتدار چین بکف کفایت (یو) بودمعلوم کردند که یو بمیین جبال جبلی مرتفع ومجاری بزرك آبها را نمود حلاصه یو هرشط وهر رود خانه وهرآب جاری وهر دریاچهٔ را در حد خود معین ساخت کتاب شوکینك نیز میگوید که آبهای مملکت راآن طوریکه لازم بود در حدود خود تقسیم نمود وجلوگیری از طغیان آنها کرد بطوریکه مردم میتوانستند درسواحل دریا ورود خانه ها مسکن گیرند بلکه پس از این تعمیرات واصلاحات کار باندازهٔ سهل شده بود که ازجبال جبلی مرتفع بالا میرفتند وازبرای ارواح مجرده تشریفاتی برپا مینمودند ضمناً این مطلب ازنظرمامحو نشده است که پس از طوفان وطغیان بزرك یو مجبورشد که درخت جنگلها را بیندازد وازبرای آمد وشد راههای مخصوص درست کند همانطوریکه انسان مجبور است ازبرای آمد وشد دریك قطعه زمین تازهٔ باآب وعلفی که هنوز محل ورود مردمان متمدن نشده این کارها را بکند وعلاوه میفهمیم که تمدن وتربیت چین ازطرف شمال غربی بروز وظهور کرده است یکی از کارهای دیگری که یو کرد ازبرای خرج وتعدیل مالیات مفتش های زیادی باطراف وجوانب مملکت فرستاد تاانکه حاصلخیزی وبرومندی واستعداد املاك را معین سازند حلاصه یو تصرفات زیادی در وضع خرید وفروش حبوبات واراضی آبها وعمارات وچوب وآتش نمود ودرجهٔ برومندی املاك را بطورتحت معین ساخت ومیزان عایدی سالیانهٔ آنهارا نیز معین کرد (یو) هرکس را بطرز حورحالش ملك وامت میداد وانها را بطریق دیل تشویق نموده میگفت اگر راه پرهیز کاری ودرست کاری را پیشه کنید رحمت مرا بهدرنخواهید داد حلاصه (یو) پانصد فرسخ اراضی را بحب آذوقهٔ خانوادهٔ دهاتی کشت وزرع نمود وقرار گذارد که در صد فرسخی گندم را باساقه اش حاضر کنند ودردویست فرسخی ساقهٔ انرا ببرند ودرسیصدفرسخی خوشهٔ انرا بریده گندم را باپوست حاضر کنند ودرچهار صد فرسخی گندم را پوست نکنده حاضر کنند ودرپانصد فرسخی گندم را پوست کنده حاضر نمایند علاوه پانصد فرسخ دیگر بجهت رجال معین ساخت دویست فرسخ ازاین پانصدفرسخ تعلق بطایفه نان میگرفت وسیصد

فرسخ دیگر بطایفه هئو یانصد فرسخ دیگررا باسم اراضی صلح مجزی ساخت وسیصد
فرسخ انرا بجهت مصارف تحصیل علوم وتهذیب اخلاق مقرر نمود ودویست فرسخ دیگر بجهت
تربیت اهل نظام ومشق دادن انها قرار داد ویانصد فرسخ دیگر بجهت سیاست وتنبیه مقصرین
مقرر کرد که سیصد فرسخ ان تعلق باهل شمال میگرفت ودویست فرسخ دیگرش تعلق بمقصرین
پانصد فرسخ دیگررا بجهت نقل کردن مال التجاره قرار داد که سیصد فرسخش بربای جنوب
تعلق میگرفت ودویست فرسخ دیگرش بمردمان نفی بلد شده ازطرف مشرق تاحدود سواحل
دریاوازطرف مغرب تاحدود صحرای شن زار وازطرف شمال تاجنوب وحدود چهارد. یاد ستورالعمل
هائیکه یو داده وتصرفاتیکه دراخلاق مردم کرده اسباب اشتهار اوشد تمام این کارهای بزرگ در
زمان سلطنت یائو وچن ووزارت یو مجری گردید

دودمان اول ازسنه دوهزاردویست وپنج

(هیجده سلطان)

یو پس از اینکه امپراطور شد دیوانخانه خود درادایالت چانسی قرارداد که محدود است بحدود سرحد (تاتار) وهمیشه کارش این بود که ایالات مملکت خودرا بازدید میکرد دریکی از بازدیدهایش چند نفراز مقصرین برخورد که بطرف محبس برده میشدند یو فوراً ازعرابه خود پائین آمده بمقصرین نزدیك شد پس ازانکه چگونگی حال انهارا پرسید ایشان را نوازش کرده بخشید مقصودی نداشت مگراینکه اظهار مرحمت وعطوفت کرده باشد چه این کار فریضه ایست برای سلاطین خلاصه بمقصرین گفت اگر گناهی کرده اید باعث آن من شده ام زیرا که در سلطنت یائو وچن رعیت پیروی حالات سلاطین را می نمود از اینقرار باید من خودم بد باشم که در عصر من مجرم و گناهکار پیدا میشود تاریخ چین میگوید که یو انعقاد مجلس بزرگی در روی کوهی موسوم به (فو) نموده ، در انجا تبریکات وپیشکشهای رعیت از هرنوع و قسمی میرسیدند درهمین جا بود که یو مطابق عقیده (کانك مو) یائو و چن را مورد تمجید ساخت و زحماتی را که در باب اصلاح دولت و تکالیف ملت کشیده اظهار داشت خصوصاً خیلی تعریف تربیت و تعلیم انها را نموده وبزرگان را به پیروی کردن وبعمل آوردن اخلاق سلاطین سابق الذکر تشویق کرد تا اینکه از روش انها رعیت خوش بخت و با سعادت گردند معلوم میشود که یو از این حرکت میخواسته که وضع وطریقه سلطنت خودرا معلوم کند وبمردم اظهار نداردکه سلطنتی که ازچن باو با وجود داشتن وارث رسیده است باید خیلی محترم باشد یو درسه صدسالگی

در گذشت هفده سال را با چن شریك در سلطنت بود و ده سال را بتنهائی سلطنت نمود

کتیبه های متعلقه به (یو)

ادله تاریخی که درخصوص کارهای یو داریم بوسیله کتیبه های چینی که خود شخص یو امر کرده در روی کوه (هانك چانك) حکاکی کنند فهمیده میشود کوه مذکور یکی ازجبال معروف چین است که در انجا امپراطورهای عهد قدیم بجهت خداوند متعال قربانی میکردند اما در خصوص کتیبه هائی که طول زمان تقریباً محو کرده بود ولی بالاخره بواسطه چینی ها جمع آوری شد ودر موزهٔ شهر قدیم(سنکان فو) ذخیره شده میسیو آمیو مبلغ فرانسوی نسخهٔ بطوررونویسی ازآن کتیبه ها بر داشته باترجمه فرانسه اش بجهت کتابخانه دولتی پاریس فرستاد خلاصه این کتیبه ها تعلق بسال دو هزارودویست وهشتادوهشت میگیردوآثارخیلی قدیم محسوب میشودزیرا که کتیبه هائیکه باخط میخی نوشته شده است وتعلق بهبابلستان وپرس پلیس دارد منسوب بعهد سمیرامیس است وکتیبه های خط مصری تعلق بزمان(سه زسری) یا (رامسس)میگیرداز این قرار پانصد سال بعداز کتیبهٔ یو نوشته شده است

ترجمه ادبیات

امپراطور محترم چن به یو میگوید (ای معین ونديم وناصح من که مرا درانجام کارهای دولتی همراهی میکنی واسباب آسایش من میشوی ملتفت باش که جزایر بزرك وکوچك وآشیانهٔ طیور وچهار پایان وبلکه تمام موجودات درشرف غرق شدن هستند شما که ملتفت این نکته هستید درصدد جلوگیری آبها برآئید وازبرای پیشبینی ومنع طغیان آنها سدها برپا نمائید) یو درجواب میگوید مدتی است که ازبرای جلوگیری آبهاو رفع خسارت دیگر درفکر خانوادهٔ خود نیستم ولی پس از انجام این کارها درقله کوه پلو راحت کردم بواسطه احتیاط ومهارتیکه درکارها ظاهرسا ختم ارواح مجرده رابرقت دراوردم چه قلب من ساعت وراحت را نمیدانست وراحت من درپیشبردن کارها بود اول وآخر جبال من هوأ ویو وتائی وهانك بوده است ولی پس از اینکه کار هسام تمام شد قربانی بجهت ذات مقدس الهی کردم تاانکه رفع غم واندوهم شد خلاصه ناهمواریها وبی نظمیهای طبیعت برطرف گشت وآبهای جاری که ازجنوب می آمد وارد دریاشد بعد ازاین ممکن است بواسطهٔ جمعیت خاطر مردم بتوانند تکمیل لباسهای خود بکنند وغذای خود ا حاضر سازند وده هزار مملکت که عبارت از تمام عالم باشد بتوانند باپودن صلح وآسایش زندگی بکنند

حوادث عمده که درزمان سلطنت دودمان هبه واقع سد

یو پیروی رفتار سلاطین سابق را کرده وزیررا که موسوم به یی بود وارث تاج وتخت ساخت ولی رجال مملکت پس از یو پسرش را امپراطوری قبول نمودند پس از اینکه پسر یو سلطنت وحکمرانی بر سایرین قبول شد خیال مردم براین تعلق یافت که بعد ازاین بجهة سلطنت وحکمرانی پسر امپراطوررا سلطنت وحکمرانی قبول نمایند در تاریخ سلطنت (کی) است که سلاطین ملقب بپادشاهی ملقب شدند ولفظ امپراطوری تقریباً منسوخ شد بعد از سلطنت سه دودمان دیگر رئیس دودمان چهارم بواسطه عقل وفراستی که داشت لقب امپراطوری خودداده مثل اینکه درعصر ما تقریباً همچو اتفاق بیفتاد یعنی پس ازاینکه سالهای متوالی این اسم برده نمیشد شخصی پیداشد بواسطهٔ فهم ودرایت وعقل وکیاستش خودرا امپراطور نمود تاکانگ جانشین کی بسیار بیعرضه بود بواسطهٔ میل زیادی که بلهو ولعب داشته راه تقوی را فراموش کرد با وجود اینکه ملت خیلی ازا ومتنفر شده بود دست ازهواهای نفسانی خود برنداشت روزی از روزها بشکار رفته تقریباً صد روز طول کشید واثری ازآثار او پیدا نشد پنج برادر داشت که با حالت پریشان بجستجوی اورفتند ودر مصب (لو) انتظار اورا کشیدند ودرهمان حالت وحشت وپریشانی که بودند قصیدهٔ ساختند که حاوی حیالات وقوانین ودستور العمل های (یو) بود

ترجمهٔ قصیدهٔ پنج برادر

اولی میگوید (درصفحات تاریخ یو نوشته است که یو همیشه نصیحت میکرد ومیگفت سلطان نسبت برعیت باید مهربان باشد وآنرا حقیر نشمارد زیرا که بیخ وبن مملکت رعیت است اگر بن بیخ وبن ثابت ومحکم نباشد مملکت خراب است بعلاوه شخص من بخودم اعتماد ندارم ومیگویم شاید مردمان خیلی بی تربیت برمن برتری داشته باشند هرگاه کسی مرتکب افعال زشت وناپسندیده باشد آیا باید انقدر صبر کند که مردم بصدا درآیند تاآنکه دست ازکارهایش نکشد بالاکه باید قبل از وقت ملاقات خودش باشد شخص من که شاه وپاسبان ملت هستم حال یک تن آدمی را دارم که شش اسب تندرو ووحشی را میخواهد بایک دهنهٔ پوسیده نگاهدارد حاکم ورئیس آیا نباید ازکار خطیریکه در عهدهٔ اوست بترسد) برادر دیگر میگوید (برحسب عقیده جد محترم ما عشق زیادی بزنها ومیل مفرط بزمین شکار وحوردن مشروبات فاسده وشنیدن موزیک ودوستی عمارات عالی وديوارهای بزرك نقاشی شده شش عیب بزرك است که هرکدام باعث هلاکت ونابودی

برادر سوم میگوید (ازعهد یائوتا کنون منزل سلاطین درشهر (کی) بودبواسطهٔ پیروی نکردن عقاید وقوانین یائو این شهررا ازدست دادند) برادر چهارم میگوید (جد ما بواسطهٔ مداقه که در پرهیز کاری داشت مشهور آفاق گشت وسلطان تمام ممالک از برای رفتار وسلوک اسبب بمردم بجهت اعقاب خود قواعد مخصوصی نگذاشت ولیکن مقیاسی که ازبرای اوزان قرار داده ابداً بکار نمیزنند وامهارا درخزانه دولتی محبوس ساخته‌اند وابداً پیروی قوانین وقواعدش را نمی کنند و از برای مفتخر ساختن آباء واجداد وبرپاکردن تشریفات مذهبی دیگر اطاق مخصوصی نداریم برادر پنجم میگوید (افسوس که کاری نمیتوانیم بکنیم ازکثرت غم واندوه ملولم چرا که ملت ازمن نفرت دارند لهذا بکی روبیاورم درقلم حزن پشیمانی ودرزحسارم جز خجالت چیزدیگری نیست چرا که ازراه تقوی خیلی دور شده‌ام ونمیدانم که توبهٔ من جبران جرایم وخطایایم‌را میکنند یا نه

—*§﴿ از تخت پائین آوردن تکانک ﴾§*—

این سلطان که شبها در لهو ولعب وروزها در شکار وهمیشه مشغول خسارت رسانیدن به ییلاقات حاصلخیز بود رفتار وسلوکش سبب نفرت تمام رعیت گشت عاقبت باندازهٔ جری شدند که اورا ازتخت سلطنت پائین آوردند وکسیکه سبب این کار شد یکی از صاحبمنصبان اطامی وی بود بعدازاینکه نه ماه سلطان در جنگلها متواری شده بود صاحب منصب مذکوراورا بچنگ آورد واز پای تخت تبعیدش نمود ویکی از برادرانش را که موسوم به (چنک‌کانک) بود بجای او منصوب ساختند

(شکارهای سلطنتی)

از برای اینکه تصور شکارهای سلطنتی کرده شود و تصویری که راجع بشکار است در آخر کتاب ملحق ساختیم کتابیکه بطور اختصار شرح حالات چینی ها را میدهد و اول شروعش از هزار و پانصد سال قبل از میلاد است شرح تمام تصویراتی که روی چوب منقوش بوده داده است و تماماً برحسب خیالات زمان مسطور داشته تاانکه کم و کیف و چگونگی حال کتابیکه در تصویر کشیده شده‌اند معلوم شود خلاصه‌چون سیری درتاریخ ملل میکنیم میبینیم که‌غیر از مصر سایر نقاط زمین دارای جنگلهائی بوده که محل سکون و چرای حیوانات کشته بود و قبل از اینکه انسان خلق شود جنگلهای مذکوره با ان حیوانات قرون متوالیه بسر برده اند تمام مردم میدانند چه جنگلهای بزرگی در فرانسه قدیم و آلمان و ینگی دنیا بوده‌در

کتاب ادبیات هند شرح جنگلهای بزرگ داده شده است که مردمان تارك دنیا و منزوی در ارتباط متواری میشده اند و هیچوقت از اوقات را آن منزویان محل زندگانی و موی دماغی برای خود نمیدیدند مگر در زمانیکه سلاطین برای شکار بآن جنگلها می آمدند در اوائل تأسیس مملکت چین مردمان بادیه نشین از طرف شمال می آمدند و از برای اقامتگاه خود مجبور بودند که جنگل هارا تراش دهند و ساکنین وحشی بومی را که موسوم به پی بودند (کاندار) یا (میائوتسو) (پرمروءه) از آنجا دور سازند این وحشیان اکنون در سمال مرتفع غربی چین زندگی می کنند وزیاده از پنجهزار سال است که صاحب تاریخ شده اند عجب و این است که این مردمان وحشی سرهیچ اطاعت در نیاورده اند زیراکه کینه نژادها فوق آنست که ما تصور مکنیم علاوه طبیعت مردمان وحشی از وجود مردمان متمدن متنفر و منزجر است وجود قبائل وحشی در چین یکی از آثار تاریخی است که تا مبهم مانده نبود و علیه ربیب سبب اعدام وزوال نژاد نمیشود هوای شکار که یکی از هواهای مختلفی محسوب میشد که در سر (تکانك) بوده اسرافش برحسب دستور العمل قانون دولتی بوده قانون دولتی از برای پیش بینی خسارتهائیکه حیوانات سبع در جنگلها میرساندند امر کرده بود که سلاطین مشق شکار نمایند کانگ از بری مانع قانون راه اعتدال را فراموش کرده بدام سیصد سالی چهارده ماه موقع شکار بولی بود اشخاص مخصوصی را اجیر این کار میکردند تا یکه معدوم معین سلطان گردند بهار و پائیز کار یکه میکردند فقط هوار رسانیدن حیوانات جنگل بود لیکن در زمستان و پائیز آنها را خاصه کرده می کشتند و حسب عقیدهٔ (اگزنوس) مورخ اهل یلستان پادشاهان شکار بر جبلی بود چه در ابنیه و عماراتشان تصویرات شکار را جبلی میکشیدند و لباسهایشان را باین تصویرات زر دوزی میکردند سلاطین مد مرتب میلشان بشکار بیشتر از سایرین بود از برای اینکه حظ شکار را بیشتر برده بشند پارکهای بزرگ می ساختند سر و پالنگ و گراز و گوزن زیاد زنده کرده در آنجا محصور می ساختند

(مردمان قدیم چهار جهت اصلی چین)

کتابرا که مذکور داشتیم تصویرات متعلقه شکارهای سلطنتی را نموده وضع و اساس مردمانرا که سابقاً در چهار جهت اصلی چین مسکن داشتند بیرشرح میدهد این مردمانرا سگی مینامیدند (یعنی چهار جهت اصلی) طرف مشرق را تا سواحل جبلی سید که بنام (اویبا) معروف است و طرف مغرب را تا ممالکی که موسوم است بابی و د ف ـ و ب تا یوکنك و طرف شمال

را تاچولی چهار جهت اصلی می نامند خلاصه طایفه (تائژنک) در جنوب یعنی در نقطه که افتاب بخط عمودی بزمین می تابد مسکن داشتند و طایفه (کنگ نک) در شمال یعنی در جائی که محاذی با طلوع دب اکبر است مسکن کرده اند و طایفه (تائی پنک)در مشرق یعنی در جائیکه افتاب طلوع میکند اقامت نموده اند طایفه (تای منك)در مغرب یعنی در جائیکه افتاب غروب میکند منزل کرده اند در همین کتاب ارنج چین عبارات ذیل را ملاحظه می کنند (مردمان تای پنك انسان دوست و نیکوکارند و مردمان (تائژنك) عاقل و با حتیاط اند و مردمان (تای منك) وفا وصادقند و مردمان (کنك نك) جنگجو وشجاعند

در متن همین کتاب نوشته است که استعداد جنگجوئی و رزم آزمائی مردمان شمالی نسبت داده شده است و فراست و هوش واحتیاط مردمان جنوبی وصفات حسنه از قبیل نیکوکاری و انسانیت و باوفائی مردمان غربی نسبت داده شده است خلاصه [illegible] دستورالعملهائی را که ملاحظه میکنیم خالی از اهمیت و [illegible] نیستند چنانکه (کنك تسو) گاهی بر این مطلب می دهد و می گوید اختلاف آب و هوا خیلی تصرفات در وجود انسان میکند در کتابیکه موسوم به (عدم اختلاف آب و هواست) مطالب ذیل را در سطور نگاشته اند زمانی که (تسولو) مسوءل از (کنك تسو در خصوص قوه روحانی [illegible] حکیم [illegible] جواب میدهد مقصود شما از قوه روحانی نواحی جنوبی یا نواحی شمالی یا نواحی [illegible] است که مال خودشان میگیرند باز همین حکیم در جای دیگر که [illegible] ملائمت [illegible] فهم و [illegible] گرفتن بچه من عبارتست از قوه روحانی نواحی جنوبی [illegible] حالات [illegible] در روی خیرهای حسن وآهن و پوست حیوانات [illegible] عبارت از قوه روحانی ممالك شمالی است و مردمان شجاع [illegible] طالب اینگونه حالات اند

﴿ شرح کسوف آفتاب ﴾

که در زمان [illegible]) [illegible] پنجاه و پنج سال قبل از میلاد اتفاق می افتد [illegible] زمان [illegible] ([illegible]) اتفاق افتاده که [illegible] سلطان [illegible] اینکه عوض [illegible] کردن [illegible] مشغول [illegible] آن اوان بعضی [illegible] امورات مذهبی

داشته بر حسب عقیده چند نفر مورخ باعث آن انقلابات گسته و سلطان وقت را عبیمت شمرده به بهسانهای مذکور ومدعیهای خود را که اسباب زحمت ومخل کار او شده بودند مقتول ساخت تحقیق کسوف آفتاب که در قانون نامهٔ چینی مذکور شده و رصد کردن سماوات و کواکب که تعلق بازمنهٔ عتیقه چین میگیرد در قرن اخیره در چین و اروپا موضوع و مبحث خیلی گفتگوها گشت مطابق مطالب راجعه بسلطنت یائو و چن و یو و ترقی علوم هیئتیه در آن زمان معلوم میشود که از برای تعیین ظهور کسوف و خسوف و نوشتن تقویم قواعد مخصوصی در دست داشتند و الا لازم می آید که وجود مجلس هیئتیه و حکم دادن بقتل دو نفر هیئت دان به بهانهٔ غفلت کردن در تعیین ظهور کسوف خسوف دروغ باشد خلاصه مطالب ذیل را که در تاریخنامهٔ چین مسطور است ذیلا مینگارم

در این اوان هی و هو مشغول شهوت رانی شدند و تکالیف خود را فراموش نمودند و غافل اوقات بواسطهٔ اینکه مست ولایعقل بودند از حدود و قانون تخطی مینمودند و از بدو امر رشتهٔ سماوی یعنی اعداد بعضی تصرفات غیر لازمه نمودند یعنی اوضاع گردش آفتاب و ماه را بطوریکه باید معین نمایند معین ننمودند چنانکه در روز اول ماه سوم تاثیر تلاقی ماه با آفتاب در برج عقرب مطابق گفتهٔ او نبود در این اوان کوری مشغول طبل زدن شده رئیس سپهبدان و جمع کثیری در رصدخانه هی و هو حاضر شدند آنها را در بیان کردن اوضاع فلکی عاری دیده یعنی نمیتوانستند بگویند اوضاع فلکی بر چه دلالت میکنند لهذا مورد تنبیه و سیاست سلطان شدند رسالهٔ چلك تیں میگوید کسی که ساعات فصول را پس و پیش مینماید باید سخت مورد سیاست گردد یعنی باید قطع رشتهٔ زندگانی او را بنمایند از برای اینکه بتوانیم تصور وجود همچو قانونرا بنمائیم که امروزه بنظر ما یك قانون نی یا وناپسندیدهٔ میاید باید صرف نظر از ترقیات علوم هیئتیهٔ عصر خود نمائیم باین معنی اگر امروز هیئت دانی در زمان رصد کردن چند دقیقه یا چند ساعت یا چند روز را در حساب کسوف آفتاب اشتباه کنند سرزنش حرفی محسوب و کسانیکه طالب دانستن کسوف و خسوف اند بدبکری نمیرسد و علاوه از برای همچو اشتباهی دولت هیئت دان بد بخت را مقتول نخواهد ساخت زیرا که درمملکت چین هم ابداً و هم حالا مدارج خیالات با سایر نقاط فرق داشته چنانکه امروزه می بینیم ملت چین تصور میکند که آنجا در سطح زمین وارد میشود اوضاع فلکی دلالت بر آن مینماید خصوصاً اگر کسی مرتکب عمل بدی در سطح زمین شود با اینکه امورات سلطنت مختل باشد

آسمان متغیر خواهد گشت و آثار غضب و خشم خود را بواسطه ظهور کسوف و خسوف ظاهر خواهد ساخت مسیو کوبیل میگوید که مخصوصاً کسوف آفتاب را در چین آیت و نشانه بدی میدانند و میگویند ظهور آن اسباب آگاهی امپراطور است از برای اینکه ملتفت جرایم خود بشود و در صدد اصلاح کار خود بر آید از اینجا می فهمیم که کسوف و خسوف را در چین خیلی اهمیت میدهند لهذا همیشه مرصد بودند پیش بینی و تعیین روز و ظهور آنرا درست بنمایند وبعلاوه تشریفات مخصوصی در آنزمان بر پا می نمودند در حادثهٔ مذکوره چون که هیئت دانها بیان کسوف آفتاب را نمودند مجتهدین مملکت چین چون آثار آنرا مشاهده نمودند متوحشانه عازم عمارت سلطنتی شدند ملت چین نیز از پریشانی و وحشت مجتهدین پریشان و متوحش گشته در کتاب تشریفات مذهبی چین مفصلا شرح این مطالب داده شده یعنی میگوید هر وقتی ظهور کسوف و خسوف میشد مجتهدین تیر و کمانی در دست گرفته بکمک امپراطور میرفتند در صورتیکه امپراطور را مرآت آفتاب میدانند و نیز میگوید که در همچو موقعی شخص اعمائی که مامورین کار است مشغول بزدن طبل میشد و مجتهدین بافتخار ازواج مخروطه پارچه های ابریشمی بدل می نمودند امپراطور و رجال مشغول روزه گرفتن میشدند و لباسهای ساده در بر مینمودند ولی چون در موقع اخیر هیئت دانها کسی را خبر از ظهور کسوف آفتاب نداده بودند تشریفاتی را که برپا نمودند با کمال عجله و اضطراب بود لهذا امپراطور رنجش زیادی از هیئت دانها پیدا نمود چون هیئت دانهای مذکور از خانواده سلطنتی بودند و صاحب املاک و خدم و حشم در زمانیکه کسوف پیدا شد دیگر بدیوانخانه حاضر نشدند یعنی در املاک مخصوصه خود متواری گشتند و با یاغیان عقد موافقت بستند (جونکانگ) پس از اینکه از خیانت آنها مستحضر شد یکی از سرتیپهای خود امر فرمود که آنها را دستگیر نماید خلاصه مطابق قوانینی که سلاطین قدیمهٔ چین بجهة سیاست منجمین و هیئت دانها قرار داده اند معلوم میشود که هیئت چین خیلی قدمت دارد و مقصود از وضع این قوانین این بود که منجمین و هیئت دانها در کار خود خیلی دقیق باشند مثلا وقتیکه خطا یا غلطی در محاسبات آنها پیدا میشد مواجب آنها را مقطوع میساختند و یا آنکه آنهارا از کارهایشان خلع مینمودند و بعضی اوقات آنها را مورد ملامت میساختند و حکم قتل و نفی بلد از برای جرایم بزرگی بود که رؤسای هیئت دانها مرتکب میشدند پس از مرگ امپراطور یو و آغاز سلطنتهای دودمانی وارثی انقلاب بزرگی در اخلاق سلاطین و رجال پیدا شد یعنی

میل جاه طلبی و شهوت رانی و بی اعتدالیهائیکه لازمه این هواها است در تمام رجال واعیان پیدا شد پس از آن سلاطینی که تمام حالت انقطاع و نوع پرستی داشتند سلاطین دیگری پیدا شدند چون وینز و سماك که هیچوجه در صدد اصلاح حال رعایا و حفظ آنها نبودند در این اوان بود که ظلمت جهل اقطار مملکت را فرو گرفت و هواهای نفسانی وصفات رذیله در تمام طبقات مردم پدید شد ما نباید تعجب از گردش و انقلابات دولتی چین بکنیم چرا که تاریخ هر مملکتی را نگاه کنیم می بینیم که امپراطورها در بدو امر متقی و پرهیزکار بلکه سرمشق عقل و تقوی می بودند ولی رفته رفته حسن طینت آنها مبدل به بد سرشتی . پس خاطر نشین خلاصه شرح سلطنت سلاطین چین از ابتدأ حکمرانی (چوانك كانك) یعنی از زمانیکه پیش بینی کسوف آفتاب را کردند تا آخر سلطنت دودمان یو که موسوم به (هیا) بود در کتاب شوکینك مسطور شده است بدین لحاظ هیچ تصور میکردند که چیز مهمی در این ازمنه اتفاق نیفتاده است که قابل ذکر باشد ولی کنفوسیوس مورخ این کتاب سزاوار نبود است که چیزهائیکه که سرمشق عقل وتقوی میباشد در کتاب خود مسطور دارد یعنی میخواست که از برای حفظ شرافت مراتب انسانی وشرافت مقام خود سلطنت هائیکه متعلق بدودمان اول میگردید و تمام صرف بیهوده کاری و لهو ولعب شده است در صفحه تاریخ مسطور نبود چرا که فائده ندارد ذکر سلاطینی که عمر خودرا صرف پرستش زنها و خواهشهای خود که فی الواقع سبب بدنامی شخص (یو) میشدند که آنها را سلطنت رسانیده بود نمود مورخین چین بعضی وقایع متعلقه باین زمان راکه ما ذیلا مسطور میداریم جمع کرده اند (درسنه دو هزار و صد و چهل و شش قبل از میلاد (سیانك) پسر(چونكانك) جانشین پدر گشت ودر سنه دوهزار و صد و بیست وشش وزیرش (یی) او را از سلطنت خلع ساخته و خودش شخصاً همه مال سلطنت نمود

در سنه دو هزار و صد و نوزده یکی از مردمانیکه تازه پرورده آن سلطان غاصب بود و بخل و حسادتش از او کمتر نبود سلطان را بقتل رسانید تاانکه عنان سلطنت قبضه اختیار خودش افتاد سلطان دیگری را که مقتول داشته ودو زنی داشت که در همین اوان پسری زائید که فی الواقع سلطنت پدر را و مرسید ما در او را ملباس چوپانی در وسط جمال تربیت کرده زمانیکه سالها مذکور تا باین سن رسید حاکم یکی از ایالات بشناساند این حاکم از انجائیکه پاس حقوق پدر او یعنی سالها ... ول رادانسته کمال ... همی را از او کرده و دختر خود را بحباله نکاح او در آورد این حاکم موسوم به (...) بود

حاکم دیگری که موسوم به (یویان) بود عقد موافقت به بست و در سنه دو هزار و هفتاد و به شاهزادهٔ جوان را که موسوم به (چائو کانك) بود تخت سلطنت نشاندند و سلطان غاصب را که موسوم به (هان تسو) و چهل سال سلطنت کرده بود گرفته محبوس نمودند و عاقبت او را بقتل رسانیدند سلطان جوان که تربیت شده و روزگار بود با کمال خوبی سلطنت کرد و بواسطه عدل گستری و رعیت پروری که داشت سلاطین خارجه میل نمودند از برای مربوط بودن با او هر کدام سفیری در مملکت او بفرستند خلاصه سلاطین تن پرور که بظهور صفات رذیله و ناپسندیده بودند تیشهٔ بر ریشهٔ اقتدار خودشان اقتداردودمان اول زدند تا آنکه زمان سلطنت (کی) که از رشته همان دودمان بود دررسید وبواسطهٔ جور و بی انصافیش مایهٔ زوال و انقراض دودمان اول گشت چنانکه تمام رعیت از حرکات او نخری حاصل کردند زنی داشت بد سرشت که در بی انصافی و سفاکی از شوهر کمتر نبود بواسطهٔ محبتی که سلطان باو داشته ممد و معاون او در شهوت رانی گشت مورخین چین مطلبی در حق این دو سفاك نوشته اند که ما ذیلا مسطور میداریم (کی) امر فرمود دریاچه بزرگی حفر نموده آنرا از شراب ممتلی ساختند و بسه هزار نفر از رعایای خود امر فرمود تا در ان دریاچه مستغرق شوند و نیز بر حسب امر او از پارچه های گوشت بریان شده بدور دریاچه اویزان نمودند درجه ظلم و ستم او محدود باین اندازه ها نگشت چه یکی از وزرائیکه بر سبیل پند و نصیحت قباحت کار او را عرضه داشته و سؤ نتایجی را که پس از این ظلمها و تعدیها میرفت مجسم ساخته بود مقتول ساخت خلاصه این بی اعتدالیها و شهوت رانیها نه فقط دلیل بر تقصیر و جرم سلطان ظالم میباشد بلکه نیز دلیل بر پستی مراتب فهم و فساد اخلاق رعایا میگردد زمانیکه (نرن) (یکی از امپراطور های نامی مقتدر سفاك رم) حکم آتش زدن شهر رم را داد تا آنکه از تماشای آن محظوظ گردد بدیهی است این کار ناپسندیده و نامقبول بخردی و وحشی گری شخص سلطان را بر اهل عالم مکشوف ساخت ولی افراد رعایا که راضی بدیدن این حریق و سوختن عمارات عالی و طلائی خود میشدند بی خردی و پستی فطرتی ایشان از شخص سلطان کمتر نبود چه وجود شخص ظالم و غدار در جائی است که بنده و غلام فرمان بردار در آنجا وفور و ارزانی داشته باشد

ساطین دودمان دوم از سنه هزار و هفتصد و شصت و شش تا سنه هزار و صد و بیست و دو قبل از میلاد

عدد سلاطین این دودمان سی نفر بوده که در ظرف ششصد و چهل و چهار سال سلطنت کرده اند چون بنظر تحقیق ملاحظه نمائیم می بینیم که روابط زیادی ما بین دولت و ملت میباشد یعنی هر گاه دولت ادای تکلیف خود را نسبت بملت ننماید افراد ملت منتظر میشوند که قدرت کامله ایزدی که حاکم و ناظم تمام ممالک روی زمین است حکم انتقام تعدی سلطان ظالم را نماید وگاهی است که منتظر همراهی قدرت قادر متعال نمیشوند یعنی پیش از وقت مبادرت جسته رفع تعدی وظلم وستم ظالم را مینمایند زندگانی افراد انسان محدود است و حیات نژادهای انسانی نیز موقتی است ولی حیات بنی نوع بشر متمادی و غیر فانی است چرا که روح آن روح طبیعت است در صورتیکه بقای طبیعت خالی از شك و ریب است بقای نوع بشر نیز غیر مشکوك است درخت بلوط کهن سال اگر از خوردن شیرهٔ نباتی محروم بماند وشاخهایش خشك شود باز می بینید که جوانه‌های تازه از اطراف آن سر بیرون میآورد ودر اندك زمانی قامت مردی علم می کند و جبال اطراف را از سایه خود محروم نمی نماید همینطور اگر دودمانی مزوج گردد یعنی حیات عدالت و حقیقت از آن مرتفع گردد بحدیکه تکالیف مردم مختل شود آنوقت دودمان جدیدی پیدا می شود که بکار های مردم رسیدگی می نماید و جرح و تعدیل امورات مردم را میکنند تا اینکه موعد مأموریت آن نیز بسر می آید و باز دودمان دیگری بجای آن برگزیده گردد و این ترتیب باندازهٔ دوام و امتداد می‌یابد تا اینکه مراتب تمدن و تربیت مردم بدرجهٔ کمال رسد و ایجاد این روش بملاحظه این بوده است که سپردن ودایع الهیه بهر کدام از آنها بطور مطلق صحیح نبوده — (فیلسوفان) چین گویا ملتفت این نکات بوده چنانکه بعضی از آنها در خصوص حالات ملك و مملکت عبارت ذیل را نگاشته (خداوند متعال عنان مملکت را بجهت آسایش مردم بیك دودمانی عطا میفرماید زمانیکه دیگر از عهدهٔ نگاهداری آن بر نمی آید یا اینکه دیگر از شهوت رانی وهوا پرستی چیزی فرو گذار نکرده یا اینکه مانند سایر همسران خود بکار ها رسیدگی نمی نماید آنوقت دودمان دیگری را مصدر امورات سلطنتی مینماید خلاصه بهر نحویکه صور اوضاع مملکتی چین را بکنند معلوم میشود که عقیدهٔ سرسمان حکمران و اشخاص محکوم بر این است که حکام مأمورین الهی باشند مخصوصاً بواسطه اینکه بقوه مقصوده مخصوصه که حاکم و ناظم بر عالم است دارند میگویند تکلیف سلطان وحاکم تحصیل سعادت وآسایش ملت است زمانیکه از این خیال منصرف شود یعنی غفلت ورزد و به بیداد گری و ستم نمودن بر مظلومین که لازمهٔ

عملت اسب مشغول کردد اطاعت و انقیاد واحترام رعایا نسبت بسلطان نکبته و خیالات مخالفت و مناقضت مبدل خواهد شد در صورتیکه هیچیك از افراد رعایا مسئول ومقصر دولت نخواهد شد چه بوجود این خیالات عناد و خصومتی که از رعایا پیدا میشود صورة کاری نمیکند که اسباب ایراد شود بلکه درصدد استخلاص ازقید سلطان ظالم هم بر نمی آید زیراکه میدانند سلطان دیگر که خواهد آمد عادلتر از او نخواهد بود در صورتیکه این سلطان بهتر از اولی میداند که تکلیفش شبانی و پاسبانی رعایا است خلاصه نتایج خوبیراکه از قوانین انتخابیه امپراطور های چین در دست داریم تمام در صفحه تاریخ مسطور است مثلا امپراطور هائی که انتخابان بمیل یکدیگر بوده از قبیل یائو و چین و یو جزء اولیا محسوب میشدند و امپراطور هائی که انتخابشان بمیل ملت بوده از قبیل سرسلسله سلاطین دودمانهای جدید تمام خوش طینت وپرهیز کاربودند

—•§﴿ سلطنت (چنك تانك) سنه هزار وهفتصد وشصت وشش قبل ازمیلاد ﴾§•—

ظلم و تعدی (کی) سبب شد که رجال مملکت بر او شوریدند در صورتیکه در آن اوان مملکت را بچهار قسمت تقسیم نموده اند چه از زمانیکه سر سلسله دودمان اول که موسوم به هیا بود یك جزئی از مملکت را بصاحبمنصبانی که اورا در جلو گیری آبها کمك کرده بخشیده دولت و حکومت چین وضع سلطنت ملوك الطوایفی پیدا نموده بودیعنی یك عده از شاهزادگان زیردست در تحت حمایت او سلطنت میکردند و بعضی از آنها در زمان سلطنت دودمان دوم و سوم مطلق العنان گشتند رئیس یك قلمرو کوچکی که موسوم به (چانك)بود با سایر شاهزادگان عقد موافقت بستند از برای اینکه دودمان هیا را منقرض نمایند قلمرومذکور بیشتراز ده فرسخ وسعت نمیداشت تاریخ مقدس چین میگوید سلطان آن قلمرو زمانیکه میخواست قشون خود را تحریك سلطان مملکت بفرستد خطابهٔ ذیل راقرائت کرد (ای سرداران پیش بیائید تا کلمات مرا بشنوید من یك خدیوی بیشتر نیستم و مخالفت من با سلطان مملکت از روی عقیده نیست ولی چون این دودمان زیاده ازحد مرتکب اعمال ناشایسته شده خداوند متعال حکم باعدام و انقراض او کرده است شاید پیش خود خیال میکنید که من دلم بحال شما نمی سوزد درصورتیکه من راضی نمی شوم دست ازکشت و زرع و سایر کارهایتان نکشید و بدستگیر کردن سلطان بزرك خود را حاضر کنید ولی چون دودمان هیا مقصر اند باید تحمل این زحمت را بکنید تا آنکه سلطان و مربی عالم از شما نرنجد شاید گمان شما بر این است که جرایم هیا دامن گیر شما

نمیشود در صورتیکه سلطان اخیر دودمان (هیا) زحمات رعیت را بی فایده نمود و پای تخت را بکلی ویران ساخت ومردمان بدبخت دیگر غمخواری یکدیگررا نکنند بلکه همیشه در صدد مخالفت وضدیت نسبت بیک دیگر بر می آیند اگر شاهده اید که سلطان مذکور میگوید من ورعیت وقتی فانی خواهیم شد که افتاب فانی شود دروغ است چه اگر راست بود من بمخالفت و ضدیت باو قیام نمیکردم چیزیکه از شما متوقعم با کمال اطمینان واعتماد انچه را که میگویم نه پذیرید ودر قلع وقمع السلطان طوریکه باید کمك وهمراهی بکنید یقین داشته باشید از قولم تخلف نخواهم کرد ولی اگر شما اطاعت امر مرا درست نکنید عرصهٔ هلاك تا خواهید رسید و امید عفو و بخشش را بخود راه ندهید) خطابهٔ مذکور خالی از فصاحت و بلاغت نیست چه تمام جهات و دلایلی که باعث امید و قبول میشود از صلاح رعیت تا او امر خداوندی تمام را در کلمات خود مذکور داشته و تجسم لانهٔ پرگوشت و تهدید در نگرفتن آن بیشتر سبب تاثیر کلمات میشود و بمردم لزوم انقراض دودمان مقصر وانتخاب دودمان جدید را بادلایلی ثابت نموده کهاز چهارهزار سال پیش تا کنون مطرح مذاکره شده در صورتیکه ملت بیچاره که حکم آلات و ابزار کار مردمان جاه طلب را دارد بهیچوجه فایدهٔ از آن مطالب وآن دلایل نبرده چه ملت بیچاره بزودی گول خطابه های دل ربا را میخورد و اطمینان و امنیت او در وقتی است که باو محتاج باشند زیرا که در این مواقع کمال ملاحظه و تملق نسبت باو میشود ولی در غیر این مواقع وقعی باو نمیگذارند بلکه در زوال واعدام او کوتاهی نمیکنند القصه آخرین سلطان دودمان (هیا) پس ازانکه خلع از سلطنت شد از طرف جنوب شرقی راه فرار پیش گرفت و در ایالت (کیانگ نانگ) متواری شد کسی که او را از تخت سلطنت پائین آورده بود بجای او نشست وملقب (چینگ تانگ) ملقب گشت طولی نکشید که از کردهٔ خود پشیمان شد وسلطنت خود را غصبی تصور نمود در تاریخنامهٔ چین شاهزاده مذکور را اول کسی میدانند که بدعت در خلع سلطان از امر سلطنت گذارده است از ترس اینکه مبادا مطابق قانون عدالت حرکت نکرده باشد ودر صفحه تاریخ مورد ملامت گردد مترصد شد که بیر خودش از کار سلطنت استعفا دهد ولی یکی از وزرایش خطابهٔ ذیل را اظهار داشت (خداوند متعال انسان را با هوا و هوس خلق کرده هر آینه اگر صاحب برتری نباشند فتنه وآشوب در مملکت برپا کنند بدین لحاظ کسی را خلق کرده که عقل و کفایت کافی بجهت ریاست و سلطنت داشته باشد تا انکه دوزمان

معهود زمام وعنان مملکت را نکاه دارد هنکامی که صفات ملکوتی از دودمان (هیا)
مرتفع شد ملت دوچار آتش ضلالت و گمراهی گشت پس مربی عالم سلطان دل بزرك و با
احتیاطی خلق کرده تا انکه سر مشق سلاطین ده هزار مملکت گردد و مانند (یو) بایکه
مطابق قوانین او یعنی قوانین الهی مشغول حکمرانی و سلطنت بشود چون سلطان (هیا)
بر خلاف او امر الهی سلطنت کرد خداوند متعال با او همراهی نکرد لهذا (چانك) سر
سلسله دودمان جدید را بر انگیخته تا انکه مربی و هادی رعیت بشود شخص شمانه مفتون
زنها گشته اید و نه شیفتهٔ موسیقی و نه غصب مال مردم را کرده اید اشخاص پرهیز کاررا بلند
و مفتخر میسازید و اشخاصی را که خدمت کرده اند نعمت و جایزه میدهید و سایر مردمان
را با خود مساوی میدانید و اگر بر حسب اتفاق خطائی از شما سر بزند بزودی جبران آن
را میکنید وهمیشه نسبت بافراد ملت بردبار و مهربان هستید و از روی صداقت با آنها رفتار
می کنید القصه (چنك تانك) بملاحظه اینکه تأسیس و تشکیل دودمان جدیدی بنماید تمام
سران مملکت را جمع نمود چه تصدیق آنها را مایهٔ استحکام و بقای سلطنت خود میدانست در
سالنامه مقدس چین مضمون خطابه را که بجهت آنها خوانده مسطور داشته اند و ما ذیلا انرا
مسطور میداریم در صورتیکه شاید بعضی ایراد کنند که بیشتر بشرح مطالب غیر لازمه
پرداخته اند ولی بملاحظه اینکه نکات تاریخ واوضاع سلطنت چین از فحوای آنکلمات فهمیده
میشود لهذا از تذکار آن کوتاهی نمیکنیم بعد از شکست (هیا) سلطان متوجه شهر (پو)
گردید و در انجا خطابهٔ ذیل را در حضور رؤسا و رجالی که از اطراف مملکت آمده بودند
بخواند — (ای رؤسا و ای مردم سین ده هزار جهت گوش ودل باز کنید تا انکه مقصود
مرا ملتفت شوید امپراطور و مربی کل عالم بهر یك از ما ها عقل و بینشی کرامت کرده اگر
مطیع او امر عقل خود گردیم راه نجات را می پیمائیم لیکن اگر سر از اطاعت عقل
به پیچیم تکلیف سلطان آنست که ما ها را براه نجات ورستکاری برساند چون در دودمان (هیا)
نور عقل خاموش شد وآسیب آن از هر حیث بافراد رعایا رسید ارواح مجرده از اوضاع و
چگونگی اطلاع حاصل نمودند ذات احدیت مردمان متقی را خوشبخت میسازد و مردمان
فاسد را بدبخت می نماید بدین لحاظ دودمان (هیا) را دو چار بدبختی ساخته تاانکه
جرایم و جنایات آن بر همه معلوم و اشکارا گردد — خلاصه شخص من اگر چه نا قابل
است لکن اطاعت او امر الهی را فرض و لازم دانسته لهذا در صدد جلوگیری جرایم آن

دودمان گشتم وکاو سپاهی از برای کمارهٔ آنجرایم نکشتم وازبرای دستگیر کردن دودمان (هیا) با شخص حبلی عاقلی اتحاد ورزیدیم و با استمداد او در صدد اصلاح امورات شما بر آمدم و از خداوند متعال استغاثه نمودم که او امر خود را اظهار دارد ذات لایزالش تمام افراد بشر را دوست داشته همیشه همراهی و امداد بتمام آنها می نماید بدین لحاظ شخص (کی) که در درگاه خداوندی خیلی مقصر بود راه فرار پیش گرفت همانطوریکه نباتات و اشجار در وقت بهار نمو وخرمی حاصل میکنند رعیت پس از فرار کردن آن سلطان ظالم نمو وخرمی حاصل نمودند پس از آنی که این بار گران بر من تحمیل کشت یعنی عنان ممالک و امثال شما بدست من افتاد ترسیدم که اهل آسمان و زمین از من برنجند چرا که از شخص خودم یقین ندارم که آیا در درگاه خداوندی مقصرم یا نه و مانند کسی که ترس افتادن دریک غرقاب بزرگی دارد متوحش و پریشان بودم از برای هر کدام از رؤسا ممالکتی معین کرده‌ام که باید حکومت انجا را بنمایند مشروط بر اینکه هیچیک پیرامون افعال زشت نگردد و نجیرهائیکه سبب بیکاری و تن پروری میشود تن در ندهد تا اینکه حافظ قوانین صحیحه و مطیع اوامر الهی گردد هر کدام شما ها کار خوبی بکنید مخفی نخواهد ماندواگرشخص من خطائی بکنم از خطای خود نمیتوانم اغماض بکنم چرا که سلطان عالم ممتحن جزئیات و کلیات اعمال ما میباشد — هر گاه کسی مرتکب فعل بدی نشود مکافاتش را من باید بدهم و اگر من شخصاً خودم مرتکب فعل بدی شوم کسی مسئول آن نخواهد شد افسوس هزار افسوس اگر از انچه کفتم بارادهٔ صحیح مجری شود امید ترقی و آسایش را خواهیم داشت) (شخص عاقلی راکه سلطان در خطابهٔ خود مذکور داشته یکی از وزرایش بودموسوم به (ین) که دررساله های حکما و شعرای چین غالباً مذکور است) خلاصه سلطان تغییرات بزرگی دروضع سلطنت داد مثلا از آنجمله تغییر تقویم بود که در زمان تجدید هر دودمانی تقریباً تغییر پیدا نمود بر حسب امر آن سلطان ماه دوازدهم (هیا) را ماه اول سال دودمان (چانگ) قرار دادند و ما بین الوان مختلف رنگ سفید را انتخاب نمود و همیشه لباس سفید در بر میکرد و امر فرمود که بیرقهای او را تمام سفید نمایند خلاصه (کنگ تسه) کنفسیوس شرح زحمات (چنگ تانگ) رادر نوشتجات خود دادهاست مثلا میکوید که درروی حمام فلزی سلطان کلمات ذیل را نوشته بودند

(انسان از برای تکمیل خود باید هر روزه خود را تجدید نماید و نیز هر روز باید خود را

تصفیه کنند) و نیز میگوید سلطان امر فرمود که پند ها ی حیلی حوب را در روی ظروف سلطنتی حکاکی نمایند تا انکه شخص شخیص حودش با تمام ملازمان در گاه رفتار حود را از روی آن دستور العملها صحیح تر و بهتر نمایند صیت اشتهاراو باندازهٔ بالا گرفت که چهل سلطانیکه در تحت حکم او بودند کمال اطاعت و احترام را از او داشتند در تصویرات تماشی تاریخ چین گذارشات اوایل سلطنت او را که از هزار و هفصد و شصت وشش تا هزار و هفصدوشصت قبل از میلاد طول میکشد مسطور داشتند حشك سالی و قحطی که تقریباً هفت سال طول کشیده تعلق بازمان میگیرد بر حسب عقیده رئیس مجلس تاریخ و علم هیئت متعلق بسلطان بدرگاه احدیت استغاثه نموده که بدبختی و سختی را از میان مردم بر دارد زبان حالش را در تاریخ مسطور داشته اند (ازبرای فرونشاندن حشم حدا و تحصیل آسایش ملت باید بدرگاه احدیت ناله وزاری بکنم بلکه باید فدیه دهنده و فدوی حودم باشد چه هر کس که تقصیر کرد باید فدوی همان نفس او باشد) موها و ناحنهایش را بریده و بدنش را از پر ها ی سفید وموی حیوانات مزین کرده در روی عرابه اش بسمت عرابه اش سادهو حالی از زینت بوده واسبهای عرابه اش تمامی سفید رنك بود و بطرف کوهی که موسوم به (سانك لن) بود متوجه گشت در انجا ازعرابه پائین آمده در جلو جمعی از اتباع بسجده افتاده صورت را بخاك بگذارد بعد بلند گشته شروع بتضرع و زاری نمود از مضمون کلماتش فهمیده میشد که تمام عصیان و جرایم ملت را از حود میداننست و مثلا میگفت اگر ملت بی علم وجاهل اند بواسطه غفلت و عدم مواظبت من بوده و اگر بتکالیف حود عمل نکرده اند جهت آن بوده است که انها را بتکلیف حود وادار نکرده ام و نیز از جمله حطاهای دیگریکه بخود نسبت داده اسراف در پول مملکت و ساختن عمارات وابنیه عالی و گرفتن زنهـای زیاد و تعشق زیاد بانها وداشتن میل زیاد بما کولات ومشروبات و گوش دادن تملقات رجال دربخانه اش بوده بمحض اقرار بجرایم و استغاثهٔ عفو و بخشش قطعه ابری در آسمان ظاهر شده شروع بباریدن کرد بطوریکه تمام اراضی مملکت مشروب شد عادت مذکوره که دلالت بر ترقی مراتب روحانی میکنند ضعف و قصور بزرگان ارض و مسؤلیت آنها را در رتق و فتق امورات سلطنتی حوب خاطر نشان میسازد امروز هم از زبان حوادث وسوانح سوء بزرگ قدیم سلطان مملکت محض فرو نشاندن حشم و غضب الهی و طلب رحمت او جرایم ملت را بخود نسبت میدهد و وعده جرح و تعدیل امورات را بدرگاه احدیت میدهد هنگامی که شرح حالات عهد حودرا

میدهم مختصری از مطالب را مسطور میداریم (فلاسفه) و (سلاطین) ممالك اروپا شاید مردمان چین را بواسطه اظهار ضعف و اقرار بجرایمشان سخریه می نمایند ولی ما در این باب چون و چرائی نمی کنیم و اثبات صحت وسقم آن را منوط بذکر مطالب آتیه که در صفحه تاریخ مسطور میشود میداریم درسالنامه های عبری هفت سال خشکی و قحطی بمصر نسبت داده اند که تعلق بهمین ازمنه میگیرد ولی درست تعیین زمان وقوع آن خشکی را ننموده اند ولی ما گمان میکنیم زمان وقوعش درست در همان زمانی است که مورخین چینی تعیین خشکسالی چین را کرده‌اند یعنی از سنه هزار وهفتصد وشصت وشش تاسنه هزار وهفتصدوشصت قبل از میلاد بوده احتمال میرود که این حادثه جویه که در سالنامه های ملل ممالك مختلفه الممد مذکو گشته عبریان بواسطه نداشتن روزنامه و متاخرین بواسطه نداشتن سنه صحیح تاریخ موهومی از برای آن فرض کرده اند بعدها خواهیم دید که گذارسات دیگر در تاریخ پیدا خواهد شد که تمام دریك زمان واقع شده‌اند وبموجب آن صحت تاریخ چین وارمنه معهود خیلی عتیقه‌غیر مشروحه معلوم خواهد شد مورخینی که وقایع روزانهٔ ملل را مینویسند تاکنون نتوانسته اند تعیین آن وقایع وزمان وقوع انها را بکنند پس یکی از دلایلی که‌بجهت صحت آن گذارسات می توانیم ذکر کنیم همین‌اتحاد زمان‌است یعنی پیداشدن گذارسات دریك زمان در امکنه مختلفه بعیدالمسافه مثلا یك بدبختی که در نواحی مصر یاچین روی میداد بواسطه وجود اختلاف آب وهوا وبعد مسافت در تمام مشرق زمین ظاهر و آشکار میشد چنانکه در تاریخنامهٔ عبری میگویند در همان اوان این بدبختی دوچار اهل روده گردید یقین‌است که اگر سالنامهای ملل مختلفه را که تعلق بازمنه عتیقه میکرد در دست داشتیم هر آینه معلوم میگشت که این قبیل حوادث در زمان واحد در خاك آسیا اتفاق میافتاده القصه هما طوریکه از دودمان سابق گاهی سلاطین خوب پیدا میشد وگاهی سلاطین بد بهمین طریق در سلسله سلاطین چانك گاهی سلطان عادل دیده میشد وگاهی سلطان ظالم این سلسله به پیروی عقل و کیاست واستقامتی که وزیر (ین) داشته بروی معرض آمد والا جانشین (چنك تانك) بواسطه بیرحمی و ضعفی که داشت نسل خود را محروم از سلطنت میساخت همین سلطان نوهٔ داشت که بعد از او صاحب سلطنت گشت ولی چون هنوز بسن بلوغ نرسیده بود وزیر مذکور را به نیابت سلطنت مأمور کرده بودند وزیر چون دید سلطان کوچك دارای هواهای نا پسندیده است در سه سال اول که مردم عزادار چنك تانك بوده اوورا در مقبره پدرش محبوس ساخت تا انکه در انجا بهمه و صحت د فکر

تکالیف سلطنتی بیفتد وکار های بزرگ حدش را در نظر بیاورد این رناست از برای تربیت سلطان جوان خیلی مساعد ومفید بود چه از ان تاریخ ببعد همیشه مطابق نصیحت وپندهای وزیر خود رفتار می نمود وبدین لحاظ نام نیکی پیداکرده و درزمان سلطنت او مردم براحت زندگی کردند القصه در این ازمنه مملکت چین وسعت دایرهٔ پیدانمود درزمان سلطنت (تای‌وو) سلاطین مختلفه سفیر های چندی محهت ارتباط و عقد دوستی باو بمملکت چین فرستادند و همیشه مترجمهای مخصوص از برای ترجمه کردن مطالب آنها بزبان چینی حاضر بود بعضی از این سفرا نمایندهٔ طوایف وحشی طرف عرب بودند که در جنوب عربی چاپسی واقع شده بود باز در این موقع بکدارشاتی رسیدیم که بواسطهٔ قانون منطقی یعنی ترتیب صغری و کبری اثبات وقوع انها در یك زمان میشود مثلا در الواح معرفت الزمان چین مطالب ذیل مندرج است (درسال هزار وششصد وسی وچهار قبل ازمیلاد سه سال از زمان سلطنت تای‌وو بسر آمده بود در این اوان مترصد شد که بیرو قوانین سلاطین قدیم چین بشود پس دارالصنعائی بجهت پیران او با در افتاده بنا نمود تا انکه درانجا راحت زندگی نمایند در همین سال بود که او هفتاد وشش مملکت بعید المسافه سفرای عدیده عازم مملکت چین شدند) حال باید بدانیم آمدن این سفرا از ممالك دور دست لابد جهت و سبب بزرگ فوق العادهٔ داشته و علاوه ممالك دور دست مذکور درنواحی آسیای مرکزی و آسیای غربی بوده زیراکه درمشرق وجنوب چین اقیانوس واقع شده ودر شمال مردمان تاتار که همیشه با اهل چین جنگ وگریز میداشتند پس اگر بخواهیم درست جهت آمدن سفرای هفتاد و شش مملکت را بدربارخانهٔ چین معین سازیم یقیناًتوش (سروستری) سلطان مصر در آسیای غربی ومرکزی بوده در صورتیکه مورخین تاکنون منکر این مطلب بوده‌اند ولی ما میگوئیم بود سلطان مصر باسیا باهفتاد هزارتن بایدسبب تولید انقلابات مذکوره بشود چه بواسطهٔ اقتدار زیادی که‌آن‌اوقات سلطان چین میداشت سلاطین سایر ممالك ازبرای استمداد خودجارهٔ جز فرستادن سفیر نزد سلطان‌چین نداشته واگر از طرف چین استمدادی بان سلاطین داده جهت ان است که قشون افریقا بزودی خودشان دست از مجادله وخسارت‌رساندن بمردمان آسیا کشیدند گمان میکنم که تحقیق مذکور آن اندازهٔ که باید مطابق با ادله تاریخی باشد هست واز این روی معلوم میشود آمدن سفرا بدیوانخانه چین مبنی بر کیفیات سابق الذکر میباشد و مسافرت (سروستری) طرف آسیا در سنه هزار و ششصد و سی وچهار قبل از میلاد میشود ولی بعضی روزنامه نویسان از قبیل مسیو تورنمن

ومسپو کوکه جلوس (سروستری) را تحت سلطنت در سال هزار و ششصد و پنجاه و نه قبل از
میلاد میدانند حال اگر مسافرت (سروستری) را باسبا در سال هیجدهم سلطنتش بدانیم هفت
سال اختلاف پیدا میشود درصورتیکه زمان مسافرت (سروستری) و زمان جلوسش را تحت
نیز در سال هزار و ششصد و سی و چهار فرض نمائیم اختلاف مذکور که عبارت از هفت سال
باشد درست معلوم میگردد ولی اگر زمان مسافرت سروستری را بر حسب عقیده چینی ها
در سال هفتم سلطنتش بدانیم زمان مسافرت سروستری بر حسب عقیده چینی ها و فرنگیها
درست در سنه هزار و ششصد وچهل ویك اتفاق می‌افتد چینی ها میگویند که مسافرت
سروستری باسبا به سال طول کشید القصه (اوهین) هیئت دان که شرحی درخصوص کواکب
آسمان مسطور داشته درزمان سلطنت تای‌وو دنیا را وداع گفت بعد ازفوت سلطان مذکور
ضعبار عظیمی در (هوانك‌هو) پیداشده بدین لحاظ دودمانه راازانجا بایالت عربی‌جانبی
منتقل ساختند وار انجا بایالات شمالی چینی که امروز به پکینگ موسوم است انتقال پیدانمود
در این اوقات مردمان بومی سواحل جنوبی شهر (کیانك) گاهگاهی مانند سیل در داخل مملکت
سیلان پیدا می کردند و عقاید نیك مراطوء هاء ماکال و هوشمند که فرداً فرداً بواسطه رعایا
احساس می شدند در سلسله این سلاطینیکه ارثاً مالك تاج و تخت میشدند نمود نمود یعنی امر
سلطنت وسیلهٔ از برای سیر کردن خانواده سلطنتی بود که هریك از افراد ان حرص وطمع
بی اندازهٔ در خود احساس میکردند و نیز هر کدام خود را وارث سلطنت میدانستند مثلا
برادرهای هر سلطانی دعوی امر سلطنت می بودند و پسران سلطان را ابداً ذیحق نمیدانستند بدین
لحاظ دویست سال پی در پی جنگهای سخت ودائمی بجهت ربودن گوی سلطنت در اقطار
چین کرده میشد و مایه خسارت و فقر مردمان میگشت ولی در دودمان دوم سلطنت فی‌الجمله
آثار درستی و انتظام … شخص (پان کنك) پیداشد که مجدداً دیونخانه را از جائی نقل به
هونان نمود تا که از شر سیل آب محفوظ باشد و بدودمان خانك اسم ین را داده از این تاریخ
ببعد این دودمان را باین اسم خطاب نمودند همین سلطان بزرگهای مملکت خود مطالب ذیل را
اظهار داشت (هر چیزی که بشما اظهار میدارم بر حسب انتخاب و امتحانات ابیست که خودم شخصاً
نموده‌ام و تکلیف شماها این است که از رسیدگی بحال ملت و رعیت من غفلت ننمائید کسانیرا
که میل پول جمع کردن دارند بنشر کارهای خودم نمیگمارم بلکه مردمانی را که در فکر حفظ
حیات رعیت من هستند ترقی میدهم و آنها را مانند برادر خود دوست میدارم شما هم را

اصرار کردم تا انکه مقاصد خود را بگویم درعوض اینکه در فکر مال‌جمع کردن باشید در صدد برآئید که خود را لایق خدمتگذاری بملت نمائید و اسباب اسایش اهارا فراهم کنید راه صلاح وپرهیز کاری را بانها نشان دهید وشخصاً راستی و درستی را پیشه کنید» رؤسای مملکت که تمام بیرحم و متجاهر بفسق اند پی در پی وارث یکدیگر میشوند فساد اخلاق رجال باندازه ایست که یکی از سلاطین نیك سرشت موسوم ووتن ناگزیر ولاعلاج صنعتگری را بوزارت خود قبول کرده بعد از اینکه پدرش دنیا را وداع گفت بر حسب رسم مملکت سه سال عزاداری نمود رجال مملکت از او خواهش نمودند که عنان مملکت را از دست نایب السلطنه گرفته خودش شخصاً بکار ها رسیدگی نماید سلطان در جواب انها اظهار نمود که در عالم رؤیا دیده ام که خداوند متعال صورت کسی را بمن ارائه نموده که بعد ها وزیر خواهد شد پس امر فرمود چندین تصویر از آن وزیر ساختند و آنها را در نقاط مختلفه مملکت برده تا انکه او را بیدانمایند عاقبت ان شخصی‌را که شبیه بتصویر بوده در ایالت چانسی پیدا نمودند که مشغول ساختن سدی میبود ملازمان سلطان او را بدیوانخانه برده وزیرش نمودند سلطان بمجرد دیدن او اظهار نمود که خداوند متعال چنین مصلحت دانسته که شخص تو معین کار های من باشی خلاصه من تورا بمنزلهٔ استاد معلم خود میدانم وتو باید مرا مانند آئینه صیقل نشده فرض نمائی که باید صیقل نمائی و یا انکه مرا مانند شخص بی بنیه و لرزانی فرض کنی که در کنار پرتگاهی ایستاده ویا مانند ارض لم یزرع و بایری که باید زراعت بشود پس باید در همچوقت از اوقات مرا تملق نکنی و در هیچ زمانی خطاهای مرا اغماض نمائی تا انکه بواسطه تعلیمات تو وتعلیمات سایروزرا مانند جدم (چنك تانك) پرهیزکار و متقی بشوم و مانند او ملایم و با اعتدال و منصف گردم وزیر در جواب عبارات پند آمیز ذیل را انشأ و بیان نمود — اگرفی‌الواقع این مطالب‌از شخص او تراوش کرده باشد خلی از اهمیت نیست «امنیت واغتشاش مملکت لازمهٔ حسن و سؤ خدمت وزرا میباشد کسانیکه پیرامون هوا های نفسانی میکردند قابل مصدریت عامه نیستند ولی کسانیکه پیرامون عقل میکردند قابلیت کار های بزرك را دارند و افتخارات و شؤنات سزاوار اشرار نیست بلکه سزاوار عقلا است کسیکه بنوع خود نیکی نکند خوار و خفیف خواهد بود واگر کسی از خطای بی اختیاری خود منفعل نشود مرتکب خطای دیگر خواهد شد» القصه این وزیر که نامش (فویو) بود وزیر هوشمند با

کفایتی بود و در زمان وزارت او (و وتینك) سلطنت با سعادتی بود و در همین در جه صفات مستحسنه رعایا به پایهٔ رسید که قبایح اعمال رجال مملکت و خانوادهٔ سلطنت خوب واضح و آشکار گشت یکی از عقلای این عهد خطابه از برای سلطان خوانده که مضمونش را ذیلا درج مینمائیم «از انجائیکه اعمال و افعال ما بر پروردگار مستور نمی ماند هرگاه پا از جادهٔ عدالت خارج بگذاریم مکافات عمل خود خواهیم رسید پروردگار بعضی را عمر طویل میدهد و بعضی را عمر قصیر کوتاهی عمر مانه بواسطه ارادهٔ خداوندی است بلکه بواسطهٔ کبر و نتیجه اعمال خودمان میباشد هرگاه کسی پیرامون تقوی نگردد و اقرار بخطای خود نداشته باشد خداوند امر می فرماید که انشخص جبران جرایم خود را بکند و ترك هوا پرستی نماید» در سال بیست وهشتم سلطنت (تسو کیا) که یکی از رؤسای مملکت بود دنیا را وداع گفت این شخص باندازهٔ عادل و درستکار بود که فوتش مایهٔ تأسف و اندوه عامهٔ چینی ها شد پس از فوتش سه پسر از او باقی ماند در زمانی که حیات داشت همیشه میگفت میلش بر آن است که پسر جوانترا ولیعهد خود نماید از این مطلب معلوم میشود که اقتدار این رؤسا بر حسب رسم و عادت موروثی بوده دو برادر بزرگتر پس از انکه خودرا محروم از منصب ولایت عهد دیدند بحوالی شرقی (کیانك مان) رفته متواری شدند جماعت این بلد که تمام وحشی بودند کمال پذیرائی را از شاهزادگان نمودند و انها را بسلطانی خود قبول کردند شاهزادگان بر حسب رسم انها کت خال چندی بر بدن خود کوبیدند و موهای سرشان راچیدند — بعضی از مورخین چین میگویند که دودمان (دای ریس) که در ژاپون سلطنت کرده از نسل ارشد این شاهزادگانند اسم ان شاهزادهٔ بزرك تایب بود — در صورت قبول یاعدم قبول این رابطه معلوم میشود که چین در آن ازمنه حدودش از رود (کیانك) تجاوز نکرده بود — القصه دودمان دوم چین رو بانحطاط گذارد یکی از سلاطین اش که موسوم به (ان سن) بود باندازهٔ بامورات سلطنتی خود بی اعتنا بود که کار های سلطنتی را بکلی وا گذار بوزرایش نمود و انهارا قدغن فرمود که راپورت کار ها را باو ندهند تا انکه در مواقع شهوت رانی و هوا پرستی موی دماغ و مخل پیدا نکنند یکی از ولیعهد های او که موسوم به ووئی بود حماقتش بیشتر از حماقتی بود که بامپراطور حکیم (روابن) نسبت میدهند چینی ها میگویند ابدا کار های این سلطان از روی عدل و نصفت نبود مثلا یکی از کارهای احمقانه اش ساختن مجسمه های چوبی متعدد بود که انها را ارواح آسمانی مینامیدند و انها را بمنزله معبود خود قرار داده بود و از برای حمل و نقل آن ها

مستخدمین زیادی قرار داده بود وهر وقت که میل او قرار میگرفت با معبودان خود شرطبندی مینمود و مستخدمین را نماینده آنها قرار داده بود هر وقت یکی از آنها درمازی میباخت سلطان نماینده او را فحش و دشنام میداد و گاهی اوقات او را بقتل میرسانید یکی از روز ها پس از اینکه نماینده بت ها را بقتل رسانید امر فرمود خونش را در کیسه چرمی نمودند و او را بد کل مرتفعی بیاویختند و شخصا خودش کمانی در دست گرفته تیر های متعدد بحیله کمان میگذارد و بطرف آن روح سماوی میفرستاد — روزی در هنگام شکار هوا منقلب گشته صاعقه از هوا ساقط شد و بطرفة العینی او را هلاك نمود (ون دانك) جانشین او گشت و در حالات و رفتار خیلی شباهت بپدرش داشت بواسطهٔ طوری که بر اهل تاتار پیدا نمود معروف و مشهور گشت پس از او (چاوئی) بتخت نشست در شهوت رانی و هوا پرستی خیلی شباهت بسلاطین پیش داشته — این سلطان آخرین سلطان دودمان (چانك) محسوب میشد یکی از رجال مملکت بلحاظ آنکه از هواهای نفسانی او اطلاع کامل داشت محض اینکه مورد سیاست او نگردد دختر وجیهه را که مسماة به تاکی ولی خیلی شرور و بیرحم بوده تقدیم سلطان نمود و تقصیر آن شخص محرم این بود که یك زمانی قصد کشتن پادشاه را نموده بود — پس از اینکه دختر مذکوره بتزاوج سلطان درآمد رفته رفته اقتدارش در حوزهٔ سلطنت زیاد گشت بطریقی که در هر موقع و مقامی سلطان بمیل او رفتار می نمود هر کس که از قول او تخلف می نمود فوراً اخراج میشد وگاهی بمعرض هلاکت در می آمد وهمیشه حرفش بسلطان این بود که اگر میخواهد امورات سلطنتش منظم باشد باید افراد رعیت کمال خوف و رعب را داشته باشند واز برای سختی سیاست وشکنجه اختراع استوانهٔ چودنی نمود که آنرا باتش سرخ مینمودند و شخص مقصر را میکشتند که آن استوانه را در بغل بگیرد تا اینکه گوشت بدنش بکلی سوخته شود — یکی از وزرا که درردال طمع کمتر از سلطان نبود تصور نمود که بوسیله خشنود کردن سلطان جلب مراحم او را خواهد کرد یعنی دختر وجیهه داشت که تقدیم سلطان نمود ولی دختر از آنجائیکه نیك سرشت بود راضی بتعدی و کارهای وحشیانه او نمی گشت لهذا سلطان از او نفرت پیدا کرده بمعرض هلاکتش در آورد و گوشت بدن او را ریز ریز نموده و غذائی از آن ترتیب داد و بعد امر فرمود آن غذا را بسفرهٔ پدرش حاضر کردند وزیر دیگر از مشاهده این حال بیطاقت شده سلطان را ملامت نمود وهمین مطلب سبب شد که سلطان حکم قتل او را بداد دو این وزیر (بیکان) بوده بواسطه اسانیت و نوع پرستی که داشته

در صفحه تاریخ چین نام نیکی پیدا نموده است برحسب عقیده چند نفر مورخ دیگر سلطان مذکور نه فقط دیک حشم و عصبش در این مورد بجوش آمده بلکه سخریه و استهزا بوزیر بیچاره نیز نمود و گفت (پند تو واقعاً پسندیده و عاقلانه است و قائل نام نیک تو ولی میگویند قلب شخص عاقل هفت سوراخ دارد از انجائیکه اطمینان کامل باین روایت ندارم باید شخصاً خودم امتحان این مسئله را بنمایم) پس امر فرمود که شکم او را پاره کردند و قلبش را از برای او بیاورند زمانیکه ستاره اقبال دودمان چانك در شرف غروب بود ستاره اقبال یك دودمان جدید دیگری از افق ملك طلوع نمود القصه یکی از رؤسای مملکت از تعدی سلطان ظالم منزجر گشته او را ملامت نمود سلطان از انجائیکه نمیتوانست کاری را که با وزیر کرده بود نسبت باو نماید او را محبوس نمود ولی یکی از پسران او را بقتل رسانید وچیزیکه مایه استخلاص آن رئیس گشت همراهی دوستان او بود بین دوستانی داشت جواهرات جبلی باقیمت با مصمام یك دختر جوان در ایالات خود بدست آورده بجهت سلطان ظالم فرستادند در همین اوان رجال مملکت که ملتفت طلوع ستاره جدید بودند از ستاره قدیم که در شرف غروب کردن بود چشم پوشیدند انقلابات سیاسیه که مایه تخریب ممالک است از برای ما درس خوبی است زمانیکه خاندان سلطنت افراد رعایا را بر خود متر نخوانند و کبر حدود و قوانین می نمایند مایه اغراض خود میشوند که مردمان داد خود را بستانند یکی از کتاب مقدمهٔ سالنامهٔ چین عبارات ذیل را مسطور داشته است (رئیس عربی موسوم به (وانساوانك) که حکومت ایالات (چانسی) را مینمود پس از اینکه سلطنت انت سوی را مسخر نمود با کمال ساب نزد سلطان بیامد و عبارات ذیل را بیان نمود (ای پسر آسمان خداوند اقتدار را که بدودمان ما داده بود اکنون سلب نموده چه مردمان خبیر و لاك پشت (برحسب عقاید بعضی از مشرکین لاك پشت جنبه الوهیت داشته) در خصوص این دودمان فال نیك نمیزنند نه این است که اجداد ما از نسل خود چشم پوشیده باشند ولی چیزیکه سبب تنزل و پستی ما گشته هوا پرستی و شهوترانی تو است پس از اینکه خداوند رو از ما برگردانید رنك آسایش و آسودگی را نخواهیم دید ودیگر اطاعت عقل و ایمان قلبی خود را نکنیم با این ترتیب و روش تمام افراد رعیت از ما بر گشته اند بلکه در صدد خرابی و انقراض ما می باشند — همیشه ورد زبانشان این کلمه است که چرا خداوند متعال این دودمان را بر طرف نکند و چرا اراده او تعلق نمیگیرد که سلطان ظالم فانی و نابود گردد سلطان عبارات ذیل را بیان نمود

(افسوس هزار افسوس که اموات زندگی من بر حسب امر و مشیت پروردگار پیشرفت پیدا نمیکنند) رئیس مذکور زمین خدمت ببوسید واز خدمت سلطان مرخص شد ودرپیش خود این کلمه را اظهار داشت چگونه سلطان با این تقصیرات واین جرایم امید نجات از مشیت پروردگار دارد یقین است که دودمان چانگ منقرض خواهند شد آنچه را تا کنون دیده ایم گواهی صادق بند تمام این سخنان پند آمیز جلوگیری از شهوت رانی سلطان نکرد و طولی نکشید که همین سلطان امرفرمود شکم زنی را پاره نمودند تاآینکه به بیند جنین رحم آن دارای چه شکل وچه ترکیبی است روزی از روز ها در کنار نهری دروسط سرمای زمستان چند نفر را مشاهده نمود پای برهنه میگذرند سلطان از بابت تحمل آنها تعجب فرموده امر نمود پا های آنها را تا حد زانو بشان قطع کنند تاآینکه مغز استخوان آنها را مشاهده کند القصه اقوام سلطان دیدند که عنقریب ظلم وتعدی سلطان دامن گیر ایشان و شخص خودش خواهد شد پس ناچار ولاعلاج تن بنصیحت او در دادند مثلا یکی از عمو های او قبول این کار خطر ناک را نمود واز دست خشم وغضب سلطان رهائی نجست مگر آنکه خودرا بجنون ودیوانگی زد از این رو میفهمیم که این صفت سبعیت ووحشیگری مخصوص طبیعت نژاد های سلطنتی چین است چه در نژاد سلاطین سابق و نژاد سایر سلاطین روی زمین این درجه غرور و مستی که نتیجه سلطنت مستقله است ندیده اند از برای تفهیم مقاصد خود مطالب چندی از کتاب مقدس چین ذیلا مندرج میسازیم و (یسو) که برادر سلطان بود خطاب برجال میکند و میگوید که دودمان چانگ دیگر قابل حکمرانی و سلطنت نیستند بانی دودمان ما کار هائی نمود که هنوز آوازهٔ آن در تمام نقاط عالم پیچیده شده ولی ما ها که بعد از اوآمدیم هوا پرستی تن در دادیم وخود را از صفات حسنه جد خود محروم ساختیم تمام افراد این دودمان از بزرگ وکوچک پیرامون صفات رذیله گشته مثلا دزدی وفسق وبد ذاتی وبد نیتی را پیشه نمودند رجال وصاحبمنصبان صفات بدرا از یك دیگر اقتباس میکنند هر زمانیکه اشرار شرارت میکنند کیفر و سیاستی از برای آنها معین نمیشود و این مسئله اسباب تجری رعایا میگردد بدین لحاظ در صفحه مملکت خود جز کینه و نفاق و انتقام و خصومت چیز دیگری ملاحظه نمی کنیم دودمان چانگ در شرف است که حالت ایلات و طوایف صحرا گرد را همرسانند مثلش مانند شخصی است که در رودخانه غرق شده وامید رسیدن بساحل را ندارد خلاصه آنکه زمان انقراض دودمان ما در رسیده است خانوادهای محترم نمی

ما بواسطهٔ سوء رفتار سلطان عاماً در صحرا ها متواری شدند امروز اگر شما در صدد علاج بر نیائید دیگر بکلی قطع امید ورجا خواهد شد یکی از رجال دو جواب میگوید « ای پسر سلطان اگر خداوند متعال ما را دچار بلا های آسمانی کرده بواسطه کیفر اعمال سلطان ما است سلطان کسانیرا که باید قدر بداند نمیداند و بر خانواده های محترم قدیمی وقعی نمیگذارد وحیواناتی‌را که ملت او برای قربانی هوس کرده قرارداده‌اند میدزدند ومیخورند وسیاست نمی بینند ورؤسا پول ملت را میخورند مثل آنکه مال دشمن خود را خورده باشند لهذا نفاق وحسد وکینه وانتقام در میان مردم زیاد مشاهده میشود اشرار بیک دیگر نقص ابرا وادیت بمردم اتحاد مینمایند ودر میانه مردم بسیاری از شدت بی چیزی و گرسنگی بهلاکت میرسند وکسی هریاد انها نمیرسد امروز باید شریک در بدبختی دودمان چانگ بوده باشم ولی اگر این دودمان منقرض شود بنده و غلام دودمان دیگر نشوم ای پسر سلطان شرط احتیاط این است که شما دخالت در کار های سلطنتی نکنید و جان خود را در برید واگر شما کناره نکنید اسباب هلاکت مهم خواهید شد هر کسی باید بر حسب تکلیف خود عمل نماید ولی فعلا تکلیف ما این است که بجهت سلاطین سابقه تشریفات بجا بیاورم منکه خیال در رفتن ندارم

گمان نمیکنم در صفحات تاریخ عالم سرودی بهتر از این در باب انقراض دودمان سلطنتی داشته باشیم و حال اینکه سرود مذکور تعلق بهزار و دویست سال قبل از میلاد دارد و بمنزله حکم قراری است که صاحبمنصبان نظامی پس از شکست خوردن بتابعین های خود میدهند اما سلطان علی رغم این پیش بینیها و این داد و فریادها دست از فسق و فجور خود برنمیداشت وهمیشه ازبرای مخارج فوق العادهٔ که بجههٔ شخص خود و محبوبش لازم داشت ملت بیچاره‌را میدوشید مثلا از جمله کارهائی که کرد برج مرتفعی بجهت محبوبه خود بساخت موسوم به (لو تائی) یا برج کوزن که درهای ان تمام ازیشم بود ودرداخل عمارت مبل ها وزینت‌های بسیار عالی قرار داده بود و مسافت داخلی آن عرضاً ربع فرسخ میشد وارتفاعش بدویست متر میرسید تقریباً ده سال سر این بنا زحمت کشیدند پس از اتمام بناء محبوبهٔ سلطان یعنی تاکی امر کرد مشعلهای زیادی روشن نمودند وشب تاریک را چون روز روشن کردند تاکی کارش این بود که شش ماه سالرا متوالیاً در آن قصر بسر میبرد و انواع عیش ها برای خود فراهم میکرد و از شهوت رانی و هواپرستی چیزی فرو گذار نمیکرد مثلا از جملهٔ کار هایش

این بود اشخاص جوان را از اناث و ذکور در قصرش حاضر میکرد وامر میکرد انها را برهنه میکردند وهر حرکتی که مایهٔ حظ و لذت او بود در حضورش می‌نمودند قصری که باید کسی داخل نشود و هرکسی در ان قصر بدون اذن داخل میشد مجازاتش قتل بود عاقبت طوری شد که در قصر بار وهمه کس برای دخول در آن مجاز گردید وکمال ازادی بافراد رعیت داده شد که هر نوع هوا پرستی وشهوت رانی که در سر دارند در انجا بنمایند از این روی مردمان بی تربیت وبی حیا وبی عفت شب وروز درانجا میرفتند وبعد ازاینکه مشروبات ومأکولات زیادی در انجا میخوردند هر شوری که در سر داشتند در انجا بعرصهٔ ظهور در می آوردند بواسطهٔ آزادی زیاد قتل نفس درانجا زیاد میشد خلاصه انکه این قصر مرکز مفاسد و معایب بود ودرآن زمان قبح تمام چیزهای بد ازنظر افراد مردم برداشته شد مورخ مملکت بدبوانخانه (ووانك) حاضر شد ووانك بقشون مسلح ومکملی عازم سواحل (هوانك‌هو) گشت وامر فرمود که تمام سربازان از رود خانه در گذرند از طرف دیگر (چئوس) سر کردگی چند دسته از سربازان که عالیشان تا رادی از وضع مسافرت خود بودند حرکت نمودند در ماه اول سال (ووانك) از برای ذات مقدس پروردگار قربانی‌ها نمود واز برای ارواح مخروده تشریفاتی برپا نمود وخطابه بجهت صاحبمنصبان و سرداران قرائت کرد در دشت (موی) تلاقی فریقین گشت طرفین داد مردی بدادند مخصوصاً (چئوس) در میدان رزم کمال جلادت و مردانگی را بخرج داد وباندازهٔ خون ریزی شد که نهر های خون در انجا جاری گشت واسباب وآلات برنج کوبی و ارزن کوبی مانند کسی در روی سیل خون متحرك بود ولی عاقبت قشون (چوس) هزیمت یافت وخود رو بطرف پای تخت فراری گشت لباسهای سلطنتی خود را پوشیده به برج گوزن بمی عمارت سلطنتی خود داخل شد پس از انکه با جواهرات گرانبها خود را زینت داد امر فرمود اتشی عظیم افروختند خودرا در آن حریق بینداخت و مانند (ساردانابال) سلطان با استان تلف گشت ولی راضی نشد که محبوبه اش را با خود بسوزاند (ووانك) پس از آنی که داخل پای تخت شد امر فرمود سر ان محبوبه را به بریدند و در سنه ۱۰۲۲ قبل از میلاد بسریر امپراطووری چین مستقر گشت دو فصل کتاب مقدس سالنامه چینی ها حاوی بعضی مطالبی است که مایهٔ دقت نظر و توجه انسان میگردد ما بدین لحاظ در شرح و بیان بعضی از انها بی احتیاط یم ولی مورخین این عصر حوادث وحالات چین را بهتر از کتاب

مذکور شرح میدهند

فصل اول

در بهار سال سیم المحسن نزکی در (تاکک آسن) تشکیل دادند سلطان در ان مجلس خطابهٔ ذیل را بخواند ای رجال محترم ممالک حول و حوش شما ها که مامور برتق و فتق امور سلطنتی وفرمان دادن بقشون هستید گوش بامر من بدهید آسمان و زمین بمنزلهٔ پدر و مادر تمام موجودات است ما بین این موجودات نوع انسان از همه با هوش تر است ولی سلطانیکه باید سایر نوع انسان نماید لازم است که صفت راستی و صداقت و مهارتی که دارد بر سایر افراد امم تفوق داشته باشد و چون تفوق مرتب یافت حکم پدر رعایا را پیدا میکند امروز سلطان دومان چانک از جرم جهانبانی خارج شده است زیرا که نه احترامات رب جلیل را نگاه میدارد و نه میزان عدل و دادگستری را رعایت میکند شب و روز مشغول شرب خمر و فسق و فجور است میل زیادی بظلم و وحشیانه تعدی برعایا دارد حالا هر وقت میخواهد کسی را تنبیه کند تنبیه وکیفر او را دامن گیر تمام افراد خانوادهٔ شخص مقصر میکردد و هر وقت کسی را امتیاز و مرتبهٔ میدهد ان امتیاز ومرتبه را در خانوادهٔ انشخص موروثی میکردند علاوه خرجهای فوق العادهٔ از برای ساختن عمارات و بنه و راه های ساختنه و دریاچه می نماید و بوسطهٔ کثرت احد وطمع رعیت را بی‌پا میکند و مردمان بیت فطرت را اسح کشیده کسب میکنند وشکم زنهای آبستن را پاره میکنند رب جلیل از حرکات ناپسندیده و ناشایستهٔ آن سلطان باندازهٔ در خشم آمده که قبضهٔ اقتدار را بکف کفایت پدر بزرگوارم گذاشت ولی از انجائیکه اجل مهلت نداد که مرحوم پدرم اوامر الهی را تماماً بموقع اجرا برساند بدین لحاظ شخص من که موسوم به (وو وانک) هستم بدستیاری شما که حکمران ممالک حول و حوش هستید مامور بحکمرانی برتق و فتق امورات سلطنتی چین شدم در صورتیکه (چو) در صدد صلاح حرکات ناشایسته خود بر نمی آمد و تکالیف خود را نسبت بپروردگار و واجب محروده بجا نمی آورد و حیواناتی را که از برای قربانی معین شده بود از چنگ دزد ها مستخلص نمیساخت شخص من که مأمور الهی بودم ناچار و ناگزیر در صدد علاج آن مفاسد برآمدم خداوند متعال از برای کمک و عاقبت بخلق رهبری آنها رئیس و معلم و سلطان معین کرده است و تمام این رؤسا و معلمین و سلاطین را ورزیر خود قرار داده از برای بیکه هلی عالم را راحت کنند

با این قرار داد ها چگونه میتوانم مخالف مشیت پروردگار رفتار کنم وقتیکه قوای افراد رعیت بیك اندازه وبهیچ میباشد باید در صدد برآئیم که آنها را هنر مند و با کمال نمائیم وپس از آن باید در فکر تهذیب اخلاق آنها وداد خواهی و عدل گستری برآئیم (چاو) که دارای رعایای بی شمار بود هر فردی از افراد آنها خیالاتی داشتند که مخصوص بخود آنها بود ولی من تا کنون بیشتر از سه هزار رعیت نداشته‌ام تمام دارای یك خیال و یك عقیده بوده اند زمانیکه جرایم سلطان دو دمان (چانگ) از حد درگذشت خداوند امر فرمود اورا بجزای عمل خود برسانند اکنون من اگر اطاعت اوامر الهی را نکنم مانند چئو مجرم و سیه رو خواهم شد هر روزه از ترس عقوبات و مکافات عمل خود در وحشت و دهشتم ولی از آنجائیکه جانشین پدر خود گشته ام تشریفاتی را که باید بجهة پروردگار و کره ارض بجا آورم اغماض و کوتاهی ندارم و از برای دستگیر نمودن مقصرین خود را پیشوای شما میکنم خداوند همیشه کارهائیکه میکند از برای راحت و آسودگی افراد بشراست پس شما ها باید تماما در راحت نمودن مردمان ممالکی که محدود بچهار دریا گشته‌اند مرا کمك نمائید و تا موقع از دست نرفته باید کوشش خود را نمائیم

﴿فصل دوم﴾

روز پنجاه و پنجم دورهٔ تاریخی چین سلطان امر فرمود قشونش در شمال رود خانه اردو بزدند هریك از شاهزادگان و رجال بر بسر کردگی چند دسته سرباز مشغول خدمت بودند سلطان پس از آنکه افواج را در یك نقطه جمع دید خطابهٔ ذیل را بخواند

ای جماعتیکه از طرف غرب آمدید قدری گوش بدهید تا مقصود خود را بگویم میگویند شخص خوبی که راه تقوی را پیشه کرد روز بروز مراتب و ترقیات روحانی او زیاد میگردد و مرد بی خرد و بی تقوی روز بروز رذالت طبع و قباحت اعمالش زیادتر میشود مثلا چئو سلطان دودمان چانگ تن بهواهای نفسانی داده از پیروی مردان محترم اجتناب کرده با مردمان عاصی و مجرم هم خو و هم شرب شده همیشه با آنها مشغول شرب خمر و فسق و فجور میباشد رجال مملکت ناگزیر پیروی عادات و آداب و را مینمایند و در ارتکاب فعل حرام دست اتحاد بیکدیگر میدهند آوارهٔ جور انتقام بی اندازه و تعدیات که ما به قتل نفس زیاد میشود در اقطار مملکت پیچیده شده مردمان بی جرم و بی گناه قطع امید از هرجا کرده به یزدان پناه میبرند و صدای الحذر و الامان آنها حتی بگوش سلطان میرسد در صورتیکه

خداوند متعال بندگان خود را دوست میدارد سلطان باید رعایت حال آنها را بماید چون (کی) سلطان آخر دودمان (هیا) اطاعت اوامر الهی را نمود ومملکت را بواسطهٔ رفتارش خراب و ویران نمود لهذا خداوند (چنك یانك) را گماشته دمار از روزگار (کی) برآورد و دودمان هیا را منقرض ساخت و حال آنکه تقصیر و عصیان (کی) باندازهٔ تقصیر وجرم چئو نمیشد زیرا چئو برادر ارشد خود را که دارای عقل و کیاست کافی بود نفی نمود و هریك از وزرا را که در صدد پند دادن و راهنمائی بر میامدند بهلاکت میرساند و همیشه اظهار مینمود که ارادهٔ او ارادهٔ الهی است و پیوسته میگفت وقار و صبر و سکینت و سرپوشی درکارها لازم نیست ونیز قربانی وتشریفات لزومی ندارد وظلم وتعدی بمردم ضرری ندارد پس حوادث این زمان بعینها مانند حوادث زمان سلطان اخیر دودمان هیا خواهد بود و چون خداوند مرا از برای آسایش و راحت مردم برگزیده خیالات من نیز در این خط مشق مینمایند پس اگر باسلطان دودمان چانك طرف شویم بی شك و شبهه مظفر و منصور خواهیم بود اگرچه چئو کمال داران زیادی حاضر خدمت دارد لکن تمام آنها از حیث عقیده و غرض فرداً فرد اختلاف دارند از طرف دیگر عدد صاحب منصبان من از ده تجاوز نکنند لکن تمام آنها از حیث طینت و فطرت و حسن عقیده متحد و بمنزلهٔ نفس واحده هستند چئو در زمان مبارزت و محاربت خویشان و دوستان خود را با خود همدست و معین مینماید ولی با مردمان کاری و عاقل که مستخدم می باشند فرقی نگذارد دارند آنچه را که نوع بشر در سطح زمین میکنند از پروردگار مستور نمیماند تمام ملت چین که از صد خانواده تشکیل می یابد مرا ملامت میکنند که چرا زود تر در صدد این کار بر نیامدم با این ترتیب خواهست که در این کار عجله و شتاب نمائیم ای رؤسائیکه ریاست برقشون دارند وقت را از دست ندهید دفاع با دشمن بهتر از کناره کردن و حقیر شمردن اوست از برای فتح و نصرت تمام ماها باید یك دل و یك رأی باشیم کاری را که شروع کرده ایم نباید نا تمام گذارد مخصوصاً کاری که ثمره و نتیجه اش ابد الدهر باقی خواهد ماند

﴿ فصل سوم ﴾

روز بعد را سلطان سان قشون دید و اوامر ذیل را بایشان القا و تقریر نمود ای رؤسائیکه از خاك مغرب بدینجا آمده اید قانون آسمانی را همه کس دیده ومیشناسد سلطان چانك ازانجائیکه نقض آن قانون کرد خداوند او را مردود ساخته و رعیت او را خسته و ملعون میدانند

زیرا که ظلم سلطان بدرجهٔ رسیده بود که پای مردمانیرا که از شط میگذشتند میبرید و قسب کسانیرا که محترم و با قوی بودند پاره می نمود بواسطهٔ جور و جفاهای او دیگر رعیت در مملکتی که محدود بچهار دریا است(یعنی چین) باقی نماند کسانیکه فاسد العقیده و بد طینت بودند محل وثوق سلطان گشته و مردمانیکه بواسطه کفایت و قابلیتشان مصدر کارهای بزرگ شده بودند در زمان سلطنت او مخذول و منکوب شدند و حوانین مملکت نیز طرف بی اعتنائی و تحقیر او گشتند و مردمان خیلی عاقل کار دان تماماً مسموم شدند و نقاطی که قربانگاه و محترم بود پست و نا مرغوب شد علاوه سلطان از برای رضایت خاطر محبوبهٔ که داشت هرگونه شرارت و ادبی که متصور در می آمد نسبت برعیت خود نمود پس رب جلیل بچی سلطان عالم قصد اهلاك او نمود ای رؤسای قشون با این ترتیب خوب است که اتحاد باطنی ما بدرجهٔ رسد که بتوانیم مجری مکافات آسمانی بگردیم شخص من از برای قلع و قمع دشمن ریاست کلی را قبول میکنم وشماها نیز باید از روی صداقت با من همراهی کنید کسانیکه در میدان رزم داد مردی بدهند محل التفات من خواهند شد و کسانیکه بتکلیف خود عمل نکنند گوشمالی بآنها میدهم که عبرت سایرین شود اگر برسلطان ظالم بچی چئو مظفر ومنصور شوم نه بواسطه مردانگی ما خواهد بود بلکه بواسطهٔ نتیجهٔ زحمات مرحوم پدرم خواهد بود ولی اگر مغلوب شویم خطا از من خواهد بود نه از او با وجود طول سه فصلی که مرقوم داشته ایم فصل ذیل را که موسوم (به ماموریت دست موی) میباشد فروگذار نخواهیم کرد روز اول دورهٔ اول تاویخی قبل از اینکه طلوع فجر شود سلطان و بعه اش وارد دست موی شدند سلطان در دست چپ تبری داشت که از طلا و جواهرات قیمتی ساخته شده بود و در دست راست بیرق سفیدی گرفته بود رو بقشون خود کرده گفت شماها از ارض غربی بدینجا آمده اید تمام شماها از روسا و غیره نیزه ها را بلند کنید و سپرها را در دست بگیرید تا اینکه مقصود خود را بگویم مردمان عهد عتیق مثلی داشتند بدین مضمون مرغ هرگز نباید بخواند واگر بخواند سبب هلاکت یك خانوادهٔ میشود و امروز می بینیم که مقصود این مثل بکلی فراموش شده زیرا که چئو سلطان دودمان چاب عنان اختیار مملکت را بدست زنی داده پس من که موسوم به (ووواتك)هستم با کمال احترام باید اوامر الهی را بجا بیاورم و شماها باید درست بقانون نظامی جنگ کرده کمال کوشش را بنمائید پس از اینکه چهار یا پنج یا شش یا هفت حمله نمودید تمام سکون و آرام بگیرید تا اینکه نظام گرفته مجدداً مشغول جنگ شوند حال شماها در این

جنك باید مانند شیر کرسنه باشد ولی اکر کسی سر تسلیم پیش آمد باو اذیت نرساند اکر کسی دستور العمل و سخنان مرا طابق النعل بالنعل متابعت و اطاعت نماید و در میدان رزم بتکلیف خود عمل نکند عرصه هلاك خواهد شد

﴿§﴿ دودمان سوم از سنه هزاروصد و بیست و دو تا سنه دویست و چهل وهشت ﴾§﴾
﴿ قبل از میلاد ــ دورهٔ این دودمان هشتصد و هفتادو چهار سال طول کشید ﴾
﴿ و عدد سلاطینش سی و هشت بود ﴾

بر حسب عقیدهٔ چینیها سر سلسله این دودمان مانند سر سلسلهٔ سایر دودمانها سلطان بزرك و مقتدری بود فیلسوفان چین مخصوصاً (کنفسیوس) که اول فیلسوف آنها محسوب میشود سلطان مذکور را سر مشق و مقتدای سایر سلاطین میدانند این سلطان که نامش (ها) بود پس از نابود ساختن آخرین سلطان دودمان (جانك) باسم (ووانك) یعنی سلطان جنکجو معروف شد بعد از شکست (چؤسن) کسانیکه بیم از سلطان فاتح داشتند در جبال متواری شدند (ووانك) چند نفر از صاحب منصبان خود را فرستاد تا انکه بانها اطمینان دهند که سلطان بهیچیك از آنها اذیت نخواهد رسانید و قرار بر این شد تا زمانیکه فراریان مراجعت نکنند داخل پای تخت نشود کسی که توانست فراریان را مراجعت بدهد وزیر قدیمی چؤسن بود خودآن وزیر در زمان سلطنت (چؤسن) هرقدر کوشش نمود جلوکیری از حرکات جنون آمیز سلطان کند بجائی نرسید قبل از اینکه این حادثه بزرك روی دهد در حال متواری بود زمانیکه وزیر مذکور فراریها را بپای تخت معاودت داد (ووو انك) با سه هزار سوار در انجا نزول اجلال فرمود مکالمهٔ در خصوص ورود آن سلطان در تاریخ چین مسطور است که خالی از غرابت و سکفتی نمیباشد زمانیکه (پی کنك) برادر سلطان وارد شد رعیت از وزیر سؤال نمودند آیا این سلطان تازهٔ ما نیست وزیر در جواب کفت خیر این شخص وضع متکبرانه دارد و حال انکه سلطان عاقل باید صورة جبلی افتاده و متواضع باشد و در اجرای مقاصد با احتیاط پس از اینکه برادر سلطان وارد شد شخص دیکری هویدا کشت موسوم به (تای کنك) که اول وزیر (ووانك) محسوب میشد و بر اسب قشنکی سوار بود صلابت او اسباب جبن و ترس مردم شد رعیت ازدیدن او متوحش کشته از وزیر سؤال نمودند آیا سلطان تازهٔ ما این است وزیر در جواب کفت خیر این شخص کسی است که اکر بنشیند مثابه تك تری است و چون بایستد شود حکم

عقاب را پیدا میکنند و در وقت گفتگو باندك چیزی متغیر میشود و حال آنکه شخص عاقل در هر حال وهر مقامی مختار نفس خود میباشد طولی نکشید که (چنو کننك) برادر ووانك بسر کردگی فوج سوم ظاهر شد آثار بزرگی درقیافه او مشاهده میشد رعیت از وزیر سؤال نمود که آیا این است وزیر در جواب گفت این شخص خیلی موقر و عبوس میباشد وفکری جز غلبه برهوای نفس ندارد اگرچه بمقام سلطنت نرسیده لکن بمنزله وزیر و نایب السلطنه او محسوب میشود دراین حیص و بیص شخص جلیل القدری ظاهر شد که آثار مهابت و وقار هر دو از سیمای او هویدا بود و جمعی از صاحب منصبان با او همراه بودند رعیت بمحض مشاهده او فریاد برآوردند که بی سك و بلا شبهه سلطان تازهٔ ما این است وزیر در جواب گفت بلی اوست وقتیکه شخص عاقل با هواهای نفس در جنك و گریز است و راه تقوی را از دست نمیدهد باندازهٔ اختیار نفس خود را پیدا میکند که غضب و خوشحالی خود را از دیدن مفاسد و محاسن ظاهر نمیسازد پس از اینکه (ووانك) در پای تخت استقرار پیدا نمود بهمه جا اعلان فرمود که دست بترکیب قوانین سلطنتی دودمان (جانك) نخواهد زد خلاصه اول کاری که کرد تصرف در تقویم بود ماه اول زمستان را یعنی ماهیکه از آن ماه شب و روز اختلاف پیدا می نمود ماه اول سال قرار داد وساعت نصف شب را ساعت اول روز طولی نکشید که علم هیئت برحسب میل سلطان ترقیات فوق‌العاده پیدا نمود پدر سلطان از پیش رصد خانهٔ درایالت چئو دایر ساخته بود از اتفاقیکه ملت چین انقراض دودمان قدیمرا نتیجه مخالفت و مناقضت قوانین مملکت میدانستند و استقرار دودمان جدید را وسیلهٔ ظهور عدالت و داد خواهی تصور مینمودند سلطان جدید کمال مراقبت را نمود تا آنکه آرزو وآمال رعیت بی نتیجه و بی ثمره نباشد کسانیرا که سابقاً بدون جهت محبوس کرده بودند از حبس درآورد واز برای وزیریکه سلطان غدار بقتل رسانیده بود محض اینکه او جلوگیری ازهواهای سلطان نموده مقبرهٔ برپا نمود و نام نیك او را بواسطهٔ برپا نمودن بعضی تشریفات مفتخر ساخت و پولهائیرا که از خزانه چئو بیرون آورده بود بافراد قشون بذل نمود و بجهة رؤسأ و صاحب‌منصبان مملکت تحف و عطایا فرستاد و بجهت اشخاصی که در میدان کار زار مقتول شده بودند تشریفات زیادی بعمل آورد چنانکه مذکور داشتیم رنك سفید رنك مخصوص دودمان سلطنت سابق بود این سلطان رنك قرمز را رنك مخصوص سلطنتی قرار داد بعد از اینکه از برای راحت رعیت و امنیت مملکت قوانینی وضع نمود بطرف (فونك هائو) متوجه

ئشت و مقر سلطنت را در انجا قرار داد و در انجا تدوراتی بجهت خداوند متعال نمود قوانین قدیمه و عادات عتیقه را که سلطان سابق محو و پایمال نموده بود تا آنکه بمیل و اراده خود و محبوبه اش رفتار کند دو باره برقرار ساخت و هفت مورخ از برای دیوانخانه خود قبول نمود اولی موسوم به (تاپس) بود که کارش نوشتن گذارشات و وقایع سیاسی چین بود و ثانی موسوم به (چؤس) که حالات راجعه بایالات حاکم نشین را مینگاشت و سومی موسوم به (فونگ سیانگ) بود که مطالب هیئتی را مسطور میداشت و چهارمی موسوم به (پائو چانگ) بود که حوادث یومیه را نگارش می‌نمود پنجمی موسوم به (امیس) بود که احکام و اوامر و دستخط های امپراطوری را ثبت می نمود ششمی موسوم به (...اس) که مأمور بنگاشتن وقایع خارجه ممالکی از قبیل ترجمه و اخبار و غیره بود هفتمی موسوم به (یوس) بود که کارش نوشتن حالات امپراطور و خانوادهٔ او بود القصه امپراطور عموی سلطان را که از برای خلاصی از مرگ خود را بدیوانگی زده بود به پیشگاه سلطنت طلبید و با او در خصوص مطالب حکمتی و هیئتی و سیاسی و فیزیکی و غیره مباحثه مینمود تمام گفتگو های ایشان در کتاب مقدس سالنامه چین مسطور است چون بعضی گمان میکنند که مکالمات آنها آثار عتیقه خوبی است از تاریخ چین باید در ذیل این کتاب مسطور بداریم ولی اولا بملاحظهٔ اینکه مشکلات متن کتاب تاریخ چین مانع از توضیح آن مطالب است و ثانیاً بواسطه آنکه مردمان امروز مقصود و جوهر تمدن عهد عتیق را ملتفت نخواهند شد فقط شرح تمدن عهد خود امپراطور میپردازیم زیرا همانطوریکه از خیالات سیوهٔ تمدن معلوم میگردد از گذارشات و حالات نیز معلوم خواهد شد القصه امپراطور درسال سیزدهم سلطنتش به (کیت سو) عموی سلطان سابق میگوید که خداوند از برای راحت نمودن رعیت طرق مقدس داود و از برای کمک بامردم با خود مردم اتحاد مینمود تا اینکه اسباب راحت را فراهم کند ولی شخصاً من نمیدانم این قانون چه قانونی است (کیت سو) در جواب امپراطور گفت شنیده ام که سابق (کوئن) پدر امپراطور (یو) جلو گیری از آب ها نمود لهذا عناصر خمسه ناراضی از قبول تعویض جا و مکان شدند مربی عالم یعنی خداوند متعال غضبناک شده به قانونی که از برای ایمان اصلی است به کوئن عطا نمود و چون کوئن محروم از آن ایمان و عقیده ماند در حبس سلطان بیفتاد و در حبس نیز بحالت در گذشت ولی پسرش (یو) که جانشین او گشت نه قانون ایمان باو الهام شد لهذا ایمان و عقیده او مسرحد

بکمال رسید قانون اول عبارت از معرفت عناصر خمسه است قانون دوم شناختن حواس خمسه
است قانون سیم اجرای هشت دستورالعمل دولتی است قانون چهارم تطبیق اشیاء خمسه زمانی
است قانون پنجم شناختن محور و رکن سلطنت است قانون ششم اجرای سه کار مستحسن است
قانون هفتم تحقیق مطالبی است که مورد یقین واطمینان ما نیست قانون هشتم توجه بچیزهائی
که آیت و نماینده یك امری هستند قانون نهم تحصیل پنج سعادت و اجتناب از شش چیز است
عناصر خمسه عبارتند از آب و آتش و چوب و فلزات و خاك آب مرطوب و مایع است
آتش سوزنده و صاعد است چوب قابل انحنا است و فلزات قابل ذوب شدن هستند و زمین
قابل برومندی وحاصل خیزی است اما عنصریکه مرطوب و جاری است دارای طعم نمکی میشود
وعنصریکه میسوزد وصعود میکند دارای طعم تلخ میشود عنصریکه منحنی میشود دارای طعم خامص
میشود وعنصریکه ذوب میشود دارای طعم تند واکال میشود ولی عنصریکه قابل حاصلخیزی است شیرین
میگردد اما حواس خمسه عبارتست از هیکل انسان و قوه ناطقه و قوه باصره و قوه سامعه وقوه متخیله
اما هیکل انسانی باید موقر و قابل احترام باشد وکلام انسان باید مصمم و با وفا و مهربانی باشد و قوه
باصره باید تمیز وروشن باشد وقوه سامعه باید کامل ودقیق باشد وقوه متخیله باید نافذ وعمیق باشد پس
از آنکه هیکل انسان موقر و قابل احترام شد همه کس باو احترام میکنند وکلا میکه دارای
حسن وفاومهربانی شد همه کس طالب او میشود وقوه باصره که تمیز وروشن بود مایه تجارب
وامتحانات میگردد وقوه سامعه که دقیق شد درك مطالب بزرك را میکند وقوه متخیله پس
از اینکه نافذ وعمیق شد انسان حایل القدر وکامل میگردد هشت قانون دولتی اولا تهیه آذوقه
است ثانیاً تحصیل ثروت مملکت ثالثاً فراهم کردن تشریفات است رابعاً داشتن وزارت فواید عامه
است خامساً داشتن وزارت علوم سادساً داشتن وزارت عدلیه است سابعاً حسن سلوك با خارجه
است ثامناً حاضر داشتن قشون منظم است اشیاء خمسه زمانی اولا تعیین سال است ثانیاً تعیین ماه
ثالثاً معرفت بکره شمس است رابعاً معرفت بحال سیارات است خامساً داشتن اعداد هیئتی
محور سلطنت عبارت از راستی و صداقتی که سلطان در پیش بردن امورات خود بکار میبرد با
این ترتیب سلطان ورعیت تحصیل پنج سعادت را خواهند نمود تا زمانیکه وضع محور تغییر پیدا
نموده مفاسد خلاق مابین رعایا پیدا نمیشود هر وقت مردمان با احتیاط در مملکت پیدا میشوند
که همیشه مشغول کارکردن هستند باید آنها را تشویق وترغیب نمود هرگاه بعضی از مردمان
بدرجه تقوی نرسند ولی از طرف دیگر مرتکب گناه نشوند سلطان باید بآنها مهربانی کند

پس از اینکه راحت سلطانی را دیدند سعی و کوشش میکنند که بمرتبهٔ قوی برسند با این حال سلطان نباید کوشش آنهارا بی اجر گذارد خلاصه انکه رعیت همیشه تابع عادات و اخلاق سلطان میباشد چنانکه گفته اند (الناس علی دین ملوکهم) سلطان نباید نسبت بضعفا سبع و درنده باشد و از مردمان غنی و مقتدر نباید بیم و ترس داشته باشد هرگاه سلطان متوقی مردمان باکمال گردد مملکتش ترقی خواهد نمود و هرگاه ریش سفیدان مملکت صاحب ثروت باشند دست گیری بمردم خواهند نمود و هرگاه سلطان خانواده هارا ترغیب و تحریص بتقوی کند دچار خطاها و اعمال زشت نگردد و اگر سلطان مردمان بی هنر را مورد التفات خود کند بدنام خواهد شد و همه کس خواهد گفت که سلطان مردمان فاسد بی هنر را مستخدم خود نموده است

سه کار مستحسن عبارت است از راست گفتن و درست حکومت کردن و بردباری نمودن زمانیکه مملکت را اغتشاش در پیش نیست صداقت سلطان از برای تنظیم امورات کافی است ولی در وقت مردمان شریر در مملکت پیدا میشوند که مورث فتنه و فساد میکردند باید کمال سختی و درشتی را با آنها نمود و با اشخاصیکه مطیع و فرمان بردارند باید کمال بردباری نمود و بمردمان مزور و بی سواد نیز باید سختی نمود و بمردمان مقتدر و با سواد باید مهربان بود خلاصه انکه لطف و قهر و ترغیب و طیبهٔ دمهٔ سلطان است و بجز سلطان دیگری حق ندارد در ظرفهای گرانبها غذا بخورد پس هرگاه اتباع سلطان در صدد التفات کردن و سیاست نمودن برعایا برآیند و یا انکه در ظرفهای قیمتی غذا بخورند خود و خانواده شان بمعرض هلاک خواهند فتاد و هرگاه ریش سفیدان مملکت راستگو و منصف نباشند رعیت افراط و تفریط خواهند نمود

اما مطالبی که مورد یقین و اطمینان نیست باید شخصی را که قابلیت داشته باشد دولت بگمارد تا انکه از برای تحقیق آن مطالب قرعه کشی کند اگر فرضاً سه نفر از برای قرعه کشی معین شود همیشه قول آن دونفر را گوش دهند که حرفها نشان بهم نزدیک تر است و اگر فرضاً کسی در یک مسئله شک داشته باشد ابتدا باید از شخص خود و رجال و وزرا و رعیت مشورت نماید و باز اگر یقین حاصل نمود رجوع بقرعه نماید و هرگاه تمام مردم در اجرای امری اتحاد نمایند آسایش و قوت سلطنت و دودمان سلطنت فراهم گردد هرگاه رجال و وزرا و رعیت یک قول باشند ولی سلطان رای دیگری داشته باشد که مطابق فال لاک پشت و قرعه کشی باشد سلطان در آن امر فائز و ظفرمند خواهد شد و هرگاه رجال و وزرا و لاک ... و

قرعه ها یك رأی دهند ولی رعیت وسلطان رأی دیگری داشته باشند مقصود طرفین بعمل آید وهرگاه رعیت ولاك پشت وقرعه متفق باشند ولی سلطان ورجال ووزرا رأی دیگری داشته باشند درباطن امر نایل به نتیجه خواهند شد نه بر حسب صورت وهرگاه لاك پشت وقرعه رأیشان مخالف بارأی انسان باشد اقدام نکردن در امر معهود بهتر از اقدام کردن میباشد

آثار فیر یکی که عبارت از آمدن باران وهوای خوب وحرارت وبرودت وباد وچهار فصل باشد هرگاه یکی ازاین آثار بموقع خودظاهر شود نباتات وگیاه ها بحدافراط بروید خلاصه هر چیزیکه ازحدخود تجاوز نمود دچار مصائب وشدائد گردد ونیز هر چیزی که بسر حد کمال رسید خالی ازمصائب وشدائدنیست زمانیکه تقوی وپرهیز کاری مابین مردمان شایع است باران بموقع خواهد باریدوزمانیکه مدارحکومت منظم است هوای خوب وخرم پدیدار میشود وهروقت که هوا بموقع گرم شود بواسطهٔ آنست که احتیاط ودرستی مابین مردم زیاد پیدامیشود زمانیکه داد ودهش درمملکت باشد سرما بموقع پدیدار خواهد شد وهرگاه ریاح بموقع وزند معلوم میشود که سیاست ونظم مملکت بسرحدکمال رسیده است وهرگاه مفاسد اخلاق درمملکت زیاد باشد هوالاینقطع بارانی خواهد بود وهرگاه اهل مملکت علی‌الغیبازندگی کنند هواخشکی خواهدبود وهرگاه اهل مملکت تنبل ومهمل باشند حرارت هوا متمادی خواهد شد وهرگاه مردمان مملکت مجهول باشند سرما دائمی خواهد شد وهرگاه اهل‌مملکت صلاح‌خویش‌رانداند درچهارفصل بادهای متوالی خواهد داشت القصه شخص‌سلطان باید بی‌خبر ازگذارشات سالیانه مملکت خودنباشد ورجال‌مملکت باید ازوقایع ماهیانه مملکت مستحضرباشندوزبردستان‌رجال باید از وقایع روزانه مملکت باخبر باشند زمانیکه اوقات سال برحسب‌اقتضای فصول‌میگذرد محصولات وحبوبات بحدبلوغ‌میرسنداشخاصی باکفایت مرجع ومصدرکارمیشوند تمام‌خانواده ها در راحت وآسایش میباشند وزمانیکه اوقات سال برحسب اقتضای فصول‌نمیگذرد حبوبات ومحصولات بحد بلوغ نمیرسند واوضاع حکومتی هرج ومرج میشود واشخاص باکفایت و باتقوی مجهول الحال میمانند وخانواده‌هادرراحت‌وآسایش نخواهند بود ستارکان‌آسمان‌نماینده ملل مختلفه عالم است بعضی ازستارکان بباد میل دارند وبعضی دیگر بباران‌وزمان‌کوتاه شدن شب وروزبواسطه گردش ماه وآفتاب معلوم‌میشود وزیدن‌باد وآمدن باران‌برحسب حرکت‌ماه نسبت بکواکب خواهد بود

اما پنج سعادت عبارتست از عمر طویل ومکنت وثروت زیاد وآسایش وعشق تقوی وعافیت خیر واما شش بدبختی عبارت است ازعمر کوتاه وابتلای بامراض غم واندوه فقر وپریشانی وکینه وعداوت ضعف وناتوانی واذیت خلاصه درسه هزار سال قبل مطالب مذکوره در دیوانخانه چین مذاکره میشد انچه را که امروزه دردیوانخانه های اروپا میگویند باین سادگی نمیباشد امپراطور (ووواتك) باندازهٔ ازنصایح حکیمانه (کیت سو) خوشحال ومشعوف شد که اورا خدیو شبه جزیره کره نمود دراین اوان اتفاقی افتاد که ازبرای فدویت و حسن وفای بدودمان سلطنت سرمشق بزرگی است دونفرکه موسوم به (پئی) و(چوچی) بوده که ازهوا خواهان دودمان چانك محسوب میشد بد راضی شدند که ازپریشانی وگرسنگی تلف شوند وزیربارمنت دودمان تازه نروند درزمانیکه (چئوسن) حیات داشت باکمال غیرت وحسن وفا خدمت گذار بودند واز نصیحت کردن وپند دادن وملامت کردن سلطان دریغ نمودند هنگامیکه اشخاص شکایتمند ازخدمت سلطان خود را معاف کردند با انها گوشه نشینی اختیار نمودند پس ازمرك سلطان زمانیکه (ووواتك) دیوانخانه خودرا دروطن (چیئو) قرارداده جلو سلطان رفته زمام اسب اورا گرفته واین کلمات را ادا نمودند ای شمائیکه خودرا باتقوی میدانید چطور جرئت کردید مخالفت باسلطان وپدر حقیقی خود بکنید واوراولاد بکشتن خود بکنید حسن وفا واطاعت شما کجا رفته بود ملازمین سلطان شمشیر دردست گرفته انهارا بکشند ولی (ووواتك) راضی بکشتن انها نشد چون فدویان مذکور زحمات خودرا بی نتیجه دیده ازخلق بریدند وبخالق خودبه پیوستند دریکی ازجبال متواری گشته مصمم شدند که قوت خودرا منحصر بریشه درختها ونباتات بکنند تا انکه احتیاج بکنند مبکه تعلق بدودمان جدید دارد نداشته باشند طولی نکشید که پیره زنی ازنزدیك انها بگذشت پس از انکه ازجهت انزواو طریقهٔ معیشت انها مستحضرگشت بدیشان اظهار داشت ازحال شما متعجبم که چون گندم تعلق بدودمان جدید دارد نمیخواهید متنعم ازنعمت آن بشوید آیا این علفی را که میخورید محصول جبالی نیست که باین دودمان تعلق میگیرد چون استدلال آن عجوزه را صحیح ومتین دیدند قدری بیك دیگر نگاه کرده مصمم شدند که دیگر چیزی نخورند تاانکه نسبت بدودمان (چانك) نقض عهد وترك وفا نکرده باشند چندی نگذشت که هردو از گرسنگی بهلاکت رسیدند (ووواتك) چون آگاهی ازمردن انها پیدا نمود خیلی متاثر واندوهناك گشت بارعامی داد ودر حضور تمام مردم ازحسن وفا وعقیدهٔ آن دونفر عاقل که کمال بستگی

واسحاد را با سلطان خود داشته تعریف و تمجید نمود وخودرا از بابت اینکه همراهی با انها نکرده بود خیلی ملامت نمود القصه (وووانك) ازبرای استرضای خاطر رجالی که باو خدمت کرده بودند هرکدام را سلطان یکی از ایالات خود نمود ولی طولی نکشید که ایالات مذکوره چون هر کدام حکم مملکت مستقلی را پیدا نموده بود مابهٔ مناقصت ومخالفت بایکدیگر شدند و عاقبت سبب خرابی مملکت چین گشتند تمام اشخاص کاله مند که از نژاد سلاطین سابقه بوده هرکدام دارای مملکت کوچکی شدند وپانزده تن ازاقوام سلطان جدید نیز هرکدام ایالتی را بقبول خود در آوردند از این قرار در مملکت چین بیست ودو مملکت کوچك ترتیب داده شدکه بعد از صد سال بچهل وسه مملکت رسید وبعد ازصد سال دیگر یعنی درعهد (کنهسیوس) حکم بصدو بیست وپنج مملکت رسید درزمان سلطنت دودمان (چئو) عددان مملکت ها صدو پنجاه وشش بود ودرزمان سلطنت دودمان چانك بیشتر ازهفده تا نبود ودرعهد سلطنت دودمان (هیا) عدد مملکت ها بیشتر از بیست نبود درزمان سلطنت (چون) عدد مملکت ها بسی رسیده بودودرزمان سلطنت (یائو) عدد انها بیشتر از سیزده نبود حلاصه تقریباً مدت هشتصد سال سلطنت ملوك الطوایفی درمملکت چین رواج داشت در این مدت زمان دایرهٔ کمالات ملت چین خیلی وسعت یافت ولی درعوض فساد اخلاق مردم که نتیجه تمدن وتربیت است نیز زیادگشت چند نفر فیلسوف ازقبیل (لائوتسو) و (کنك تسو) درصدد اصلاح مملکت بر آمدند و جلوگیری از افراط وتفریط وبی نظمی مملکت نمودند واز برای ایشان وامتداد امر خویش مریدان زیادی تحصیل نمودند خلاصه صیت اشتهار (ووواناک) در اطراف واکناف مملکت چین به پیچید چند نفر ازرؤسای ملل اجنبیه قصد آمدن بدیوانخانه اورا نمودند تا اینکه باج وخراج مرسومه را بدهند وبساحت مقدسش سر بسپارند وکلای مملکت (لو) که درطرف مغرب چین واقع است بجهت سلطان سك بزرگی آوردند این پیشکشی که بنظر ماها چیز جزئی میاید فرقی با پیشکشی شیر وزرافه که بجهة سلاطین فرانسه می آوردند ندارد این مطلب اگر چه فی حد ذاته خالی از اهمیت است لکن ازبرای طبیعی دانها خالی از اهمیت نیست زیرا که میفهمانند که در آن اوان جنس سك در چین وجود نداشته باری کلانتر راکه وزیر اول سلطان در این موقع بسلطان اظهار داشته خالی ازفایده نیست (ترجیح دادن چیزهای مفید بغیر مفید مورد تعریف و تمجید خواهد بود در عین زمانی درصدد تحصیل چیزهای لازم برمیاید که سلطان درصدد تحصیل چیزهای نادر وکمیاب نباشد وچیزهای مفید را حقیر نشمارد مثلاسك واسب چون از حیوانات اهلی و وطنی مملکت

شما نیستند لهذا نباید آنها را فدا نمود وهمچنین تربیت پرندهای قشنگ وحیوانات نادر زحمتی است بی فایده چه پس از اینکه اعتنا بچیزهای نادر که از خارج می‌آید نکردید مردمان خارجه خودشان بالطوع والرغبه نزد شما خواهند آمد آیا چیزی باقیمت تر ومفید تر از شخص عاقل هست چه اشخاص عاقل سبب اصلاح واتفاق مردمانی میشوند که دور شما را گرفته اند) خلاصه روزی (ووانك) ناخوش شده چون ترعه کشیدند درفال معلوم شد که (ووانك) لباس عاقبت خواهد پوشید ولی پس ازهشت سال سلطنت درگذشت پسرش (چنك وانك) جانشین او گشت عموی سلطان جوان (چئو کنك) درزمان صغر وکوچکی او نایب السلطنه وکار گذار امور مملکت گردیده بواسطهٔ خدمتهائیکه بمملکت کرد معروف و مشهور شد مثلا ازآن جمله چند دفعه جلوگیری ازاغتشاش وشورش اهل مملکت نمود و شهری را که موسوم به (لی) بود بنا نمود وآنجا ادیوانخانهٔ شرقی نام نهاد چند دسته از خانواده های دودمان قدیم مأمور شدند که دران نقطه اقامت نمایند نقشه این شهر باندازهٔ خوب بود که نقشه سایر بلاد چین را ازروی آن برداشتند این شهر دارای چهار رویه قائم بود ونیز دارای برج کهای بسیار بزرك میبود درهمین شهربود که (چئو کنك) سایه آفتاب را که از اختلاف شب وروزتا بستان پیدا میشود معین ساخت پول قدیمی را که ازمس است وسوراخ مربعی دروسط آن میباشد نسبت باین عهد میدهند خلاصه (چئو کنك) را ازمشاهیر مملکت چین میدانند یکی ازهنرهایش این بود که علم هیئت را خوب میدانست رصد خانهٔ درشهر جدیدالبنا برپا نمود چنانکه امروزه هنوز وجود دارد آلتی را که موسوم به شخص بود واوبرای تعیین نمودن سایهٔ آفتاب بکار میرفت تاامروزه هنوز در آن رصد خانه می بینند این شخص بزرك خاصیت زاویه قائمه وقطب را میدانست وبمردمان نواحی مملکت (سیام) و (لائوس) و (کسشین) که از برای تبریك دودمان جدید بچین آمده بودند مطالب مذکوره را یاد میداد بعضی میگویند که سلطان مذکور عرابه بآنها عطا فرمود موسوم به (چیبان کیو) خاصیت آن عرابه این بود که طرف جنوب را نشان میداد کلمهٔ (چیبان) که بمعنی نشان دهنده جنوب است اسم قطب نمای چین میباشد الواح تاریخی چین متضمن شرحی در خصوص تمجید (چئو کنك) میباشد درسال دوم سلطنت (چنك وانك) اشخاصی ازطرف مشرق پدیدارشدند محرم اسکه (چئو کنك) را دیدن نمایند واشعارزیادی درمدح وی گفتند درسال سیم سلطنتش (چئو کنك) بطرف مشرق بیامد اشعاری ساخته بحضور سلطان برد وبأنهم رعد وبرق وبادی در اقطار

چین حادث شد طولی نکشید که سلطان از برای دیدن (چئوکنك) بطرف مشرق آمد در آن زمان باران بجای وزیدن باد بارید (چئوکنك) دوسال بیشتر درمشرق نماند در این هنگام آسمان استعدادی پیدا نمود از برای وزیدن باد وطوفان در این اوان (چئوکنك) مامور بدستگیر کردن اهل مشرق شد وتمام آنهارا باطاعت وانقیاد دعوت نمود درسال سیم سلطنت (چنك وانك) مردمانی که از طرف مملکت نیلی بطرف چین آمدند و داعی بر این بودند که دیگر بستگی بمملکت خود ندارند در هنگام حرکت بکشتی نشستند پس از اینکه آفتاب و ماه پدیدار شدند چهار جهت اصلی مملکت راپیدا کردند وبواسطهٔ درجه گرما وسرما فهمیدند که در چه فصلی هستند پس از آن از تاریخ وعادات مملکت چین مستفسر شدند سلطان انشریفاتی را که مخصوص پذیرائی غربا و خارجه بود بدیشان بجا آورد حال اگر ازما سؤال کنند مملکت نیلی کدام مملکت است چه جواب خواهیم داد در صورتیکه مورخین چین از آن حرفی نزده اند ولی ماکه احاطه مان بیشتر از مورخین چین است از برای آگاهی مطالعه کنندگان احتمالات خودرا در این باب بیان میکنیم ظاهراً مملکت نیلی مملکت مصر بوده چه در ازمنهٔ قدیمه تسمیهٔ آن مملکت باسم رودی بوده که در آن مملکت جاری است چنانکه مورخ بزرك (هردوت) باین اسم آن مملکت را میخوانده علاوه در کتب عدیده هم که بزبان سانسکریت نوشته شده مملکت مذکوره بدین اسم ذکر شده (دیو در)مورخ (سیسیل)میگوید که وجه تسمیه مملکت مذکور بکلمه نیلی این است که بوسیل سلطان پس از حفر قنوات و ساختن سدهای بزرك اسم خودرا برودی داد که سابقاً (از پیتوس) معروف بود پس عربانیکه بدیوانخانه چین حاضر شدند از سواحل رود نیل مهاجرت کرده بودند ــــ اما در خصوص اینکه میگویند آن مهاجرین دارای منزل متحرکی بوده مقصود از منزل متحرك کشتی بوده که آنها راازبحر احمر بیکی ازبنادر چین وارد نموده واما در خصوص اینکه میگویند پس از کشتی فرودآمدن جهات اربعه راپیدانمودند بواسطه است که کشتی آنها مانند کشتی فرنگی دارای پل نبوده تاانکه بتوانند درروی پل جهات اربعه را پیدا کنند هرآینه اگر رساله ما گنجایش شرح مطالب ترجمه شده تواریخ چین را داشت حتی از مطالب عجیبهٔ ازمنه قدیمه را که تعلق با سبا میگرفت مندرج می ساختیم کتاب مقدس سالنامه چین حاوی بعضی فصولی است که شرح نصایح (چئو کنك) وزیر رامیدهد مخصوصاً نصایحی را که برحسب قیمومیت خود بسلطان جوان نمود میدهد خالی از اهمیت نمیباشد لهذا آنرا ذیلا مسطور میداریم

ای سلطان هرگز درصدد لهوولعب و تن‌پروری مباش بلکه همیشه درصدد تحقیق زحمات رارعین باش تا آنکه بدانی چه اندازه زحمت ازبرای مملکت تو میکشند وخوشحالی تو درزمانی خواهد بود که اسباب امید واری وبی نیازی انهارا فراهم کنی همیشه اوقات در فکر این مردمان بش درهر خانوادهٔ که ملاحظه نمائی پیران مشغول زحمت تخم کاری ودرو کردن میباشند درصورتیکه اطفال انها مشغول لهوولعبند وملتفت زحمات انها نمیباشند میگویند که فی الواقع پدرومادرماو اجداد ما مردمان بی شعوری بوده که خودرا آلوده باین کارها میکنند

(تسوکیا) یکی ازسلاطین دودمان سابق خون دید اگر تخت سلطنت لشبند لوازم حکمرانی ورعیت پروری رانمیتواند بجای آورد چندی با مردمان ییلاقی دسر برده مانند انها زندگی نمود پس ازانکه وارث تخت شد محبت ومهربانی زیادی بافراد رعیت نمود چرا که مبدا احساس یك از طبقات انها متحمل چگونه زحماتی میباشند پس بنا براین افراد رعیت تماماً اورا دوست میدا شتند مخصوصاً بواسطه حسن سلوك وآدابی که ازاو ملاحظه می نمودند هما طوریکه پدرمواظب اطفال خود میباشد همانطور مواظب رعایا می بود وهروقت کسی را محتاج و پریشان میدید کمال همراهی را باو می نمود

وزیر بپادشاه میگفت هرآینه اگر پیروی نصایح مرا نکنید افراد رعیت برفتار زشت شما معتاد خواهند شد وقوانین خوب مقنین سابق که درخصوص حرام وجنایات وضع شده است بی فایده وبی اثر خواهد بود علاوه متباری ما بین اخیار واشرار نخواهد بود رعایا تمام بصدا خواهند آمد بدرجهٔ که بدگوئی وغیبت شما را خواهند کرد اروا ح مخروده را بدستگیر کردن شما قسم خواهند داد

هرآینه اگر گوش بنصایح من بدهید مردمان منقلب ودربد محل وثوق و عتماد شما خواهند شد لهذا گوش بحرف انها خواهید داد واگر شکایت رعایا را شما برسانند انها را بی شرف وهرزه خواهند خواند وطوری بیان میکنند که شما را وادار کنند براستی انها عاقل و ایدکه شخص سلطان باید خیلی محتاط وبردبار باشد یعنی عفو که آثار بزرگی است در شما نخواهد بود علاوه بدون جهت درصدد اذیت مردمان بی گناه وبی جرم برخواهید آمد وکسانیرا که سزاوار تنبیه بیستند تنبیه خواهید نمود درصورتیکه شکایت گسله مندان کمتر نخواهد شد علاوه تمام مردم از شما متنفر خواهند شد

علاوه بر (چئوکنك) عموی سلطان چند وزیر دیگر بودند که ندیم وناصح سلطان ما دند

عموی دیگری سلطان د شب که همیشه میگفت سلطان نباید از وقار وجلال سلطنتی غفلت کند علاوه میگفت سلطان باید همیشه آنچه که میگوید دقت نماید معلمی داشت موسوم به (می) که هر وقت سلطان مشغول تفریح کردن میشد مأمور بود که ملاحظه رفتار او را نسبت بسایرین نماید یعنی باشخاص خیلی پست وبزرگ چگونه رفتار میکند نایب الحکومه شهر زمانی که سلطان داخل قصر میشد یا از قصر خارج میشد مواظب بود ببیند که سلطان ضروریات مذهبی را بجای میاورد یا نه لباسها وکلاه وکمرش پاکیزه است یا نه واز رفتار وسلوکش را بحه صداقت وانصاف وعدالت وتقوی استشمام میشود یا نمیشود (چئو کنك) که مصلح امورات مملکتی بود مامور شد که سلطان را در خلوت وجلوت مواظب باشد تا آنکه بکامرانی وتن پروری تن در ندهد ودر هنگام شب پس از آنکه اجزاء دیوانخانه مرخص شدند بفسق وفجور مشغول نشود

خلاصه (شائو کنك) رزم آزمائی وتیر اندازی را بسلطان تعلیم مینمود وعلاوه آنچه که لازمه جنك بود از قبیل علم موسیقی باو تعلیم میکرد بلکه علم آواز وخواندن را نیز باو بیاموخت ومعلم بزرك هیئت حرکات شمس وقمر وسیارات وآثار سما ویرا باو تعلیم میکرد از این رو معلوم میشود که بجهت تربیت سلطان خیلی کمال مواظبت ومراقبت را میداشتند یعنی در یازده قرن قبل از میلاد با به وما بقی علوم که بجهت تربیت نمودن شخص سلطان بود معلوم میشاود که تربیت بحد کمال رسیده بود در الواح تاریخی چین مطالب ذیل را مرقوم داشته اند — سلطان د سال ششم سلطنتش اداره را که از برای صد هزار عمال خیلی بزرك دایر شده بود منظم نمود تشریفات و علم موسیقی را بطرز صحیح ترتیب داد و نیز در کتاب (کائك کیں یو) عبارات ذیل مسطور شده است در زمان وزارت (چئو کنك) سلطان تمام رجال را بدیوانخانه بطلبید تشریفات و علم موسیقی را منظم نمود و قوانینی در خصوص اوزان و مقیاسات وضع نمود

(شرح ارابهای مقناطیس)

در این زمان طوایف (سانمیائو) یعنی وحشیان بومیکه بعضی از آنها بواسطه امپراطور (چن) بغرب چین هجرت داده شده و سر سلسله نژاد تبتی هارا تشکیل دادند و برخی دیگر در جبال چین متواری شدند چنانکه اعقابشان هنوز مطلق العنان ویاغی میباشند جماعتی از (یوچانك) که از نژاد همان طوایف محسوب میشدند عازم پای تخت چین گردیدند ودر آنجا مشغول فلاحی شدند

مخصوصاً بکاشتن درخت توت مشغول شدند پس از آن تخمهای ان را جمع کرده ارابه ها را از آن پر و مالا مال کرده سوار آن شدند و متوجه وطن خود گشتند (چنك وانك) از وزیر خود (چئو کنك) سؤال نمود چرا اینطور نمودند وزیر در جواب گفت انشا الله همانطوریکه تخمهای درخت توت در یك نقطه اجتماع پیدا نمود افراد رعایای شما در هر امری اجتماع پیدا نمایند یعنی اتحاد و اتفاق ورزند پس از سه سال سلطنت طایفه (یوچانك) باچند نفر مترجم مجدداً در ساحت دیوانخانه حاضر شده یك قرقاول سفید و دو قرقاول سیاه و یك دندان فیل برسم هدیه تقدیم پیشگاه سلطنت نمودند چون وکلائی که در سه سال قبل از (یوچانك) آمده بودند در وقت مراجعت راه را گم کردند (چئو کنك) به وکلای جدید پنج ارابه عطا نموده که از برای نشان دادن طرف جنوب ساخته شده بود پس بر روی ارابه ها سوار شده متوجه نواحی جنوبی گشتند چون در بین راه وکلای مذکور در سر مدت امتداد سیر ارابه نموده و عالم را مشغول تفریح و تماشا بودند رسیدن ایشان بوطن تقریباً یك سال طول کشید — خلاصه (چئو کنك) در سال یازدهم سلطنت (چنك وانك) دنیا را وداع گفت و این سلطان یکی از مشاهیر خیلی دانشمند چین تمام مردود عمل و بینشی را که در اجرای مهام مملکت ظاهر ساخت بالاتر از آن بود که در عصر آن متوقع بودند چینی ها باندازهٔ او را محترم میداشتند که مجسمهٔ او را در پهلوی مجسمهٔ (چانك وانك) روی تخت سلطنت در اطاقیکه موسوم بمعبد نور دودمان سیم بود منصوب ساختند مورخینی که حالات (کنفسیوس) را مرقوم داشته اند میگویند پس از انکه پنج قرن از دوره سلطنت (چانك وانك) گذشت روزی (کنفسیوس) خواست با چند نفر از شاگردانش تماشای معبد مذکور برود یکی از تلامذه بمحض انکه دید مجسمه سلطان و وزیر روی تخت سلطنتی مستقر شده باشد خود بعبارت ذیل اظهار تعجب و حیرت نمود — ای استاد مجسمه هائی را که می بینیم ظاهراً نماینده بعضی ازحالات وزیر و سلطان میباشند و اگر این طور است نمیدانم چگونه (چئو کنك) که از عقلای عصر خود محسوب میشد رتبه خود را فراموش کرده در پهلوی سلطان و ولینعمت خودمی نشینند و هتك احترام او را مینمایند (کنفسیوس) در جواب گفت گمان میکنم مقتضیات نیرا که سبب نشستن سلطان و وزیر در روی تخت سلطنت شده نمیدانی یعنی چون اطلاع از حقیقت مطلب نداری بواسطه استدلال به ادله و براهین سر در گم میشوی پس محض آگاهی تو مطالب سالنامه (چئو) را برای تو نقل میکنم (و وانك) در زمان رحلت پسرش

(چنك وانك) را ولیعهد خویش کرد ولی از انجائیکه سلطان میدانست که پسرش بواسطه صغر سنی که دارد تا چند سال دیگر از عهدهٔ سلطنت کردن بر نمی آید (چئو کنك) را نایب السلطنه وقیم او نمود تا انکه زمان رشد شاهزاده حوال رسد زمانیکه (چئوکنك) مشغول حکمرانی شد بیم ان را داشت که مبادا رعیت او را وارث مطلق و جانشین (و ووانك)فرض نمایند لهذا در اطاق بزرگی که موسوم به معبد نور بود بار عام داد ودر انجا از برای انکه ولیعهد (چنك وانك) را بطبقات رعیت بشناساند او را در پهلوی خود روی تخت سلطنت بنشانید ٭

کتاب شعری که موسوم به (شیکنك)و از تألیفات (چئوکنك) میباشد بدست (کمسیوس) بیفتاد و نیز کتابیکه موسوم به کتاب تشریفات مذهبی میباشد و نسبت به(چئوکنك)میدهند گویند کتاب قانونیرا کهامپراطور (فوهی) بجهت نسخ بعضی از قوانین نوشته (چئوکنك) اصلاح نمود وکتاب تاریخیرا که در حالات دودمان (چئو) نوشته اند نیز با و نسبت میدهند در سال دهم سلطنت (چنك وانك)مجدداً و کیلائی از طرف (بوچانك) بدیدن سلطان آمدند ودر سال بیست وپنجم سلطنتش تمام رجال وروسای دیوانخانه شرق حاضر در محضر سلطان شدند وچهار طایفه بزرك وحشی موسوم به (یی) بجهت سلطان باج و خراج آوردند و درسال سی پنجم سلطنتش باران از طلا در (هین یانك) ببارید و در سال سی و هفتم بدو وزیرش حکم فرمود خدام و ملازمین و بشکاران سلطنت را حاضر نمایند تا انکه وصایای خود را بنماید دیر زمانی نشد که دنیا را بدرود گفت — خلاصه شرح رحلت و مراسم تشییع جنازه (چنك وانك) خالی از فایده نمی باشد چه نمونه خوبی از عادات سلطنتی آن اوقات می باشد روزی که سلطان کسالت مزاج پیدا نمود سر و صورت خود را شست و شودادهپیش خدمتان لباس دربرش کردند پس از آن سلطان بمیز کوچك سنگی که مزین بجواهرات شده بود تکیه داد انگاه سران مملکت را بطلبید وخطبه ذیل را بخواند (کسالت مزاج من روز بروز در تزاید است بدین لحاظ گمان میکنم که از این مرض خواهم مرد یعنی اجل مهلت نخواهد داد که سر فرصت وصیت خود را بکنم پس همین حالا انچه را که باید بگویم میگویم — سلاطین پیش از قبیل (وبوانك و (وو وانك) در تقوی و پرهیز کاری شهرهٔ افاق گشتند و وسیلهٔ معیشت ملت را بخوبی پیدا کردند و حدود و تکالیف هر فردی از

از افراد رعیت را معین ساختند یعنی در امر سلطنت باندازهٔ خوب مراقبت کرده و کفایت بخرج دادند که عموم مردم مطیع و منقاد گشتند طولی نکشید که شخص من با وجود عدم تجربه وارث تخت شدم بجهة قبول همچو امر بزرگی که ازطرف پروردگار بمن رجوع شده بود کمال خوف وغایت خشوع وخضوع درمن پیدا شد ولی در هرحال دستور العمل (ووواتك) و (ونوانك) را جاری نمودم و خودم جرئت تغییر و تصرف در آن را ننمودم خلاصه امروز ایزد تعالی مرا مبتلا بیك مرض مهلکی نموده بطوریکه قوه حرکت در من تمام شد بلکه از حال خود می فهمم که نفس آخرم میباشد پس وقت را غنیمت شمرده وصیت خود را میکنم آرزو و آمال من این است که کمال پرستاری و نگاهداری را از پسرم (چئو) کنید تا اینکه بتوند تحمل شداید ومصائب روزگار را نماید لازمه حسن مواظبت شما در حق او این است که پایه ومایهٔ تربیتش بجائی رسد که بمسافرین و غربا کمال همراهی و التفات را داشته باشد و کسانی راکه در دور او هستند تعلیم و تربیت نماید و همیشه در صدد رواج و سلاح وامنیت ممالك خود باشد چه تسلط بزرگان برکوچکان بواسطه درستی وسرمشق خوبی است که ازاینها تراوش میکنند مخصوصاً خواهش من از شما این است که در بدو سلطنت کاری نکنید که پسرم چئو مرتکب هیچ فعل زشتی نشود پس از اینکه وصیت سلطان باتمام رسید تمام رجال وامراء مملکت زمین خدمت بوسیده مرخص شدند فردای انروز سلطان دنیارا وداع گفت در ان اوان (چئوکنت) نیابت سلطنت را داشت بدو نفر از رجال امر فرمود که فرمانفرمای (تسی) را خبر کنند دونفر تیر دار وصد نفر مستحفظ بخارج دروازه جنوبی مملکت چین فرستاد تا اینکه سلطان جوان را بعمارت شرقی برسانند درانجا مشغول عزاداری بشود القصه در ان اوقات چیزهائی که (ووواتك) وصیت کرده بود نایب السلطنه درصفحه کاغذی مرقوم داشت صاحبمنصبی که موسوم به (تی) بود پردهٔ که دارای شجره سلطنتی بود و تالار سلطنتی نصب نمود وپرده های دیگر در دور تخت سلطنت بیا و نصب ودر مقابل در عمارت سلطنتی سه حصیر پهن نمودند و میز کوچك سنگی که مزین بجواهر بود در نصب کردند و سر خلوت عمارت غربی سه حصیر دیگر پهن کردند و میزی از صدف نیز در انجا مستقر داشتند و در خلوت عمارت شرقی سه حصیر دیگر پهن ساختند و میزی دیگر در انجا گذاردند ودرخلوت عمارت علیحدهٔ سه حصیر دیگر پهن نمودند ومیز رنگ وروغن داری در انجا گذاردند و پنج قطعه جواهر بسیار گرانبها باضمام یك عدادهٔ که علاوه دارای بك

قرمزی بود با یك کتاب تاریخ وجواهرات دیگر درعمارت غربی گذاردند و جواهرات دیگری نیز در عمارت مقابل مخزون داشتند ودر یك عمارت دیگر که در طرف غربی بود لباسهای مخصوصی که از برای رقص بود با چند نوع صدف ویك طبل مخصوصی گذاردند ودر یك عمارت دیگر شرقی نیزه و کمان و چند تیر که از چوب خیزران ساخته شده بود گذاردند عرابهٔ بزرگی در نزدیك پله کان تالار قرار دادند و سر او را بطرف جنوب برگردانیدند عرابهٔ دیگری که از برای راهنمائی عرابهٔ اول بود نزدیك پله کان آمد و رفت نوکرها گذارده شد دو صاحب منصب با کلاه قرمز نیزه رنگ جلو در اطاق پذیرائی ایستاده تبرزینی که دارای سه شعبه بود در دست گرفته بودند چهار صاحب منصب دیگر نزدیك تالار غربی وشرقی ایستاده وکلاه پوست گورن بر سر نهاده بودند ودر داخل تالار شرقی وغربی صاحب منصب بزرگی ایستاده که دارای کلاهی مخصوص تشریفات بود و نیز مخصوصی در دست داشت ودرروی پله کان شرقی صاحب منصب دیگری ایستاده که دارای نیزه چهار شعبه میبود ونیز صاحبمنصب دیگری که دارای نیزه یك شعبه بود در روی پله کان کوچك طرف شرقی ایستاده وسلطان جوان با کلاهی که پارچه اش از جنس کتان بود و لباس مختلف الالون درروی پله کان اطاق پذیرائی ایستاده رجال وسران مملکت بالباسهای سیاه وکلاهها ئی که نیز از پارچه کتان بود در حضور سلطان ایستادند خلاصه هر کس بجای خود بایستاد و کمر خدمت بست نایب السلطنهٔ مملکت که موسوم به(تای مایو) بود ومورخ بزرك مملکت که موسوم به (طایس) بود با وزیر تشریفات تمام با کلاه کتانی و لباس قرمز حاضر خدمت شدند نایب السلطنه و وزیر تشریفات در پله کانی که از برای پذیرائی مهمانها بود قیام نمودند در حالی که نایب السلطنه جواهر گرانبهائی را که از برای تزیین سلطان بود در دست داشت و وزیر تشریفات ظرف مخصوصی با یك قطعه جواهر دیگر در دست گرفته و مورخ بزرك در روی پله کانی که از برای اقامت مهمانها بود بایستاد و وصیت نامه را تقدیم سلطان نمود و شفاها مضمون وصیت نامه را باختصار مجلس املا کرد (سلطان مرحوم جل شانه در وقت وصیت نمودن بر میز جواهر تکیه داده مضامین ذیل را اظهار نمود شما را که ثمرهٔ حیات و زندگانی او هستید امر فرموده که پیرو قوانین موضوعه اجداد خود بگردید وهمیشه درصدد حفظ صلاح و امنیت و اخلاق نیك رغبت نموده باشید) پس از اختتام خطبهٔ مورخ بزرك سلطان چند دفعه بسجده افتاده بلند شد و جواب ذیل را اظهار داشت هر چند که ناقابل

و پی کمایم ولی بر حسب امر یزدان پاك قبول این امر مهم یعنی سلطنت احد خود را می نمایم پس از ان ظرف و جواهرات مذکور را در دست گرفته سه دفعه تعظیم و تکریم نمود سه دفعه شراب بزمین ریخته و سه دفعه دیگر از آن شراب عیهمامها صارف نمود پس از آن وزیر تشریفات از حسن سلوك و مراسم پذیرائی سلطان تعریف و تمجید کرد خلاصه نایب السلطنه ظرف را پس گرفته از تالار پائین آمد و دستهایش را شسته ظرف دیگری در دست گرفت و با تشریفات لازمه نیابت سلطنت خود را از جانب سلطان جوان بحضار مجلس ظهار داشت پس از ان ظرف را بیکی از صاحب منصبان رد نموده در مقابل سلطان زمین خدمت ببوسید سلطان از طرف خود مراسم لازمه را بجای آورد مجدداً نایب السلطنه ظرف مذکور را گرفت قدری شراب بزمین ریخته و لبهای خود را بر ان سود بعد از ان ظرف را پس داده از پله کان تالار پائین آمد سلطان را سلام کرده سلطان جواب سلام وی را بداد پس نایب السلطنه اعالی وادانی را مرخص کرده سلطان از تالار پذیرائی بیرون آمده نزدیك در عمارت شمالی بایستاد نایب السلطنه که رئیس الرؤسای مملکت بود باسرا، نواحی غربی از در دست چپ خارج شد و (پی کت) سرکردگی رؤسای طرف مشرق ازدر دست راست بیرون آمد خلاصه اسپانی را که رؤسای ممالک بجهه سلطان پیشکشی آورده بودند قطار نمودند در صورتیکه رنگ ان مایل بزردی وپایشان قرمز رنگ بود در ان اوان رؤسای ممالک خطبهٔ ذیل را بجهه سلطان قرائت کردند ما که از خدامی محسوب میشویم که باید حفظ وحراست مملکت را بنمائیم انچه را که در خاك ومستملکات خود داریم تقدیم پیشگاه سلطنت می نمائیم پس از آن زمین خدمت بوسیده مرخص شدند نایب السلطنه و (پرس رونی) مجدداً بحضور سلطان مشرف شدند وانچه که لازمهٔ تعظیم و تکریم بود بجای آورده خطابهٔ ذیل را معروض داشتند (باکمال عجز جسارت مینمائیم به پسرآسمان چند کلمه ذیل را عریضه مینمائیم ملاحظه خواهید نمود که سلاطین (بوانك) و (ووانك) ممالك غرب بمدد خداوند متعال کمال یاری وهمراهی را بآنها فرموده ورؤسای ممالك غرب را مطیع ومنقاد آنها ساخته شما که حالا متصرف کل ممالك چین گشته اید باید بسر مشق و وتیرهٔ آنها رفتار نموده بموقع قهر وسیاست کنید وبموقع التفات ومرحمت نمائید واسباب سعادت و خوشبختی اعقاب واخلاف خود وبعد وهمیشه باید قشون وعساکر خود را حاضر خدمت ومستعد داشته باشید وچیزی را که ا د

شما باکمال زحمت ومشقت تحصیل کرده اند بخوبی محافظت نمائید پس از اتمام خطبه سلطان بطریق ذیل جواب داد

ای رؤسای ممالك مختلفه چین سلاطین پیش بیشتر درصدد بذل مراحم والطاف بوده وکمتر قصد سیاست وتنبیه مقصرین ومجرمین را میکردند خود والطاف آنها شامل عموم مردم گشته ووضع سلطنت آنها بی عیب ونقص ومبنی برصداقت می بود وچیزیکه مایهٔ اشتهار آنها گشت همین حالات بود ساحب منصبان نظامی آنها درجان فشانی وبی پروائی وصداقت وحس و فا وحسن خدمت بدیل ونظیر نداشتند بدین لحاظ تأییدات الهی معین ومدد حیالات آنها گشته اسباب ترقی مملکت فراهم شد بعلاوه سلاطین پیش یعنی (ونوا لك) و(وووانك) رؤسا و فرمانفرمایان چندی ازبرای نواحی مختلفهٔ مملکت چین انتخاب نموده تا انکه درموقع لزوم حفظ وحراست مملکت را نمایند شما ها که بجای عموی من محسوب میشوید خواست فراموش نکنید که شما ها وپدرهای شما واجداد تان همه رعیت سلاطینی که اجداد من بودند بوده وهستید وهمیشه صلح جو ووفادار بوده اند اگرچه شخصاً همیشه ازدیوانخانه دور افتاده ایدلکن گمان میکنم قلبتان همیشه اینجا حاضر است درکار وزحمت همیشه بامن شریك باشید یعنی وظایف خدماتی که بشما رجوع است بجا آورید تاانکه مرا خجل وشرمسار نسازید که مردم بگویند چون جوان بود از عهدهٔ سلطنت برنیامد پس ازاینکه فرمایشات سلطان باتمام رسید رجال وسران مملکت زمین خدمت بوسیده مرخص شدند وسلطان کلاه سلام را ازسر برداشته لباس عزا در بر کرد مورخین چین درحالات این سلطان چیزیکه قابل ذکرباشد کمتر نوشته اند یکی ازکارهایش این بوده که روابط اتحاد ممالك مختلفه چین را زیاد نموده وعلم وعمل فلاحت را ترقی داده همیشه در وقت بجا کمات درزیر درخت بید کهی می نشست ومرافعه ودعاوی رعیت ودهقانان را طی مینمود چنانکه درمعلومات چین درخت مذکور خیلی مطرح مذاکره میشود خلاصه درسلالنامه چین فصلی درخصوص سلطنت این سلطان نگاشته اند که چند کلمه انرا ما ذیلا مسطور میداریم

باید تمیزی مابین اخیار واشرار گذارد وسردرخانهای انها را باعلامت مخصوص معلوم ساخت وعلاوه خوبیهائی راکه درحق اخیار میکنند وگوشمالی هائی را که باشرار میدهند باید در روز نامجات مسطور داشت کسانی را که مطیع قانون نیستند باید بی آب وعمارسان نمود ودر عوض اراضی آنها باید داد که درمسافت بعیده واقع باشد معین است که دراجرای این قوانین اسباب

امیدواری وتشویق بعضی ونسبه برخی دیگر میشود سلطان باید به چیزهائی دلبستگی پیدا کند که بالنسبه دوام وثبا تش بیشتر است وشخص متکلم باید کلماتش مختصر وموجز باشد القصه اخلاق دودمان (ین) باندازهٔ فاسدشده بودکه جز تملق وچاپلوسی چیز دیگری نمیدانستندچنانکه اگر کسی خطابه فصیح و قشنگی میخواند اگر چه بیمعنی ومهمل بود او را شخص خیلی قابلی میدانستندمضمون این مطالب باندازه صحیح و متین است که در عصر ما عیناً هنوز مشاهده میشودمثل دیگری نیزبخاطر دارم که ذکر آن نیز خالی از فایده نیست تقوی وپرهیز کاری در مردمان غنی ومالدار کمتر دیده میشود علاوه کبرو منیتی که در ایشان هست نسبت باشخاص متقی کینه مبور زند وآنهارا حقیر شمرده کمال بی اعتنائی وبدسلوکی را نسبت بانها میکنند هرکسی که دست از میانه روی و اعتدال برمیدارد و همیشه مشغول عیش وکامرانی است مثل آن است که اوامر الهی را اطاعت وانقیاد نموده باشد خلاصه رجال وسران دودمان (ین) ازانجائیکه مغرور باعتبارات وشئونات شخصی خودبوده ابداً احساس کیفیات داد خواهی وانصاف رانمینمودند وهمیشه مشغول ارایش و زینت خودبودند کبرو هوا پرستی ومیل بی اندازهٔ که در تعریف وتمجید خود داشتند باعث شده بود که مراتب انسانیت وعقل وبینش را از دست داده بودند وقالب کور آلودهٔ مفاسد و معاصی بودند سلطان مذکور را پسری بود موسوم به (چاؤکاں) که پس از مرگش تخت سلطنت بنشست این سلطان جوان میل مفرطی بشکارو تیر اندازی داشت برحسب مسطورات رساله (وانکی) رعیت پس از اینکه دیدند سلطان جوان بواسطه رفتن بشکار وتیر اندازی زحمات خود را بی نتیجه میسازد کمر قتل اورا بستند زمانیکه سلطان از شکار مراجعت می نمود دربین راه خواست از یك رود خانه خیلی عریضی بگذرد کسانیکه قصد قتل اورا کرده بودند از برای او زورقی ترتیب دادند که بواسطه بی ثباتی باندك ثقلی میشکست چنانکه وقتی که سلطان وخدام او سوار زورق شده وقدری از رود خانه راطی نمودند تخته های زورق بکلی از یکدیگر متفرق ومتلاشی شد وکسانیکه در زورق بودند تمام غرق شدند پسر سلطان متوفی (موانك) نام داشت باکمال جلال و اقتدار مشغول سلطنت گشت چه این سلطان میل مفرطی بالطبع بشکوه وجلال سلطنتی میداشت چندی نگذشت که قصری عالی بنانمود ودیوانخانه خودرا در انجا قرار داد در ماه نهم سلطنتش عمارت دیگری بنا نمودموسوم بعمارت بهاری در آن اوان و کلائی چند از ممالك خارجه تحف وهدایااز برای شخص شخیص سلطان بیاوردند برحسب عادت سلاطین پیش قصد آنرا نمود که مسافرتی بنقاط مختلفه مملکت خود نماید واز نکات و

دقایق آن آگاهی پیدا کند از انجائیکه اسب در مملکت چین کمیاب بود خیلی میل داشت که همیشه در اوقات مسافرت اسب زیادی همراه او باشد وخودش در عرابه نشسته بود که بواسطه اسبهای خیلی قشنگ وخیلی قوی کشیده میشد دیر زمانی نگذشت که قصد محاربه با ممالک شمالی نمود در این جنگ خیلی از ضواهب و حتی مطیع و منقاد شدند و اشخاصی که در این جنگ خدمت کرده بودند مورد الطاف ومراحم پادشاهی گشتند وبهریك از آنها اراضی واملاك بخشید مورخین چین میگویند که این سلطان در نقاط غربی چین و در کوه (کوئن لن) گردش نمود ودر زمان گردش بر عرابه سوار شده بود که بواسطه اسبهای خیلی قوی هیکل کشیده میشد وکالسکه چی او یکی از مردمان دانشمند بود که (تساؤفو) نام داشت ودر بردن عرابه خیلی ماهر وبااستعداد بود یکی از مورخین ایرانی که موسوم بعبدالله بیداوی است اسمی از (تساؤفو) در تاریخ خود برده است میگوید که این شخص بایران آمده سلطان زمانیکه بنواحی غربی مسافرت می نمود شاهزاده خانمی را ملاقات نمود موسوم به (سیوانك مو) که پس از چندی بیازدید سلطان رفته او برای او تحف وهدایا تقدیم داشت میگویند که موو انك صنعتگرهای خیلی قابل از طرف مغرب باخود آورده بود وباستمداد ودستیاری آنها عمارات جدید وباغهای باشکوه بنا نمود در صورتیکه قبول وتصدیق مسافرت مووانك را در نواحی غربی چین بنمائیم یعنی در هند و ایران و کلده نمیدانیم چه نتایجی از آن استنباط خواهیم نمود ممکن است که بگوئیم نتیجه این مسافرت آوردن بعضی چیز های تازه بمالک خویش بوده که وسیلهٔ ترقی علوم وصنایع در مملکت شده باشد مثلا اگر بگوئیم علم معماری از خارج بچین آمده است لازم می آید که آثار معماری چین باآثار معماری ملل غربی کمال مشابهت را داشته باشد و یا این است که باید بگوئیم آثار معماری ملل غربیه بواسطه انقلابات زمان محو وزایل شده است چیزیرا که می توانیم بگوئیم پس از مسافرت بنقاط غربی بملک خویش آورده وتا کنون آثارش باقی است بعضی عقاید فیلسوفانه است که بعد بصورت مذهبی در آمده چنانکه (لائوتسو) حکیم چینی در چهار صد سال بعد بتحقیق این مطالب زحمت کشیده وما در فصول آتیه مفصلا سرگذشت فیلسوف مذکور و تحقیقات اورا مسطور خواهیم داشت تلامذه ومریدان این فیلسوف میگویند که (سیوانك تو) بانی کل عقاید فیلسوفانه آنها بوده وچون سرّ در کتب ورساله های تاریخی بنمائیم می بینیم که مقصود از آن بانی معنی وبانی دینی کل هندیعنی (ساك یمونی) میباشد که ملقب بودا ملقب شد چنانکه در چین اورا فو می نامیدند تقریباً ده قرن طول کشید که عقاید ان

مقنن در صفحات چین رواج پیدا نمود کتاب مقدس سالنامه چین شرحی از این گونه مطالب نمیدهد ولی چیزیکه در خصوص سلطنت (موانك) می نگارد حسن مواظبت ومراقبت او در کارهای مملکتی میباشد محض گواهی و اطلاع چند کلمه از مسطورات اورا درج مینمائیم میگوید بجهت امورات و مهام مملکت باندازهٔ در اضطراب ووحشتم که گویا پاهای من در روی دم ببر پابیج بهار قرار گرفته شبها از شدت خوف از خواب بیدار میشوم واز فکر مبتلا شدن ببعضی مخاطرات وارتکاب بعضی گناه ها وخطاها بیرون نمیروم طبیعت من همیشه مستعد خطا کردن میباشد وامید استخلاص من منحصر در همراهی وزرا ودیوان مملکت است چه بواسطهٔ تجارب واحتیاطی که در رتق وفتق امور دارند رفع قصور و نواقص کار مرا مینمایند وزمانیکه رشته کار از دستم گسیخته میشود هادی و معین من میشوند و هرگاه در امری مصر و مغرور شوم رفع غرور وخود سری مرا مینمایند باین روش ورفتار می توانم بسر مشق سلاطین پیش سلطنت نمایم درهمین کتاب فصل مبسوطی درخصوص سیاست کردن مقصرین وسلوك قضات دورزمان سلطنت (موانك) مسطور شده وما آن فصل را بعدها مذکور خواهیم داشت القصه (موانك) درسال سی و نهم سلطنتش رؤسای مملکت را درخطهٔ (تو چان) جمع نمود وبا انها درخصوص امورات مملکتی مشورت نمود چنانکه تا کنون ملاحظه نمودیم رسم سلاطین قدیم چین براین بوده است که غالباً ازبرای اجرای مهام مملکت بار عام میدادند برحسب عقیده غالب مورخین چین سلطنت (موانك) بوسیله مسافرت بزرگی که درممالك غربی نمود مشهور ومعروف گشت این مسافرت که مایهٔ نمو وترقی بعضی خیالات درمملکت چین گشته باید بواسطهٔ اسناد تاریخی ثابت ومدلل گردد در رساله تاریخی چین که گذارشات روزانه مملکت در ان مسطور است شرحی درخصوص سلطنت (مواونك) نگاشته اند وما انچه را که راجع (بموانك) بوده ترجمه نموده ایم ازبرای کسب اطلاع وفهمیدن نکات ودقایق تاریخی مطالعه رساله مذکور خالی از فایده نیست ومادیلا بعضی مطالب انرا مندرج میسازیم

(موانك) درسال اول سلطنتش عمارت بزرگی بنا نمود موسوم بعمارت ارواح مجردهٔ زمینی در سال سیم سلطنتش وزارت علوم ومعارف را به (کیوپیا) تفویض کرد و (پکیونك) را امیر آخور نمود درسال ششم سلطنتش طوایف (تسو) را به پیشگاه سلطنت بخواندند سلطان تمام انهارا بالقاب وامتیازات مفتخر ساخت ودرسال هشتم سلطنتش طوایف (اانك) بدربارخانه حاضر شده خان نثاری وفدویت خودرا بجا کیای مبارك عرضه داشتند ویك رأس

اسب خیلی ممتاز برسم پیشکش هدیه پیشگاه سلطنت نمودند درسال نهم سلطنت عمارتی که موسوم بعمارت بهاری بود بنا نهاد ودرسال یازدهم سلطنت پدر (آسبوئك) را (تسبونك یکی ازنجبای پای تخت محسوب میشد) رئیس معارف قرار داد ودرسال دوازدهم سلطنتش مدستیاری (مائو کونك) و(کونك کونك) و(فونك کونك) وچندنفرصاحبمنصبانی که درجهٔ سرتیپی داشتند طوایف (کیوان‌زونك) رادستگیرنمودودرزمستان همین سال قصدمحاربه باوحشیان غربی رانمود برحسب عقیده (لیت‌سو) مورخ وفیلسوف بزرك پس‌ازانکه سلطان طوایف وحشی را مطیع ومنقاد ساخت شمشیر های دوتیغه‌وپارچه‌های مخصوص بجهت اوبرسم‌هدیه بفرستادند درسال سیزدهم سلطنت سلطان مجدداً عزم محاربه باطوایف غربی‌نمود (آسبکنك) وچند نفر از سرتیپ ها باو همراه بودند ودر (یانك کان) از دو بوپا نمودند نتیجه این مسافرت این بود که در پائیز همان سال طوایف غرب باج و خراج بجهة سلطان بیاوردند و در سال چهاردهم سلطنت سلطان بطرف کوه (کین) متوجه گشت تا در انجا شکار نماید ودر ماه پنجم همین سال عمارت بزرگی بر پا کرد ودر زمستان همین سال قربانی بجهت دریاچه مقدس (پنك) نمود در سال پانزدهم سلطنت طوایف (لیکس) بجهة سلطان مالیات بیاوردند سلطان در همین سال برج بزرگی ساخت و بتماشای در یاچه (یان) برفت در سال هفدهم سلطنت سلطان بکوه (کوئن لن) مسافرت کرده ودراین راه مادر سلطان غرب را ملاقات نمود در همین‌سال‌مادرسلطان‌غرب‌از برای‌زیارت‌سلطان بدیوانخانه‌حاضرشدوتحف‌وهدایا تقدیم‌پیشگاه سلطنت نمود برحسب نوشتجات تاریخی یکی از مسافرتهای‌سلطان بدرهٔ‌تاکی بوده‌وچیزهای‌خیلی عجیبی که در انجا پیدا میشد بدست آورد از قبیل‌حشرات وفازهای بزرك آبی و اژدها ومار وبعضی تخمهائی که در حلا مبروند مادر سلطان غربی سوار بر عرابه شده بود که‌باپرندهای خیلی قشنك زینت یافته بود ودر این گردشگاه همه جا باسلطان همراه بود ببرهای خیلی عجیب ویلنگهای خیلی غریب عرابه مادر سلطان غربی را میکشیدند ملکه مذکوره چون میل نمود که‌در فضای‌غیرمتناهی‌وهوای‌محیط گردش کند قوش‌ها وکوزن های بزرك افسانهٔ عرابه خود به بست لباسهای او کلی‌از جواهرات مزین کشته بود ودر دره مذکور حصیرهائیکه بجواهرات سبز مزین شده بودند روی‌چمن گسترانیده بود وبر روی آن حصیرها نشسته نواهاوسرودهای خیلی دلکش خواند خلاصه ملکه وسلطان اسباب کمال ازادی وعیش وعشرت را در آن نقطه بجهة خود فراهم نمودند پس از اتمام واختتام جشن سوار لکهٔ ابری شده از نظر محو گشتند

برحسب مضامینی که از نوشتجات دیگر بدست آورده اند سلطان مذکور از برای مسافرت بنواحی غربی فال گیرانرا امر فرمود تا تفأل بزنند چون تفال زدند سلطان رامصلحت ندیدند که مسافرت نماید زیرا که مضمون تفال این بود که اژدهائی از آسمان پائین می‌آید ، مسافت معینه راطی میکند پس از آن بطرف آسمان عروج میکند یکی از فیلسوفان که (لی) نام دارد میگوید (مووانك) دو دفعه بنواحی غربی مسافرت نمود ودر بین راه چند نفر از مردمان بااطلاع و دانشمندان را باو معرفی کردند تا آنکه از برای ارائهٔ آثار قدیمه واشیاء عتیقه که در نقاط مختلفه پیدامیشودحاضر باشند سلطان پس از پذیرائی آنها اظهارداشت کدام یك از شماها میل دارید بامن بیائید تمام آنها جواب دادند تکلیف نوکران است که بمیل آقای خود رفتار کنند سلطان ازجواب آنها خیلی دلشاد شده چه آثار صداقت ازکلمات آنها هویدا بود در همین اوان مجلس طربی برپا کرده نغمات دلکش ساز و دندوسازهای دلربا نواختند پس از آن حضار مجلس دستها را بهم داده رقص گوناگون نمودند اثاث البیت و بساط مجلس تمام از پوست حیوانات وچوبهای ملون رنك و روغن زده بود خلاصه (مووانك) چون وضع مجلس را مطابق میل خود دید فریاد بر آورد که میخواهم بدانم کی می تواند انقد عقل واستعداد در انعقاد این چنین مجلس بکار برد زمانی که سلطان دارای اسبهای تیز رو و باد پیما گشت (تسائفو) را بمیراخوری آنها مفتخر ساخت همیشه اوقات میل سلطان بر این بود که متابعت هواهای نفسانی خود را بنماید مثلا یکی از هواهای طبیعیش ان بود که محض سیاحت در عالم مسافرت نماید (تسی کنك) از پدر خود خواهش نموده که سلطان را پندهای خیلی لین نصیحت نماید تاانکه پیرامون هو های نفسانی خویش نگردد برحسب نوشتجات تاریخی در وسط دریای شرقی جزیره ایست که در انجا رود خانه هائی جاری است با سبب بادها میدهند سلطان خوراك هشت اسب خاصهٔ خودش را از آن جزیره معین نموده بود در آن جزیره نباتاتی پیدا میشود که گیاه نعمان نام دارد اسبهائی که از آن نباتات میخوردند میتوانستند روزی صد فرسنك راه بروند مطابق نوشتجات دیگر (مووانك) در زمان مسافرت ده نفر مورخ با خود همراه داشت انچه را که در نواحی واقطار مختلفه مشاهده می‌نمودند مسطور میداشتند بعلاوه آن مورخین کلها و سنگهای قیمتی که در بین راه دیده میشد گرفته درروی سرابهٔ مخصوص میگذاردند وبا خود میبردند واین تاریخ نویسها همه جا برای تکالیف ماموریت خودشان در عقب پادشاه میرفتند سلطان نیز در زمان مسافرت برعرادهٔ سوار بود که هشت

اسب اورا میکشید و هر یك از آن اسبها بواسطه محسنانیکه داشته‌اسمهای مخصوص جبلی قشنك موسوم شده بودند

فیلسوفیکه (لی) نام دارد از قول معلم (تسائوفو) مطالب ذیل را اظهار داشته است « پس از اینکه وحشیان (سیو) اسباب اغتشاش فراهم نمودند سلطان امر فرمود رؤسای آنهارا دستگیر نمایند چون رؤسای (سیو) مراسم عبودیت و بندگی خود را به پیشگاه سلطنت عرضه داشتند سلطان بسوی تخت معاودت نمود و مقرر داشت که طوایف مملکت (تسو) راکه اسباب مزاحمت طوایف (سیو) شده اند تنبیه نمایند » تسائوفو کالسکه‌چی ماشی چون در تربیت اسبان کالسکه سلطان مهارت بخرج داده بود و از عهده خوب برآمده بود سلطان شهر چئو و متعلقات آنرا باو واگذار نموده در پائیز همان سال طوایف (رنك) را به (طائوان) که در چنسی واقع و وطن اصلی آنهاست مهاجرت داد و درسال هیجدهم سلطنتش عمارت ارواح‌زمینی را محل اقامت خود قرار داد و در سال بیست و چهارم سلطنتش یکی از مورخین امر فرمود که مشغول نگاشتن وقایع سلطنتی بشود و در سال بیست و پنجم سلطنتش عزم دستگیر کردن وحشیانی را نمود که از شدت‌وحشیگری کیلان نام داشتند یکی از مورخین میگوید که (تسیکنك) به پدرش اظهار داشت که سلطان را از این خیال منصرف سازد سلطان گوش باین حرفها نداده عزم محاربهٔ با آنها نمود این مخالفت سبب شد که دیگر طوایف وحشی مالیات جنسی که از قبیل حبوبات وامتعه بود بجههٔ سلطان نفرستادند طولی نکشید که طوایف (کننك) مملکت (سیو) را تصرف نمودند و یکی از سرکرده ها که (مائو) نام داشت طوایف مذکوره را تا حدود (تسی) هزیمت داد در سال سی و هفتم سلطنتش نه نفر از صاحبمنصبان بزرك که درجهٔ سرتیبی‌داشته بسلطان نشوریدند و عساکر شورشیان تا حدود نه رود را احاطه نموده بودند خسارت بزرگی بایالت (یو) رسانیدند و تا حدود کوهی که موسوم به (یو) بود تاخت و تاز نمودند در همان اوان مردمان ایالت (کسك) بجههٔ سلطان تاج و خراج فرستادند در سال سی و نهم سلطنت سلطان رؤسای مملکت را بکوه (طو) خواند در سال پنجاهم سلطنت یکی ازرؤسای مملکت را که (لیو) نام داشت قاضی محاکمات نمود و در سال پنجاه و پنجم سلطنتش پس صد و چهارسالگی در عمارت ارواح زمینی دنیا را بدرود گفت پسرش را که (لی) نام داشت وارث تاج و تخت نمودند (کونك وانك) اسمی است که در زمان سلطنت باو دادند تاریخ

چهار سلطانیکه پی در پی جانشین (کونك وانك) شدند مسلم و خالی از ابهام است یکی از آن چهار سلطان قشونی بجهة دستگیر کردن طوایف وحشی عرب فرستاد وحشیان پس از آنکه مطیع و منقاد شدند چند اسب بجهة سلطان برسم هدیه فرستادند بر حسب روایات متواتره اسبهای چین از تاتار فرستاده میشد که گاهی رؤسای قوم برسم پیشکش تقدیم پیشگاه سلطنت میکردند و گاهی امپراطور ها پس از فتوحات بحیطه تصرف درمی آوردند ظاهراً در آن اوقات اسب در مملکت چین خیلی نادر و کمیاب بود چه عشق زیادی که امپراطور ها از برای اخذ این حیوان داشته اند دلیل بزرگی بر این مدعی میباشد مثلا جانشین سوم (مووانك) یکی از بلاد بزرگ مملکت خود را بیکی از مهتر های خود بخشید چرا که تربیت اسبهای سلطنتی را باندازهٔ خوب نموده بود که سلطان کمال رضا و خرسندی را از او بهم رسانیده بود ولی سلطان مذکور مانند امپراطور رم که اسب مخصوص خود را از اجزاء مخصوص دار الشوری قرار داده بود اسباب تخفیف و تحقیر بنی نوع بشر را فراهم نکرد خلاصه عدل و قدرت کامله الهی که هیچوقت راضی نمیشود بدون جهت بنی نوع بشر مورد ظلم وتعدی گردد اراده فرمود که تنبیه و کیفری را که لایق یکی از سلاطین دودمان (چئو) بود بتمام افراد (چئو) بدهد اتفاقا یکی از اعقاب مهتر مذکور که دارای حکومت (تسین) شده بود دودمان (چئو) را منقرض ساخت و دودمان (تسن) را بجای او مستقر ساخت این دودمان اخیر ظاهراً در اوقات سلطنت خود یادی از اصل و اسب خویش می نمودند مورخات روزانهٔ سلطنتی که تعلق باین عهد میکرد از امپراطور (ایوانك) شروع میکنند و شرح حکومت تسیمهای چین را میدهند مثلا در زمان سلطنت (ایوانك) دوازده حکومت تسین بیشتر نبود خلاصه داد خواهی ملل که همیشه منتظر اراده پروردگار است دامن گیر سلاطین بدوعدار میشود یکی از فیلسوفان که (کنك تسو) نام داشت کارش همیشه این بود که سلاطین را متنبه می نمود این فیلسوف در کتاب مخصوص مطالب منظومهٔ ماتی را که در حق سلاطین خونخوار وظالم نوشته بودند جمع نمود فی الواقع تندی و اثر اشعار مذکوره که خیالات و تقصیر سلاطین را اظهار میداراند خیلی اسباب حیرت است اشعار مذکوره پس از آنکه مابین رعیت شیوع و انتشار پیدا نمود مردم را بشورانید یکی از اشعار مذکوره که در خصوص حرص و بی رحمی و اسراف (ایوانك) گفته شده باندازهٔ مؤثر و مفید بود که مردم را نسبت بسلطان مزبور متنفر و خشمگین نمود این سلطان نه این بود که از کینه مردم غفلت داشت بلکه از

برای جلوگیری فتنه و فساد قدغن کرده بود که افراد رعایا با یك دیگر نجوی صحبت نمایند و اگر میکردند حکم انها قتل بود سابقاً رئیس محاکمات تاریخی و علم هیئت صبح که میشد خصوصیات برج (فانك) را ملاحظه می نمود و پس از ان برج (شؤ) را که مسیر شمس و قمر بود و از روی این قاعده می توانستند استنباط نمایند که در موقع بهار افتاب در چه نقطهٔ آسمان توقف خواهد نمود و همیشه به روز پیش از وقت اعیان رابجههٔ امر فلاحت خبر می نمودند و اعیان نیز رابورت آن مطالب را بجههٔ سلطان میفرستادند سلطان باخلوص نیت و کمال صداقت تشریفات زراعت را فراهم می نمود وقبل ازاینکه مشغول به تشریفات بشوند امپراطور بارجال وسران مملکت سه روز را روزه میگرفتند از این روی معلوم میشود کهچینی ها بعمل زراعت خیلی اهمیت میدهند مخصوصاً ملاحظاتیکه نان را که بجههٔ تشریفات قربانی ذات مقدس الهی صرف میکردند ازحبوبات آن زراعت بوده وجههٔ دیگر آنست که کشت وزرع زمین ثروت حقیقی مملکت را فراهم میکند اعیان پس از انکه خود را حاضر و مستعد عمل زراعت میکنند امپراطور استحمام مینماید وپس ازآن قدری شراب برمین ریخته قدری از شراب زمین ریخته را مینوشد وپس ازآن باکمال احترام گاو آهن را بدست گرفته زمین را چند خط شخم می کند پس از آن رجال مملکت باقی زمین را شخم میکنند عمل زراعت که تمام میگردد سلطان قدری از گوشت گاوقربانی را میل میکند و مابقی را برجال میدهد و گندم هائیکه از مزرعه حاصل میشددر انبارهای مخصوصی میریختند ورئیس محاکمات تاریخی تمام را بدقت ملاحظه می نمود چه گمان میکردند هرگاه غفلتی در خصوص این تشریفات بشود مبتلا بخشم و غضب خداوندی خواهند شد و آثار بدبختی در مملکت پیدا خواهد گشت مثلا وقتی راتفاقاً سلطان غفلت از این تشریفات کرده در همان اوان قشونش محاربهٔ باوحشیان نموده منهزم و منکوب شدند پس اهل مملکت تصور نمودند شکست قشون بواسطهٔ غفلت در عمل زراعت میباشد خلاصه اکنون در مدرسهٔ دای یکی مجسمه های سنگی دیده میشود که تعلق بعهد (سیونك وانك) دارد جانشین و ولیعهد سلطان مذکور (یووانك) نام داشت این سلطان که میلش به بیهوده کاری و از اندرون بیرون نیامدن بود ببدنامی وبدقدمی معروف گشت در سال دوم سلطنتش سه رود خانه بزرگ طغیان نمود کوه (کی) که سابقاً مذکور داشته ایم خراب شد مالیات رعیت را بجههٔ مخارجی که سلطان از برای ترضیهٔ محبوبه خود لازم داشت زیاد نمودندشعرای

چین ملکه وزرا هم از برای تنبیه سلطان مطالب هجو آمیز بنوشتند پسر زن عقدی سلطان که وارث حقیقی او بود محروم از همه چیز گردیده با مادرش بخاك تاتار روانه شدند و از انها استمداد خواستند و پسر صیغهٔ سلطان با متیازات و منصب ولیعهدی که تعلق به پسر دیگر داشت نایل و مفتخر گردید در سال هشتم سلطنت سلطان (سیوان کنك) رئیس ایالات (چنگ) رئیس معارف شد و پس از اینکه محبوب القلوب رعیت گشت بمورخی که (پو) نام داشت اظهار نمود که خانوادهٔ سلطنتی خیلی قدمت پیدا نموده آیا احتمال انقراض آن میرود یا نه مورخ درجواب گفت خانوادهٔ سلطنت نزدیك بانقراض است عنقریب بیرقهای وحشیان شمالی بر افراشته خواهد شد و آنوقت کسی دیگر نمیتواند جلو گیری انها را بکند القصه سلطان که همیشه از سر کشی همسایگان خود میترسید مخصوصاً بلحاظ آنکه پسرش بواسطهٔ کینهٔ که داشته محرك و مهیج آنها میگشت قشونی حاضر نمود وبانها امر فرمود دروقت نزدیك شدن خطر آتشی بروی اراضی مرتفعه روشن نمایند تا اینکه بدین اشاره صاحبمنصبان اماکن محلفه بکمك سلطان بیایند خلاصه ازانجائیکه حرکات جنون آمیز اناث از هر قبیل همیشه در پیش مردان خریداری دارد تا انکه درجهٔ اقتدار وهیمنهٔ خود را بمردان ظاهر سازند محبوبه سلطان مصدر همه جور حرکات زشتی گشته بود مگر انکه از خندیدن و استهزا هنوز حظی نبرده بود پس سلطان از برای اینکه محبوبه خود را از خود راضی کند و او را بخنداند امر فرمود در اماکن مرتفعه اتش روشن کردند تاانکه صاحبمنصبان بخیال اینکه سلطان دوچار خطر شده بامداد او بیایند محبوبهٔ سلطان چون حرکات و (مانور) دسته جات قشونی را بی فایده ولغو دید شروع بخندیدن واستهزا نمود سلطان نه فقط یك دفعه ازبرای ترضیهٔ خاطر محبوبه خود عساکر خود را فریب داد بلکه مکرر سربازهای بیچاره را مورد استهزا نمود وشخصاً خودش حظی داشت از انکه محبوبه اش محظوظ از سخریه سربازان میگردد بالاخره صاحبمنصبان و قشون نسبت بسلطان متمرد و متمرد شدند طولی نکشید که طوایف تاتار مجتمعاً مانند سیل داخل مملکت شدند چون خبر بگوش سلطان دادند غالب سربازها از ترس اینکه مبادا باز دوچار فریب سلطان گردند اقدام در آمدن ننمودند پس سلطان بواسطهٔ نداشتن قشون کافی بمعرض هلاك در آمد خلاصه جماعت تاتار محبوبه سلطان را ربوده وغنایم زیاد بر داشته مملکت را نهب و غارت نمودند دراین اوان بعضی از رؤسای ایلات رسیده جماعت تاتار را از خاك خود بیرون نمودند غلبه وهیمنه رؤسای مذکور باندازهٔ جلوه کرد که از ان تاریخ ببعد استقلال سلطنتی

پیدا نمودند مطابق مورخات یومیه در سال ششم سلطنت سلطان مذکور کسوفی هوید اگشت چنانکه در منظومات چین شرح آن داده شده است و نیز در همان منظومات شرحی درخصوص سلطان و محبوبه اش (پواس) مسطور شده ضعف سلطان از رعی خاطر ملکه وحرکات لغو خواجه های اندرون تماماً در ذیل اشعار هجو آمیز مشروح است وما بعضی از مضامین انرا ذیلا مسطور میداریم

ای سلطان املاك دیگران را تصرف میکنی و اشخاصی‌را که مستخدم سایرینند بکار بازمیداری مردمان بیگناه را متهم میکنی و انهارا در آتش میاندازی ولی مقصرین را سیاست نمیکنی عنان اختیار را بدست زن پرگوئی دادهٔ که اسباب بدبختی تو را فراهم میکند گوش بنصایح و پندهای بی غرضانه نمیدهی تازمانیکه این‌زن مشغول حکمرانی است خواجه‌ها کمال‌استقلال و اقتدار در خود می بینند خلاصه در این اوان ستارهٔ اقبال دودمان (چئو) رو به افول‌و غروب گذاشت ولی معذلك پانصد سال دیگر سلطنت نمودند اما گذارشات این ازمنهٔ اخیره جز انقلاب و اغتشاش و انواع و اقسام جرائم وقتل نفس و جنگهای دائمی چیز دیگری نمی بود میتوان گفت که‌این اوقات اوضاع مملکت چین شبیه باوضاع مملکتی عهد وسطفرانسه بود طولی نکشید که (پنك‌وانك) پسر (یوانك) را باتفاق ارای رؤسای مملکت سلطان نمودند این‌سلطان‌دیوانخانه خودرا درشهری قرارداد که‌واقع درایالت (هونان) بود وانجارا دیوانخانهٔ شرق نامید و دیوانخانهٔ غرب که اقامتگاه دودمان سابق بود بیکی از شاهزاده گان واگذار نمود و شاهزادهٔ مذکور را بلقب خدیوی ملقب ساخت تا انکه جلوگیری از سرکشی تاتار بنماید همین شاهزاده امر فرمود که بر روی ظرف بزرگی شرح بخشیدن شهر مذکور را که اقامتگاه سلاطین بوده حکاکی نمایند و در انجا سلطان چین را سلطان فلکی نام نهادند این بنای تاریخی را که در سنهٔ ۹۷۶ در ایالت (چانسی) پیدا نموده اند لقب سلطان فلکی که به (پنك وانك) داده اند بما خوب میفهماند چه این لقب را بسیار سلاطین چین نیز میدادند چنانکه در مصر همین رسم شایع بود ولی اگر می بینیم که در بعضی نقاط تاریخ چین سلطانرا پسر آسمان نام نهاده اند اعتباری بان نشاید خلاصه ممکن است که‌در بعضی موارد بسلاطین چین این قبیل القاب را داده باشند ولی غالباً مورخین این کلمه را در ابنیهٔ تاریخی پیدانموده‌اند خلاصه مورخین چین شاهزاده (اس) که‌بلقب خدیوی ملقب‌شده بود مورد ملامت ساختند بلحاظ اینکه قربانی‌را که‌امپراطورها باید بحضرات مقدس پروردگار بنمایند ومخصوص بانها بوده

او میکرد همین مورخین که درجستجوی جهات تنزل دودمان (چئو) میباشند تمامرا بضعف وعدم کفایت (پنك وانك) سبب میدهند مثلا یکی ازایرادهائیکه به (پنك وانك) میکنند تغییر دادن محل اقامت پادشاه وپای تخت مملکت ودیوانخانه میباشد چه بواسطهٔ این تغییرات رؤسای مملکت مطلق العنان گشتند و اصول و فروع مذهب مملکتی و علوم و فنون و غیرت عموم زایل و معدوم الاثر گشت خانواده‌ای بزرك محترم که در ایالت (جانسی) زندگی کرده بودند نخواستند بدیوانخانهٔ شرق مهاجرت نمایند بدین لحاظ خانوادهٔ سلطنتی بی اقتدار و استقلال گشت

در زمان سلطنت (پنك وانك) خسوفها و کسوفهای متعدد حادث شد که تمامرا در صفحات تاریخ نگاشته‌اند شکی در صحت وقوع آنها نمی توان کرد دیگر اینکه میتوانند بگویند که در آن زمینه چینی ها وقایع و گذارشات مملکتی را می نگاشتند ولی دلیلی که میتوانیم از برای آن اقامه نمائیم این است پس از اینکه رشتهٔ وقایع تاریخی بدست آمد زمانی از برای شناختن وقایع بدست مورخ [illegible] بحکم حرکت [illegible] زمین [illegible] همین طوریکه حرکت وضعی زمین تولید شب و روز را میکنند و [illegible] سایر اوضاع فلکی را میتوان قیاس و تعیین علی سبیل القطع حکم کرد

چندی از علمای اروپائی [illegible] درخصوص [illegible] سالهای چین درخصوص کسوف و خسوف [illegible] یکی از [illegible] کشیشان [illegible] که ([illegible]) نام دارد تمام کسوف و خسوف [illegible] معین ساخت تمام زمانهای کسوف وخسوف بازمانهائیکه در تاریخ چین [illegible] تطبیق [illegible] دو دارهٔ رصد کردن طرفین ندارد این [illegible] ([illegible]) [illegible] ملاقه کرد [illegible] واسطهٔ استکه یکی از [illegible] شوق [illegible] میدهد [illegible] اسباب مبارکه [illegible] ([illegible]) [illegible] (سپاکرا [illegible]) [illegible] حال ازشك و شبهه [illegible] ولی از آنهائیکه [illegible] دارد [illegible] [illegible] در [illegible]

بساعت پنج و نیم خسوف مذکور هویدا گشت تطبیق وقایع ملکی ممالک مختلفه بجهة تعیین ازمنهٔ تاریخی خالی از فایده نیست مخصوصاً بلحاظ اینکه روابط حسب و سنخیت را مابین ملل مختلفه ظاهر میسازد و از این رو معلوم میشود که غرائب ملل مختلفه نسبت بیك دیگر باینقدر است که ما تصور میکنیم خلاصه صحت تاریخ عالم بواسطه شباهتی که در موارد عدیده در وقایع ملل مختلفه نمودار میشود و تسلطی پیدا می نماید که بدون آن میسر نبود

در اواخر سلطنت (هویوانك) شاهزادهٔ والی (تسی) رئیس انجمن حکام مملکت شد در اوقات معین انها را بمجلس دارالشوری میطلبید وهریك از انها که تجاوز از تکالیف حکومتی مینمودند مورد تنبیه ومؤاخذه میگشتند رئیس مجلس به پیروی هوشمندی وکفایت یکی از وزرا ئیکه (کوان تسو) نام داشت اقتدار بزرگی مابین همسران پیدا نمود حکومت نشین این حاکم از هرحیث منظم بود صنایع وعلوم وتجارت در آن نقطه کمال ترقی را داشت دیوانخانهٔ او خیلی باشکوه وکامل ومجلل بود باین واسطه مردمان باکفایت امید این را داشتند که مستخدم حکومت خواهند شد از این رو معلوم میشود امورات حکومتی در تحت قاعده ونظم بوده است مطابق کتاب مقدس سالنامه چین حاکم (تسن) باحاکم (تسی) محاربهٔ سخت نمودند در این محاربه حاکم (تسن) مغلوب گشت تقریباً سه سال از این مقدمه نگذشت که (موکنك) حاکم (تسن) دنیارا وداع گفت ودر حین دفن رئیس محاکمهٔ مذکور حادثهٔ اتفاق افتاد که تاکنون در مملکت چین اتفاق نیفتاده واز این حادثه معلوم میشود که یك نوع جنون وسبعیتی که عادت دیرینه ووحشیان بادیه نشین بوددر نواحی غربی چین هویدا گشته بود ومقصود از حادثه که مذکور داشتیم این است که صدو هفتادوهفت نفرد وقت دفن (موکنك)خودرا هلاك نمودندومخصوصاً چند نفر از انها مأمور بکشتن خود شدند تا انکه حاکم را درعالم دیگر مشایعت نمایندپسر حاکم متوفی را باعزانه وسه طفلی که داشت باچند سر زنجیر که ده بیر بخاك سپردند ساکنین مملکت سرادارى نمودند وپرندهٔ زردی که با آواز او تفأل وتطیر میزدند اظهار اتی نمود که اسباب وحشت تمام خلق گشت در کتاب (اسکی) عبارت ذیل مسطور است که صدوهفده نفررا باسلطان دفن نمودند (چودسو) میگوید که در آن اوان دولت ابداً اطلاعی از این قبیل اتفاقات نداشت وعلاوه حکام هرکدام استقلال وآزادی خصوصی داشتند بدین لحاظ بود که قتل نفس وهلاکت مردم بدون ترس وبحابا منشا وان رسم و عادتی مابین مردم گشته بود و بدبختی انکه هیچ

سلطان وهیچ حاکمی در صدد جلوگیری آن بر نمی آمد در پاییز همین سال مردم (تسن) رؤسای لشکروکسور راجمع کرده تا اینکه باجماع واتفاق آنها مانع انتقال مناصب حکومتی به پسر حاکم مذکور کردند برحسب عقیدهٔ (کوبیل) مورخ وکشیش فرانسه عادت وحشیانه‌را که مذکور داشتیم از طوایف تاتار غرب بخاك چین سرایت کرده معلوم میشود که طوایف تاتار غرب با تاتارهای شمالی اختلافی بکمال دارند چه تاتارهای شمالی چنانکه سابقاً مذکور داشته ایم تاخت وتازهای زیادی درمملکت چین نموده اند این عادت وحشیانه صورةً خیلی شباهت بعادات وحشیانهٔ طوایف (سیت)دارد چنانکه (هردت)مورخ بزرك دانشمند در کتاب تاریخ خود بما میگوید که پس از مرك یکی از سلاطین مملکت (سیت) یکی از زنهای حرم محترم را بایك نفرساقی ویك نفرآشپزویك نفرحلودار ویك منشی ویك نفر مستحفظ نظامی باسلطان بخاك سپردند بلکه اسبها ویك مقدار کلی از اثاث البیت بسیار گرانبهای اورا نیز درخاك مدفون نمودند بلکه این عادت وحشیانه در نزد بعضی از طوایف (آسیا) که هنوز آلوده بعقاید ورسومات قدیمه میباشند موجود است ولی گویا این عادت بااخلاق وآداب چینی ها خیلی منافی است می توانیم بگوئیم که فقط تحفهٔ بود که از جای دیگر بدانجا فرستاده شده بود ومطابق همین تحقیقات معلوم میشود که قبل از این ازمنه و قبل از (انوتسوفیلسوف)رواطی مابین مملکت چین وطوایف غربی آسیا موجود بوده همانطوریکه عادات وحشیانهٔ طوایف غربی درچین سرایت کرده همانطور خیالات فیلسوفانه ومذهبی چینی ها سرایت بنواحی غربی نمود حال میخواهیم بدانیم که درزمان دفن (موکنك) جهه چه بوده که برخلاف عادات مملکتی رفتارنمودند گمان میکنیم که مساورت (مووانك) درمغرب چهارصد سال قبل از این اسباب فتح باب خیالات مردمان غرب شده چنانکه درهمان اوان درصدد فتح وتصرف خاك چین برآمدند درحالی که مایهٔ تمدنی ازبرای استقلال واستیلای خود نداشتند معلوم است که بااین ترتیب تمدن وتربیت چینی هااز میان نخواهد رفت مگر اینکه استعدادحربی ونظامی جبلت خودیان باندازهٔ باشد که جلوگیری از بورعام و تمدن نماید تمام تاریخ چین که مانند خود عالمی مدعی دارد اثبات این مطلب را می نماید بس مفهوم اند که طوایف وحشی بطمع ثروت چینی هابسر چینی ها ریختند همانطوریکه امپراطوس حدب آب شطوط وورود خانه را مینماید که بطرف آن سیلان دارند همانطور ملت چینی طوایفی که بعدها سرکشی می آمدند مطیع ومجذوب خود مینماید ولی فقط چیزیکه هستی معنی عمایند مذهبی یا بعضی چیزهای دیگر از خارج نفوذ درمملکت چین نموده ومعمول

اشخاصی گشته که از علم وبینش وآگاهی ودانش بهرهٔ نداشتند از این رو معلوم میشود که کوشش وسعی مبلغینی که از مغرب بممالک چین رفته ودرصدد القا وتوضیح عقاید جدیده بمردمان چین میباشند بی فایده وبی نتیجه میباشد برحسب اقتضای انقلابات ومفاسد مملکت در این ازمنه تاریکی لازم بود که هادی وراهنمائی بجهت هدایت خلق وبرطرف نمودن ظلمت جهل وپیشوائی انها برگزیده شود صورة ممکن است که اقتدار ونفوذ این قبیل مقدس جلوه وبروزی داشته باشد ولی امر انها عاقبت وبالمال بی جلوه وبروز نخواهد بود زمانیکه بزرگان معنی عدالت وصداقت را فراموش میکنند کسانی پیدا می شوند که حفظ حقوق مردم رامینمایند پس هنگامیکه افراد ملت درفکر جاه طلبی ونفس پروری ومنافع شخصیه میباشند چندنفر که ازجانب پروردگار مؤید شدند جماعت مذکوره را براه حق مطلبیند مثلا دو نفر از برگزیدگان (لائو تسو) و (کنفوسیوس) بود که ازبی نظامی اوضاع مملکتی ملول ومتاثر شدند لهذا درصدد معالجهٔ آن برآمدند ولی چون اصول وقواعد انها مختلف بود نتایج کار انها بکلی باهم فرق داشت پس دستور العمل (کنفوسیوس) دستور العملی بود که مناسب ومفید بحال رعیت بود ولی دستورالعمل (لائو تسو) بلحاظ انکه خیلی زاهدانه بود بحال رعیت منافات داشت عقاید (کنفسیوس) روز بروز اسباب ترقی اوضاع حکومتی ومملکتی گشت درصورتیکه عقاید (لائو تسو) اسباب ترقی مراتب روحانی ونفرت از شئونات دنیوی وتسلی حال فقرا وضعفا گردید چنانکه بوسیله همین عقاید صومعه ها وخانقاههای متعدد درمملکت تأسیس وباز شدودرصوامع ومعابد مردم مشغول ریاضت گشتند که اسباب حیرت وشگفتی مردم میگردد خلاصه (لائو تسو) روز چهاردهم ماه نهم سال ششصد و چهار ولی از میلاد پنجاه وچهار سال قبل از (کنفسیوس) در ایالت (تو) متولد گشت مریدان آن دانشمند حکیم عقاید اورا بصورت مذهبی درآوردند بلکه باین اندازها قناعت کرده وجود اورا وجودی ابدی وفناناپذیر تصور نمودند بعبارة اخری مرتبه ربوبیت ازبرای او قائل شدند پس بنا بر مصلحتی باشکال مختلف درعهدهای مخصوص بامور وبروز هم میرسانید کسانیکه عقاید (لائوتسو) را بصورت مذهبی درآوردند بقول ربوبیت از ناچار ولا علاج بودند زیرا که عقاید مذهبی محتاج بیک شخص الهی میباشد تا انکه مدبر وحاکم آن عقاید گردد ترجمهٔ لاتین وفرانسه که ازکتاب آن حکیم داشتیم نمونه ایم بواسطهٔ حواشی که دارد توضیح میشود اگر بعضی مطالب آن بنظر اروپائی ها بسی ... بود هرآینه ... آگاهی قدری از بیانات

آن را مذاکره میداشتیم پس اکنون جز از شخص خود حکیم و کتابیکه گذارده عجب دیگری نمیکنیم خیالات واهی بیشفولی را که مریدان وتلامذه او قبول کرده اند باو نسبت نمی دهیم ولی حالا شفقت وتاسفیکه از کلمات آن محض دلسوزی به بنی نوع بشر پیدا میشود محو میداریم چنانکه همین حالات در کلمات (بودا) پیدا می شود تقریباً شش صد سال طول کشید که از همین کلمات شفقت آمیز و مطالب تأسف انگیز حضرت عیسی بمردمان وحشی اروپا اظهار نمود — وما این قبیل مطالب را در فصولیکه شرح معاصرین را میدهد مسطور میداریم پس الحال تصرفاتی را که دو حکیم دانشمند باوضاع وچگونگی مملکت داده اند اظهار مینمائیم مطابق خبر های مختلف پدر (لائوتسو) یك نفر مرد دهاتی بوده و خودش تا سن هفتاد سالگی زن اختیار نکرده — ولی بعد یك زن دهاتی را که چهل سال عمر کرده بود بتزاوجت خود درآورد اگر گوش بحرفهای تلامذه الحکیم ندهیم منقول است که اوضاع فلکی دلالت بر حالات (لائوتسو) می نمود مادرش بواسطهٔ تأثیر یکی از ستارگان باو حامله شده و هشتاد و یکسال تقریباً در بطن مادرش متمکن بود طول کشیدن دورهٔ حمل آن موجب عدم رضایت اقاتی شد که در پیش او خدمت می نمود پس آقایش او را بیرون کرده مجبور گشت که مدت زمانی در ییلاقات سر گردان و بی منزل باشد بالاخره در زیر درخت آلوئی نشسته وپسری زائید که موهای سر وموهای ابرویش تماماً سفید بود لهذا باسم درخت آلو اورا موسوم نمود ولی چون دید گوشهای طفل خیلی دراز است درخت الوی گوش دار نام نهاد ولی مردم از موهای سفید یکه آن طفل درسن کودکی داشت تعجب مینمودند بدین لحاظ او را (لائوتسو) نامیدند یعنی طفل پیر مرد بر حسب احادیث واخبار چینی‌ها (لائوتسو) قبل از خلقت عالم وجود داشته یعنی حقیقت آن از نور پروردگار سرشته شده اگرچه (لائوتسو) در اعصار متوالیه باشکال مختلفه متشکل شده ولی روز تولدی از برای او تصور نشده مکرر دایره وسعت آسمان و زمین را وسیع تر نموده و صورت ان را باشکال مختلفه در آورده و مأخذ تمام تقدیرات این عالم را از آب و گل قرار داد بر حسب روایات افسانهٔ چینی ها (لائوتسو) میگوید که تولد او قبل از تشکیل یافتن اجسام و تکون اشیاء صورت گرفته بلکه تشکیل عناصر بسیطه و عیر الیه بواسطه وجود او بوده و در وقت خلقت عالم در وسط اقیانوس ایستاده و گاهی در فضاهای غیر متناهی صعود نمود — ولی چون صرف نظر از

مطالب واهی که مریدان آنحکیم دانشمند باو نسبت میدهند بما ئیم می بینیم که این حکیم جبلی خامل و خاموش بوده و هیچ حود عانی نمی نموده یعنی ابداً اعجاز و چیز های غیر طبیعی را بخود نسبت نمیداد چیزیکه راجع بحوانی او باشد در دست نداریم چون حکیم دانشمند با بس گذارد مورخ دودمان (چئو)گشت کاری که از برای او معین شد یعنی تاریخ نویسی اسباب تشویق او تحصیل گشت بدین لحاظ اطلاع کاملی از تاریخ و عقاید مذهبی چینی ها بدست آورد هانطوریکه در استدلال بعضی مطالبی که در تاریخ فرو گذار شده مجازیم همینطور می توانیم بگوئیم که شغل کتابداری را که مدتها سلطان بان حکیم داده بلحاظ آن بوده که حکیم بیچاره عقاید نویسندگان قدیم را از روی کتب کتابخانه دولتی بدست آورد درصورتیکه می دانیم چون در آن از منه اختراع چابخانه هنوز نشده بود چارهٔ دیگری از برای کسب اطلاع از مطالب تاریخی نبود علاوه جای شبهه نیست در اینکه دانشمند بزرك ازنوشتجات متعلقه بهند نیز آگاهی پیدا نموده چه در تصنیفات و تألیفات او غالباً از وقایع وگذارشات هند گفتگو میشود بر حسب تحقیقات و استدلالاتیکه از خارج نموده ایم که در حور این رساله نمیباشد عقاید برهمنی را که بودا در چهار صد سال قبل درهند ترویج نمود در چین نیز سرایت کرده مطابق بعضی روایات دیگر (لائوتسو) بمغرب چین مسافرت کرده پس از قراین مبهمیکه اطلاعات (لائوتسو) بوسایل مذکوره بوده مسافرت (لائوتسو) بخارج اول مسافرتی است که حکیم وفیلسوف چینی بخارج کرده باشد جهت اینگونه مسافرت معلوم است که چیست یعنی همان جهتیکه اسباب مسافرت فیثاغورث بهند و افلاطون بمصر شد (لائوتسو) را نیز بمسافرت بمغرب چین وا دار نمود — تحصیل کال و معتقد شدن بعقاید حوبتر و فراهم نمودن سعادت نوع بشر که منتهای آمال مردمان بزرك میباشد جهت و محرك آنها بمسافرت و مهاجرت می بود مراجعت (لائوتسو) را از سفر مغرب نگاشته اند از این رو معلوم میشود که کتاب حود را قبل از مسافرت نگاشته عقاید غیری را در خصوص الوهیت ثلاثه و کلمه (رهوا) را که از اسرای بابلستان درهنگام مسافرت یاد گرفته دران کتاب مرقوم داشته است پس بلاشك انچه را که (لائوتسو) از گذارشات متعلقهٔ بخارج مملکت نگاشته مطالبی بوده که در خود مملکت چین خود پیدا نموده بود گویا تمام این مطالب درکتب کتابخانه دولتی درج گشته بود و از روی آنها استنساخ این مطالب شده اگر در نظر داشته باشیم دیوانخانهٔ (چئو) مدتی در ایالت غربی (چانسی)

مستقر بود پس از آن محبوب رود خانه (هوانك هو) منتقل گشت چون میدانیم مورخینی که با موالك مسافرت کرده یعنی نکوه ر گوش لون) رفته کتب حوب را در کتاب خانه دودمان (چئو) گذارده از قرائن مذکوره معلوم میشود حکیم دانشمند که مدتها شغلش کتابداری بود خیالاتیکه از مغرب بچین سرایت کرده تماما را جمع نموده ولی چیزیکه محل ایراد است تعیین نقاط غربی چین است که سیاحتگاه سلطان و حکیم دانشمند و مورث خیالات تازه شده است هر آینه اگر دروفایعی که پس از مرك و لی (تس) بظهور پیوست اشتباه واختلافی متصور گردد بوسیلهٔ شرح عقاید (لائوتسو) رفع شود کتاب (لائوتسو) که تعلق بششصد سال قبل از میلاد میگیرد مسلم تمام مورخین چین میباشد علاوه شیوهٔ کلمات آن از حیث صورت و معنی باندازهٔ خوب و مرغوب میباشد که گویا مابین کتبی که در دویست سال قبل از میلاد حکم بسوختن نمودند نبوده پس از اینکه ما آن کتاب را ترجمه کردیم همچو استنباط نمودیم که ابهام و پوشیدگی آن بواسطه این بود که کلمات آن باشعار غیر منظومه نوشته شده بود و عبارات مکرر و اصطلاحات مخصوص مسطور گردیده این شیوه شیوهٔ تمام حکما وفیلسوفانی است که در ازمنه قدیمه تألیف و تصنیف کتب کرده اند یعنی بصورت اختصار بتلامذه خود تعلیم می نمودند و بعد ایشان بطول زمان تفسیرها و حواشی از برای آن می نگاشتند خدائی را که قدمای چین پرستش میکردند مؤثر کل عالم میدانستند کلمه چینی خدا مطابق است با کلمه یونانی ولاتینی آن ولی علائم و آثاری که از برای آن قائل شده اند مطابق است با علائم و آثاریکه اهل شرق معتقد بان هستند که بعد از آنها بوسیله کلیمیها و یونانیها سرایت باهل مغرب کرده است دانشمندان این طوایف تماما عادتشان این بود که روح را باید منزه ازآلایش و تعلقات جسمانی نمود گویا این عقیده برحسب روایات مورخین عهد ما عقیده (زرااستر) بوده چه مسطور است (زرتشت) اسباب سرایت این عقاید از آسیای شرقی و مرکزی باسیای غربی شد پس از آنکه بطول زمان تحریف شده سر منشأ عقاید عیسویان گشت یکی از نتایج خوب آن میل باعتزال و انزوا بود که ابتدا در خاك هند بروز و ظهور پیدا نمود از آنجا بتدریج هم در چین و ایران و (کلده) وآسیای صغیر و تبت و بعد بتوسط رهبانها نموده هر آینه اگر عقاید و مذاهب ملل مختلفه را بهم شبیه نمودیم نباید اسباب حیرت شود افسوس که این رساله گنجایش این را ندارد که درست استدلال نمائیم پس فقط قناعت بشرح یکی ازعقاید (لائوتسه) مینمائیم از حکیم

دانشمند از برای مؤثر عالم هیولا و صورتی قائل بود و همچو تصور میکرد حقیقت انسان از آن هیولا میباشد پس از اینکه انسان از علائق دنیوی برست باصل وسرچشمهٔ خود معاودت خواهد نمود و نیز میگوید تمام موجودات هیاکل و مظاهر الهی میباشند یکی از فصول کتاب حکیم دانشمند گفتگو از طریقهٔ خلقت اجسام مادی مینماید مخصوصاً دراین فصل کوششهای حکیم دانشمند را از برای تحصیل کشف و حقیقت اشیاء ملاحظه می نمایند عدم قدرت وقوهٔ اورا نیز ازبرای تحصیل وکشف آن می‌بینند ابتدا ثابت مینماید که تمام اجسام وموجودات عالم حتی کرات سماوی و غیره از یك عنصر اولی مخصوص انشاء و ایجاد شده اند که در بدو خلقت موجود بوده چه قبل از خلقت موجودات و کرات در این فضای غیر متناهی چیز دیگری موجود نبوده وجز ذات اقدس الهی ذات و حقیقت دیگری تصور نمیشد چون لائوتسو نتوانست اسم شایستهٔ برای او پیدا کند او را صفات مخصوصه اش بیان و معرفی کرد واز راه ناچاری ولاعلاجی او را به تائو که بمعنی عقل محیط عالی میباشد موسوم ساخت ودر فصل اول کتابش توجه مخصوصی برای تبیین این مقاله داشته است

تماشای عجیبی دارد که مرد حکیمی بمردم میگوید ذات بزرك مقدسی موجوداست که باعنصر اولیه قبل از خلقت تشکیل موجودات واجسام را داد اسم او را نمیدانم بلکه اسم او ناشناختهٔ این عالمی است که او خلق کرده اما من و را مشخص میکنم بواسطه صفات مخصوصه اش و او را نام میبرم به تائو (عقل محیط اعلی)

در یکی از فصول کتاب (لائوتسو) که توضیح حقیقت اشیا را مینماید بیانی در خصوص الوهیت ثلاثه کرده است ولی مأخذ آن عقیده از هندیها گرفته شده عبارت ذیل که متعلق بهمان کتاب است عیناً مسطور میداریم « تائو واحد را خلق نمود واحد دو را خلق نمود دوسه را خلق نمود سه تمام موجودات عالم را خلق کرد تمام موجودات ازنوع اناث مأخوذ است و حاوی نوع ذکور میباشند »فیلسوف دانشمند مثل اینکه این عقیده در چین تازه باشد در همین کتاب گفته است من نمیگویم مگر آنچه را حکمای سابق گفته اند خلاصه شرح عقاید که در رسالهٔ این دانشمند مسطور است با طریقهٔ استدلال و اثبات آن در این کتاب گنجایش ندارد در کتب فلاسفه یونان قبل از ارسطو عباراتی بسلیسی عبارات مسطورهٔ در آن کتاب پیدا نمی نمایند و نیز در خصوص این عقاید انکسانیکه آگاهی از عقاید فلاسفه هند دارند آن عقاید را باسانی خواهند شناخت اصول قواعد عیسوی که متعلق برجوع اجسار

بسوی خداوند میباشد در آن کتاب نیز توضیح مشود مثلا یکی از عبارات (لائوتسو) که خالی از اهمیت نیست از این قرار است (عقل کل ذاتی است غیر مادی و غیر حادث) و نیز میگوید که تمام موجودات بمبدأ خود معاودت مینمایند عقیدهٔ تناسخی مذهبیان هند نیز درانجا مسطور است در همین رساله مرقوم داشته است که اشخاصی که معرفت بذات اقدس الهی پیدا نکرده اند ونیز نمیدانند که باید بمبدأ اصلی معاودت نمایند بدبختانه باید چند دفعه بمیرند و زنده شوند تا انکه معرفت بذات احدیتش پیدا کنند خلاصه اصول مذهب را در کتاب (لائوتسو) خوب ملاحظه میکنیم علاوه نباید حیرت نمود اگر مریدان (لائوتسو) مانند سایر مردمان شرق از اصول و قواعد مخصوصه مطابق قوانین منطق نتایجی بدست آورده اند پی باعقاید مخصوص آن فیلسوف مذهب و طریقهٔ تشکیل داده‌اند مثلا پس از آنکه اعلان کرده بود که دکار بد و اعمال خوب را وسیلهٔ رسیدن بسعادت سرمدی دانستند انوقت معلوم است که اشخاصی پیدا میشوند که مردمان نادان وکم خرد را هادی و راهنما میشوند فرقی که مابین عقاید (لائوتسو) و (کنفسیوس) بوده همان چیزهائی است که مذکور داشتیم بر حسب چند نفر از کشیش ها و بعضی نویسندگان دیگر کلمات (لائوتسو) و حکمای اهل شرق مبنی ومأخذ طریقهٔ عیسوی را تشکیل داده اگر این رساله گنجایش داشت که تمام عقاید (لائوتسو) را مسطور داریم هر آینه باکمال خوبی معلوم میشد که اصول و قواعد مذهبیه عیسویان در ان مسطور است ولی فرقی که با طریقهٔ حالیه عیسویان دارد این است که تمیز صانع و مصنوع وخالق و مخلوق درست در کلمات حکمای شرق داده نشده اگر چه در کلمات حکمای عیسوی باز در بعضی موارد جهت اختلاف دیده نمیشود لیکن اگر بطور تحقیق ملاحظه کنیم بر خلاف عقاید اهل شرق حقیقت ذات مؤثر را با حقیقت مصنوعات تباین و اختلاف بکمال میدهند خلاصه (لائوتسو) دو چیز از انسان قائل شده روح وجسم همیشه پتلامذه خود میگفته است بتکمیل مراتب روحانی خود بپردازند و چندان بمواظبت و پرورش جسم خود نپردازند تا انکه بملکوت آسمان نایل گردید ازاین روی میبینیم که دستور العملهای اوخیلی سخت وصعب الاجرا است میگویند که خیلی شباهت بدستورالعمل های (رواییون) حکیم یونانی دارد ولی گویا ان تشبیه بی مناسبت وبدون وجه شبه میباشد اگر انرا مقایسه بعقاید (استوئی‌سین) ها نمایند وجه شباهتش مثمر میباشد

بواسطه عباراتیکه ذیلا مسطور میداریم معلوم میشود که آن دستور العمل بکلمات انجیل

مقدس نیز خیلی شباهت دارد گوید شخص پرهیزکار دلسخت نمیشود قلب خودرا مانند قلب سایر مردم تربیت می نماید با اشخاص پرهیزکار باید باکمال خوبی سلوک نمائیم با مردمان فاسد العقیده هم اسطوری باید سلوک نمائیم که با مردمان پرهیزکار سلوک می نمائیم با مرد صادق ونیک فطرت باید از روی صداقت ونیک فطرتی رفتار نمائیم با شخص کاذب ودروغ گو باید هم اسطوری رفتار نمائیم که با شخص صادق ونیک فطرت رفتار می کنیم شخص پرهیزکار در عالم باکمال راحت زندگی میکند واگرد عدعهٔ بخاطر راه دهد از برای اسایش بنی نوع خود میباشد تمام کلمات (لائوتسو) دارای همین شیرینی وهمین اندازه عشق بامثال واقران خود میباشد بدرجهٔ که شئونات عالم را بکلی حقیر وپست شمرده مریدان وتلامذه او باندازهٔ اهمیت باین کلمات میدهند که تمام انرا از اسرار میدانند خلاصه فیلسوف چینی در هیچ موردی صلاح حال ملت را فراموش نکرده چون در عصر او مفاسد و انقلابات دودمان (چئو) بظهور پیوست لهذا از سیاست مدن خیلی نفرت پیدا نمود و همیشه در رساله خود مردم را بقبول اخلاق وآداب ساده قدما دعوت میکند که بدان کلمات بدون ترقی علم کمال پرهیزکاری در مردم پیدا میشد شکایات اودر این باب کمتر از شکایات (روسو) مصنف فرانسوی نمیباشد درصورتیکه در آداب واخلاق کمال شباهت را بدانها دارد وهمیشه ورد زبانش این است که باید بشئونات عالم دلبستگی نداشت درزوایای قری ودهات متواری گشت وقتی که (لائوتسو) بحال مردم پیدا کرده از عبارات ذیل معلوم میشود « هرآینه اگر ملت دچار گرسنگی وبدبختی شده جهت آن است که زیاد مالیات تحمیل بر او گردیده هرآینه اگر نگاهداری ملت امر مشکلی است جهت آن است که هریك از افراد آن را بیش از اندازه کار رجوع مینمایند پس جهة سرکشی آن همین فقره میباشد وهرآینه اگر ملت بمرگ خود راضی است بجههٔ آن است که تحصیل معاش برای او خیلی مشکل است » جهة تحقیق این مطالب این است که فیلسوف دانشمند عیناً بدبختی های مردم را مشاهده نموده که تمام بواسطه بی نظمی امورات حکومتی میبود گمان میکرد که دستور العمل هائی را که داده مخصوصاً درخصوص ذات باری سرمشق خوبی از برای سلاطین کرەارض میباشد چنانکه عیناً در فصل سی ام کتاب آن نوشته است که پرستش ذات باری لازمهٔ سلطنت سلاطین میباشد استعداد نظامی وسخت گیری وتعدی برعیت را اسباب بدبختی آنها تصور می کند چنانکه میگوید کسانیکه از روی ظلم وتعدی سلطنت می کنند اقتدارشان موقتی ملکه یك روزه خواهد بود القصه (لائوتسو) باکمال میل و رغبت

حفظ صلاح ومنافع رعیت را می نمود زیرا که آگاهی بحالات وبدبختی های رعیت داشت و علاوه میداند که بدبختی سلاطین بواسطهٔ تملق متملقین ورجالی است که دور سلاطین را گرفته اند و نیز میدانست که علاج بدبختی سلاطین آسان است و لی علاج بدبختی رعایا خیلی مشکل است یکی از کلمات (لائوتسو) را که نیز خیلی اهمیت دارد دیلا مسطور میداریم (کسیکه معرفت بحال خود دارد می توان گفت عالم وباسواد است کسیکه جلوگیری از نفس خود میکند می توان گفت قوی است کسی را میتوان گفت غنی است که مایحتاج وغیر مایحتاج خود را بداند چیست چیزیکه بخاطر آن میماند کارهای خیلی بزرك میباشد) مورخین چین سرگذشتی نقل مینمایند که از روی آن میتوان فهمید که صیت اشتهار (لائوتسو) پیش از اینکه (کنفسیوس) ترقی نماید بهمه جا رسیده بود و علاوه کنفسیوس نسبت به لائوتسو کمال میل و محبت را میداشت واما سرگذشت مذکور از این قرار است پس از اینکه کنفسیوس تعریف وتمجید لائوتسو را در همه جا شنیده میل نمود که آن دانشمند را بشناسد پس بمنزل او رفته واز عقاید شخصی او سؤال نمود (لائوتسو) در عوض اینکه جواب بگوید کنفسیوس رامورد ملامت ساخت و چنین باوی گفت که این سؤال بی جا بوده چه شخص او در همه جا معروف است یعنی همه کس میداند که از رفتار (کنفیسیوس) بوی کبر و منیت استشمام میشود زیرا که چه اصحاب وتلامذه او بیشتر سبب نخوت و غروراو میشدند و شاید کمتر اسباب از دیاد محبت او نسبت بخردمندان و اهل کمال میشدند بالاخره مطلب ذیل را باو اظهار داشت — شخص عاقل میل دارد که مجهول الاسم و بی نام و نشان باشد نه فقط میل بکار واشتهار ندارد بلکه از آن فرار می نماید چه میداند چیزیکه بعد از او باقی خواهد ماند نصایح و پندهای خوبی است که بمردمان با استعداد و نیك سرشت داده با هر کس خوشش پیدا نمیکنند بلکه مشغول تحصیل مواقع و وقایع میشود هر زمانیکه مساعدت می کند پندهای خود را میگوید و هر وقت که مساعدت نمیکند ساکت میشود بدیهی است شخصی که دارای گنج نفیسی میکند که آنرا مخفی بسازد تا اینکه آنرا از او نربایند هر کسیکه متقی و پرهیزکار است زهد فروشی و تدلیس نمی نماید و اعلان نمیکند که او خیلی عاقل است آنچه را که می توانم بشما بگویم همین ها بوده — خلاصه جوابی را که (کنفسیوس) به (لائوتسو) داد نگاشته اند چون شاگردانش از او سؤال نمودند در حق (لائوتسو) چه تصور می نماید جوابی که داد این بود — هر آینه اگر طیور میپرند ماهی ها شنا می

کنندو چهار پایان میدوند نباید تعجب نمود ولی میدانم که ماهی را با طور میگیرند چهار پا را با تله و طیور را با تیر سوراخ میکنند و اما در خصوص اژدها چه طور سوار باد میشود و باسمان میرود نمی دانم امروز چون (لائو تسو) راملاقات کردم حالتش مانند حال اژدها بود بعضی ازمورخین نیزروایت میکنندروزی (لائو تسو) از کنفسیوس سوال نمودکه آیا (تائو) عقل کل یا خدارا پیدا کرده اید — در جواب گفت بیست وهشت سال است که درصدد پیدا کردن او می باشم ولی هنوز آن را پیدا نکرده ام مورخ چینی (سماتسین) صحبت دو حکیم مذکور را ننگاشته ولی کلماتیرا که (لائو تسو) در وقت مفارقت و جدائی از یك دیگر به — کنفسیوس القاء نموده ذیلا مسطور میداریم شنیده ام که اغنیا وقت مرخص نمودن دوستان آنها را با عطایا و هدایا مرخص می نمایند و شخص عاقل در هنگام مرخص کردن با نها چند نصیحت خوب میدهد شخصاً من غنی نیستم ولی با کمال حقارت خود را عاقل می دانم کنفسیوس میدانست مقصود از صحبتهای (لائو تسو) این است که بواسطهٔ بدبختی و خرابیهای مملکت (لائو تسو) انزواو گوشه نشینی را اختیار کرده پس چون به (هان کوان) متواری شده مجتهد وعالم ان محل او را با کمال خوبی پذیرائی کرد و بعد باو اظهار داشت که هرآینه اگر بخواهید منزوی بشوید مانع از خیال شما نخواهم شد حال که خیال گوشه نشینی را کردید بچیزهای خیلی مفید مشغول بشوید کتابی تألیف نمائید ودر آن اصول قواعد خود را مسطور بدارید اگر این سر گذشت راست باشد معلوم میشود که فیلسوف مذکور با کمال خوبی ادای تکلیف خود را نمود بعد از اینکه رسالهٔ خود را تمام نمود مفقود الاثر گشت و کسی نفهمید که کجا رفته بر عکس کنفسیوس و سایر حکمای چین (لائوتسو) امپراطور های قدیم چین را سر مشق نموی قرار نمیدهد بلکه بهیچ وجه مطالب اومربوط به گذارشات و حالات سابقه نیست و تصورات او با خیالات مردم کمال اختلاف را دارد پس چون تصوراتش مبنی بر فهم و ادراك شخصی است و فهم و ادراك در کمال سادگی میباشد ممکن است که در بعضی موارد خبط کرده باشد یا اینکه مریدان و تلامذه او تحریف در مطالب آن کرده باشند ولی در هر حال شکی نیست که (لائوتسو) یکی از مردمان بزرگی بوده که در تربیت و تعلیم مردم خیلی کوشیده و نامش در صفحه تاریخ مسطور شده است

احوالات کنك فو تسو کنفسیوس فیلسوف دانشمند

(که پانصد و پنجاه سال قبل از میلاد ظاهر شده است)

در خصوص ذات اقدس الهی و حسن اخلاق مردم قواعد و اصولی ذکر نمودیم که محتاج به اعجاز و خوارق عادت نبود حکیمی که مطرح مذاکره خواهم ساخت مانند حکیم سابق الذکر است که از برای پیشرفت خیالات و مقاصد خود بدسایس و حیل متمسك نشد از این رو می فهمیم که از برای سیاست مدن و تعلیم و تربیت خلق ملتجی بتصرفات ایزدی که خارج از حیز عقل و ادراك باشد نباید بشویم چیزی که اثبات مطلب ما را بخوبی می نماید و بهترین دلیل مدعای ما تواند بود رفتار و سلوك (کنك تسو) میباشد بلی راست است که قدرت کامله الهی تصرف در موجودات دارد ولی طریقهٔ تصرف آن بدین نهج است که گاه گاهی برحسب مقتضیات زمان مردمان نیك سرشت را از برای هدایت و تعلیم خلق و تحصیل آسایش ایشان مبعوث می نماید در زمانیکه بنی نوع انسان بعرصهٔ وجود آمد بواسطهٔ این قبیل مردمان با کمال تربیت شد القصه بر حسب تواریخ چین کنفسیوس در ماه یازدهم سال دوازدهم سلطنت (کنك وانك) در ایالت (لو) پانصد و پنجاه و یك سال قبل از میلاد و پنجاه و چهار سال بعد از (لائوتسو) متولد گشت مطابق همین تواریخ دانشمند مذکور اگر چه در ایالت کوچك (لو) تولد یافت لیکن بهترین معلم و بهترین معلمی است که در سطح زمین پیدا شده این مرد دانشمند نه فقط اسباب افتخار مسقط الرأس خود شده بلکه نیز اسباب افتخار تمام دودمان (چئو) گردید زیرا که معاصر با آن دودمان بود مورخین چین میگویند که خانوادهٔ کنفسیوس بنداژهٔ قدمت دارد که بامپراطور (هوانکتی) میرسد و بعضی از اجداد او بشئونات عالیه رسیدند پدر آن حکیم (چولیانك هو) نام داشت و حکومت یکده (تسو) را می نمود از زوجهٔ اولش نه دختر داشت واز زن دومش یك پسر معیوب و علیلی داشت که پس ازچندی درگذشت پس از اینکه وی اولاد ذکور دنیا را وداع نمود آرزو در صدد بر آمد که زن دیگری بگیرد تا آنکه وارث حقیقی داشته باشد پس از خانوادهٔ (ین) دختری خواست رئیس آن خانواده سه دختر داشت جوان ترین آنها راضی بتزاوجت آن حکیم پیر گشت پس از مزاوجت دختر جوان از شوهر خود خواهش نمود که بطرف نیا (نیکیو) مسافرت نماید پس بر حسب میل اوبد انجا رفتند ودر آنجا زوجه جوان بدرگاه ایزد متعالی تضرع وزاری نمود تا آنکه بواسطهٔ تأئیدات الهی صاحب اولاد شود پس از ده ماه مولی پسری زائید که

نم اورا کبو (نیه) نگذارد چنانکه حکیم دانشمند گاهی این اسم در کتاب خود خوانده
میشود مورخین چین که کمتر مایل ومعتقد باعجاز میباشند معهذا بعضی خوارق عادات نقل مینمایند
که قبل از تولد (کنفسیوس) صورت وقوع پیدا نموده مثلا از آن جمله یکی این است که حیوان
موهومیکه (لیکن) نم دارد شعرای چین غالباً در کتب خود ذکری از آن می نمایند ظهور
آن تفال خوبی میباشد میگویند درهنگام تولد این فیلسوف درباغ همان شخص دانشمند
سنگ یشمی از شکمش بیرون آورده بر روی آن سنگ کلمات ذیل مسطور بود
زمانیکه ستارهٔ اوال دودمان (چئو) عزم ... مینماید طفلی که مانند آب چشمه صاف و بلورین
است بد نیا خواهد آمد وپس از چندی سلطان حکمران خواهد شد ولی بدون اینکه مستعمرات و
متصرفاتی از برای خود تحصیل نماید و نیز میگویند در زمان ... دوازدها در بالای خانهٔ او
ملاحظه نمودند و پنج پیر مرد در خانهٔ مادر او جمع شدند و نیز در همان اوان صدای موزیك
خوش لحن و مقامی در ... هوا بشنیدند و جماعی از ... مخروده، آهنگ موزیك عبارت
ذیل را میگفتند (ملائکه آسمان در تولد پسر مقدس ساد و مسرور است) طفل مذکور
که از برای اهل عالم و دبعهٔ الهی بوده علائم و آثاری در روی ... خود داشته
که مبین احوالات آتیه او می بود اگرچه ... حالات (لائو اسو) بعضی مطالب مستور
و غیر معلوم مانده در خصوص حالات (کنفسیوس) چیزی در ... کدار نشاه بعضی از آنها
را ذیلا درج مینمائیم چه بوسیله آن طریقه معیشت و اخلاق و آداب آن حکیم دست میآید
(کیو) یعنی حکیم دانشمند در زمان کودکی امیدواری که از سایر اطفال داشت کمال
اطاعتش نسبت بمادر خویش بود در آن وقات مادر ... بود ... بزرگی و اعتبارات
دیگرش احترام زیادی بود که ... از مردان و احساس ... از خود
میکرد علاوه وقار و سنگینی ... مراد که در حق مردمان ... و ... اسباب دست
بی اندازه اسباب خلوة میشد ... مرد ... و ... اهمیت
میداد که همیشه مجلس ... این بود که ... و ... عید و دعوت را ... نشستن
نکنند بعضی از اوقات چیزهائی ... بر ... مثل اینکه
میخواهد قربانی هدیه از برای اجداد خود ... امداد و پیشانی ... و مسکنت
بزمین میزد خلاصه تاسن هفت سالگی مادر ... ... داشت و بعد
در صدد شد که استاد و معلمی جهة تحصیل او معین نماید ولی چون ... در ... خوانی

بود مجبور نمود که معلم شخصی از برای اولادش مناسبت ندارد بیاورد لهذا اورا جهة تحصیل مقدمات بمدرسه عمومی فرستاد واز ان ببعد اورا (چونك نی)نام نهادبالجمله اندکی نگذشت که این جوان سر آمد سایر رفقا وهمدرسانش گردید وچون معلمش اورا چنین ماجر بزه و دارای هوش ودکا یافت کوشش در تحصیلات وتعلیمات او کرده او را خلیفه ونایب خود قرار داد که معاونت در کار هایش منمود علومی را که خودش تحصیل کرده بود در کمال سهولت و آسانی بسایرین تعلیم می نمود و از این جا معلوم میشود که این ترتیب از تحصیل بواسطهٔ (چونك نی) در چین معمول گشته و از انجا انتشار بسایر ممالك نمودکه هنوز در مملکت چین معمول و متداول است بالاخره (چونك نی) کارهای خلاف و نیاب معلمی را از هر جهة انجام میداد در حالی که ملاحظه وهمراهی از سایر رفقای خود نیز داشت تاانکه ترقیات اومایهٔ حسد ورقابت انهاان نگردد بدین ترتیب این جوان بسن هفده سالگی رسید و هنوز در تحصیلات خود عازم و جازم بود وچون از مخطوطات ونوشتجات قدیمی چین اطلاع حاصل نمود قلب او منقوش از هوی واخلاق قدما گردید در این بین مادرش او را مجبور نمود که شغلی پیش گیرد لهذا مباشری مختصری باو دادند یعنی مباشر کل بیع وشری وتقسیم حبوبات باو واگذار گردید مثل و در این باب مثل مردمان متعارفی نبود زیرا مردمان رسمی و متعارفی مثل ماشین کار میکنند و خیالی جز رفع تکلیف ندارند و این جوان همیشه در فکر تکمیل کار و ارتقای بدرجات اعلی بود خلاصه (چونك آسو) (چونك اسم خانواده اوست) شغلی که باو واگذار شده بود اگرچه مرافق نژاداو نبود قبول نمود ولی دور از اینکه باین شغل بحقارت نگرد چنان میدانست که در مباشرت این شغل بدولت وملت خدمت میکند و بکمال مواظبت مشغول این کار شد

ودر مملکت (لو) تصور می نمودند که مثل سایر ممالك باید حکمران و رئیس اعتماد بزیر دستان ومنسوبان خودداشته باشد و انچه اکه درامورات راجعه بدشان رایرت بدهند بایدقبول نمود ولی این جوان این ترتیب را منسوخ داشته در امورات و هر شئی باشد شخصا رسیدگی می نمود همه روزه از ابتدای سپیده صبح پیش ازهمه در محل بیع و شری حاضر میشد ودر انجا رسیدگی کامل باغذیه و اشربه می نمود و چون ریاست عمدهٔ او از جهة حبوبات بود لهذا سعی داشت که لازمهٔ معرفت وتشخیص و امتیاز مابین خوب وبدانها را از روی دقت بدست بیاورد در پهلوی خود چند نفرازمردمان کاردیده واهل خبره داشت تااینکه برای تشخیص

حبوبی اجناس اورا کمک نمایند ویك قیمتی از برای جنس بگذارند که ضرر بتابع نزنند وسود هم از برای مشتری داشته باشد بدین ترتیب از مواظبت ورسیدگی دائمی در امورات چندی نگذشت که تعدیاتی را که سابق براین در این رشته ریاست معمول بود منسوخ نمود باین معنی که هرقسم از تقلبات معدوم و برطرف گردید پس از اینکه تکالیف شخصی خود را انجام میداد مشغول بخواندن کتاب صرفه جوئی میشد واگر برحسب اتفاق ازمقر شخصیش خارج میشد بامعرفت نزد زارعین اطراف شهر برای اطلاع از اعمال زراعتی ویا بمغازه ها ودکاکینی که برنج وگندم وسایر حبوبات بود میرفت که رسیدگی نماید از زارعین واهل فلاحت از آنچه که زمین بدواً محصول میدهد و آنچه که بهترین رشوه است برای حاصلخیز نمودن زمین از بعضی مطالب مهمه دیگر که از کتاب ها مفهوم نمیشد تحقیق می نمود ونیز استفسار از بعضی مطالب لازمه دیگر دازقبیل تخمیر نشمن حبوب و محافظت نمودن از حشرات الارض ودیگر نگاهداشتن حبوبات بدون عیب و نقص تا زمانیکه انها رامتدرجاً بفروش برسانند و ایضاً از راه ترقی و تنزل قیمت اجناس از خریدوفروش وهم اینکه از چه راه ممکن است نفع و ضرر نماید اطلاع حاصل می‌نمود — خلاصه عامه مردم خوشوقت و مسرور بودند که یك چنین جوانی اشتغال بتکالیف شخصیش داشته باندازه که ممکن است غفلت از کار نمی نماید و چون محترمانه موافقت و همراهی باهمشهریانش میداشت اورامسرور در عقل و هوشمندی داشتند که از ان ببعد این اشتهار مایه بهرمندی او گردید بالجمله در سن نوزده سالگی مادرش او را مجبور نمود که تأهل اختیار نماید واو (کِك آنشی) را که از طایفه قدیمی مملکت کوچك (سونك) بود تزویج نمود در سال بعد او را اولادی بوجود آمد که او را (پیو) نام نهاد پادشاه (لو) چون مطلع از تولد این پسر گردید خواست اظهار خرسندی از قدوم این مولود نماید یکی از صاحبمنصبان خودش را نزد پدر طفل فرستاد او را تبریك و تهنیت نمود و باین صاحب منصب یکماهی قیمتی اعلی داد که برسم هدیه به پدرطفل برساند که پس از اینکه طفل یك ماهه شد جنبی ریابد تا سلطان هم در ان جشن حاضر باشد (چونك تسو) این عطیه را با کمال امتنان پذیرفت و محض یادگاری از این افتخار در میان طایفه خود پسرش را به (لی) که اسم همین جنس ماهی است موسوم نمود تا اعیان شهر خرسند و خوشوقت از رفتارهای این جوان شده او را از برای حکومت مشخص داشتند تا آنکه رفع تعدیات بی اندازه که در ییلاق واقع میشود مخصوصاً آنچه که متعلق بدواب وچهار پایانست نماید وازمطالبیکه

درباب هوش و ذکاء این جوان در کارهای شخصیش تعقل نمودند چنین نتیجه دادکه وزیر پادشاه اورا منصوب بناظم کل صحرا و گله و رمه داشت بایك اقتدار و تسلط فوق العاده تا اینکه بعضی قوانین را منسوخ بدارد و بعضی دیگر را که خود صلاح میداند مجری ومعمول نماید (خونك تسو) پس بیست وهفت سالگی بود وقتی که مامور باین شغل گردید از شهر باتمام لوازم شغل و ماموریت خود حرکت کرد و در هر نقطهٔ که او توقف می نمود مایل بود که صاحبان ملك را بخواهد و با ایشان صحبت بکند و مبدأ افتخار انسانی را بایشان بفهماند بالاخره از آنها استفسار از طبیعت و خواص زمین هایشان می نمود و از مقدار و صنف محصولی که هر ساله میتوانند بدست بیاورند از ایشان سؤال میکرد که اگر درکشت و زرع بیشتر دقت بنمایند آیا محصولشان بهتر خواهد شد و پس از اینکه این قبیل مطالب را سؤال نموده مجهولات را بر خود معلوم میداشت وحکم براجرای قوانین میداد و بعد کاملا در اجرای آنها کوشش مینمود وقتی که ساکنین قری و ییلاقات باو از قحطی و تنك دستی شکایت و اظهار میکردند جهة حقیقی آنرا بدست می آورد که اگر این فقارت و عسرت بر حسب طبیعت بوده است آنها را تشویق نموده بقدر کفایت معاش بایشان امدادمی نمودواگر بر خلاف این وصور از خودشان بوده آنها را سرزنش نموده و بآنها می فهمانید که باید رفتارشان را تغییر بدهند و خودشانرا اصلاح بنمایند بالاخره ایشان را نصیحت می نمود که تکلیف خود را انجام بدهند و از برای ایشان تعماتی میفرستاد که مایهٔ رضامندی دائمی ایشان میگردید (خنك تسو) خیلی زحمت کشید تااینکه زمینهائی را که سابقاً غیرقابل زرع تصورنموده بودند کشت وزرع بنمایند و بنصیحت کردن کفایت نموده ایشان راگاهی تکلیف مینمود و در ضمن آنها را تهدید میکرد و همچنین ایشانرا ضمانت در قرض های لازمه مینمود خلاصه بطوری در اعمال اغنام و احشام مراقبت و اشتغال داشت که خود بشخصه هرجاکه حرکت میکرد دوچوپانی می نمود وغرضش این بود که بساکنین و صاحبان گله بفهماند که تنها دخل امروزه و نفع یومیه شخصی خود را منظور نداشته باشند بلکه نفع عمومی راملحوظ بدارند که نفع عامه در آن باشد دراین صورت غنایم و فواید متدرجا زیاد شده بر غنیمت و تمول شخصی هر یك باندازه سعی ومواظبتش درکار افزوده گردید ونیز عدهٔ اغنامشان زیاد میشد صدماتی را که باو در این باب وارد میشد بواسطه حوصله بی اندازه وملایمت بی پایانش تحمل مینمود ولی این زحمتها منتج نتایج سعادت و خوشبختی برای او گردید دراین مدت چهارسال که او اشتغال

بان شغل پر زحمت داشت اوضاع صحرا بکلی تغییر نموده همه جا حاصلخیز گردید که همه بواسطهٔ کثرت رطوبت ترقی نموده و زارعین بارفاهیت احوال زندگی می نمودند
دروس بیست و چهار سالگی (حونك تسو) پیش تمام اعیان واما پسندیده و منظور نظر گردید در شرف این بود که بمناصب و درجات عالیه که سزاواری و لیاقت شخصی او را داشت منصوب گردد در آن حیان مادرش بسن چهل سالگی فوت نمود بر حسب آداب و رسوم سابقه چنانکه امروزه هم مرسوم و معمول است که پس از مرگ پدر و مادر اولاد باید دست از کار بکشد و (حونك تسو) هم چون نگهداری از قوانین سابقه مینمود و میخواست آنچه را که از قدیم الایام مرسوم بوده است محترم بشمارد لهذا چندی درمنزل ماند تا آنکه شرایط تعزیت و احترام مرگ مادرش را بجا آورد پس از انجام تشریفات لازمه مقرر داشت که نعش مادرش را حمل نموده در جنب جسد پدرش بگذارند وهمچو میگفت کهاشخاصی کهدرهنگام حیاتشان متحد و متفق بوده در حین ممات هم باید از یکدیگر مفارقت ننمایند بالاخره آنهارا پهلوی یکدیگر دفن نمودند بطوریکه شوهر بسمت مشرق و زوجه بطرف مغرب سررا بطرف شمال و پاها بسمت جنوب و بدنشان را در پناه حیوانات در تابوتهای محکمی کهتخته هایش بقدر چهار شست قطر داشت جای دادند و برای اینکه تا مدتی این بدنهافاسدنشودآن تابوت هارا بیك روغنی اندود نموده و در روی یك قطعه زمین بلندی قرار داده بودند که تقریباً مثل یك تپهٔ کوچکی شده بود این ترتیب از تشریفات مخالفت داشت تا آنچه کهدر آن زمان معمول بود بنابرآنکه مرسومات قرون سابقه دراین باب متدرجاً منسوخ شده بود رسم برآن بودکه مردمان مردگانشان را دریك قطعهٔ زمین لم یزرعی که هنوز شکافته نشده ودست نخورده بود دفن میساختند پس ازآن چندروزی عزاداری کرده تشریفات تمام میگردید این قلت احترام نسبت بمردگان چنان مایهٔ جهالت و فساد اخلاق شده بود که مخصوصاً در همین ایام رؤسای ملوك الطوایفی خودرا بکلی مطلق العنان نمودند بدون اینکه اندك خجالت وشرمساری از سلاطین [illegible] وهرکو [illegible] [illegible] های خود را [illegible] پیشه ساخته بودند از انجمله یك عدهٔ زیادی از مردمان بی اعتنائی بمردگان را ترجیح بر حفظ مراتب میدادند و سلطان هم دراین باب اعتنائی نمیکرد حکومت هم بهیچ جهات اجازه دراین باب نمیداد (حونك تسو) هم خود مصروف بدفع اینگونه حالات وعادات ذمیمه نمود ومصمم شد که باهرکس که صحبت میکند از این راه سخن بگوید چون بنی نوع انسان اشرف مخلوقات و اعظم موجودات است

تمام اجزاء آن که عبارت از هر فرد فرد این اشخاص باشد لایق احترامات فوق العاده میباشند ودر حقیقت نوع انسان حکم سلطان زمین را دارد لهذا آنچه که در روی زمین موجود میشود باید مطیع و منقاد قوانین و احکام انسان باشد ودر واقع اگر نوع انسان درمقابل حیوانات ومواد آلیه گذارده شود از اینکه پس از مرگ او را بی اعتنائی نموده احترام بجسد او نگذارند اورا حقیر شمرده سلب لیاقت از او نموده‌اند و نیز با زبان لین و ملایم از رشته محبت ومهربانی که باید عموم مردم نسبت بیکدیگر داشته باشند سخن میگفت و بانشان میفهمانید که چگونه این رشته محبت ممکن است ان اشخاص که لاحقا دارای زندگی شده اند با ان اشخاصی که سابقا از دنیا رفته اند متحد بسازد که عبارة اخری چون اشخاص حی و زنده کلیة دارائی خود را از قبیل علم ودولت وشوکت وعظمت به پیشینیان مدیون هستند وهراعتباری دارند از انها دارند لهذا در ازاء این موارث وفواید که اسلاف دارند باید انها را طریق شکر وامتنان داشته محترم بشمارند وساده ترین وسیله ان است که ایشانرا مفتخر بسازند لاینفرین هدایا و تعارفاتی که در خور احوالشان است بانها تقدیم نمایند بالاخره مصمم شد که تشریفاتی مشابه تشریفاتی که در قرون سلطنت سابقه معمول بود مرسوم بدارد و این حکیم فیلسوف شروح ذیل را بیان نمود

شکی نیست که تمام اعقاب در دورهٔ خودشان اقدام بری و اجرای کاری نمیکنند مگر انچه را که ازاسلاف خود دیده اند واحتراماتیکه‌شمانسبت به پیشینیان خویش مرعی میدارید اخلاقی که شما را جانشین میشوند همان احترامات را بشما خواهند گذاشت

رفتار این حکیم سرمشق ازبرای هموطنانش گردید وپیوسته اورا پیروی می نمودند ودر حسب رفتار های هموطنانش که در ممالک مختلفه متفرق شده بودند معمولات سابقه او حیث محترم شمردن مردگان نیز مجدداً در تمام ممالک مرسوم گردید وپس از آن دو هزار سال لاینقطع پیروی این قانون را داشتند چنانکه همین نحری نیز قرار شد (حونک تسو) مدت سه سال در خانه منزوی شد نص اینکه لجهة مادرش عزاداری نکنند و در این مدت عزلت وقت خود را صرف تحصیل نمود وروح خود را از کلال عقلانی تقویت داد وان مبلی که او غوررسی در تحصیلات خودداشت بهیجان آمده انچه را که در جوانی تحصیل کرده بود مراجعه نمود ودر واقع تحصیلات سابقه را با یك سعی و کوششی که مختص اشن کامل است در ذهن حاضر کرد در قوانین تغییر نا پذیر اسلاف عمق وغور رسی بسزا داشت و سراطی

را که ممکن است منشأ این قوانین باشد پیوسته می جوید و نیز تصور می نمود که بچه راه ممکن است مردم را مجبور در اجرای قوانین نمود و بعد از این خیالات و از این مقدمات نتیجهٔ حاصل میکرد همواره دنبالهٔ او را گرفته انجام میداد و سعی داشت که از کتب تاریخیه انچه را که عقلای سلف پیش نهاد خویش میداشتند تا انکه بدون خطر بمقصود خود نایل شوند اطلاع و آگاهی یابد

بدین رشته تحصیل رشته دیگری که افاده عامه در ان ملحوظ بود منضم ساخت از این قرار که یا مشق ژیمناستیك می نمود ویا مثل اهالی چین صنایع شش گانه را که باید عامه مردم دارا باشند تحصیل میکرد فیلسوفان قدیمی صنایع شش گانه را بشاگردان خود تعلیم می نمودند وغرضشان این بود که بمجلس عمومی ازرشتهٔ دانش مخصوص خود ادای تکلیف بنمایند چنانکه یك نفر که ملقب بلقب فیلسوف وحکیم وغیره میشد تصور می کردند که این شخص دارای علوم معنوی ومطالب روحانی است بلکه اورا یك چنان شخصی میدانستند که همراهی واقدام درپیشرفت علوم عملی مینماید از قبیل علم موزیك و تشریفات مذهبی وعلم حساب وعلم نوشتن وصنایع جنگی وطرز راه انداختن درشکه وعرابه ها بواسطهٔ اسب یاگاووسایرعلوم واعمال صناعیه خلاصه اینگونه اقدامات واعمال که مخالف بود با انچه که فلاسفه سلف خصوصاً فیلسوفان روحانی ومعنوی ازقبیل (لائو تسو) و(وی آزا) وسایر فیلسوفان که بعد اسم انها را ذکر میکنیم (جونك تسو) درپیش گرفت (لائو تسو) معتقد بعقل اول بود وهمه چیزرا از آن میدانست (جونك تسو) برخلاف ازخود عقیدهٔ نداشت واز آن طرق وآئینی که عقلای سابقه اقرار کرده معناً نقل نموده بودندنتیجه مذهبی استخراج مینمود وحال انکه (لائوتسو) بعقل اول ودلیل مطلق معتقدبود اینگونه منقولات را هیچ معتبر نمیدانست

مدت عزاداری (جونك تسو) برای مادرش سر آمد لباسهای عزای خودرا از تن برآورده روی قبر مادرش نهاد ولباسهائیکه مقتضی فصل بود دربرکرد چون وارد منزل خویش گشته با آلت مخصوصی ازآلات موسیقی که (کن نام داشت مشغول نواختن ساز شد ولی خرمقامات غم انگیز والحان اندوهناك ازآن شنیده نمیشد درعوض اینکه برحسب رسومات مملکتی بدیدن سلطان ووزرا برود تا انکه بشغل های بزرك دولتی مفتخر وسرافراز شود مشغول تحصیل وکشف آثار وابنیهٔ قدیمهٔ تاریخی گشت اشتهاریکه بواسطه علم وکمالش یافته بوداورامحبوب القلوب

بزرگان ورؤسای مملکت نمود چه مخصوص انکه پندی در خصوص مسائل سیاسیه و مدنیه از او بگیرند درصدد ملاقات او برمی آمدند همیشه سعیش براین بود که مطابق سؤالاتیکه می نمایند جواب دهد یکی از حکام مملکت چین مأموری نزد وی فرستاد تا انکه دستورالعملی از برای رفتار و سلوک با مردم بگیرد (کنفسیوس) پس از اینکه خوب سخنان ویرا استماع نمود اینطور جواب داد در صورتیکه آقای شما و مردمانی را که محکوم بحکم او میباشند نمی شناسم چه طور می توانم پندی دهم که مفید بحال طرفین باشد ولی اگر میخواست بداند که سلاطین پیش بر حسب مقتضیات زمان چه کار کرده اند باکمال میل و خرسندی خواهش او را بجای میاوردم چه در این صورت آنچه را میدانستم باو می اموختم علیهذا خواست آنچه را که شما گفته ام بآقای خود از روی واقع اظهار نمائید ظاهراً جوابی را که داده است بشخص سلطان رسانده زیراچند سال بعد را (کنفسیوس) بدیدن سلطان مزبور رفته مشغول حرج و تعدیل قوانین و اخلاق ان ناحیه گشت پس از انکه اجرای مقاصد خود را نمود مترصد شد بمسقط الراس خویش معاودت نماید ولی اصرار زیاد نمودند که در همان نقطه بماند حکیم در جواب گفت — وقتیکه بدینجا امدم بتکالیف خود عمل کردم حال که از اینجا محروم میبرید کاملاً بخود عمل میمانم چه شاید پس از رفتن سایر نواحی هم خدمتی کنم حکیم دانشمند در این مسافرت همچو استنباط نمود که از برای دانستن اخلاق و اداب ملل مختلفه باید شخصاً سفر کرد تا از روی تحقیق درک مطالب را نمود چه خیلی کم اتفاق می افتد که روایت سایرین بخطا و دروغ امیخته نشده باشد خلاصه (کنفسیوس) درانوقت که منتها سن بیست و هفت سالگی رسیده بود کارش مداومه مسافرت کردن و تهذیب اخلاق سلاطین و حکام و سران مملکت بود بواسطه اواره و اشتهاریکه داشت هر کدام ازانها در پذیرائی او سبقت میکردند و بریك دیگر حسد میبردند دراوان حکیم دانشمند شنید که در حکومت نشین (کی) شخصی پیدا شده که علم موسیقی را بدرجهٔ کمال رسانده مخصوصاً مقامات والحان قدیم را بخوبی میداند پس از برای تحقیق و اطمینان ملاقاتش عزیمت انسامان کرده و خود را از جمله شاگردان موسیقی قرار داد این شخص علم موسیقی را بهترین نعمت های آسمانی تصور می نمود چه میگفت نواهای موسیقی جلوگیری از هواهای نفسانی میکند وبر تکمیل مراتب انسانی می افزاید خلاصه انکه ازعلم وعمل آن چنانکه شاید وباید ما حکیم دانشمند صحبت نمود هنگام نواختن در حرکات مضراب (کنفسیوس) کمال دقت را می نمود

باندازهٔ حواسش متوجه آن آلت گشته بود که پس از اتمام مقامات باز خیالات الحکیم مصروف آن نغمه بود که گویا هنوز آن صداوا میشنود پس از درس معلم موسیقی که (سیانك) نام داشت به (کنفسیوس) اظهار داشت برای امروز کافی است آنچه را که تعلیم کرده ام خوب بیاموزید چند روزی نگذشت سیانك درس پیش را مذاکره نمود و بعد همان درس را در حضور سایر تلامذه از (کنفسیوس) سؤال نمود و از سرعت انتقال وفراست او خیلی خوشحال و مشعوف گشت خلاصه در همان مجلس باو گفت شما باید درس دیگری بگیرید (کنفسیوس) جواب داد از شما مستدعیم چند روزی صبر نمائید تا اینکه خیال گوینده مقاماتی را که درس گرفته ام پیدا کنم سیانك قبول کرد و گفت پنج روز دیگر بشما مهلت میدهم چونکه این وعده بسر آمد (کنفسیوس) نزد استاد خود حاضر شد وعبارات ذیل را ادا نمود حالا مثل این است که مقصود خود را در وسط ابری ملاحظه می نمایم پنج روز دیگر از شما مهلت میخواهم هرگاه پس از این مجرور باز بمقصود خود نایل نشدم یقیناً عدم قابلیت اینکار در من معلوم خواهد شد و از این قرار دیگر خود را مشغول علم موسیقی نخواهم کرد » معلم در نهایت حیرت جواب داد که با کمال میل خواهش شما را قبول میکنم در صورتیکه از اظهارات شاگرد خود مات ومبهوت بود چون روز پنجم بسر آمد (کنفسیوس) هنگامیکه از خواب بیدار شد تصور نمود که حال او دیگر گون شده است همان روز را به پیش معلم خود رفته بیانات ذیل را نمود

شاگرد شما (کیو) آنچه را میخواست پیدا نمود امروز حال خود را مثل کسی می بینم که در نقطهٔ مرتفعی ایستاده و نظر آن بتمام اطراف و جوانب احاطه دارد آنچه را که باید از علم موسیقی بفهمم فهمیدم با استقامت و صبر و حوصله مقصود گویندهٔ مقاماتی را که بمن درس دادید ملتفت شدم مقصود او باندازهٔ خوب برمن واضح و مبرهن گشته که گویا شخص اورا برأی العین مشاهده می نمایم همچو تصور می کنم که آن شخص قدمتوسطی دارد وصورتش قدری طویل است و رنگ رخسارش ما بین سفید و سیاه چشمهایش درست است و پر از ملایمت رفتارش نجیبانه است و آهنگ صدایش قدری درشت و هیکل او گواهی بر تقوی و احترامات و عشق و محبت میدهد اگرغلط نکنم این شخص محترم (و توانك) معروف میباشد » معلم موسیقی از کمال فراست و درایت شاگردش خیلی محظوظ و مشعوف شد پس در جلو او بسجده افتاد و عبارت ذیل را ادا نمود (شما شخصی هستید عاقل و دانا

و محتاج بتعلیمات من نیستید این منم که باید شاگردی شما را قبول کنم و از این تاریخ بعد خود را شاگرد و مرید شما میدانم) قصهٔ مذکور شاید اسباب خنده کسانی شود که قدما را بی بهره از علم و دانش میدانند ولی آن اشخاص کسانی هستند که علم و معرفت را از مختصات این دوره میدانند و از روی منیت و کبر کمال و تربیت را تنها نسبت بخود میدهند خلاصه پس ازانکه حکیم دانشمند علم موسیقی را فرا گرفت بوطن خود مراجعت کرد و خیالش براین شده که مابقی عمر خود را مصروف ترتیب زندگانی شخصی نماید پس از تأمل بسیار منافع و مضار امورات زندگانی را مقایسه نمود و نظر عمیق زیادی که بامثال و اقران خود داشت نتوانست از بدبختیهای نوع بشر اغماض کند پس مصمم شد که آنها را بهرطور باشد بتکالیف خود وادار نماید و طریقهٔ تقوی و پرهیزکاری ابناء انسان نشان دهد ابداً منافع شخصی و خیالات خانگی جلوگیری از اقدامات او ننمود پس قصدی نداشت مگر اینکه عمر عزیز خود را صرف فواید عامه نماید اگر چه این مسئله خیلی اسباب زحمت و مخاطره از برای او شده بود هر وقت اقوام و دوستانش باو اصرار میکردند که قبول امتیازات و شئونات کند در جواب میگفت شما عبث زحمت میکشید هرگز مرا از خیال خود باز نخواهید داشت چه من باید نسبت تمام افراد بشر باوفا باشم زیراکه تمام آنها افراد یک نوعند (بنی آدم اعضاء یک دیگرند) و مثل این است که همه از یک خانواده باشند و من باید معلم و مربی تمام آنها باشم پس فقط اکتفا بدادن نصیحت و پند نمیکرد بلکه خود را یک نوع مدرسی قرار داده بود که در محضرش هرکسی حاضر میشد و کسی نبود که از روی میل و رغبت از او کسب علم و دانش نماید پس پیر و برنا و صغیر و شریف فقیر و غنی لشکری و کشوری تمام بحوزهٔ افادت و افاضت او حاضر میشدند و هرکدام دستور العملی برای زندگی و معاش و معاشرت خود میگرفت طولی نکشید که صیت اشتهار حکیم دانشمند از حدود خطه (لو) در گذشت سلاطین و حکام ولایات برای مشاهدهٔ حالات و استماع مقالات او شیفته و آشفته شدند مخصوصاً پادشاه (تسی) اول کسی بود که بشخص او ارادت پیدا کرد پس یکی از رجال خود را نزد او فرستاده وی را نزد خود دعوت نمود چنانکه یکی از سلاطین که (دنی) نام داشت افلاطون را به پیش خود دعوت کرد نه فقط بملاحظهٔ اینکه بجهة امورات سلطنتی کسب دانش و تکالیف نماید با که بیشتر بلحاظ آن بود که محض افتخار با همچو شخص عاقلی مصاحبت نماید و اورا بمسند خود پا برقته باشد المقصه

(کنفسیوس) نزد سلطان (تسی) رفته چند نفر از شاگردانش با او همراه شدند چون که از آن بلد خارج شد جمعی از جوانان با او همراه شدند و چنین اظهار داشتند که مقصودشان کسب علم و دانش میباشد از مصاحبت آنها ابا نمود و آنها را با خود همراه نمود زیرا یقین داشت که اگر قصد دیگری در دل و خیال دیگری در سر داشته باشند عنقریب حکیم را رها خواهند نمود و بجای دیگری خواهند رفت کنفسیوس اول حرفی را که بجهة تعلیم تلامذه بزبان آورد جمعی بود که عیسی بحواریون گفت

« شماها چشم از پدر و مادر برادر و خواهر زن و فرزند میپوشید تا آنکه با من همراه شوید »

خلاصه چون بحدود ناحیهٔ (تسی) رسیدند فیلسوف واتباعش صدای موحشی شنیدند چون ملتفت شدند شخصی را دیدند که مشغول جان کندن بود چون که ملاحظه کردند دیدند آن شخص بپای درختی ایستاده و طنابی در دست گرفته مشغول خفه کردن خود میباشد شاگردان شخص مذکور را از خفه کردن خود مانع شدند کنفسیوس چون از عرابه پائین آمد نزدیک آن بدبخت رفته جهة یأس و بدبختی او را سؤال نمود آن شخص که از مهربانی حکیم دانشمند خیلی متأثر شد در جواب گفت

در عنفوان جوانی عشقی جز تحصیل نداشتم پس از آنکه چیزهائی را که مقتضی آن سن بود فرا گرفتم باقتضای نتایج تحصیل میل بمسافرت نمودم از خانه پدر بیرون آمده تمام ممالک را که ما بین چهار دریا میباشد سفر نمودم بعد از چند سال بوطن خود مراجعت کردم در اثنا ری که رفتم پس از چندی پدر و مادرم بدبختانه فوت کردند و خدمتی که قابل حقوق آنها باشد تا آنوقت از دستم بر نیامد و این مسئله اولین سبب حزن و اندوه من گشت

چون اقدام بسفر نمودم خیالم بر این بود که بواسطهٔ خلطه و معاشرت با هر قبیل مردم اخلاق و عادات آنها را بدست بیاورم و تصور کردم پس از کشف این مطالب می توانم راهی پیدا کنم خدمتی به بنی نوع خود کنم و بمقصود خود نایل شوم در وقت مراجعت از برای راهنمائی خود وسایر خود را کافی تصور مینمودم چون زمان عزاداری بسر آمد خود را به خدمت پادشاه (تسی) نمودم این پادشاه که همیشه اوقات مشغول لهو و لعب بود ابداً و بمن اعتنائی نمیکرد بدین لحاظ حرفها و کلمات مرا نمی پسندید و این مسئله دوم سرمایه و موضوع کسالت و پریشانی من گشت

درآن اوقات چند نفر دوست در وطن داشتم و چندین دوست دیگر در ممالک مختلفه

سیاحت کرده بودم پیدا کردم همچو تصور می نمودم طریق عهد و وفا را نسبت بمن از دست نداده اند پس بدیدن انها رفتم و حال انها را بکلی دیگرگون یافتم بجای اظهار دوستی جز کلمات سرد و بی اعتنائی و نفرت چیزی ندیدیم و این مسئله هم سبب غصه و پریشانی من شد

از همه بالاتر انکه پسری داشتم بجای اینکه مایهٔ تسلی خاطر من و مرهم زخمهای من گردد از من دوری کرده بر خلاف میل و رضای من سیاحت و ولگردی اختیار نموده هر کجا میرود میگوید من پدر و مادر ندارم هر دو انها در رود خانهٔ غرق شده اند شب گذشته تمام این بد بختی ها و مصائب بانواع و اقسام مختلفه بخاطر من بیامد با کمال درد و الم با خود گفتم مبلغ این بود که در زمرهٔ عقلا محسوب شوم و میخواستم سایرین را مثل خودم بکنم گمان میکردم که باین رتبه ومقام رسیده ام و بر هوای هوس تسلط پیدا کرده ام و حال انکه تکالیفی که تمام مردم بر حسب معمول مجری میدارند من مجری نداشتم چرا که اولا فرزند خوبی نبودم زیرا از پدر و مادرم دست کشیدم مخصوصاً در زمانی که می توانستم بانها خدمت بکنم وثانیاً انکه وطن پرست خوبی نبودم چه خدمتی را که باید بوطن و اهل وطن خود بکنم نکردم پدر خوبی نبودم چه از تربیت پسر خود غفلت کردم و چیزهائی را که باید همه کس بداند یاد نیاموختم این خیالات موحش اسباب این شد که من از زندگی خود متنفر و بیزار شوم و چشم از حیات خویش بپوشم پس بدین لحاظ باین نقطه آمده تا انکه رشتهٔ حیات خود را مقطوع سازم

کنفسیوس با کمال رقت و شفقت باو جواب داد « هر چند که خطاهای شما بزرگ است ولی از همه خطاها بزرگتر این است که یأس و نا امیدی پیدا نمودی تمام خطاهای شما را میشود جبران و اصلاح نمود مگر خطای اخیر را شخص شما قدمهای اولی را که در عرصهٔ زندگانی بر داشته اند بکلی خطا بوده است راهی را که راه عقل تصور نمودید راه ضلالت بوده پیش از اینکه انسان از زمره عقلا محسوب شود باید خود را مثل سایر مردمان بماند چه انسان وقتی عاقل محسوب میشود که تکالیفی را که طبیعت محبهٔ افراد بشر قرار داده بآن تکالیف عمل نماید دوست داشتن و خدمت نمودن باشخاصی که ولی نعمت تو هستند بلکه مایه و پایهٔ زندگی و عمر تو شده اند بزرگترین تکالیف ومهم ترین مساعی بوده چون از این نکته غفلت کرده اید دوچار این بدبختی ها و مصائب شده اید حال تصور نمائید که وقت ازدست رفته قدری

جرئت پیدا کنید و مصداق تجربهٔ را که از قرون متوالیه استنباط نموده بکار زنید و باندازهٔ خوب این مطلب را در عقل جولان دهید که در هیچ وقت و هیچ حال این مطلب از ذهن شما بیرون نرود تا زمانیکه انسان زنده است نباید هرگز یأس و نا امیدی را بخود راه دهد چه ممکن است بطرفة العینی غم و اندوه زیاد او بمسرت و خوشحالی مبدل شود و از منتهای بدبختی بغایت خوشحالی و نیکبختی برسد پس جرئت گرفته نزد خود مراجعت نمائید و مثل اینکه از امروز قدر حیات و زندگانی را ملتفت شده باشید دقیقهٔ از عمر خود را ببطالت نگذرانید پس حال نیز میخواهید که در زمرهٔ عقلا محسوب شوید) بعد حکیم دانشمند رو بکسانیکه با او همراه بودند نموده عبارت ذیل را ادا نمود (آنچه را که این شخص بدبخت نقل کرد از برای شماها درس خوبی میباشد پس در این باب باید خیلی تأمل و تفکر نمائید) خلاصه بعد از انقضاء این مجلس سوار عرابهٔ شده شروع بحرکت نمود در این بین چند نفر از اشخاص جوان که با او همراه بودند و متذکر نصایح حکیم شده بودند بخصوص او آمده مرخصی طلبیدند که بروند در چند قدم دیگر چند نفر دیگر نیز مرخصی خواستند چون بمنزل رسیدند سیزده نفر از همراهان وی بجهت خدمت بوالدین خود و پاس حقوق آنها از او مفارقت کرده بودند مطالب مذکوره مبنی بر قوانین کنفسیوس و پایه و مایهٔ عقاید اخلاقی چینیها محسوب میشود و همین است انچه که مبنی بر این قوانین باشد هرگز رشتهٔ اتحاد و اتفاق را با متقدمین گسیخته نخواهد کرد و نظم و ترتیبی که مردم را تماما مربوط میکند بهم نخواهد زد و همیشه به پیشینیان اطاعت و پیروی خواهد داشت ولی گویا مقدرات الهی بر این جاری شده است و تنها قوانین کنفسیوس برای بنای این ترتیب کافی نیست و هر زمانی اقتضائی دارد

(کنفسیوس) چون بنزد پادشاه (تسی) رسید باکمال احترام پذیرفته شد ولی شاهزاده ابداً مترصد و حاضر نشد که از او کسب علم و اطلاعی نماید چنانکه یکسال تمام حکیم دانشمند در دیوانخانه فرمانفرمای تسی بود بدون اینکه از او در خصوص امورات دولتی و مای سؤالی بشود چه آن پادشاه تصور مینمود همینقدر که شخص حکیم مذکور را مورد الطاف ملوکانه خویش سازد ادای تکلیف نموده است چنانکه خواست یکی از شهرهای مملکت خود را باو ببخشد ولی کنفسیوس از قبول آن امتناع نمود بملاحظه اینکه خدمتی نکرده بود که سزاوار این مرحمت باشد پس از چندی فرمانفرما مجدداً وی را تکلیف بقبول آن کرده باز حکیم دانشمند ابا از قبول فرمود تلامذه از حال استاد خود متعجب شده بعضی از آنها بعرض کلمه ذیل جسارت کردند

ای استاد آیا رائحه کبر از امتناع و اصرار شما استشمام نمیشود استاد جواب داد که شما مامت نیستید چه به فرمانفرمای (تسی) رامیشناسید ونه مقصودمرا میدانید ومیگفت که برای منصب وغرض شخصی باینجا نیامده است پس تلامذه سر بزیر انداخته دیگر جوابی ندادند درآن اوان آثار شورش واغتشاش درسلطنت (چئو) هویداگشت (کنك وانك) پسر کوچکتر خودرا بولیعهدی خویش انتخاب نمود ولی نکشید که درگذشت سلطان جوان چون ازعهدهٔ سلطنت برنیامد خلعش نمودند ویکی ازبرادرهای ارشد ش اورابقتل رسانیده بجای وی نشست این حوادث سبب شد که کنفسیوس نتوانست بنا برخیالی‌که داشت بدیدن خانوادهٔ (چئو) برود ودر ایالت (امی) بسر میبرد دراین اوان عدد شاگردان او بقدری زیادشد که سلطان از جاهای سلطنتی منزل خیلی بزرگی او برای پذیرائی انها بجهت حکیم دانشمند معین نموده باو چنین گفت ای حکیم همچو فهمیده ام که ازاطراف وجوانب بدیدن شما آمده اند وازشما پند ونصیحت مطلبند پس ازبرای شما منزلی لازم است که بتوانید درآن تمام کسانی را که از شما دیدن میکنند پذیرائی کنید روزی از روزها سلطان وحکیم باهم صحبت می نمودند درآن حین رسولی ازطرف امیری که دردیوانخانه پادشاه (چئو) داشت در رسید و بعضی اخبار کلی مخصوصاً بوی حاضر نمود علاوه معروض داشت صاعقهٔ ازآسمان آمده یکی ازتالارهای سلطنتی (چئو) را بکلی سوزانده و تمام اهل شهر ازدیدن آن مات ومبهوت شده‌اند چون رسول مشخص نکرد که تالار کدام یك ازسلاطین (چئو) بواسطهٔ صاعقه‌آتش گرفته لهذا سلطان ازفیلسوف سؤال کرد که کدام یك از دودمان (چئو) ممکن است مبتلای باین‌حادثهٔ‌آسمانی شده باشد فیلسوف درجواب گفت شکی نیست که این حادثه در تالار مخصوص (لی وانك) واقع شده است سلطان دلیل این مطلب را سؤال نمود فیلسوف جواب داد که چون سلاطین وبزرگان روی زمین بد رفتاری وحرکات ناشایسته مینمایند درحالتیکه رعایا وزیردستان بواسطه احترامات بیجا وخوف از سؤ جزا نمیتوانند ازخطاهای انها سخن بمیان آرند لهذا بلاهای آسمانی زود باین تالار که بانی کرده بانت نمود ... قبیحهٔ ایشان را مجازات میدهد وچون (لی وانك) که هشتصد و هفتاد وهشت سال قبل از میلاد جلوس بتخت سلطنت نمود بپادشاهی خود مغرور واغلب قوانین عاملانه (ون وانك) را منسوخ نمود اول کسی بود که ملبس بلباس زردرنك ومزین بزیور آلات شد واول امپراطوری بود که عمارات وقصرهای مرتفعه عالی بنا نمود وعماراتش را ازاثاثهای مبهنی آراسته کرد

وکالسکه هایش را اسبهای براق زرد قشنگ بسته بود وبالجمله اول کسی بود که دردربار وسرای دولتی جاه وجلال وزینت وحالی که مایهٔ حجات واتصال سلاطین متقدم بود قرارداد لهذا درمکانی که مشخص شده بود برای برپا داشتن تشریفات محترمانه با افتخار او صاعقه آسمانی درآن مکان سقوط نموده خواست تا بمردم بفهماند که چنین سلطان لایق این اندازه احترامات واین قربانیها نیست وهمچنین آسمان خواست سلاطینی راکه مایل بتقلید وپیروی (لی وانك) بودند متذکر کنند تا پیرامون این خیالات نگردند پس از اینکه فیلسوف این تقریرات را نمود سلطان دراین باب جوابی نداد وازرشته یکری صحبت نمود وپس از اینکه فیلسوف را اجازه مرخصی داد محرمانه فرستاد تا حقیقت واقعه را تحقیق نمایند پس از مراجعت محقق شد که احتراق در تالار (لی وانك) واقع شده بود و آنچه را که فیلسوف شرح بیان نموده عین واقع بود سلطان پس از شنیدن این مطلب در فکر فرو رفت و بعد باشخاصی که در اطراف وی حضور داشتند چنین گفت «هیچ کونبد مراار داشتن این گنج شایگان ونعمت رایگان یعنی وجود (حونك تسو) که بزرگترین اشخاص تمام عالم است این شخص نه تنها انسان متعارفی است بلکه علاوه براین فیلسوف کامل العقل و مقدس حقیقی صافی ضمیری است که هر چه در هر جا واقع شود از برای او مثل این است که برأی العین دیده باشد پسر یکی از بزرگان مملکت (لو) بدرش قبل ازمردن سفارش کرده بود که شاگردی و مریدی (حونك تسو) را قبول نماید بنا بر نصیحت پدر در سلك شاگردان و مریدان این حکیم منسلك شده بود و چون این پسر دانست معلمش مایل است که مسافرتی بپای تخت مملکت نماید برای اینکه عمارات وابنیه آنجا را ملاحظه نماید از سلطان (تسی) و سلطان (لو) دراین باب اجازه خواست سلطان (لو) در جواب او چنین نوشت

« برای اینکه از قبل خود همراهی و مساعدت بشما ومعلمتان از جهة راحت در این مسافرت نموده باشم یکی از صاحب منصبانم را نزد شما فرستادم تا اینکه محکوم حکم و مرجع خدمات شما باشد و دیگر یکی از کالسکه های خودم را که دو اسب بسته است از برای سواری شما فرستادم بسلامت بروید خلاصه آن بزرگ زاده باتفاق فیلسوف سوار کالسکه شده بهمراهی صاحب منصب (لو) حرکت نمودند پس از اینکه بپای تخت مملکت رسیدند ملاقاتی ما بین ایشان و (جانك هونك) فیلسوف موسیقی دان اتفاق افتاد او خواست حضرات را در خانه خودش منزل بدهد بلاحظه (حونك تسو) را بدربار دولتی بردو بیکی از وزرای

قدیمی معرفی نمود شخص وزیر کاملا از او پذیرائی کرد و از طریقهٔ مذهب و ترتیب تعلیمش اختبار و استعلام نمود (حونك تسو) در جواب چنین گفت

« طریق من طریقی است که عامه مردم می باید پیروی آن نمایند و آن عبارتست از طریق و آئین (یااو) و (شون) اما ترتیب تعلیم من بسیار سهل است از این قرار که من رفتار قدمارا سر مشق قرار داده نصیحت میکنم که کتب مقدسه را قرائت کنند ومایل هستم که عمق وتأمل در نصایح مسطوره در آن کتب نمایند » این است حقیقة شرح طریقه وآئین این فیلسوف چینی به بیان موجز ومفید وزیر از (حونك تسو) سؤال نمود که از چه راه ممکن است تحصیل عقل نمود و گفت راهی من نشان بدهید که ممکن العمل و سهل الحصول باشد فیلسوف جواب داد که شما از من مطلب عمدهٔ سؤال کردید این مطلب ذیل را که من حالا بشما میگویم خوب ضبط نمائید شاید که عیبهای خود تان را در این چهار مطلب بیابید

فولاد بهر اندازهٔ که سخت باشد او را میشکنند آنچه را که بنظر خیلی سخت و محکم است اغلب سهل الأنهدام است شخص متکبر همیشه خود را برتر و بالاتر از همه میداند و تصور میکند که هر چه سایرین دارا هستند طفیل وجود او است و سایرین بر خلاف این شخص متکبر را ازهر جهة دانی و پست شمرده از هیچ جهت باو موافقت و همراهی ندارند انسان شوخ و خوش مشرب از هر جهة موافق و همراه است با من امید که دارای همه چیز باشد ولی او مغبون از روش خویش است اگر مردم غور در معانی این کلمات نمایند و پس از فهمیدن بطوریکه باید و شاید پیروی داشته باشند ممکن است که این نصایح ایشان را بمنتها درجهٔ عمل برساند یکی ازامنای دربار موسوم به (لیووانك گونك) از میریان (حونك تسو) پرسید که کیست این فیلسوف که تازگی وارد شده است و از احوالات او چنین و چنان میگویند میریان چنین جواب گفت

در این عصر هیچکس را ممنون با او مقایسه و سنجش نمود زیرا که او منتهی درجه عمل را میرساند دو چشم او مثل دو چشمهٔ نور میباشد قامت او بلند قدم و همت بلند است بزرگ هایی دارد بلند بود او اندکی خمیده از عقب او حرکت ... نمیشد شباهت بسیاری بفضلا و دانشمندان بسیار ممتاز قدیم دارد و سرو کار میداند که از اشخاص است تیز حرف چه از حیثیت کمال و چه از حیثیت عقل کسب مطالب نماید ... بلوغ ...

غنیمت شمرده ضبط میکند و سعی دارد که طریق مذهب قدیم را ازدست ندهد بطوریکه در قرون آینده هم نیز مقبول و پسندیده خواهد بود باین معنی که قوانین او را سر مشق قرار داده رفتار خواهند نمودچون سخن بدینجا رسید (لیو وانک خونک) قطع کلام او را نمود و گفت چگونه ممکن است که (خونک تسو) در قرون آینده مقبول و پسندیده شود در جواب گفت اگر تعلیمات حسنهٔ (یاا) و (شون) برطرف شوند اگر قوانین عاقلانه اول قانون گذاران مملکت ما فراموش شوند و اگر تشریفات مذهبی غفلت بشوند و بالاخره اگر اخلاق مردم بکلی فاسد شوند آنوقت قرائت نوشتجات (خونک تسو) بخاطر مردم میرساند که اجرای قوانین را نمایند ونیز یاد آوری میکند که تعلیمات واعمال قدیمه که معبد بحال مردم هستند نگهداری نموده از دست ندهند پس از اینکه (خونک تسو) را مطلعش نمودند که (چا نك حونك) از او تمجید و مدیح نموده است مسطور ذیل را بیان نمود

این اندازه تمدیح از برای من اغراق گوئی است و من هیچ لیاقت او را ندارم فقط میتوانند بگویند که من یك کمی موسیقی میدانم ودیگر مواظب هستم که نقصانی در تشریفات مذهبی نشود (حونك تسو) چون که حود را بپای تخت مملکت یافت میل کرد که اماکن عالیه و معابدیکه در آنجا طایفه سلطان احداد خود شان را مفتخر میساختند مشاهده نماید رفت در معبد نور (من تان) در آنجا همه چیز را رسیدگی نمود و میخواست که هنگام تشریفات مذهبی هم حاضر باشد تا آنکه اعمالشان را با آنچه که قدیم الایام معمول بوده مقایسه نماید از آن جمله چیز هائیکه اورا در این معبد متعجب ساخت تصویر یکی از پادشاهان و امپراطوران قدیمی بود در روی دیوارهای اطراف عکس های چندی از پادشاهان مختلفه که دارای صفات حسنه و اخلاق رذیله بودند نصب شده بود چون (حونك تسو) این عکس ها را مخلوط و درهم یافت رو کرد بشاگردانش که با او همراه بودند و بایشان چنین گفت این ها تصورات (یااو) و (شون) هستند که با تصورات (کی) و (شو) در یك نقطه گذارده اند دو تصویر اولی مقرب درگاه حدا و محبوب القلوب مردم بودند و دو تصویر ثانی بر حلاف مقصود پروردگار و منفور بنظر عامه شاگردانش در این باب از او دلیل حواستند جواب داد زیرا که اولیها حدارا محترم شمرده‌اند و مایهٔ خوشبختی مردم شدند در صورتیکه دویمی ها حدا را حقیر شمرده و ندانستهٔ

میتوانستند مردم را اذیت و آزار نموده اند (خونك تسو) چون خواست تالار مخصوصی را که در آنجا احترامات لازمه به (هوتسی) را (بزرك و رئیس دودمان (چئو) می نمایند ببیند اجازه ورود در انجارا حاصل نمود در یك طرف این تالار یك مجسمه طلا بشکل انسان روی یك پایهٔ ستون نصب بود و همچو بنظر می آمدکه دهان این مجسمه از رشتهٔ سوزن دوخته شده بود تا انکه همیشه ساکت باشد و در پشت این مجسمه بخط درشت چینی بیانات ذیل مسطور بود

قدیم الایام مردم با کمال ملاحظه و احتیاط سخن میکفتند در این باب از ایشان باید تقلید نمود زیاد حرف نزنید زیرا که در پر کوئی اغلب حرفهای نکفتنی کفته میشود بکارهای زیاد تعهد و تحمل نکنید زیرا که شغل زیاد مایهٔ غم و غصه و رنج بی اندازه است خودرا آلوده و کرفتار نکنید مکر درکارهای لازم و انچه را که تکلیف شماست زیاد در تجسس راحتی و خوشی نباشید زیرا که این کوشش خود مانع راحتی است خود داری کنید همیشه از تحمل کاری که ممکن است زود یا دیر شمارا پشیمان نماید

غفلت نکنید از علاج نمودن دردی و لو بنظر خیلی کوچك بیاید زیرا دردیکه در علاج آن غفلت شد کم کم بزرك میشود و بالمال علاج ناپذیر خواهد شد اگر کوشش نکنید برای رفع کردن ظلمهای کوچکی که درحق شما میکنند عنقریب مجبور میشوید تمام هم خودرا برای رفع صدمات بزرك صرف کنید

در حین صحبت و یا در هنکام عمل متفکر بباشید اکر چه تنها باشید و کسی شما را نبیند و حرف شما را نشنود زیرا عقول شاهد افعال و اعمال هستند

اتشیکه مدتها پنهان مانده و خانه کرده باشد اسباب حریقی میشود که خاموش کردن آن مشکل است ولیکن اتشیکه تازه نمودار شده باشد باسانی خاموش میشود چندین جوی کوچکیکه باهم جمع شوند رود خانه بزرکی میشوند و چندین تار که باهم متصل شد طنابی میشود که پاره نخواهد شد مکر با زحمت درخت جوانیکه هنوز ریشه نبسته است باسانی کنده میشود و اکر بکذارند بزرك شود کندن آن محتاج به تبر خواهد بود کلماتی که از دهان خارج میشود ممکن است مثل تیغ ببرد و مثل آتش بسوزاند ولیکن هوش کامل و تدبیر صائب در مقابل ان سپر است و نمیکذارد ببرد یا بسوزاند و مانع ضرر آن است تصور نکنید که شخص قوی پنجه که خود را در مخاطرات میاندازد جان خود را در خطر نه بیند زیرا شخص قوی ممکن است کرفتار

قویتر از خود شود ﴿ دست بالای دست بسیار است ﴾
حکم دزدی و راه زنی را دارد که کسی خیانت و جسارت باستبداد و ذوی الحقوق خود کند
وهمچنین در سلك مردان رذل است کسیکه بد گوئی کند از اشخاصی که ازروی عدالت حکمرانی
میکنند برضد سلطان ایستادگی ومقاومت میکنند مگر وقتیکه تحمیل زیاد از اندازه بمردم
بکنند در صورتیکه پادشاه بکم قناعت کند در کمال میل و رضا با و اطاعت میکنند هیچ یك
از عوام و خواص بدواً از پیش خود کاری نکردند و مقصدی تشکیل ندادند انچه را از پیش
دیدند پیروی کردند و در تکمیلش کوشیدند پس از برای هر کاری سر مشقی لازم است هر
که مردم حشر با شخاص عالم صنعتکرمتی داشته باشند مسلم است که از انها کسب فضایل نموده
بسایرین خواهند اموخت ده سال من بسته است نمی توانم حرف بزنم یا رفع شبهه کرده مشکلی
را حل کنم خود هم سؤالی ندارم علوم من هر چند کمی است ولی حقایقت را میرساند هر
چند مقام من عالی است کسی نمیتواند مرا آزار نماید کیاست از شما که بتواند چنین ادعائی
کند خداوند عالم قوم و خویشی با هیچکس ندارد و با همهٔ خلایق بالسویه رفتار می نماید
بهر اندازه رود ها و دریا پر باشند باز آب وارد آنها شده از حدشان تجاوز نمیکنند
عباراتی را که خواندید لایق اندیشه و تفکر شما است
(خونك تسو) این عبارات را بصدای بلند خوانده بسیار محظوظ گشت وبهمراهان خود چنین
گفت نصایحیکه ازاین عبارات مفهوم میشود از تمام جواهرات عالم قیمتی تر می بینم و مطمئناً
هرکس دارای اینگونه صفات باشد دور از کمال و عقل نخواهد بود من سعی دارم بهرهٔ خود
را از این بیانات ببرم خوب است سایرین هم همین طور کنند
(خونك تسو) میخواست اطلاع از مرسومات قدیم این پای تخت حاصل نماید ومیل
داشت از آئینی که سابقاً عمل مینمودند مطلع بشود و برأی العین به بیند تا چه اندازه اعمال
انزمان از مرسومات قدیم دور افتاده و تفاوت کرده لهذا وارد شد تالاریکه در آنجا
دودمان (جئو) اجداد شان را محترم شمرده مفتخر به تشریفات میساختند مستحفظین
و سرایداران این اماکن محترم از او دعوت نمودند که در تالار بزرگ در روی صندلی
محترمیکه برای واردین هم شان او معین شده بود بنشینند(خونك تسو) با آنها سؤال وجواب
زیادی کرده علم و اطلاع کامل او از اخبار و احادیث قدیم و عقل وهوش او در سؤال
و جواب با به تعجب آنها شد خلاصه این فیلسوف مشغول باموختن علم موزیك نزد معلمان

حود که حیلی معروف در این فن بود شد و بیشتر از یك سال بود که این فیلسوف درآنجا
اقامت داشت و در این مدت نتوانسته بود این شخصی را که اینقدر معروف و مشهور آفاق
شده و رفتار و قوانین او ار آنچه تا بحال دیده یا شنیده شده ممتاز بود ملاقات نماید واین
همان (لائو تسو) است که سابقاً ملاقات اورا با (حونك تسو) دکر نمودیم این فیلسوف
معین فرقه (تا او) از پای تخت مملکت بیرون رفته درنقطهٔ منزوی شده بود (خونك تسو)
باتفاق شاگردانش پی جوئی نموده او را یافتند صحبت این دو فیلسوف سابقاً ذکر شد ولی
رفتار فیلسوف (لو) یادکاری است طولانی یك روز شاگردانش اورا متحیر از تماشای
جریان رود حانه دیده متعجب شده و نتوانستند حودداری کنند (تسو کنك) بوکفت
صاحب چه فایدهٔ از تماشای جریان آب‌ها میتوان برد آیا این طبیعی نیست ؟ (حونك تسو) در
حواب کفت حریان آبها درگودالهای طبیعی ویاحفرها ئیکه مردم حفر نموده‌اند مطلبی است ساده وهمه
دلیل آنرا میدانند ولی انچه را که تمام مردم نمیدانند این است که ببینیم آیا چه مقایسه
وسنحشی است ما بین آبها وطرق مذهبی (لائو تسو) هم درفصل هشتم کتابش مشابهتی
ما بین آب وتقوی مشحص نموده ومن محصوصاً دراین مقایسه بود که تفکر میکردم وان از
این قرار است آبها لاینقطع شب وروز جاری میشوند تاانکه بهمدیگر منضم میشوندوبالکلی دربطن
دریا ها قرار میگیرند ازعهد (یااو) و (شون) طریقه صحیح مذهبی بدون هیچ انفصال بما
رسیده است ما باید بنوبه حود مان اورا باشحاصیکه بعدازمامی آیند برسانیم ولیز آنها همین
سرمشق رفتار نمایند بدین ترتیب باید هر دوره لاحق ازدورهٔ سابق تقلید نماید تا آخرین
قرن وآن کسانیرا که انزوا احتیار می‌نمایند وعقل انها نها از رای خودشان حواست بباید
تقلید کرد اینها بودند حیالاتیکه درتماشای جریان آب ها میکردم پس درست ملاحظه کنید
به بینید آیادراین رشته از تفکر نمیتوانند غنمتی برد وفایدهٔ حاصل کرد
(حونك تسو) باین وضع غیرمرتب برای تعلیم شاکردانش عادی ومانوس بود لهذا موقع را از
دست نمیدادو مطمئن بود که چنین تعلیماتی راکه برحسب اتفاق وبدون قصدمی‌کرده خودمینمایند بدسهر در کله
آنها جای گیر میشد از آنچه مرتب درضمن قانون مذهبی وحکم حدیدی باشد همچنین در
هنگامیکه بیان مورد استعمال ازدلو آب وچاهی که درکنار تخت سلطان بودمشحص میکرددر
ضمن ازرشتهٔ حقوقی که باید ملحوظ ومنظور باشد وازرشتهٔ حاق وسلوك نیز بیان می نمود
وشرح آن مطالب از این قرار است قبل از اینکه ازمملکت (چئو) عازم بشود میل داشت

باز آنچه را که از قدیم الایام مانده و از جهت تقوی معمول بوده مطلع شود در تالار در جنب تخت سلطان یك دلوی آبکشی معلق بود (حونك تسو) کاملا مورد استعمال انرا از قدیم میدانست ولی چون میخواست بداند که آیا امروزه هم بجهة همین کار اورا مستعمل میدانند یانه لهذا از مستحفظین وسرایداران سؤال نمود که بچه مناسبت این دلو را در کنار تخت سلطان آویخته اند یکی از صاحبمنصبان که خودش را بااطلاع تر از مرسومات قدیمه میدانست در این باب شرحی بیان کرد که مایهٔ تبسم فیلسوف گردید بعد خودش نزدیك چاه شده حکم کرد دلو را با ملایمت در چاه فرو برند چون دلو سبك بود در سطح آب ایستاد غوطه ور نگردید پس از اینکه او را بیرون آوردند بکلی خالی از آب بود مجددا (حونك تسو) حکم کرد که او را خالی نمایند سایرین متعجب شده گفتند که چگونه دلو را خالی نمایند در صورتیکه او خالی از آب است یکی از حضار دلو را گرفته از دهنهٔ چاه باکمال شدت فرو برد بزودی پر شده مرتمس در آب گردید (حونك تسو) در چاه نظر انداخته اثری از دلو نیافت سؤال نمود دلو چه شد جواب دادند غوطه ور در آب شده شمابی جهه بخود تان زحمت میدهید برای اینکه او را مشاهده نمائید چاه عمیق است واورا نخواهید دید فیلسوف درجواب گفت حق باشماست ولی من الحال بنوبهٔ خودم آب میکشم فوراً دلورا گرفته پس از اینکه اورا خالی نمود درچاه فرو برد ولی نه چندان ملایم و نه چندان سریع بطوریکه دلو نه چندان در سطح آب ایستاد و نه چندان مرتمس در آب گشت همینقدر شد که مملو از آب گردید بعد فیلسوف بمریدان و حضار که انتظار حل این مشکل را داشتند چنین گفت که حد وسط در هرکاری را باید از این روی فهمید کثرت ضعف و شدت طغیان مایه تصدیع و مزاحمت است پس در هر حال باید اعتدال و حد وسط را اختیار نمود در قدیم معمول بود که در ابتدای سلطنت هر سلطانی یك چنین تجربهٔ بکار میبردند بعد آن دلو را در کنار تخت معلق ساخته وا میگذاردند تا آنکه همیشه سلطان را در این باب یاد آوری نموده در هرکار اعتدال و حد وسط را از دست ندهد پس از اینکه (حونك تسو) اطلاع از ترتیبات درخانهٔ (جئو) حاصل نمود مصمم شد که نزد سلطان (تسی) رجعت نماید چونکه بدرب سرای دولتی رسید او را در قصر سلطنتی که سلطان در آن قصر جلوس داشت وارد نمودند در این قصر یك موزیکی از عهد وعصر (شون) که تقریباً هزارو هفتصدو سی سال قدمت داشت می نواختند

آن مقام را (شا ایو) می نامیدند یعنی لحنی که استماع آن دفع پردهٔ ظلمت از عقل می نماید و درقلب انسانی عشق باحکام تکالیف را ثابت وراسخ میدارد این مقام موزیك چنان بر این فیلسوف اثر نمود که مدت سه ماه خیال دیگری پیش او جز آن مقام موزیك مصور نبود و لذیذ ترین غذاها در ذائقهٔ او هیچ لذتی نداشت این فیلسوف چون دید که دیگر نمی تواند در این دو بخانه اقامت نماید و قوانین مذهبی را مجری و بر قرار بدارد عازم شد که بمملکت (لو) که وطنش بود مراجعت نماید و دراین مملکت (تسی) بعضی از شاگردان خود را بر قرار داشت تا برای قوانینش را [illegible] (لو) مجدداً با کمال مسرت و [illegible] [illegible] ملاقات [illegible] مبادا [illegible] عاقل باز نمود [illegible] خیال [illegible] پیش [illegible] صلاح دیدند [illegible] از [illegible] خانه دور کنند [illegible] یکی از [illegible] اى [illegible] [illegible] شاگردان وی [illegible] بعلم آنها خیال [illegible] اظهار کردند [illegible] این [illegible] فیلسوف [illegible] [illegible] رفتار [illegible] [illegible] موقع [illegible] آورد که [illegible] بعضی [illegible] برای گردش و تفرج بیرون رفتند در [illegible] بر خوردند بیك پرنده [illegible] که مشغول بود طیوری را که [illegible] آورده بود در قفس های [illegible] جای [illegible] فیلسوف [illegible] متفکر ودقیق در گرفتاری و محبوسیت حیوانات وجد و [illegible] آنها برای فرار از قفس [illegible] [illegible] گرد و [illegible] [illegible] این [illegible] مشاهده [illegible] تمام [illegible] [illegible] در خواب [illegible] [illegible] وحتی الامکان [illegible] مثلا اگر [illegible] احتیاط [illegible] [illegible] [illegible] هستند که [illegible] [illegible] افتاده [illegible] [illegible] افتاده یك [illegible] که چون [illegible] [illegible]

و گرفتار دام شده پس از اینکه پرنده فروش این بیانات نمود فیلسوف رو به شاگردانش نموده گفت آیا شنیدید سخن پرنده فروش را این سخنان سر مشق است از برای تعلیمات ما طیور جوان مادامیکه از پیران مفارقت نکرده با آنها حرکت میکنند گرفتار دام نمیشوند و طیور پیر چون همراهی با جوانها می نمایند دوچار و اسیر دام می شوند تفصیل حال ما مردم هم همین قسم است بی باکی و تهور و عدم پیش بینی وبی مواظبتی درکار های شخصی جهت عمدهٔ خبط و خطای جوانان است چون اندکی ازعلوم را تحصیل میکنند تصور می نمایند که همهٔ علوم عالم هستند وبمحض اینکه چندی دراعمال خود طریق عقل وحزم را رعایت مینمایند گمان میکنند که بمنتها درجه عقل رسیده اند لهذا بدین اطمینان تردید وسوء ظن درهیچ کاری ندارند جسورانه و بدون مشورت از عقلا و پیران اقدام در امورات میکنند و راه خطارا بدون هیچ احتیاطی پیش میگیرند اسباب این میشودکه سر گردان شده بمقاصد خود نایل نگشته گرفتار واسیر کمترین دامی میشوند امامابین پیران واشخاص کامل السن اتفاق میافتد کهبعضی از ایشان بجهته ومیعته صحبت وحرکات ورفتار ها ی جوانان شده ازروی بی احتیاطی باآنها اعتماد نموده هم خیال وهم صحبت ایشان میشوند لهذاپیروی از ایشان کرده سرگردان میشوند پس از این تقریرات فیلسوف بشاگردان خود گفت فراموش نکنید آنچه را بشما تعلیم نمودم

درموقع دیگر چون باشاگردان خود به ییلاق رفت مردمانی را ملاقات نمود که با اسلحه حرکت میکردند (خونک تسو) گفت که اینها شکارچی هستند و من میل دارم کهمشق اینکار کنم تا انکه در موقع لزوم بتوانم از عهده برایم یکی از شاگردانش گفت آیا ممکن است که معلم ما خیال خود را باینگونه اعمال صرف کند آیا شخص عاقل شایسته است که دحالت در اینگونه مشقها نماید چنین کار ها وقت راضایع میکنند وشخص را از تحصیل علوم وپیمودن راه تقوی باز میدارد (خونک تسو) در جواب گفت هرچیزی در خور توجه شخص عاقل است و هیچ شغلی نیست که شخص عاقل نتواند یا نباید اشتغال بان ورزد شکار کردن عمده شغل ثانی است بواسطه شکار ست که زمین را که منبت قوت انسان است از جنگ حیوانات سبع که انها را خراب میکردند خلاص نموده اند بواسطهٔ شکار است که سلاطین مشهور قدیم رفع خستگی از زحمات دولتی مینمودند بواسطهٔ اوست که عقلای دانشمند پس از اشتغال باعمال وافعال پر زحمت تفریح دماغ میکردند در اثنای اینکه به صحبت ها

شکار چیان نزدیك شدند و فیلسوف خود را بایشان ملحق نمود

برای خوب درك نمودن سخنان فیلسوف باید بخاطر آورد که در ممالک چین در از منه بسیار قدیمه و هم چنین در عصر (یاو) و (شون) و در اوقات طوفان نوح اینقدر حیوانات وحشی و اقسام طیور بوده اند که هرکس برای تصرف و تملك قطعه زمینی برای سکنی کردن یا زراعت مدتی با اینگونه حیوانات در جنك و جدال ودفاع بوده اند و مدتها طول کشید تا اینکه این زمینهای لم یزرع را از تصرف حیوانات بیرون آورده حاصل خیز نمودند و بر حسب لزوم قانونی مقرر شد که مطابق ان قانون سا کنین مجبور گردیدند که یك یا دو مرتبه در مدت سال حیوانات را شکار کنند و سلاطین خود اول کسانی بودند که اجرای این قانون نمودند و برای اینکه این قانون را مهم بشمارند در جزو قوانین مدهی مسطور داشتند باین معنی که اعلام نمودند که بهترین عطیه برای مفتخر نمودن اجداد این است که انشکار هائی راکه مخصوصاً بدست خود شکار کرده اند بانها پیشکش بمایند وبهمین واسطه بود که (حونك تسو) شکار حیوانات را بمعاصرین خودش امر ومقرر داشت در صورتیکه آن اشخاص صیکه این آداب ورسوم را مرسوم کرده بودند از میان رفته بودند بالجمله مدت ده پانزده روز فیلسوف سرگرم شکار بود بعد از آن اشتغال بتحصیلات خود نمود در این بینها پادشاه (لو) از دنیا رفت وزوا بیدین وظالم وارث او را بجای وی تخت نشانیدند (حونك تسو) از شغل و ریاستی که باو سپرده شده بود استعفا داد و این استعفای دانشمند مایه تعجب عامه شده و موجب وحشت و اضطراب سه وزیر ظالم گردید که صلاح دیدند شخصیرا که عموما به منتها درجه عقل میدانند بخود منسوب و مشغول کنند ولی بهیچ وجه بمقصود خود نایل نشدند

فیلسوف جز اشتغال تحصیل دحالت در هیچگونه امورات نکرد همه روزه صبح زود از خواب بر میخاست و بسیارهم دیر میخوابید وباستثنای یك دو ساعت که دروسط روز استراحت می نمود سایر اوقات خود را صرف به تنظیمات کابیه و تعلیم شا گردانش که یوما فیوما زیاد میشدند می نمود پس از چند سال که فیلسوف بوطن خود باز گشته بود عزم کرد باز سفری بسایر ممالك چین کند به بیند بیش رفتی در اداب و رسوم قدیم پیدا شده یا نشده است بدواً از مملکت (چان) که واقع در سرحدات (هنان) است شروع نمود چون باین مملکت وارد شد ملاحظه و اعتنای چندانی بورود او نکردند و فقط چند نفری که او را میشناختند اظهار خرسندی از ملاقات وی نمودند و هر جائی که ممکن بود او را گردش میدادند چندی نگذشت

که فیلسوف از جاه و جلال بزرگان و بدبختی وتنگ دستی ملت ونارضائی عامه اطلاع حاصل نمود ائین قدیم بکلی در انجا منسوخ و اخلاق فاسده شایع و معمول بود فیلسوف شایسته چنین دید که در انمملکت زیست نماید و مملکت (لسی) هم که او مایل بدیدنش بود بهتر از این مملکت نبود بلکه فاسد تر و مغشوش تر بود باین معنی که سلطان ابداً میل نداشت که بو هیچگونه تعلیمی بنمایند و اگر بر حسب اتفاق صحبتی که عنوان تعلیم داشت باو می کردند میگفت که این بیانات مایهٔ کسالت است معهذا فیلسوف سعی بیهوده میکرد که سر مشق در عقل و تقوی باو بدهد ولی ثمره وفایدهٔ نمی بخشید و نیز در انوقت در تعلیم شاگردان خود کوتاهی نداشت همچنانکه روزی بالاتفاق بگردش رفته بودند دهقانی چند را دیدند که مشق رمایت با تیر و کمان میکردند پس از اینکه (حونك تسو) اندکی توقف نمود رو بهمراهان خود نموده کفت در قدیم الایام و در زمان سلاطین عاقل مردم دهات خود را باین آلات و اسباب مشغول نمیکردند امروز تمام مردم میخواهند جنگی باشند و از عمل زراعت غفلت میکنند در صورتیکه جنك را هم بهتر از سابق نمیکنند وزراعتشان هم ازدست میرود اگرچه وجود مردم جنگی هم لازم است واین دردیست که مدام درتزاید است ولی در عمل زراعت هم نباید کوتاهی کرد

سلطان (ت ی) که بممالك (لو) آمده بود مراجعت بممالك خویش نمود و چون تا یك اندازه پیش رفت و رشد در سن نموده بود (حونك تسو) مصمم شد که اطلاعی ازاحوال او بدست میاورد و در ضمن در انجا اجرای قوانین بنماید لهذا مجدداً عازم شد که بدربار سلطان (تسی) برود باتفاق چند نفر از شاگردانش از طرف جبل معروف (تای شان) حرکت نمود در بین راه مردمانی را یافت که هنوز اخلاق و اطوار بسیار قدیم را معمول میداشتند این مسئله مایه خرسندی و بشاشت فیلسوف گردید بالاخره بدون کسالت و خستگی بمقصد مسافرت خود رسید پس از یك دو روز استراحت و آسایش لوازم تشریف بحضور سلطان را بجا آورده حرکت کرد که بحضورش برسد در هنگام ورود سلطان را دید که با خدم و حشم زیاد و قراول و شاطران چند از مقر سلطنتی خارج میشود بسیار متعجب گشت و نیز اسباب تحیر فیلسوف شد وقتیکه سلطان باو گفت من میدانم که شما از مملکت معروف خودتان بقصد دیدن من حرکت کرده اید وشخص شما از برای من فائده خواهیدداشت لهذا من ازشما استقبال میکنم تا اینکه ادای تکلیف خود را کرده باشم

خشنودی و خرسندی من از ملاقات شما بیش از آن است که من بتوانم تصور کنم ای غریب محترم مرا تمایم در جهات عقل می نمید پس از این بیانات سلطان بفیلسوف اظهار داشت که مقدم بر سلطان حرکت نماید (حونك تسو) چند قدمی عقب کشیده بطور محجوبیت بسلطان گفت

شخص سلطان لایق درجات عالیه و تقدم بر همه افراد نوع است و سزاوار نیست که باین اندازه خود را پست شمرده حقیر بدارد سلطان در جواب گفت در صورتیکه من عقلا و دانشمندان را محترم بدارم خود را حقیر نشمرده ام زیراکه عقلا مراتبشان عالی تر از سلاطین است فیلسوف جواب داد حقیقتاً ورفتارهای عاقلانه شما میرساند که درجات شما عالی تر و برتر است از آنچه شما تصور می نمائید ولی اعلیحضرت حفظ مراتب وشئونات از برای تمام مردم لازم است حتی سلاطین شما و من ادای تکلیف خودمان را کرده ایم اگر مقاومت باین قانون نمائیم وشخص شما هرکجا هستید محترمید ومحقق است که این شأن لایق ودرخور شما است بالاخره سلطان بدینگونه ادله وبراهین تسلیم شده اصرار نکرد و خود از جلو حرکت کرده بالاتفاق رفتند در یك عمارتی و مدتی در آنجا صحبت میداشتند از جمله صحبت کشید بفواید و منافع مردم در مملکت معظم سلطان را از اینگونه ملاحظات فیلسوف خوش آمده وباو وعده داد که اورا در امور حکومتی مامور ودخیل ساخته بمنصب بلند وزارت عمده نماید وموقتاً منزل اورا در مهمانخانه که بجهة سفرا مشخص شده بود معین نمود

چندی نگذشت که (حونك تسو) ملتفت شد که اعتمادی بالطاف سلاطین نباید کرد زیرا چون یکی از وزراء خوف داشت که این فیلسوف تقرب فوق العاده در نزد سلطان بهمرساند و قوانینی دایر کند که برضد فواید ومنافع آنها باشد لهذا در پیش سلطان سعایت از او کرد و اورا اسباب اغتشاش و تخریب ممالک قلمداد بالاخره پادشاه را برحذر داشت خود پشیمان کرد فیلسوف که این انقلاب را مشاهده نمود ازچنین سلطانی که میل بترقی داشت ولی قدرت ترتیب واجرای آن را نداشت مأیوس شد زیرا در چنگ اشخاصیکه باسم او حکومت میکردند اسیر بود پس فردای آن روز حرکت کرد که بمملکت خود مراجعت نماید مجدداً از ممالک (چان) که سلطانش را بیر ملاقات نمود عبور کرد پس از مراجعت در مملکت (لو) که وطنش بود یکی از وزراء که فی اندازه انتظار او را داشت از او دعوت نمود که بقصر

سلطنتی حاضر نشود وچون این سال بدی بود باینمعنی که محصول زراعت بسیار کم بود و در مالیات مقرره نیز نقصان بهمرسیده بود واز اطراف هم میدانستند که هنگامیکه (حونك تسو) وزارت فلاحت را داشت زمینها بی اندازه حاصل خیز شده بود و حبوبات در همه جهة وفور داشت لهذا وزیر می خواست بداند که چگونه باید فلاحت و زراعت نماید که باین اندازه محصول بدهد (حونك تسو) حسب الوعده حاضر شد ولی چون از دقایق خیالات وزیر مطلع گردید سؤالاتش را جز بالفاظ مبهم و عمومی جواب نگفت وزیر بهمین اندازهٔ بیانات بنظر آمد که راضی شده ساکت گشت ولی شاگردان فیلسوف که همیشه معلمشان را پیروی کرده بودند و از عقایداو مطلع بودند بسیار متعجب شده چنین گفتند

ای صاحب شما که اینقدر نیکوکار هستید و همیشه اوقات را نصیحت و توصیه برحم کردن می نمائید پس چرا باکمال اطلاعتان در باب حاصل خیز نمودن اراضی امتناع از شرح دادن آن نمودید شما چیزی نگفتید چرا آنچه را که تمام مردم میدانند آیا از علم ودانائی شما کاسته شده و یا آنکه در قلب شما انقلابی روی داده و از بی حقوقی مردم رنجیده خاطر شده اید بالاخره مناسب اینگونه رفتار شمارا نفهمیدیم (حونك تسو) جواب داد که شما مرا بسیار خوشوقت نمودید از آنکه خیال خود را از من پنهان نکردید واز من خواستید که دراین باب باشما صحبت بدارم وزیر (کیسون) مردی است بسیار دنی الطبع ملك زیادی دارد و خیالی جز بهره بردن از آنها ندارد تمام هم او مصروف بمالیات اجناس میباشد و تصوری نمینماید جز اینکه وسیلهٔ بدست آورده مالیات آنهارا بیفزاید آیا تصور می کنید که چون یك ملتی دوچار فقر و بدبختی باشد شخص وزیر باید تمام همت خود را بر این بگمارد که یا این ملت را از فقر و پریشانی بیرون بیاورد ویا اقلا مایهٔ تسکین و تسلی خاطر آنها شود ولی بر خلاف غرض کلی این وزیر آنست که بیك وسیلهٔ مالیات را بیفزاید و عایدی هر یك را بحیطه تصرف خود در آورد چون من شناسائی ومعرفت به احوال او داشتم وغرض او رامیدانستم لهذا میل نداشتم که مطابق سؤالات حیلت آمیز او جواب بدهم — چنانچه حقیقت امر را باو میگفتم واورا راهنمائی می نمودم کاری نکرده بودم جز اینکه جرائی اورا بطفیل زارعین و اهل فلاحت مملو ساخته بودم و شما تصور میکنید که من از حسن رفتار دست کشیده ترك محبت مردم گفته باشم حاشا که چنین کاری کنم هرگز زحمت مردم را زیاد نخواهم کرد و بر صدمات طاقت شکن که فعلا آنهارا عاجز کرده نخواهم افزود از شنیدن این بیانات

شاگردان چشمهارا بزیر انداخته بر حسن رفتار معلم تحسین گفتند
یکی از اقوام وزیر سابق الذکر که خودش نیز وزارت داشت همیشه درصدد احترام فیلسوف بود وموقع را از دست نمیداد من جمله درموقعیکه ارزاق نایاب وگران بود از برای فیلسوف هزار پیمانه برنج فرستاد (حونك تسو) امتناع از قبول ان نمود ولی بطوری قبول کرد مثل اینکه طلبی از کسی داشته باشد و ادای دین او را نموده باشد ابداً اظهار امتنان و تشکر نکرد بدواً شاگردانش ازاین رفتار متعجب شدند و مخصوصاً تعجبشان زیادتر گردید وقتیکه دیدند معلم برنج هارا حمل نموده باطراف شهر میبرد و بدون اینکه یك پیمانه از انهم برای خود نگاهدارد تمامرا باهالی قری ودهات تقسیم مینماید پس از اینکه اشان سؤال از این مطلب نمودند فیلسوف در جواب گفت بدانید انچهرا که من عمل کرده م عین تکلیف من بوده و در ضمن ادای حق خود را نسبت بان نیکو کار نموده ام و بعلاوه بمردم فقیر هم باو دادم که برای خودش و سایرین فواید کلی دارد برنجی که تعارف کرد قبول کردم و این قبول خودش تشکری بود از جانب من و بهتر از این بود که عطیه اورا به بی اعتنائی رد کنم و الفاظی در اظهار امتنان بگویم که راست نباشد و قلبم تصدیق نکند پس هدیه اورا رد نکردم اگر چه میدانستم از جانب آدم بد قلبی بوده که در این کار جز خود پسندی و تکبر مقصود دیگری نداشته وبرای خود از ان برنج هیچوجه نگاهنداشتم وتمامرا بمردمی تقسیم کردم که احتیاجشان در این گونه موارد از من بیشتر است تا با و همهام چگونه باید با نعمت و دولت خود رفتار کنند و انهارا بچه مصرف برسانند آیا حبط و حطائی در این باب ملاحظه میکنید ؟

ما نمیتوانیم کلیه تعلیماتی را که فیلسوف در باب زندگانی و حشر با مردم بشاگردانش می نمود در اینجا شرح بدهیم ولی از شرح و رفتار ذیل هم نباید چشم بپوشیم زیرا با وجود اختصار و سادگی تعلیم وسر مشقی در آن مستقر است

روزی (حونك تسو) با شاگردانش برای گردش بخارج شهر حرکت نمودند بقصبهٔ (۱۰ یو) رسیدند در انجا جماعتی از مردم رقص بعد از قربانی و دعا برای در خواست باران از درگاه خدا مینمودند چون بقصبه وارد شدند فیلسوف بشاگردان گفت روید به بینید چگونه رقص مینمایند این مسئله شاگردان را متحیر واشتباه انداخت یکی از انها که موسوم (بانجیه) بود چنین گفت ای صاحب چه باید بکنید کسیکه میخواهد متقی و عاقل باشد اولا مشهور به

تقوی و عقل شود وچه بد بکنند کسیکه اجتناب میکنند از چیز هائیکه اسباب شبهه میشود
پس از اندکی خیال (حونك تسو) در جواب گفت شما به بیانی مختصر مطلب عمدهٔ سؤال
نمودید ولی من مقصود شما را ملتفت شدم تصوری است قابل تمجید واین خیال برای کسی نماید
مگر اینکه دارای قلب متقی باشد وجواب شما اینست که خوبی کنید در هر زمان ودر
هر مکان که باشد هر موقعی که برای خوبی کردن بدست شما می افتد از دست ندهید وهرقدر
ممکن است خوبی کنید انوقت البته شما متقی وعاقل خواهید بود خوبی بدیگران نکنید فی حد
ذاته وبدون غرض نفع شخصی در این صورت البته با شما از روی عدالت رفتار کرده
نیکی را بشما رد خواهند نمود وشما بهره مند از اشتهار در تقوی خواهید شد زیرا این مقام
لازمه این صفت است اگر چه اشخاصیکه متصف باین صفتند ظاهراً طالب این مقام نباشند
در عیب خود بسیار دقیق ودر دفع ان مصر وثابت قدم باشید ولیکن عیب دیگران بنظر
عفو واغماض نظر کنید واسست بانها مهربان باشید از کسی بد مگوئید واز غیبت بپرهیزید
وخود هم مرتکب فعلی مشوید که موجب بد گوئی مردم از شما شود در مقامیکه شما را مدح
وتحسین میکنند چندان فریفته مشوید وچندان هم [بی] اعتنائی به تمجیدات مردم نکنید بلکه
مدح وذم وتحسین و قدح را یکسان دریافت کنید وتغییر حال ندهید این است جوابیکه
الحال میتوانم بسؤالات شما بدهم برویم به (وو یو) دو سه نفر از شما ها مرا همراهی نمایند
کفایت میکنند در مراجعت تفصیل راز از برای سایرین نقل خواهیم کرد فیلسوف وضع
رقص این زمان را خیلی مخالف با رقص قدیم دید ترتیب رقص قدیم تمام را تقوی
وپاکدامنی مردم مباموخت در صورتیکه رقصیکه مشاهده کرد غیر از قباحت وعیبائی چیز
دیگری در او نبود حکیم دلتنك شد در حضور شاگردان صدا را بگریه بلند کرد
بعد درمقام صحبت که آمد بشاگردان میگفت شخص عاقل باید هر چیز را
یکدفعه به بیند تا بتواند ازروی بصیرت تصدیق یا تکذیب کند فیلسوف ازاصل این رقص
اطلاع کامل داشت ولیکن خواست بچشم خود مشاهده وبانظریه خود مطابقه کند به بیند
بایدرد یاقبول کرد میگفت نه اینست که تمام رسومات که درنزدعوام معمول است پوچ وبیمعنی
باشد بلکه بعضی ازانها هست که عملی بان موافق عقل وتقوی است وبعضی را هم ابداً
پیراموش نباید گشت

شرح وتفصیل ذیل میرساند که تاچه اندازه فیلسوف صداقت وراست گوئی رادوست میداشت اگرچه

درامورات خیلی جزئی باشد روزی فیلسوف نهایت خسته شده بود وبرای تفریح دماغ و رفع خستگی اشتغال ببازی داشت آمدند باو اطلاع دادند که شخصی موسوم به (روب) میل دارد باشما صحبتی بدارد واستفسار ازمطالب تشریفات مذهبی نماید (خونك تسو) وقت نداد وبانها گفت بروید بگوئید که ملاقات من الحال ممکن نمیشود واز او عذر بخواهید بعد از (یانها) پرسید که چه خواهید گفت جواب داد من باو میگویم فیلسوف محض رفع خستگی وتفریح دماغ مشغول بازی است و اکنون صحبت کردن با او ممکن نیست (خونك تسو) تحسین کرد گفت ای مرد صادق تکلیف همین است چیزهارا همانطوری که هست باید گفت این خود یکی ازخصایص تقوی است درآن ازمنه مغشوش وپرفساد که رسومات قدیم منسوخ شده یا تغییر کرده بود هنوز رفتن بقلهٔ کوهها برای دعا کردن وتقدیس نمودن قربانیها معمول ومرسوم بود (خونك تسو) برای ادای تکلیف خود باتفاق سه نفر ازشاگردان که (تسو کنك) و (یان هوئی) و (تسولو) نام داشتند بکوه (نونك) رفتند پس ازاینکه بمقر ومقصد مسافرت خود رسیدند مدتی توقف نموده ازقلهٔ کوه انظار باطراف میکرد وممالکی که درچهارطرف واقع بود مشاهده میکرد وبعد نظر باسمان انداخت نفس سردی کشیده وباحالتی بس غمناك واندوهگین ازکوه پائین آمد وآثار ملال درصورتش هویدا بود شاگردانش متعجب شدند جهت پرسیدند فیلسوف جواب داد که چون ازقلهٔ کوه نظر بجوانب انداختم ملاحظه کردم این مردمانیکه احاطه برما دارند همیشه مشغول گستردن دام وصدمه زدن بیکدیگر ودرکار تخریب همدیگر میباشند و نزدیك است که برماهم هجوم ویورش آورده ادب برسانند وانچه که بیشتر مایهٔ غم وغصه است این است که برای ماممکن نیست علاج فسادهای خارجه رانمائیم ونهاینکه پیش بینی برای آینده کنیم باوجود این خواست بالاتفاق ملاحظه کنیم ببینیم آیا ممکن است مقدماتی درپیش گرفته دراین باب نتیجهٔ بدست آوریم یانه وخطاب به (تسولو) کرده گفت شما برحسب عقیدهٔ خودتان بگوئید چه باید کرد (تسولو) پس ازاندکی خیال جواب داد من تصور میکنم که اگرمرا بریك قشونی فرمانده وحکمران مینمودند بآسانی ازعهدهٔ این کار برمیآمدم وجلوگیری مینمودم باین ترتیب که قبل ازحرکت برای جنگ این قشون را چند دسته میساختم وهر دستهٔ را جدا مشق وتعلیم میدادم برای هریك مکانی مشخص میکردم که درهنگام اجتماع واتفاق هریك جای خود رابدانند پس ازاین نظم و ترتیب آنها را مستقیما بطرف دشمن حرکت میدادم پس ازمقابلهٔ باد من علمها وبیرقها مبارستم

ولی بابك شعاع وپرتوی شبیه بنور خورشید وماه ودر این حال مقرر میداشتم طبلها وشیپورها
که صدای آن مانند رعد باشد بنوازند بعداز آن بی محابا بسمت دشمن یورش میبردم وبقدر
امکان ازسران خصم وعدو بقتل میرسانیدم وبعد سر های کشتگان را در منظر عام قرار
میدادم تا اینکه مایهٔ توحش وخوف سایر اشرار شود وپس ازفتح وظفر اگرسلطان
میبودم مراجعت بپای تخت سلطنت مینمودم وبجهه اجرای قوانین ورسوم قدیمه این دو
رفیق شفیق خودرا که حاضر هستند برقرار میداشتم چون سخن بانجا رسید خونك تسو جواب
داد که زیرا معلوم شما شخص شجاعی هستید
(سوکمك) گفت اما عقیدهٔ من طور دیگر است هکذا دو نفر دیگر احکام مند هم ممالك (تسی)
و(تسو) مصمم هستند که سلامت خاطر بیکدیگر حمله وخصومتشان در طرف سرحدات
بمنتها درجه رسیده است از هر دو طرف مشغول جمع کردن قشون هستند و رعایای ممالك
متبوعهٔ ایشان احتمال حدوث هرگونه حوادث [illegible] ممکن است رفع نزاع و دفع
جدال ایشانرا بدین طور کرد که آنهارا متعهد صلح نمود و من منتظر هستم که قشون طرفین
روبرو شوند و اعلان جنگ نمایند آنوقت من لباس سپاه در بر کرده درمیان دو لشکر
میایستادم وسپاه و سرداران را متمنی میشدم که تمام مردم را ساکت نمایند و اجازه بدهند
که من چند کلمه سخن گفته ازروی دقت سخن مرا گوش بدهند بعداز این مقدمات نطق مؤثری که در
تمام قلوب جایگیر بشود مینمودم و در ضمن فواید و نتایج صلح را شرح داده از خسارات
و صدمات جنگ سخن میراندم و ازبرای آنها معاینه و محسوس مینمودم که چه اندازه ممکن
است از آنها تلف بشوند و چه اطفال [illegible] بدبخت و سیه روزگار سازند محقق است
که اینگونه سخنان ایشانرا متأثر نموده از جنگ دست میکشیدند بعد از آن اگر من سلطان میبودم
(تسولو) را وزیر جنگ خود میساختم و (یانهوئی) را وزیر داخله مینمودم پس ازاین تقریرات
فیلسوف رو گفت شما مردی بسیار فصیح هستید
(یانهوئی) سکوت اختیار کرده بود و بواسطه شرم و محجوبیت جرئت نمیکرد عقیدهٔ خود
را بیان نماید تا آنکه (خونك تسو) خطاب بوی نموده گفت بچه تمهید مقدمات باید
علاج چنین حادثه را نمود (یانهوئی) خودرا برای جواب حاضر کرده چنین گفت اگر
من آرزوی قدرتی داشته ام که بواسطهٔ آن خدمت بعموم ابنا نوع کنم آن آرزوی سلطنت
نبوده خیال من مثل خیالات [illegible] تالی نیست فقط من مایل بوده ام که درتحت سلطنت

سلطان متقی و پرهیزکاری زندگانی کم و این سلطان متقی نظرش بمن داشته بسد و از هرهای ناقابل من برای ترتیب ادارات مملکت بهره ببرد و مرا در کارهای مملکت برای خود کمک قراردهد

من باو میگفتم دوگیاه (عمون) و (ابئو) که یکی معطر ترین و دیگری بدبوترین گیاهها هستند دریك مزرعه واحدممکن نیست برویند ونمو کنند

(یائو) و (کی) ممکن نیست بتوانند در مملکت واحد حکمرانی کنند

پس بدواً مردمان متملق و معیوب را از حودمان دور کنیم . اشخاص صادق و متقی را بجای آنها برقرار نمائیم و این اشخاص متقی را مامور کنیم که این پنج خصال ذیل را بسایرین تعلیم نمایند وبانها بفهمانند که این خصال تکلیف عمده شما است انسانیت عدالت میل بنظم باوفائی راستی وصداقت و مردم را وا دارند که تکلیف خودرا نسبت باین صفات مجری دارند پس از این مقدمات ما دیگر دشمنی نخواهیم داشت که مایه ترس مابشود و چون دشمن نداشته باشیم فنون مسلح هم لازم نداریم شهر های ما هم برج و بارو و خندق نمیخواهد آنوقت مامیتوانیم درخندقها کشت و زرع بنمائیم آلات و مصالح برج وباروورا صرف عمارات شهر کنیم و اسلحهٔ حرب را بجای الات فلاحت استعمال نمائیم در این صورت علم نظامی و شجاعت (تسولو) برای مانی فایده حواهدبود وبو نصیحت میکنم که ابداً اشتغال باعمال حربیه را درخیال حود راه ندهد وبرای اعمال باتقوی سهری مهیا و ثابت قدم باشد وهمچنین درصورت عدم احتیاج بحیله و تزویردر سخن برای اطمینان باعمال خوب واجتناب ازرفتار پست بیانات فصیح بلیغ (تسو کنك) بی فایده است ومن باو نصیحت میکنم بهیچ وجه شیرین سخنی و چرب زبانیرا پیشه حود نسازد و اعمال خود را سر مشق مردم قرار دهد نه اقوال خود را این است آنچه بعقیدهٔ من شایسته حال مردم است و بهتر میتوانند از آن بهرمند شوند اگر عقاید من حطا بوده مستدعی چنانم است و صاحب من مرا از جهالت و خطا رهاند

(خونك تسو) چون این سخنان را شنید او را تحسین نمود و گفت که شما مرد عاقل و دانشمندی هستید *

از جمله کلمات (خونك تسو) این است که روزی از اطاق پذیرائی حود بیرون میآمد پسر حود (حونك لی) را دید که برای مطالعهٔ بعضی کتب باعجلا میرود از او پرسید که .

علم شعر ترقی کرده است یانه (حونك لی) پدرش جواب داد که ابداً در این فن کار نکرده است (حونك تسو) گفت اگر شما علم سرودن شعر تحصیل ننمائید وممارست در این کار نکنید هر آینه در نطق و بیان و حسن محاورت که بزرگترین هنر و صرف انسانست دارای اثری نخواهید بود پسر چون این سخنان از پدر شنید هم خود را مصروف تحصیل علم عروض نمود چیزی نگذشت که بالبداهة اشعار میساخت و چنان اصلاع کاملی از زبان خود حاصل نمود که حقیقت معنی هر لفظی را بدست آورد ودر ضمن محاورت وتکلم آنکلمات را از روی صحت و درستی بکار میبرد *

اعلب تعلیمات (حونك تسو) به بیانی مبهم وغیر واضح بود عمده مطالب انرا بطور اختصار ذیلا مسطور میداریم (حونك تسو) میگفت چیزی آسان تر و ساده تر از این ترتیب اخلاق که من بشما مأمورم نیست تماما طبیعی انسان است و آنچه از برای شما روایت و بیان میکنم اعمال و رفتاریست که عقلا و دانشمندان سلف بآن عمل کرده اند ودر ازمنه قدیمه پسندیده ومقبول ارباب عقول افتاده وآن منحصر است قانون اصلی یعنی ارتباط میان سلطان و رعیت ومیان پدر و فرزند و میان زوج و زوجه و عمل کردن باعمال پنجگانه قوی است که دیگرشان برای فهماندن اهمیت و لزوم انها کافی است اولا انسانیت است که عبارت باشد از رحم و انصاف نسبت بتمام نوع خودمان بدون استثنا ثانیا عدالت یعنی حقوق هر کس را در حق خود او باید روا داشت بدون اینکه ملاحظه یا امتیازی در میان بیاید ثالثا اطاعت بدستورات آئین و قوانین مقررهٔ مذهبی تا انکه همه مردم زندگانیشان بیش ترتیب و نظام باشد ودر رنج و راحت و عسر و یسر با یکدیگر شریک باشند رابعاً راستی و درستی یعنی آن میلیکه عقل و قلب انسان بدرستی دارد تغییر ندهند نه در حق خود نه درحق دیگران خامساً صداقت وحسن عقیدت که موجب اعتماد واطمینان کلیه است و حیله و تزویررا چه بر حسب رفتار و چه بر حسب گفتار دور میسازد طریقه این فیلسوف بطور اختصار همین است که بیان شد و شرح و تفصیلیکه نویسندگان چینی نوشته اند مناسب این خاتمه نیست و ما صرف نظر کردیم *

(حونك تسو) باین طریقه مداومت در تعلیمات مطالب عقلانی مینمود و همیشه اصرار در فواید عامه داشت پادشاه (لو) از خدماتیکه فیلسوف و شاگردانش بوطن او کرده بودند خوشوقت شده خواست (حونك تسو) را در وزارت خود بر قرار

بدارد فرستاد اورا حاضر نمودند و غرض از احضار اورا باوی گفت (حونك تسو) همیشه در صدد بود که بتواند مردم را بتکالیف خود وادار کند و انها را براه تقوی بیاورد بدون تأمل و تردید تکلیف پر زحمت پادشاه را قبول کرد و فوراً درهمان شهر پای تخت که مقر سلطان بود درسن چهل وهشت سالگی شروع بحکومت مردم کرد اول مراطبتی که کرد این بود که بواسطهٔ نیکو کاری نسبت بعوام خود را محبوب القلوب جمع کثیری از انها کرد اغلب با انها صحبت میکرد و سعی داشت که خود را در مرتبه و شان انها قرار دهد و چنین مینمود که باانها مشورت میکند باین وسیله با کمال زردستی سابقگی و حسن خیالات خود را که میخواست اجرا کند با نها حالی میکرد وانهارا بمطالب خود مربوط ومانوس میساخت پس از انکه انها را از هر جهت مطمئن نمود و ازوضع انها فهمید که بدون اینکه خود را بخطر بیندازد یا شان دولت را پست کرده از قدرت دولت کاهد میتواند اقدام در اجرای تنظیمات خود کند علان و اعلام میکرد و در اجرای آن در کمال جد و جهد میکوشید بعد از سه ماه وضع مملکت بکلی تغییر کرد و (تنك کنك) که بسیار محظوظ بود از ترقیات عصر خود از فیلسوف تشکر زیاد کرد و باو چنین گفت « مملکت (لو) در شرف ترقی است رعایای من مطیع و ساعی شده اند و این مسئله از پرتو خدمات شما است ولی هنوز ترقیات کامله حاصل نشده است امید وارم که در اندك زمانی بمنتهی درجه ترقی برسند

پادشاه ناامید نشد و بمقصود خود نایل گشت باین طور که حکمران جدید نظر خود را برارعین و اهل فلاحت انداخت وچون وجود انها را مفید بحال مردم دید انها را مورد توجه مخصوص ساخت چند نفر از اهل خبره و مردمان کار دیده فرستاد زمینهای مملکت را رسیدگی نموده صفت و طبیعت مخصوص هر یك را بدست آورند تا اینکه اقدامات از روی صحت و صواب باشد و بر کسی ظلم وارد نیاید پس از مراجعت ان بقسمی فیلسوف را مطلع از زمینهای مختلفه نمودند که انها را به پنج طبقه جداگانه تقسیم نمود طبقه اول زمینهای بلند وخشك طبقه دوم زمینهای مرطوب و پست طبقه سوم زمینهای شن زار و تقریباً بیحاصل قسمت چهارم زمینهای سخت وچرب وتقریباً خاك رس طبقه پنجم زمینهائیکه پس از کار بیش مواظبت ممکن است محصول فراوان بدهند و بعد برارعین سفارش نمود که از سایر زمینهای غیر مذکور اطلاع حاصل نمایند و در تلو این طبقات پنج گانه ... علاوه تتابع و

محصول و مصالح لازمه هر طبقه زمین را مشخص داشت و موقع برز افشانی و کشت و زرع و حاصل بر داشتن را معین نمود تا آنکه محصول بتمامه برسد و شایسته جمع آوری بگردد واین ترتیبات منظمه چنان مایهٔ فراوانی آذوقه شد که اغنیا و فقرا وملاکین و زارعین کاملا بفوائد و عوائد خودشان میرسیدند

کار گذاران و عاملینی را که فیلسوف برای رسیدگی اراضی مختلفه فرستاده بود باو خبر دادند که اغنیا و بزرگان ببهانهٔ احترام مردگانشان قطعه زمینهای وسیعی که ممکن است از آنها محصول زیاد بر دارند قبرستان کرده‌اند و باخراجات زیاد مقبره‌ها و عمارات عالی ساخته‌اند (خونگ تسو) گفت این درواقع اسراف است وباید بدون تعویق در صدد علاج و رفع آن برآئی حقیقة در صدد هم بر آمد و بدون اینکه کسی را مجبور کند یا قدرت دولت را بکار برد تدبیر مؤثری برای خراب کردن آنها کرد بمردم حالی کرد که آن اماکنی که متعلق بمقبره اموات است لازم نکرده است مثل دعاها و برج گاه ها باشد این نقاط جای گریه و زاریست همچنانکه در قدیم تصور میکردند و نیز هیچ جهت در عمارات عالیه مجاور قبور مردگان اسباب تجمل چیدن و غذاهای لذیذ خوردن برای مردگان نا سزا است پس مکانهای مرتفع که چندان صلاحیت از برای زراعت ندارد برای دفن اموات بهتر و شایسته تر است و ابدا لازم نیست که این مدفنها را محصور بحصار بدارند و مزین باشجار نمایند این گونه ترتیبات بی مأخذرا باید منسوخ کرد و فقط مردگان را از تشریفات مقدس و خالصانه مفتخر ساخت و اگر میخواهند رفتارشان در اعمال مذهبی مطابق حقیقت مذهب باشد باید آنچه را که عقلا و دانشمندان قدیمی مقرر داشته اند معمول بدارند و از روی قوانین قدیمه مملکت (لو) است که سایر ممالک امروزه سرمشق قرار داده اند و همین قسمی که آنها از ما تقلید نموده اند خود ما هم باید رفتار نمائیم و رفتار سایر ممالک نیست مگر آنچه را که بواسطهٔ (خونگ تسو) بما رسیده است فیلسوف در این مطلب بمقصود خود نایل شد باین معنی که مردگان را از آن ببعد دفن نکردند مگر در زمینهائی که صلاحیت کشت وزرع نداشت ودر زمینهای مرتفع که باحسن مقام و اتصاف بانست میماند و بدین واسطه خیلی بر توسعهٔ مملکت افزود *

سلطان (لو) روز بروز ازکارهای (خونگ تسو) خرسند تر وخوشوقت تر شده اورا احضار نمود ودر خلوت ریاست کلیه دارالقضا وعدالتخانه تمام مملکت را که ازهمه شغلهای دولتی بالاتر بود

باو تکلیف کرد (جونك تسو) که انوقت پس [illegible] ساله بود [illegible] قبول نمود
سلطان تصور کرد که مقصود فیلسوف از امتناع از این شغل [illegible] بدون اینکه [illegible]
شود فیلسوف گفت در عدالتخانه وکار عدالت شما موثق و معتمد من هستید در آنچه لازم
است وضع قانون نمائید بما [illegible] و آنچه بنظر شما شایسته و بافایده است اقدام [illegible] من
قبل از وقت بکارهای شما تصدیق دارم (جونك تسو) در جواب گفت [illegible]
سعی خود را در امورات مرجوعه فروگذار نخواهم کرد ولی [illegible]
رخصت [illegible] که [illegible] جدید خود [illegible] که [illegible]
[illegible] یکی از [illegible] که [illegible]
قبلا او [illegible] برداشت [illegible]
نام دارد باید [illegible] تا [illegible]
سایرا [illegible] شود که شما این شخص را [illegible] که [illegible]
مثلا بظلم وجور وتخت وتاج شما در معرض خطر [illegible]
فتنها میشود همچنانکه سابق هم مملکت (لو) [illegible] نمود [illegible]
و اسباب سرکشی وطغیان را فراهم داشت [illegible]
تصدیق بجرائم خود [illegible] آیا باز در این باب تردید رای میفرمائید ؟ سلطان جواب داد بعد از
ملاحظات لازمه هرچه را عدالت [illegible] و امانت ووفای شما در خدمات [illegible]
نمائید ابدا شما را ممانعت نخواهم کرد پس از این قرارداد شغل جدید را قبول نمود و بدوا
رسوم وعلوم وآداب قضاوت را بحد کمال [illegible] وزارت عدلیه
[illegible] خود را انجام داد و (شائو جانك مائو) را [illegible] که [illegible] گذاشته
شده بود سر برید اجرای این حکم جسوران وکسانیرا که مرتکب معاصی میشدند [illegible] و
مضطرب ساخت شاگردان فیلسوف هم در این مسئله [illegible] شدند ([illegible]) که
یکی از شاگردانش بود با ادب و احترام جهت و دلیلش را پرسید و در ضمن [illegible] و صفات
مخصوصه مقتول و [illegible] فیلسوف در این حکم سؤال نمود فیلسوف در جواب گفت بسیار خوشوقت
از خیال شما هستم این سؤال سزاوار جواب محکم ومسکتی است من از [illegible]
رذیله (شائو جانك مائو) بی خبر نیستم و با وجود این دانائی است که حکم کردم [illegible]

زندگی اورا قطع نمایند من باشما زقتل وغارت وسرقت وشرارت و ذیت وآزار وگناهان بی شماریکه اومرتکب شده است سخن نمیکویم فقط بشمامیکویم پنج صفت است که هرکس دارا باشد قابل عفو نیست آنچه را برای شما شرح میدهم بدقت کوش کنید تابتوانید زحمت دراین باب تفکر وتعمق کنید — اول گنا هیکه لایق هیچ گونه عفو و بخشش نیست گناه کسیکه دظاهر خودرا اهل تقوی قلمداد کند ودرخفا مرتکب معاصی شود — دوم گناه کسی است که نادرستی وفساد حال او منکرات درکارهای معظم ظاهر شده باشد و افعالش مخل نظم وراحت عموم مردم باشد — سوم دروغی است که لباس راست در آورده باشند برای اینکه کسیکه در خوشبختی و بدبختی ملت مداخله دارد در امر مهمی اورا فریب بدهند — چهارم گناه کسی است که کینه شخصی را مدتها دردل پنهان کند واظهار دوستی کرده درضمن انتقام خود را بسختی بکشد — پنجم گناه کسی است که در امر واحدی معبدی یاسیاهی وصحت یاسقم او بمناسبت غرض ومنفعت شخصی تعیین وتشخیص کند واز حقیقت واقع ونفس الامر اعماض کند هیچ یك از اینها گناهی نیست که درخور عفو باشد وسزاوار تنبیه وسیاست نباشد (شاؤ جانك مائو) چون کلیه این گناهان را مرتکب میشد لذا مقصر بود وعلاوه براین درمعاصی وگناهان عادت نموده بود زیرا ابداً درصدد اصلاح حال واعمال خود برنیامد ودامنه آنرا گسترانیده مگر برای تخریب مملکت این شرح وبیان فیلسوف چندان موجب خشنودی و تقاعد شاگردان نگشت باآنکه اغلب اجزا دربخانه واهالی شهر اورا تحسین وتصدیق درعدالت و کفایت مینمودند و در صورتیکه تمام مردم معاینه میدیدند که فیلسوف منتهای حمایت را از مظلوم نموده و اظهار کراهت ازصدمات اشخاص سابق که بمردم رسانیده اند مینماید مع هذا بعضی از شاگردانش متجسس بودند تا کمترین چیزیرا دراین رفتار عدالت آمیز استادشان مطلع شوند و در ضمن بخاطرش رسانیدند که موافق طرق سابقه وقوانین قدیم کسانیکه دارای منصب عالی ولقب متعالی بودند متحمل سیاست ساده ورنج وشکنج مقصرین نمیشدند وحال اینکه (شائو جانك مائو) که مثل سایرین شخص بارتبه بود مثل سایرین بل سخت تر متحمل رنج شده (حونك تسو) در جواب گفت « من میخواهم جواب مسکتی بشما بدهم و معنی واقعی این قانون قدیمی را که گویا شما جز کلماتش چیزی یاد ندارید از برای شما بیان بنمایم

قانون در باب مردمان باشأن و رتبه میکوید » شایسته نیست که آنها هم مثل سایرین متحمل

رنجها شوند و کفایت میکنند که معاصی انها را بانها اظهار کنند تا سبب خجلت و انفعال انها شود و واکذار بخودشان کنند » قانون برین عبارت اعیان را معاف کرده است او سیاساتیکه سایر مردم کناهکار مجبورند تحمل کنند بلکه معنی این عبارت قانون این است . اشخاص با رتبه و شأن که ملبس بلباس تقوی هستند باید مواظبت کنند که سایرین مرتکب اعمال شنیعه نشوند و خودشان هم نباید بهیچوجه مرتکب معاصی شوند و اگر بر حسب اتفاق و بدبختی انها مرتکب کناه شدند باید لا علاج سیاست شوند ولیکن به نطوریکه شأن انها ضایع شود و مقصود قانون اینست که شأن و مرتبه را باید احترام کرد اگر چه در شخص مقصر باشد و باین جهت بود که در قدیم هر گاه یکی از مردمان بزرك تقصیری یا معصیتی میکرد بطور وضوح و صراحت کناه او را در میان مردم اسم نمیبردند و بکنایات و تشبیهات کناه و را بیان میکردند مثلا در این مواقع میگفتند ظروف وادوانیکه برای قربانی استعمال میشوند کثیف ونجس شده اند یا اینکه میگفتند چادریکه برای خیمه و خرگاه در وقت قربانی بکار میبرند پاره شده و اینکه پر داشته است و اعیان هم بسبب کناه خود سیاست میشدند ولیکن خودشان شخصه قضاوت مقصر خود را میکردند وحکم ان هم بدست خودشان جاری میشد و دیگری حق مداخله در این کار نداشت باین طریق که چون یکی از اعیان کناهی می کرد که مستحق قتل میشد خودش شخصه در خلوتهات و حکامیکه پادشاه معین کرده بود کناه خود را اقرار میکرد و بدلایل ثابت میکرد که دیگر حق زندکی در این دنیا ندارد و اصرار میکرد که برای او محصل مرخصی کنند تا خودش را بقتل برساند تصاب عو ب بهیجب چیز هائیرا که موجب خجلت و پشیمانی او از کناه میشد میکشتند بعد میرفتند که بحضور پادشاه اذن حاصل کنند در این بین مقصر کلاه سفیدی برسر میکذاشت و رخت عزا پوشیده شمشیریکه در انبهای پاك محل قربانی شسته بود بدست کرفته بدرب عمارت پادشاه میرفت و در انجا برو میافتاد و صورتش را بسمت مشرق و میکرد بعد » طر ادیکه برای او حاصل کرده بودند میشد انوقت یکی از قضاتکه از حضور پادشاه مراجعت کرده بود میگفت « خداوند کار ما بسبب شما مرحمت نموده در خواست شما را قبول فرمود و شما اذن داد انچه را شایسته میدانید بکنید » فوراً شخص مقصر با آن شمشیریکه در دست داشت خود را بقتل میرسانید

مدتیست که این قانون مابین ما متروك کشته بزرگان فاش فاش مرتکب معاصی میشوند و در

صورتیکه تقصیرات آنها بر تمام مردم واضح و مبرهن است و تمام خلق از ظلم و تعدیات آنها بستوه آمده اند ممکن نیست گناه آنها را در پرده نگاه داشت و بکنایه و استعاره بیان کرد و بواسطه سیاست (شائو چانگ مائو) باین رسوائی و در ملأ عام مردم را متذکر کردم که هیچ کس از حکم قانون سیاست مستثنی نیست و در گمانم که چندی از سبب سستی آنها اغماض شده بود از این ببعد آنها هم بمکافات خواهند رسید باین واسطه ارکان و اعیانم عبرت گرفته خیلی کمتر پیرامون معاصی میکردند مخصوصا وقتیکه بدانند برای مقصر و گناهکار عفو و اغماض نیست علاوه بر این ملتفت باشید که من با (شائو چانگ مائو) بطریقه رحم و مروت رفتار کردم و در کشتن تنها خود او را کمترین درجه حکم قانون را در بارهٔ او جاری کردم والا میبایست او را تا طبقه پنجم قطع نسل کنم زیرا حکم قانون است که اگر کسی طغیان کند و نسبت بخدا و خلق یاغی شود باید نسل اورا تاطبقه پنجم از زمین بر انداخت وبرای طغیان نسبت بر ؤسا و قضات تاچهارم نسل او را باید بر طرف کرد و برای عادت گناه و تمرد از حکم قانون نسل او را تا طبقه سوم باید معدوم کرد و برای منسوخ کردن عادات و انکار آن تا طبقه دویم و کسیکه بنا حق بکشد کسیرا یا اسباب قتل کسیرا فراهم کند باید خود او را بدون عفو و اغماض بقتل رسانید این حکم میشوم قانون را که فیلسوف دلاشک بواسطه عدم مناسبتش با گناهان معمول نداشت هنوز در بعضی طوایف چینی معمول است و میگویند این ترتیب از قانون قدیم بما رسیده است

مادامیکه (کنگ تسو) وزارت سلطان (لو) بر قرار بود اشتغال بکاری نداشت جز به تنظیم قوانین و اصلاح اخراجات بیهوده دولت و همیشه در صدد صرفه و حفظ آبروی مملکت بود لهذا از سلطان (تسی) خواست که سه شهریکه درسر حد مملکت واقع و متعلق بپادشاه (تسو) بوده و وزرأ سلطان (تسی) تصرف کرده بودند رد کنند باو جواب دادند برای انجام این کار بطوریکه طرفین راضی باشند شایسته است که هر دو پادشاه بشخصه در سرحد حاضر شوند پادشاه (لو) بمشورت ورای خود قبول کرد واما (کنگ تسو) که معرفت کامل در حق اشخاص و اشیأ داشت بپادشاه نصیحت کرد که بانجا برود مگر با مستحفظین زیاد و میگفت که من همیشه شنیده ام که در ممالک منظمه هرگز مکاتیب بدون اسلحه کاری از پیش نمیبرد همچنین مکاتیب با اسلحه باید همراهی کنند و این دو فقره باید معین همدیگر باشند وقتیکه سلاطین قدیم هم به ممالک همسایه یا فقط بسرحدات مملکت سفر میکردند همیشه

اشخاص عاقل و مردمان جنگی که با آنها همراه بودند با [illegible] ین نمود و باین
نصیحت عمل کرد چون تمام مهمات این سفر از هر جهت [illegible] (تمو) سیصد
همراه قشون مسلح بسرداری یك صاحبمنصب از [illegible] ود خود او
باتفاق سلطان بان سامان حرکت نمود دو سردار [illegible] شان فاصله
معینی از عقب میرفتند پادشاه چون بسر حد ممالک [illegible] سردار
با قشونشان [illegible] اردو بزنند و بمانند و [illegible] جاودی
او بپادشاه برسد و یا انکه علائم و آثار خطری [illegible]
آنروز پادشاه با خدم و حشم بسمت نقطه موسوم به [illegible] سلطان
همجوار مشخص شده بود پیش رفت اما سلطان (تمی) [illegible] بود
نموده و بساط جلالت و خرگاه سلطنت را با شکوه [illegible] و در
روی تپه که مشرف بتمام صحرا بود عمارتی بنا نموده [illegible] تر بود تا
بچادر موفق و برای بالا رفتن با عمارت سه پله ساخته [illegible] طرف
چپ و دیگری در وسط و در آن عمارت دو تخت [illegible] لی طوریکه
تخت پادشاه (لو) در طرف چپ سلطان (تمی) و [illegible] احترام واقع
شده بود زیرا مملکت (لو) بنابر انچه سابق ذکر شده [illegible] (وواملك)
در عصر (چئو کنك) تشکیل یافته بود در صورتیکه [illegible] کداو یکی از
سرداران او بود که دودمان این سلطان را در استقرار در [illegible] آ [illegible] از حرابی
ممالك (شانك) کمك و حمایت کرده بود بنابر این [illegible] پادشاه
(لو) را داشت *

(چونك تسو) از این ترتیب خوشوقت شد و [illegible] (تمی)
خدم و حشم زیادی با خود آورده و همه از مردان جنگی [illegible]
و ترس او شد و در صدد آن بر آمد که احتیاط لازمه [illegible]
منصب که بر ده هزار همراه فرمان ده بودند حکم نمود [illegible]
محل شوری شوند تا انکه در مورد احتیاج بتوانند [illegible] از پاد [illegible]
منصب سوم را با مردان جنگ دیده و رزم آزموده در اطراف آن [illegible]
سلطان با هم باید صحبت کنند اقامت دارند

این تدبیرات که همه از روی عقل و احتیاط بود بی فایده و بیهوده نشد یکی از صاحب منصبان سلطان (تسی) او را فریب داده بود که برای پادشاه (لو) دامی گسترانده او را مجبور و مجبور کند آنچه سلطان (تسی) از او میخواهد امضا نماید ولیکن فیلسوف دانشمند جلو گیری از تمهیدشان نموده نگذاشت بمقصود نایل شوند

شب پیش از ملاقات دو پادشاه صاحب منصب سلطان (تسی) تمام تمهیدات و ترتیبات را برای اجرای مقصود فراهم کرده بود

بعد از اینکه دو پادشاه با همراهان خودشان به خلیکه برای آنها معین شده بود رسیدند هریك از پله که به تخت او راهنمون بود به تپه بالا رفتند (حونك تسو) بسمت وزیر اول همراه پادشاه (لو) بوده (یان ینك) بهمین سمت همراهی باسلطان (تسی) میکرد این دو صدر اعظم وسط تپه بسمت همدیگر پیش آمدند و پس از تعظیم و تکریم دست دوستی و محبت بهم دادند و بعد بجای خود بر گشتند دو سلطان همدیگر را ملاقات کردند و پادشاه (لو) شروع بصحبت نموده این طور تکلم کرد « من از اعقاب (چئو کنك) بزرك هستم و شما از نسل (شائی کنگ) معروف که معلم و استاد او بود هستید پس باید همچنانکه اجداد ما باهم دوست و متحد بودند ما هم دوستی و اتحاد را از دست ندهیم و همیشه باهم یا رومعین باشیم » سلطان (تسی) جواب داد که منتهی آمال من همین است و آرزوئی غیر از این ندارم و در این موقع بعضی چیزهای عزیز الوجود که برسم تقدیم برای پادشاه (لو) از مملکت خود آورده بود از نظر گذرانیدند و همچنین از جانب پادشاه لو تحفه هائیکه برای سلطان (تسی) آورده بودند تسلیم کردند و بهمدیگر سلام و تحیت کردند و بعد از تعارفات معمولی سلطان (تسی) بپادشاه (لو) گفت من همراه خود سازندگان و رقاصانی آورده ام که بخوبی از عهدهٔ ساز و رقص تمام چهار جهت عالم بر میایند میل دارم که بساط سوری برای شما فراهم کنم تا از شنیدن آن الحان خوش و دیدن رقصهای دلکش التذاذ حاصل نمائید و بدون اینکه منتظر جوابی شود بهمان ترتیب که با کسان خود قرار داده بود اشاره کرد و فوراً صدای طبلهای زیاد و سازهای موسیقی هوا را پر کرد و شروع بنواختن مقام رقص وحشیان که موسوم به (لائی پی) بود کردند رقاصها که عدد آنها بسیصد میرسید بعضی ها با بیرقهای مزین بپارچهای رنگا رنك و بعضی دیگر با شمشیر ها و تیر ها و اسلحه های مختلف بدون ترتیب از پله بالا آمده در هم ریختند و بحرکات عجیب وغریب اقدام نموده

بسمت دو پادشاه پیش میرفتند باین تماشای نا مناسب و غیر مترقبه (خونك تسو) متغیر شد ولیکن با کمال جد وجهد خشم خود را از روی احتیاط پنهان کرد و نزدیك سلطان تسی رفته باو گفت « اعلیحضرت شما واعلیحضرت متبوع معظم من برای اینکه ملاحظه حرکات زشت و نا شایسته ترین وحشی های پست را بنمائید باینجا نیامده اید بلکه آمده اید کارهای مهم وامورات معظم سلطنت خود را انجام بدهید و عهد و پیمانی کنید که برای آسودگی طرفین ابد الدهر باقی بماند شما هر دو چینی هستید چرا باید رقص و ساز چینی که مطلقــا بی عفتی و خلاف حرمت در ان پست در حضور شما معمول ندارید استدعا میکنم بفرمائید این اواط (لائی‌پی) خیلی زود بر گردند زیرا باین نوع که بسمت ما پیش میایند نتیجهٔ خوبی نخواهد داشت و ممکن است بجای بد برسد صدر اعظم سلطان (تسی) که کمتر از (خونك تسو) متغیر نبود او هم در این باب اصرار نمود وحضرات باکمال انفعال مراجعت کردند اما صاحب‌منصب مکار پادشاه (تسی) از اینکه تیرش بسنك خورد و تدبیرش بهدر رفت هیچ مشوش نشد و از روی جرئت و جسارت رفت و بسلطان (تسی) دلداری و اطمینان داد که در خیال خود ثابت باشد واصرار در آوردن بازیهای خنده دار کنــد و در مراجعتش بیای تیه‌بهسون (تسی) که منتظر فرمان بودند گفت انچه را با هم قرار و مدار دادیم فراموش نکنید بروید و سعی کنید بهر طور که ممکن است پادشاه (لو)را از حالت طبیعی بیرون ببرید یا او را بر سر شوق و شهوت بیاورید یا متغیر و عصبنــاك کنید ومخصوصاً وقتیکه پرده (پیشون چی‌شی) را بازی‌میکنند شما هم دران باب مبالغه کنید بشماها خیلی زیادتر از انچه امیدوارید انعام خواهم کرد

این بازی (پیشون چی شی) عبارت بود از هرزگیها و قبایح اعمال یکی از ملکه‌های مملکت (لو) که موسوم به (ون‌کیانگ) ودر سن جوانی بی‌شوهر شده بدولت سلطنت بواسطه پسرش که صغیر بود بدست او افتاد و تا زمانیکه پسرش بزرك و قابل سلطنت شد تمام عمر خودرا صرف عیاش و عشرت وانواع هرزگیها کرد *

چون تمام بازیگرها حاضر شدند سلطان (تسی) بپادشاه (لو) گفت در این پرده که میخواهند بازی کنند بهیچوجه دخلی بکار ما ندارد تمامش چینی محض است و امیدوارم که شما از آن راضی و خوشنود شوید انوقت بازی گرها شروع ببــازی کردند عدد انهــا از مرد و زن به بیست نفر میرسید تماماً با لباسهای فاخر و زینتهای درخشنده که چشم را

خیره میکرد نظر آنها حرکات آنها حالت آنها و حرفشان تمام موورث عیش و عشرت بود و انسان‌را ازدنیا بی‌خبر میکرد پادشاه (لو) در اول امر خیلی خوشوقت شد اما وزیر عاقلش (خونك تسو) بخشم اندر شد و از پادشاه در خواست کرد که منع کند انها را از این بازی . لیکن پادشاه چنان وا نمود کرد که حرف (خونك تسو) را نشنید اما همینکه بازی کرها رسیدند ببازی (پیشون چی شی) رنك پادشاه (لو) از خجلت تغییر کرد و (خونك تسو) دیکر نتوانست خشم خودرا نکاه دارد نزدیك سلطان (تسی) رفت نکاه سختی باو کرد و کفت شما همین حالا اطمینان دادید که میل دارید با پادشاه و ولینعمت من دوست و برادر باشید پس در اینصورت کسیکه نسبت بیکی ازشماها جسارت کند مثل این است که بدیکری کرده باشد

و قشون ما هم بنا بر این قشون شماست من انها را احضار میکنم و از جانب شما بانها حکمی میدهم باجرا برسانند پس از آن با صدائی مهیب و هولناك که تمام حضار و بازی کر ها حتی هر دو پادشاه ز ترس لرزیدند فریاد کرده وفوراً دو نفر سردار وچند نفر سرباز شمشیر بدست حاضر شدند (خونك تسو) اشاره بدو نفر از رؤسای بازیکر ها کرد انها را بسردار ها نشان داد و کفت این دو نفر بی ادب در حضور این دو پادشاه محترم بی ادبی و جسارت کردند و تقصیر انها شسته نمیشود مکر بخون خودشان بکشید انها را زیرا دیکر حق زندکی در دنیا ندارند سردار ها اطاعت کرده سر آن دو نفر را از تن جدا کردند و سایر بازی کر ها تکالیف خود را در فرار دانسته هر دو پادشاه تا مدتی مبهوت مانده قادر بر سخن کفتن نبودند (خونك تسو) وقت‌را غنیمت شمرده پادشاه (لو) را بر داشته در میان قشون و در اردوئیکه برای احتیاط نزدیك آنجا زده بودند برد مکرر در مواقع دیکر هم عقل فیلسوف هوشمند تدبیرات صاحبمنصب (تسی) را باطل کرد و نکذاشت بمقصود برسد سلطان(تسی) مجبور شد بفرستد از پادشاه (لو) عذر بخواهد و آن سه شهریرا که بغصب تصرف کرده بود باو نوا عش رد کرد و معاهده و صلح در میان دو مملکت باقی ماند

یکی دیکر از اعمال نمایان این وزیر که بیشتر مایهٔ اشتها رو برو زکفایت او شد این بود که از درجات سردار ها کاست و برای ارتفاع شأن سلطنت شئونات انهارا پست کرد از این قرار که چون این صاحبمنصبان با احتشام و جلال اسباب توحش سلطان و بواسطهٔ ظلم و جور مایهٔ تنفر رعایا شده بودند و نظر بسلاطین کوچك و دست نشانده های مملکت چین خود را دران

شهر هائیکه از طرف دولت متصرف و ساکن بودند مالك و شریك میدانستند سه نفر از آنها بنا های محکم باحصار های منیع رفیع ساخته بودند و همچو مینمود که این طرز ساختمان وبنا را از جهة پیش بینی در دفاع و بقصد سرکشی وطغیان نموده باشند فیلسوف بسلطان اظهار داشت که رعایائی که اینگونه ملاحظات واحتیاط را در کار دارند محتمل است که روزی یاغی شوند وطغیان نمایند لهذا باید انها را هم در زمرهٔ سایر خدام و مامورین دولت شمرد و نگذارد از تکالیفشان خارج شده از حقوقشان تجاوز کنند و از مرحمت اقتدار وتسلطشان نباید بیش از آنچه بایشان عطا شده است باشد قانون ما اندازه ارتفاع دیوارشهرهارا معین و محدود کرده است واین اشخاص اعتنا بقانون نکرده برای شهر های خودشان برج و باره ساخته آنها را شبیه ببنای تخت مملکت که مقر پادشاه است قرار داده اند باید امر و مقرر فرمائید بلندی دیوار آنها را بر دارند و برجهای آنها را خراب و منهدم سازند و اگر اجازه بدهید من خود از عهده اجرا و انجام این مهم بر میایم پادشاه منتظر اصرار نشد واجازه داد (حونك تسو) یکی از شاگردان خود را که (تسو لو) نام داشت و مردی شجاع و با اطلاع از نظام بود خواست و بسر کردگی یکدسته قشون از جانب پادشاه مأمور داشت که برود این سه نفر سردار را بتکالیفشان و ادار کنند و انها را محدود در تسلط و امتیاز شخصیشان نمایند

این شاگرد شجاع و باهمت فیلسوف بعجله عازم شد وکمال احترام ومراقبت را دوانجام این مأموریت خطیر بجا آورده فاتح و مظفر برگشت

دقایق نظر و اقدامات مجدانه فیلسوف نه تنها در اسرافات بزرگان بود بلکه آنچه را که نتایج شوم و ناشایسته از برای عموم داشت رتق و فتق مینمود همچنانکه شرح ذیل دلیل این مطلب است

شخص متمولی که امتیاز فروختن گوشت و ریاست قصابخانه را داشت و کثرت تمولش سبب این بود که بتواند درهر موقع پول پیش داده جنس خرید نماید آنرا درموقعش بسیارارزان میخرید وبمرور بسیار گران میفروخت متدرجاً تمام اغنام واحشام را مالك نمود و شبانها و چوپانها را گماشته و خادم خود ساخت و مراتع و چرا گاه ها را درتصرف خویش کشید هر چند که قوت غالب اهالی این مملکت مثل سایر اهالی ممالك چین برنج آب پز با بعضی بقولات مالح و نمکین بود و لیکن تمام مردم حتی فقرا می بایست چند دفعه در سال جشن بپا دارند و ضیافت نمایند و در این ضیافتها الحومات و غذاهای گوشتی لازم بود

معهذا پس سه دفعه یا چهار دفعه در سال خریدن گوشت یکقدری گرانتر یا ارزانتر برای هر یك از افراد مردم چیز معتنابه نبود و لیکن نسبت به جمعیت و کثرت مردم از این وجوه مبلغ گزاف و معتدبهی جمع می شد (جونك تسو) از رفتار وکردار این صاحب امتیاز خبردار شده او را احضار نمود و باو گفت من اطلاع داده اند که شما دارای تمول بسیاری هستید وخیلی خوشوقت می بودم اگر این ثروت ومال را از شغل خود وراه صحیح بدست آورده بودید ولی شکی نیست که آن را از راهی غیر مشروع بدست آورده اید که موجب نکال است و شما لابداً مستحق تنبیه هستید اما من شما را معفو میدارم مشروط براینکه رد مظالم خویش نموده مال وحال خود را اصلاح کنید یعنی آنچه را از عموم مردم بدزدی و تقلب گرفته اید رد کنید باین طور که از تمام ذخیره و گنجینه خویش بقدر کفایت زندگی ومعاش خود بردارید وما بقی را بمن رد نمائید تا آن که آن را خرج لازمهٔ مملکت و صرف فوائد عامه نمایم وبشما چند روز هم مهلت میدهم که درست تفکر واندیشهٔ دراین کار نمائید وجواب بدهید ومحقق بدانید که بهیچوجه نخواهید توانست مرا فریب بدهید

صاحب امتیاز (قصاب باشی) که تاحال نگذارده بود کسی ازسرکارش خبر دار شود و بهر تدبیر وحیلهٔ بود برشوه دادن یاغیر آن درموقع تنبیه رؤسا نیامده بود از صدا و وضع تکلم فیلسوف فهمید که این توپیری از آن توپیری ها نیست وبهیچ طور ازدست این وزیر عاقل که بارها دوستی او بمحك رسیده بود خلاصی ندارد لابداً قبول کرد که مطابق حکم و دستورالعمل فیلسوف رفتار نماید و فیلسوف هم چون از تمکین و اطاعت او راضی گردید زیاده بر این باو سخت گیری نمود تا آنکه او هم باآنچه برای خود نگاه داشته بود براحت زندگی کند

(جونك تسو) دراشغال و اعمال متعلقه بوزارت عدلیه اش بی حد و بی شمار کارهای نمایان کرد که دلیل عقل سرشار او بود من جمله چند روز را درماه معین کرده بود که بشخصه مظالم و محاکات ودعاوی را رسیدگی مینمود روزی از آن روز ها که بمظالم نشسته بود شخصی بحضورش آمد وشکایت از بی اطاعتی پسر خود نمود و اصرار داشت که سخت ترین احکام قانون را در این باب جاری کنند (جونك تسو) عوض اینکه پسررا تنبیه نماید مقرر داشت پدرشرا هم سیاست نمایند و برای هریکی سه ماه حبس حکم داد پس از

آنکه مدت حبس ایشان سرآمد پدر و پسر را بحضور خواست و از پدر پرسید بچه گناه پسرت تقصیر کار شده جواب داد که ابداً پسر من تقصیری نکرده بلکه اگر تقصیری بود از خود من بود که از روی غیظ و خشم طبیعت او را مقصر نموده و معارض شده بودم (حونك تسو) گفت که چون من تردیدی دراین باب داشتم سؤال کردم تا یقین حاصل شود بروید و اطفال خود را در تکالیف لازمه آنها تعلیم نمائید آنگاه رو به پسر کرد و گفت ای جوان مرد توهم فراموش مکن که مهربانی ورحم و مروت نسبت بپدر و مادر اول تکلیف اطفال است این حکم درهمه جا منتشر شد وبنظر مردم پسند و مستحسن آمد اگرچه بعضی ها دراین باب ریزه خوانی میکردند و یکی از شاگردان قدیمی فیلسوف که بمرتبه عالی رسیده سردار و فرما نفرما شده بود از جمله کسانی بود که بفیلسوف ایراد میگرفت ودر این باب مبالغه میکرد و میگفت استاد من مرا گول زد زیرا درابتدای امر که من داخل در شغل دیوان شدم اول از تعلیماتی که بمن داد این بود که میگفت در اجرای احکام قانون ادب اطفال نسبت بپدر ومادر باید مواظبت کرد و خیلی سخت گرفت زیرا پایهٔ حکومت و حکمرانی روی این احکام قرار داده شده است و نیز بمن میگفت که هر پسریکه عمداً ازحکم پدر تخلف کند حکمش قتل است و این حکم از امپراطورهای قدیم بما رسیده است در اجرای آن نبایست کوتاهی و اهمال کرد بلکه این حکم را باید در کمال سختی اجرا کرد وحال اینکه خود معلم اعتنائی باین حکم و قانون نکرده منتهای مهربانی را به پسری که نسبت بپدر مقصر وگناهکار بود کرد از این مقوله حرف ها خیلی در باب این حکم بفیلسوف زدند با وجود اینها باید تصدیق کرد که او دراین باب خبط نکرد و رفتارش صواب وموافق عقل بود ودرجواب این اشخاص میگفت من دراین رفتار به سه نوع ازمردم نصیحت کردم اول باطفالی که نسبت بپدر و مادر احترامیکه باید نگاه ندارند دوم بپدر و مادرهائیکه باطفالشان تعلیم تکالیف آنهارا نمیکنند سوم باشخاصیکه متصدی اجرای احکامند نصیحت کردم که در اجرای احکام قانون نسبت بکسیکه او را ازروی غیظ وخشم مقصر کرده باشند تعجیل نکنند زیرا در تاخیر اجرای حکم وقت اندیشه و فکر برای همه میسر میشود پدر و مادر و اطفال تکالیف خود را نسبت بهمدیگر ملتفت میشوند واگرچنانچه بمجرد شکایت پدر و بدون تأخیر پسر را بقتل برسانند اگرچه موافق قانون سیاست کرده اند ولیکن بواسطهٔ این سیاست پدر را بلکه همه خانواده را بدبخت میسازند و فیلسوف انشا کرد

قديم حود ميكفت ظلم قاضي و حاكميكه تمام احكام قانون واندون ملاحظه واستثنا جاري كند كمتر از ظلم صاحبمنصبي نيست كه بعد از فتح شهري تمام اهالي ان شهر را از دم شمشير بگذراند مردم عوام كه از تكاليفشان كوتاهي ميكنند كناهشان جزئي بلكه اغلب بي كناهند زيرا در تكليف حود ناداند و سياست كردن آنها در اين صورت سياست كردن شخص بي تقصير است اشخاصيكه مستحق سياستند و سياست سخت لازم دارند اعيان و بزركاني هستند كه مرتكب اعمال قبيحه ميشوند يا بدعتي باطل ميكذارند و سر مشق بسايرين ميدهند كه در افعال نا شايست پيروي از انها ميكنند وهمچنين مستحق سياست سخت قضات وحكامي هستند كه تا بنهاي حود را مجبور نكرده اند كه بمردم تكليفشانرا تعليم كنند درست بكويم مستحق سياست سخت شما هستيد من هستم اكر در اين مقاميكه داريم بلوازم آن عمل نكنيم وتكليف حود رابجا نياوريم و بر اشخاصيكه مباشر و مامور كارند سخت نكيريم و از انها مؤاخذه نكنيم تا بتكاليفشان عمل كنند مهرباني و رحم بسبب باين اشخاص و سختي بمردم عوام ظلم است و حلاف عقل صحيح

قانون قديم در اين باب ميكويد « حكم بقتل كنيد ان كسانيرا كه مستحق قتلند و فراموش نكنيد كه مستحق قتل بلكه سياسات كمتر از قتل نيست كسيكه از روي عمد و دانائي مرتكب كناه نشده باشد پس اول بايد شروع در تعليم مردم كرد و تكليف انها را بانها فهمانيد بعد از آن اشخاصيكه با وجود علم بتكليف حود تخلف ازآن كنند بايد سياست وتنبيه كرد

وزارت عاقلانه (حونك تسو) ازهرجهت اسباب ترقي و آبادي مملكت (لو) كرديد (كينك كونك) سلطان (لو) مكرر ميل كرد با او صحبت نمايد و حيلي از مسائل ديني از اوسؤال نمود وفيلسوف در حواب تحقيقاتي كرده است كه در اين كتاب جاي ذكر آنها نيست در اين بينها سلطان (لو) عمرش بسر رسيد و وليعهدش (نكائي كونك) تعليمات و ادب (حونك تسو) را چندان وقع و و قري ننهاد و او را تصور نميمود مكر شخص عالميكه فضايلش منحصراست بشناسائي واطلاع از كتب وباعصبيت زياد از احلاق قديمه طرف داري وحمايت مينمايد و فيلسوف هم چون ديكر شغلي در وطن حويش نداشت لهذا بطرف مملكت (وئي)عزيمت نمود زماني نكذشت كه او را حواستند و فيلسوف دو باره بوطنش مراجعت كرد سلطان براي استقبال او از مقر سلطنت حركت كرده در يكي از عمارات دولتي كه اندك فاصله از شهر داشت منتظر و رود فيلسوف كرديد و او را مثل يكي

از سفرا دول خارج که باین مملکت میامدند پذیرائی کرد و بعد در مشاوره و گفتگو بعضی سؤالات بچه گانه‌ازاو کرد و با وجود این فیلسوف بی اعتنائی در جواب نکرد من جمله از او پرسید که فیلسوفان و دانشمندان بچه لباس باید ملبس شوند تا مردم آنها را بشناسند (حونك تسو) درجواب گفت من هنوز نفهمیده‌ام فیلسوفها چه لباس باید بپوشند ولی آنچه را که دانسته ام این است که بهر لباس باشد فیلسوف مقصود اصلی او باید کسب عقل باشد وعلاوه براین در هرمملکتی که هست باید بطرز آنجا لباس بپوشد مثلا منکه از اهل مملکت (لو) هستم در طفولیت مثل سایر اطفال لباس (فولك) دربرمیکردم چون بزرك شدم و به مملکت (سونك) رفتم کلاه (یانفو) برسرگذاردم زیرا دراین‌مملکت‌برای اقران و همسن های من آن کلاه معمول بود و اگر در سایر ممالك می رفتم نکالیف دیگر داشتم

دراینجا سلطان قطع کلام فیلسوف را کرده گفت ((من دانستم که لباس معینی برای لباس پوشیدن فیلسوفان نیست آیا طریقهٔ زندگانی شان هم همین طوراست فیلسوف خواست خود را از بیان این مطلب معاف بدارد ولیکن سلطان اصرار کرد که بشنید و بنوع اختصار جواب این مطلب را بیان کند انوقت (حونك تسو) چنین گفت ((فیلسوف واقعی هرگز برخود بمجالس رسمی برای خود نمائی وارد نمیشود ومنتظر میشود اورا دعوت نماید وچون اورا دعوت مینمایند بدون هیچگونه جلوه وخود نمائی بمهمانگاه حاضرمیشود واگر ملاحظهٔ ازشئوناتش نکنند ومنزلتی باو نگذارند ابداً مکدر نمیشود و هیچ اظهار نارضائی نمینماید از صبح الی شام مشغول نمیشود مگر بچیزی که در آن کسب عمل نماید و یا بر عدد دوستان وآشنایانش بیفزاید واگر درخود قوه تکمیل کارهای بزرك به بیند در صورتیکه باو رجوع نماید قبول میکند وباجل مواظبت د صدد شام آن بر آید وحسادت وخود طلبی ندارد و هیچگاه درصدد تحصیل گنجینه و خزینه نیست فقط سرمایه و خزینهٔ او عمل و دانش [illegible] کارا رجوع نمیکند مگر بمردمان راستگو ودرست اعتماد نمیکند مگر باشخاص باوفا وثابت قدم [illegible] امرا از بالاتر ازخود نگاه میدارد وپست تر ازخود در کمال خوشحالی رفتار میکند [illegible] با هرکسی طوریست که شایستهٔ اوست واگر بخواهد عیب کسی‌را اصلاح با اورا درخطا وتقصیرش ملامت کند باکمال ملاحظه وملایمت خواهد بود نویسندگان را محترم میدارد ولیکن برأی ومشورت انها عمل نمیکند نه درمعامل آنها

شخص جناح میکنند نه در توقیر واحترامشان مبالغه مینماید وقتیکه فیلسوف بتکالیف خود عمل کرد از هیچ چیز خوف وهراس ندارد زیرا رفتاری ملامت ناپذیر با خیالات ساده وصحیح سپر اوست وبرای دفاع یا حمله عدالت وقانون اسلحهٔ اوست عصبیکه مردم دارد مانع است که از آنها بترسد دقتیکه در اعمال دینی وپیروی قانون دارد وملاحظهٔ که در اجرای آداب مرسومه مینماید اسباب اطمینان اوست اگرچه میان طلبه بشد درجهٔ علم او هرقدر عالی باشد نیز در ازدیاد دانش میکوشد ومدام درصدد تحصیل است ولیکن بی اندازه خود را خسته ووا مانده نمینماید بهر اندازهٔ که ادب و استوار در خوش رفتاری باشد باز همیشه ملتفت است که مبادا از او عملی سربزند هرچیزیکه اسباب سعادت وپاکدامنی است بنظر کم نمینگرد محبوب ترین اعمال در نزد او عملی است که مربوط بتقوی باشد درعنوان مطالب با کمال متانت ووقار ودر مماشات با مردم بسیار با اخلاق ونیکو رفتار حضور در مجمع عقلا را ترجیح میدهد وبجهال اظهار بی میلی مینماید در خانواده و قبیل خود تفاوتی در میان آنها نمیگذارد و در خارج با عموم مردم بمساوات سلوک مینماید اگر بواسطهٔ خرده ی ناسزا ورفتار ناشایسته اورا اذیت نمایند ابداً اظهار خشم وکینه نمیکند فیلسوف واقعی همیشه در صدد است که بهرطور و هر وسیله باشد خدمتی بمملکت بنماید واگر بواسطهٔ کار نمایانی وانجام امر مهمی سزاوار اجری باشد اظهار خدمت نمیکند که باو اجر ومزد بدهند بلکه باصبر وحوصله منتظر میشود که حق اورا بو برسانند و اگر اتفاق بیفتد در هنگام تقسیم حق او را فراموش نمایند بهیچوجه شکایت نمیکند بجهة اینکه قبولا مردمان صحیح ونجیب وافتخار معاونت هموطنان در حوائج ولوازم ایشان ورضایت خاطر از اینکه در ادای هر خوبی کرده است اینها بهترین اجر ومزد است در نزد او واگر برخلاف این بملاحظهٔ لیاقتش رتبهٔ عالی باو بدهند ودرجه اشرا ملند بدانند ابدا کبر وخود ستائی نمیکند بلکه تواضع و فتادگی را ازدست نمیدهد و هرکس که بخواهد با او مسرتی نماید و روی استفاده وعلمی کند بهتر از پیشتر باو دسترسی دارد مثل اینکه رتبهٔ او پست تر ودرجهٔ او دانی تر شده باشد صعود ونزول در مراتب بخت و اقبال مایهٔ ترقی و تنزل اخلاق و رفتارش نمیشود بلکه او همیشه یک حال باقی است تمام همش منحصر است باینکه امورات مرجوعهٔ بخویش را انجام دهد وهمیشه ارجا ومقام خود کمال رضایت را دارد وابداً حسادت وطمع بسیار متاغل ندارد ونیز حسات باعتبار همسر و بالاتر از خود نمیورزد وکسانی که بی بهره از علم وهنرند حقیر نمیشمارد باهمه معاشرت

می کند و با هر کس سازش دارد و چنان معاشرینش را محترم می دارد مثل این که طبیعة برابر باشند

احترام ومواسات مایهٔ ادب میشود وملایمت و خوش سلوکی محصول و نتیجهٔ آن میگردد تمجید ومدح ازروی حقیقت وبی ریا وخدمات بموقع وغیرمنتظره اسباب تکمیل لیاقت است بالاخره تمام این خصایص من حیث المجموع عبارت است از رحم و انصاف عمومی نسبت بتمام مردم که ازآن استثنا نمیشود احدی وشامل تمام افراد نوع انسانست وازچشمهٔ سرشار این تقوی است که سایرصفات حسنه جاری وساری میشود وفیلسوف حقیقی کوشش دارد که قبل ازهمه وبهتر ازهمه آن تقوی را دارا باشد وبواسطهٔ این تقوی است که فیلسوف ازسایر مردم ممتاز است ودرصراط همین تقوی است که فیلسوف تمام مراحل زندگی ورفتارخویشرا میپیماید وهمین تقوی است که سایر اعمال او را زنده میکند))

موافق قول (کیابو) مورخ از آن بعد هروقت سلطان می خواست فیلسوف را احضار نماید کمال احترام وشرط ادب را بجا میاورد واورا درخانه اش نگاهداشت وخود شاگرد او شد وپیش سلطان رتبهٔ سفیری داشت وهمیشه اوقات در اموراتش از او مشورت مینمود و درصدد کسب علم واطلاع میکرد من جمله روزی بفیلسوف گفت من میل دارم ازاین ببعد عقلارا مثل دوستان خودم بدانم واحترام انها را ازمقاصد بزرگ دولت قراردهم (خونك تسو) درجواب گفت این مطلب صحیح است ولی سلطان باید رفتار بهترازاین پیش نهاد خود بسازد باین معنی که عشق ومحبت بتمام رعایا وملتش داشته باشد وبرای معاش نها ماهی درجه آسودگی وراحت را فراهم بیاورد بطوریکه انها راضی وخورسند ازسلطان باشند و افتخار بنمایند که در ظل سلطنت چنین سلطان زندگی میپمایند سلطان جواب داد این کار آسانی نیست آیا بچه وسیله میتوان چنین نتیجهٔ بدست آورد و دراین باب بمقصود رسید؟

فیلسوف جواب داد بدواً باید ترتیبی پیش نهاد کرد که تا [illegible] مالیات رعایا کم شود و رانها گرفته نبرد مگر انقدری که لزوم آن برهمه‌کس واضح است ومالیات قوه و طاقت مردم نباید کار باها رجوع نمود رتکالیف شخصی انها را باید تاها دایم کرد ومجبور ساخت نمود که در اجرای آن غفلت نورزند

سلطان جوابی نداد ولی بنظر آمد که این بیانات دراو اثری کرد فوراً خود را متصرف کرده فیلسوف را بصرف عصرانه تکلیف کرد چون برسرمیز حاضر شدند انچه را که سلطان و

میهمانان در آخر غذا میخوردند فیلسوف در ابتدا شروع بخوردن نان نمود مثلا اول حبوبات را صرف نمود و میوجات را برای آخر نگاهداشت میهمانان نتوانستند خود را از خنده نگاه دارند وگمان میکردند که این نقصانی است برای فیلسوف ولی سلطان ابداً خنده نکرد زیرا او میدانست که این حرکت فیلسوف خالی از حکمت نبود و البته غرضش این بود که تعلیمی بسایرین نماید

سلطان باو گفت ای استاد ما میهمانهای من تبسم میکنند از غذا خوردن شما که حبوبات را قبل از میوجات صرف می نمائید و متعجب هستند که چنین شخصی که از اجزای دربخانه است واطلاع از هرقسم مرسومات دارد اینگونه خلاف رسم رفتار نماید

فیلسوف جواب داد که من خلاف رسم رفتار نکردم بلکه رسمی را معمول داشتم مرسومات شما نیست جز اسراف و زیاده روی من ترجیح دادم حبوبات را بر میوجات زیرا حبوبات عمده غذای انسانی است ومثل سایر اغذیه نیست که تصور ضرری درآن رود بهمین جهت است که عطایا و تعارفاتی را که امپراطور درقربانی بزرك معمول میدارد ونثار می کند حبوبات را جزء عمده می شمارد مثلا نان را که ازآرد حبوبات ساخته می شود نثار میدارد نه میوجات را عادت قدیم عادتیست که (یااو) و (شون) معمول داشتند وامپراطورهای معروفهم پیروی انهارا کردند و انها جمیعاً حبوبات را قبل از میوجات صرف میکردند منهم تکلیف خود را این دانستم که در حضور اعلیحضرت شما پیروی از انها کرده باشم تایاد آوری از رسم انها شده باشد

علی‌الظاهر سلطان از این سخنان رنجیده خاطر شد زیرا در حالتیکه اطمینان داده بود که کمال میل را دارد بشنود از قدیم و رسومات آن صحبت بدارند بطور مسخره از فیلسوف سؤال نمود که واقعاً کلاهی که (شون) در ملاء عام بسر میگذارد چگونه بوده‌است از شنیدن این سؤال فیلسوف موقع بدست آورد که درس حدیدی از قوانین قا [illegible]
در صورتیکه سلطان از سؤال خود متوقع این گونه بیانات در جواب بود [illegible]
از شنیدن ان سخنان اظهار بی میلی نکرد روزی سلطان بفیلسوف [illegible] از این در صدد خواهم بودکه درامورات دولتی ماموربدارم جز اشخا[illegible] شما فیلسوف و دانشمند باشند لهذا متمنی هستم که انها را بمن بشناسانید

(خونك تسو) در جواب گفت در این عصر ما فیلسوف کسی است که از هر جهت هم

خود را مصروف به تحصیلات قدیمه بدارد و طرز لباسش مثل قدما باشد و اصرار داشته باشد که بسایرین مرسومات قدیمه را تعلیم کند سلطان جواب داد اگر چنین است پس فیلسوف شدن مشکل نیست زیرا ملبس بلباس قدما شدن و کلاهی و کمر بندی مثل انها داشتن آسان است (حونك تسو) در جواب گفت شما غرض مرا ملتفت نشدید برای امتیاز فیلسوف از سایر مردم باید بعموم طبقات مختلفه معرفت و شناسائی داشت و آن طبقات را میتوان به پنج طبقه منقسم نمود

اول از ان مردمان که عددشان بیشتر است و در جمیع ممالك یافت میشوند کسانی هستند که هیچیك از صفات انها قابل ملاحظه نیست و سخن نمیگویند جز برای اینکه حرفی زده باشند بدون ملاحظه که این سخن بد یا خوب است و بموقع یا بی موقع است ضرری بر آن مترتب یا خیری از ان ناشی میشود و حرکت نمیکنند مگر مثل حیوانات مثلا انچه را دیروز کرده اند امروز هم میکنند و فردا هم نخواهند کرد مگر انچه را امروز کرده اند بدون راهما نمیتوانند از خود کاری کنند یا ترتیبی بدهند وسایرین انها را بهر کجا که میخواهند میبرند بدون اینکه خود شان بدانند بکجا میروند یا بچه مقصود حرکت میکنند قوهٔ ممیزه ندارند و برای منافع جزئی فواید عمده را از دست میدهند انها هم مثل سایرین مدرك دارند اما مدرکیکه از چشم و گوش و دهان تجاوز نمیکند مختصر انها مردمی هستند که انها را عموماً عوام الناس می نامند

طبقهٔ دوم اشخاصی هستند که تحصیل علوم کرده و مراتب عقلی و نقلی را پیموده اند بدون ملاحظهٔ عاقبت کار اقدامی نمیکنند و طرق مختلفه برای رسیدن بمقصود دارند واگر چه تعمق در مطالب نکرده باشند باز بقدریکه بسایرین تعلیم کنند میدانند بر صحت اعمال وافعال خود دلیل دارند قوهٔ قیاس مطالب و تمیز مابین اشیاء ضاره و نافعه را دارا هستند بدون اینکه از قوانین اطلاع کامل داشته باشند بقدریکه تکالیف عمومی را اجرا دارند و به آداب مرسومه عمل نمایند میدانند معلومات انها اگر چه زیاد است ولی غافل نیستند که بازحلی مطالب است که باید بدانند بواسطه اقوال وافعالشان در اخلاق مردم حتی در امور دولت نفوذی دارند خوب گفتن را دوست تر میدارند از زیاد گفتن بکار خوب و با نتیجه اگر چه کم باشد مایل ترند از اقدامات زیادکه اسباب پریشانی و سر گردانی شود آرزوی تمول وغنی ندارند واز فقر نمیترسند با انچه دارند بکمال رضایت زندگی میکنند و این طبقه از مردم را میتوان علما نام نهاد

طبقهٔ سوم اشخاصی هستند که دراقوال وافعال بلکه در تمام رفتار و کردارشان ذرهٔ از طریقهٔ عقل سلیم تجاوز نمیکنند و نیکی در ازاء نیکی می تابند افراط و تفریط ندارند آلودهٔ هوا و هوس نیستند بهیچ چیز دلبستگی ندارند ترقی و تنزل در نظر آنها یکسان است هنگام سخن گفتن سخن میگویند و در موقع سکوت ساکتند و در کمال قدرت اظهار عقاید خود را مینمایند اگرچه مورث زوال دولت واقبال یا صدمات بیشتر از ان شود تمام مردم را تقریباً از یك چشم ومساوی میبینند زیرا در راه فضل و تقوی یاعیب ونقص یکسانند زیرا پست ترین آنها ممکن است در فضل و تقوی از همه حتی از خود این اشخاص بگذرد و بالا ترین آنها در نقص وعیب از پست ترین انها پست تر گردد خلاصه اینها اشخاصی هستند که در فهم مسائل بظاهر امر اکتفا نمیکنند تحقیق وغور رسی در مطالب مینمایند اگر بکنه آن برخوردند تکبر وخود پسندی ندارند واگر درفهم آن عاجز و قاصر شدند جرئت خودرا از دست نمیدهند واین طبقه از مردم را میتوان مفتخر باسم فیلسوف کرد

طبقهٔ چهارم اشخاصی هستند که توسط ومیانه روی حقیقی را در هیچ امر از دست نمیدهند وقانون و ترتیب صحیح ودرستی برای اخلاق و رفتار سان قرار داده اند که ابداً از آن تجاوز روا ندارند با کمال دقت وحقیقت تا کمترین تکالیف خود را بعمل میاورند هوا و هوس خود را محدود کرده‌اند و مدام با هوای خود در جنگ وجدالند که مبادا از انها خلاف رسم معمول سر زند و مدام مواظب حال خودشان هستند که عیب و نقصی در وجودشان ریشه نندد و بروز نکند و هیچ سخنی نمیگویند که بقانون عقلی سنجیده باشند و قابل تعلیم سایرین باشد وعملی نمیکنند که بخودی خود نیکو نباشد و بکار سر مشق مردم نخورد درمقام امر بمعروف وتعلیم تکلیف بکسیکه در تکلیف خود نادان باشد و در مقام نیکی و خدمت کردن بخلق از هیچ زحمت یا کار مشکلی ابا و امتناع ندارند و در نیکی بمردم میان فقیر وغنی و اعیان و کسبه فرقی نمیگذارند و بهیچوجه از انها چشمداشتی ندارند اگر چه بتشکر تنها باشد واین طبقه مردم را صادق و متقی وپرهیز کار حقمی میگویند

طبقهٔ پنجم که درجهٔ انها بلند تر درجه ایست که آدمیزاد میتواند باان برسد اشخاصی هستند فوق‌العاده وکامل که تمام صفات حسنهٔ عقلی وقلبی را در خود جمع کرده‌اند و عادی هستند در بجا آوردن ازروی میل و با کمال عشق و لذت تمام تکالیفی را که طبیعت و اخلاق برای اجتماع و رفاهیت در زنده گی بر انسان عاقل وارد آورده و تمام مخلوق خوبی میکنند

و مثل آسمان وزمین که هرگز قطع سیکی خود را نمیکنند و مثل خورشید و ماه که همیشه در حرکت دوری خود ثابتند انها هم در دور اعمال خیر ثابت و جاز مند و انها می بینند بدون اینکه دیده شوند کار خود را میکنند وکسی انها را نمی بیند مثل ارواح مقدسه واین قسم از مرد ممکن است اشخاص کامل ومقدس نام برده شوند

اگر یافتن این قبیل اشخاص سهل بود وآسان بدست میامدند شما غیراز انها را در سر کار دولت نمیگذاردید ودر حضور خود قبول نمیکردید اما چون این نوع از مردم وجودشان نادراست و باسانی بدست نمیایند لهذا شما میباید در سایر طبقات تفحص کنید وکسی را که باعتقاد خودتان برای انجام مقصود شما قابل و لایقتر باشد بدست بیاورید وسعی کنید که در انتخاب خود صائب باشید البته قوت و میدان کمان قبل از امتحان شناخته نمیشود خصوصاً احتیاط کنید از اینکه در نزد خود راه بدهید یا در کار دولت دخالت دهید اشخاصیرا که در کار ها مجبولند یا انهائیکه ترتیب معین و ثابتی در کارشان ندارند یاانهائیکه میل به پر گوئی دارند این سه قسم از مردم اگر چه کمالات دیگر را هم دارا باشند لایق بامور دولت نیستند وهر سلطان و حکمرانی که این سه قسم مردم را در نزد خود راه بدهد مصون و محفوظ از خطر نیست

یکی از شاگردان فیلسوف که مامور بحکمرانی شهری شده بود قبل از عزیمت به محل مأموریت آمد استاد خود را دیدن نماید این شاگرد موسوم بود به (تسو کنک) و در زمرهٔ عقلائی بود که خدمت دولت را اسباب سعادت و خوشبختی میداستند و علاوه بر این از تمام صفات و آداب لازمه که مرسوم ما بین عامه است مطلع بود همینکه منزل فیلسوف را از دور مشاهده نمود از اسب پیاده شد ومانند کسیکه بحضور پادشاه میخواهد تشرف حاصل کند رخصت ورود خواست (حونك تسو) چون خواست اورا سرشار از افتخار نماید با دو نفر از شاگردانش تا بیرون خانه استقبال کرد و میگفت این شخصیرا که من اینطور احترام میکنم دیگر شاگرد من نیست بلکه حکمران شهر بزرگی است پس از ان حاکم تازه را در اطاقیکه برای پذیرائی مردمان بزرك معین شده بود پذیرفت (تسو کنک) از این احترامات فوق‌العاده که معهود نبود شرمسار شده گفت من آمده ام از استاد قدیم خود تعلیماتی بگیرم که موافق آن تعلیمات مأموریت خود را انجام بدهم البته از انچه فرمائید سر موئی تجاوز نخواهم کرد

(حونك آنه) جواب داد که چیز تازهٔ ندارم شما بیاموزم ولی برای رضایت خاطر شما با بیانی مختصر تکالیف شما را در امر حکومت تذکار مینمایم و چنین گفت

« در ترتیب کارها چابك و ساعی باشید و از مطالبیکه فهم آنها اسباب تمیز راست از دروغ و حق از باطل میشود اطلاع حاصل کنید تا انجام کارها را باسانی و بنوع دلخواه بدهید و ظاهر امر شما را فریب ندهند

عادل و بیغرض باشید و همیشه خود را بیك حال نگاهدارید عدالت بمیل و دلخواه کسی نگاه نمیکند و بهر کسی انچه را که سزاوار و حق او ست میرساند بی غرضی انسان را بعدالت راهنمائی میکند و شخص مغرض زودی دست از عدالت میکشد هر چه شخص از زیر دستان خود دریافت کند بهر عنوان که باشد در واقع دزدی است که از مال انها کرده است بزرگی شخصی که در کار دیوان است بیك خلق بودن سبب اعتماد مردم باو میشود موجب دوستی خوبان و ترس اشرار میگردد و همهٔ مردم او را محترم میدارند *

ملاقات خود را برای مردم آسان کنید تا هیچکس اخم و ترش روئی نکنید هر کسکه میل ملاقات شما را دارد بدون استثنا بپذیرید و خود را مثل پدر تمام مردم بدانید اگر چه چابکی در ترتیب کارها لازم است ولیکن احتیاط کنید از اینکه درکار عجول باشید تا خبط و خطائی واقع نشود و قبل از تحقیق و رسیدگی بحقیقت امر حکمی ندهید

در هر یك از چهار فصل اقلا یك مرتبه تمام ملت را بخواهید و تکالیفشان را باینها حالی کنید بطوریکه کلیه مردم در هر زمان تکلیف خودرا بدانند والا اگر نادان باشند و خطائی از انها سر زند نمیتوان حکم بتقصیر انها نمود

مادامیکه کارهای صحرا و امر زراعت تمام نشده و لازم است مردم بکار خود رسیدگی کنند انهارا بکارهای بیکاری و کارهای دیوانی مجبور ندارید

شکی نیست که این تعلیمات مستحسنه فیلسوف خیلی از جوانهائیکه در نزد فیلسوف برای تحصیل حاضر شده بودند تربیت کرد و انها را قابل و لایق حکومت و قضاوت گردانید *

و عدد آنها علاوه بر دوازده نفریکه شاگرد مخصوص فیلسوف بودند و هرگز از او جدا نمیشدند بسه هزار نفر میرسید و نه تنها از مملکت والایات (لو) بودند بلکه از تمام ممالك

چین بانجا آمده بودند

اگرچه بعضی تحقیقات دیگر صاحب کتاب ازفیلسوف ذکر کرده ولیکن چون بکار اهل این زمان و مخصوصاً اهل مملکت ما که معتقد بدین اسلامند نمیخورد و فایدهٔ برای انها ندارد قطع نظر ازذکر انها کردیم و از این بعد ازاین کتاب کل چین میکنیم و مطالبیکه بکار اهل این زمان میخورد ترجمه و نقل مینمائیم

خلاصه (خونك‌تسو) چون دید که خدماتش چندان منظور نظر سلطان (لو) نشد و در تعلیمات او کوتاهی و غفلت نمود ازسلطان دلتنك شده وازمملکت (لو) مسافرت نمود و سایر ممالك چین را هم که مرهٔ بعد اخری گردش کرد بهتر از انجا نیافت در کمال دلتنگی بوطن خود معاودت نمود و مشغول بترتیب کتب بود تا در سن هفتاد و سه سالگی وچهار صد و هفتاد و نه سال قبل از تاریخ مسیح ع و نه سال پیش از تولد سقراط دنیا را وداع کرد و از او غیر از یك نوه پسری باقی نماند و چون او خیلی طفل بود دونفر از شاگردان فیلسوف به تشییع و تکفین جنازهٔ او اقدام کردند

بعد از انکه چشمهای استاد خود را بستند سه قاشق برنج در دهان او ریختند و یازده قسم لباس باو پوشانیدند و در روی همه لباس رسمی او بود که در موقع جشنها میپوشید وبا او بدربخانه میرفت و کلاه او کلاهی بود که دران زمان وزرا بسر میگذاردند ونشان دولتی اورا که از عاج بود و قیطانیکه از نخهای پنج رنك بافته بودند بسته شده بود باو همراه کردند

پس از این قسم تکفین بدن فیلسوف را در دو تابوتیکه داخل یکدیگر بودند و بقدر چهار شصت ضخامت داشت گذاردند و در مکانی از معبد که در عصر (چئو) شناخته شده بود امانت سپردند و در اطراف آن مکان چندین بیرق کوچك مثلثی شکل ودر میان انها یك بیرق مربع بزرگی نصب نمودند

پس از این ترتیبات ان دو شاگرد فیلسوف قطعه زمینی بوسعت صد مو (هرمو معادل با صد گام و هرگام متساوی با شش پاست) باسم نوه فیلسوف ابتیاع نمودند ودرکنار ان زمین سه تپه قرار دادند وانکه از همه بزرك تر بوده جسد فیلسوف را در انجا دفن کردند (تسوکننك) بدست خود درانجا درخت (کماهی) غرس کرد و از انزمان تا کنون که تقریباً دو هزار ودویست سال است تنه خشك ان درخت در ان مکان باقی است

چون اسباب ولوازم دفن ازهرجهت مهیا گشت شاگردان ومنسوبان فیلسوف نزد (تسوسی)

نوهٔ او جمع شدند و جسد فیلسوف را با تمام تشریفات و احترام دفن نمودند و شاگردان فیلسوف باهم قرار دادند که عزای او را درطول زمان وغیره مثل عزای پدر محصوصشان نگاهدارند ولیکن چون (تسوکنك) خواست مدت شش سال برای فیلسوف عزاداری کند در حوالی مقبرهٔ او کلبهٔ ساخت ودر انجا انزوا اختیار کرد و شاگردانی که درممالك مختلفه متفرق بودند بزیارت قبر فیلسوف میامدند و هر کدام یك قسم از درخت از وطن خود آورده محض زینت در اطراف مقبره غرس مینمودند صد نفری از ایشان با خانوادهٔ خودشان آمده در انزمین سکنی کرفتند و انجا را دهکدهٔ کردند باسم (خونك لی) یعنی دهی که منسوب بخانوادهٔ خونك است

سلطان (لو) چون از مرك فیلسوف خبر دار شد و فهمید که در زندکیش در باب او غفلت وکوتاهی کرده خیلی متاثر شد و از غصه فریاد میکرد و میکفت خداوند بمن غضب کرده زیرا چنین شخص عاقلی که بهترین حزینهای من و بزرکترین افتخار مملکت (لو) بود از من کرفت و برای جبران تقصیر خودش حکم کرد در نزدیکی قبر فیلسوف عمارتی بافتخار او ساختند و تصویر فیلسوف را باکتب و لباس و آلات موزیکی وعراده که بااو سفر میکرد وبعضی از اثاث البیت او را در ان عمارت کذاردند

سلطان (لو) تشریفات و شرایط احترامی برای قبر فیلسوف قرار داد که تا بحال که تقریباً دو هزار ودویست سال میکذرد مردم بهمان شرایط و احترام قبر فیلسوف را زیارت میکنند شاکردانهم قرار دادند که تشریفات موت فیلسوف اقلا درهرسالی یك مرتبه تجدید شود و چون از جهت بعد مسافت از برای بعضی ها ممکن نبود که هر سال بزیارت قبر فیلسوف بیایند لهذا در هرشهر معبدی بنا کردند موسوم به (میاو) که در ایالتهای دور دست بان معبد ها میایند و همان آداب ورسومیکه برای قبر فیلسوف قرار داده شده در آن معابد معمول میدارند امپراطوران و سلاطین هم خودرا از این زیارت و این تشریفات معاف نداشته مانند رعایا از مقر سلطنت حرکت کرده بزیارت میایند و بدستور مقرره رفتار میکنند واول مرتبهٔ که اجرای این تشریفات شد درعصر (هان) بود که دویست سال بعد از میلاد باشد وبعد از آن این آداب ورسوم جزء قانون مذهبی ومعمول خواص و عوام کشت

در تاریخ عالم همچو فیلسوف عاقل و دانشمندی یافت نشده است که تا این اندازه

قوانین و تعلیماتش نفوذ در عامه نموده باشد و اکنون متجاوز سه ملیون نفوس بر ان آداب باقی هستند

چون ذکر احوال (خونك‌تسو) بنوع اجمال باخروسپد خوب است تاریخ ممالك چین‌را از انجائیکه‌سرگذشت این فیلسوف محترم قطع کرده بیان‌نمائیم

درعهد جانشینان (کنگ وانك) ممالك چین بکلی بی نظم و از هر جهت مغشوش بود و اغلب رؤسای ملوك الطوائف در جنك و جدال بودند ودرزمان سلطنت (یون‌وانگ) چهار صد و هفتاد و پنج سال قبل از میلاد (کئوتسین) سلطان (یو) ممالك وسیعه سلطان (او) را که از اعقاب (تائیپ) بود ودرابتدای انعقاد این سلسله از اوصحبت داشتیم متصرف شد بسیاری از اشخاص این خانواده که بی ملك و مملکت شدند بژاپن هجرت نمودند و از قرار مذکور در تواریخ جد اینها هم ششصد سال قبل از انها از چین بژاپن رفته بودو تاریخ اسبت وقوم و خویشی‌امپراطوران ژاپن‌را باچینیها بنوع یقین میرساند (کئوتسین) سلطان (یو) پس از فتح ممالك (او) رئیس و بزرك سایر سلاطین جزء شد و درصدد بر آمد که از سلاطین دیگر مالیات بگیرد سلطان (تس) از دادن مالیات ابا و امتناع نمود (کئوتسین) با قشون زیاد حرکت کرد برود و باوحمله نماید از شنیدن این فقره سلطان (تس) ترسیده اطاعت کرد ادای مالیات نمود

تاریخ چین در این موقع حکایتی نقل میکند که مصدق قول (خونك تسو) است سلطان (یو) یکی از بزرگان دربار شرا حکم قتل داده بود وچون خواست در اجرای آن حکم ملاحظه هم ازخدماتش بکند واورا بافتضاح ورسوائی نکشد شمشیری با حکم کشتنش برای او فرستاد تاریخ میگوید که این واقعه نظیر وقایعی است که دردربخانه دیگری مشرقی معمول است که‌پادشاه‌جهت مغضوب و مقصرطنابی‌میفرستد که خود او آن طناب را محترما بکار ببرد وکار خودرا بسازد

هنوز درعهد سلطنت پادشاه باشکوه وحشمت (وی لی وانك) در ۴۲۵ قبل از میلاد رسوم وعادات تاتاریها را که مجاور شط (هوانك هو) بودند معمول میداشتند و مخصوصاً آن عادات ورسوم در نزد سلاطین (تسن) معمول شده‌بود مثلا پادشاه‌دختری انتخاب‌میکرد که اوررا منسوب طایفهٔ سلطنتی میگفتند وزوجه ارواح شط میشمردند اهالی چین‌این‌ترتیب را منسوخ کردند ودرهمین عهد بود که ساکنین مملکت (تسن) قداره برکمر می‌بستند

و این رسم را هم از تاتاریها اخذ کرده بودند این مملکت (تسن) که در آن زمان در دست دودمان (چئو) بود بواسطهٔ تسلط واقتدار یکه برسایر ممالك داشتند مثل ممالك موروثی آنها شده بود وسلاطین (وی) و (چو) برای حفظ ممالك خود از شر تسن‌ها در سرحدات خود دیواری معظم کشیدند ودرزمان سلطنت (هیان وان) بود درسال ۳۶۸ قبل ازمیلاد که فیلسوف بزرك ثانی ازمدرسه خونك‌تسو طلوع کرد وما مختصری از احوال واقوال اورا درانجا ذکر میکنیم

﴿ شرح احوال (مانك تسو) فیلسوف دویم ﴾

این فیلسوف در مملکت (شو) که حالیه آنجارا ایالت (شانتونك) مینامند متولدشد دورهٔ زندگی او معاصر بادورهٔ زندگی سقراط بودچندی بعد از تولدش پدرش ازدنیا رفت ومادرش زن هوشمندی بود که پسرش را درکسب کمال وتحصیل علم مجبور میداشت درابتدا در همسایگی قصابی منزل داشتند ولی چون مادرش دید که منافع قصابی وخونریزی بنظر او جلوه کرده واغلب بامادرش ازین فقرات گفتگو میکرد ترسید مبادا پسرش از همسایه بکسب اخلاق فاسده کند وظالم و بیرحم شود ازآنجا قطع علاقه کرد ومنزل دیگر گرفت این منزل ثانی نزدیك قبرستانی واقع شده بود آنجا هم چون (مانك تسو) که جوان بود تقلید اشخاصیکه برای خیرات بر سر قبر مردگان خود میامدند وگریه وزاری مینمودند میکرد مادرش ترسید مبادا این فقره عادی طبیعت او شود و تمسخر واستهزاء به تشریفات مذهبی کنند لهذا آنجا را هم ترك کرده منزل دیگر اختیار نمود ولیکن این منزل موافق میل او اتفاق افتاد زیرا محاذی مدرسهٔ واقع شده بود و (مانك تسو) میدید که جوانانی که بانجا میروند دارای علوم مختلفه و آداب و رسوم معموله شده‌اند میل کرد که پیروی انها کند ودر جمع انها باشد مادرش هم که همیشه همین مطلب را از خدا طلب کرده بود اورا باین مدرسه فرستاد وچندی نگذشت که ترقی فوق‌العاده کرد و سرآمد سایرین گردید و چون شنید که(تسوسی)که از اعقاب (خونك‌تسو) بود در علم مشهور آفاق شده نزد او رفت وکاملا طریق و آئین (خونك تسو) را ازاو فرا گرفت وبر حسب تعلیمات او باشاگردان خودش که عدد آنها هفده نفر بود بولایات ودر بار سلاطین میرفت وبا انها از رشته حکمت و پلیتیك وعمل مندی صحبت میداشت ومانند (خونك تسو) همیشه مایل بشرف وافتخار هموطنانش بود وبقدر امکان طریق و مذهب

خود را بین آنها انتشار میداد ودر ضمن بسلاطین وامنا حالی میکرد که استمرار ودوام قدرت وتوانائی حقیقی وواقعی منوط ومربوط بعشق ومحبت رعایاست در صورتیکه پادشاه رعیت را دوست داشته باشد البته رعیت هم پادشاه را دوست میدارد وبا کمال میل اطاعت از او مینماید واسباب دوام وازدیاد قوت وقدرت او میشود

مطالب پولیتیکی این فیلسوف بمراتب محکم تر ومتقن تر از مطالب (حونك تسو) بود مثلا همینکه بحاکم ومحکوم تکالیف طرفین را میفهمانید تمام ممالك چین را مجبور مینمود که از اصول قواعدش پیروی نمایند از یك طرف برعایا حالی میکرد که سلاطین وپادشاهان از جانب خداوند مامورند وحقوق خدائی آنهارا برعیت میفهمانید واز طرف دیگر بسلاطین تعلیم مینمود که حق آنها این است که بمشورت وصواب دید رعایا رفتار نمایند واز هرجهت ظلم وتعدی خودرا جلو گیری کنند وخودرا پدر رعایا بدانند بالاخره (مانك تسو) در کمال جرئت وجلادت اجرای قوانینش را در میان مردم میکرد ودر ایالاتی که بآنها مربوط بود نمیگذاشت ظلمی واقع شود بدون اینکه ظالم را بسختی ملامت کنند

درحالتیکه (مانك تسو) رفته بود سلطان (وئی) که یکی از ممالك کوچك چین است دیدن کند سلطان باو گفت «ای عاقل محترم شما که برای آمدن بدرب خانه من هزار لی (صد فرسخ) را طی کرده‌اید وبنظر شما راه درازی نیامده البته برای سلطنت من حصول فایدهٔ در نظر داشته‌اید (مانك تسو) جواب داد که چقدر لازم است از فواید وغنایم مملکتی حرف بزنیم کافی است که انسان دارای انسانیت باشد یعنی خیر خواهی برای تمام مردم وعدالت ....

بهیچوجه مداخله در کارزار عین نکنید که آنهارا بکار بیکاری وکار دیوان و ادار کنید وازکار زراعت هرفصل خود باز بمانند دراینصورت محصول زیاده از اندازهٔ مصرف خواهد بود

اگر تورهای خانه ریز در دریاچه وبرکه‌ها انداخته نشود وماهی‌های خیلی کوچك گرفته نشود ممکن نیست که تمام ماهیها ولاك‌پشت‌ها در روی میز شما خورده شوند جنگلهارا تراش نکنید مگر در موقعی که شایسته آن است دراینصورت شما هیزم فراوان خواهید داشت وقتیکه شما ماهی ولاك‌پشت زیاده از مصرف داشته باشید و هیزم علاوه بر لزوم آنوقت ملت شما میتواند زندگان را از گوشت غذا بدهد وبرای مردگان هم خیرات کنند وابداً برای شما ریزه خوانی وشکایت نخواهند کرد وقانون اصلی حکومت وسلطنت خوب همین است

خانوادهٔ که پنج اریان (اندازهٔ قدیم) زمین داراست وادارید درخت توت در مزارعشان

بگذارند انوقت اشخاص مسن پنجاه ساله میتوانند لباس ابریشمین بپوشند بگذارید از تربیت مرغان وسگها وخوکها کوتاهی کنند تااشخاص هفتاد ساله بتوانند گوشت بخورند
خانوادهائیکه صد آریان زمین دارند هنگامیکه املاك انها کارهای لازم بزحمت دارد مردان انها را بمأموریت نفرستید تااین جمعیت مبتلا بگرسنگی نشوند
خیلی مواظبت کنید که در مکتب ها ومدرسه ها رحم اطفال را نسبت بپدر ومادر واحترام انهسا را که از تکالیف اولاداست تعلیم و منتشر کنند انوقت دیگر پیره مردهـا باموی سفید دیده نخواهند شد بار گران بردوش کشیده راه دوور را طی کنند اگر پیران هفتاد ساله ابریشم بپوشند وگوشت تغذیه کنند وجوانهای موسیاه مبتلای سرما وگرسنگی نشوند همهٔ امورات بر مرام ودنیا آمد خواهد شد
سلطان پرسید از فیلسوف چه فضیلتی لازم است برای پادشاه تا بتواند خوب سلطنت و حکمرانی کند فیلسوف جواب داد دوست بدارید ملت را دیگر هیچ مانعی برای سلطنت و حکمرانی کردن بنوع خوبی نخواهید داشت
(سیوان وانگ) سلطان (تسی) از فیلسوف پرسید که میگویند (ون وانگ) که از امپراطور های قدیم بود باغی داشت که هفت فرسنگ دور آن بود آیا راست است یاخیر
فیلسوف جواب داد که تاریخ بی مأخذ نمی نویسد سلطان گفت پس آن باغ زیاده از اندازه بزرگ بوده است فیلسوف جواب داد که باوجود این ملت انرا کوچك می یافتند سلطان گفت من باغی دارم که چهار فرسنك دور آن است وملت اورا زیاد بزرك میدانند جهت این اختلاف چیست . فیلسوف جواب داد راست است که باغ (ون وانگ)هفت فرسنك دورش بود ولیکن هرکدام از ملت محتاج علف چیدن بود انجا میرفت هرکدام از ملت هیزم میخواست برد انجا میرفت وهرکدام از مردم میخواستند قرقاول یاخرگوش شکار کنند انجا میرفتند پادشاه طوری رفتار میکرد مثل اینکه دراین باغ باملت شریك بود دراین صورت آیا ملت حق نداشت ان باغرا اگر چه هفت فرسخ دور آن بود کوچك بیابد؟ منکه خادم شما هستم در ورود بسر حدات شما قبل از اینکه قدمی پیش بگذارم از جاهائیکه ورود آن ممنوع است سؤال کردم وبمن گفتند که شما باغی دارید که چهار فرسنك دور آن است واگر کسی شکاری از انجا بکشد مثل این است که قتل نفسی کرده باشد وباید در عوض کشته شود دراینصورت این باغ بست مگر دخمهٔ مردگان که شما در وسط مملکت بار کرده اید سلطان جوابی نگفت وخودرا انحرف

دیگر مشغول کرد

فیلسوف دراین موقع بیانات چندی باین طرز و روش دارد که با حالت مردمان این زمان مناسبتی ندارد ولهذا صرف نظر از ترجمهٔ ان نمودیم خلاصه فیلسوف در سن هشتاد و چهار سالگی از دنیا رفت و بیشتر از هزار سال از مرکش کذشته بود که اورا هم در تشریفاتی که برای (حونك تسو) بجا میاوردند شریك کردند و تقریباً در سنه ۱۰۰۵ مسیحی یکی از امپراطوران سلسلهٔ (سونك) در ایالت (شان تونك) معبدی با فتخار او ساخت و مجسمهٔ اورا در یکی از غرفهای معبد (حونك تسو) کذاشتند و امپراطور دیکر برای اورسوم وتشریفات قربانی قرارداد اماامپراطوریکه سرسلسله خانواده(مینك)بود این تشریفات را منسوخ کرد و جهت انرا اینطور نقل میکنند (حانك تسو) که در امورات پلتیکی خیلی دخالت داشت روزی در میان صحبت بسلطان (تسی) کفته بود اکر پادشاه وزیر خودرا مثل دست و پا های خود ملاحظه کند در این صورت وزیر هم پادشاه را مثل جان و دل خود می بیند اکر پادشاه وزیر خود را مثل سکی یا اسبی به بیند انوقت وزیر هم اورا مرد بسیار عوامی میبنکرد و اکر پادشاه وزیر را مثل زمین سوخاریکه انجا را درو کرده باشند بنکرد در اینصورت وزیر هم او را مثل دزد قطاع الطریق و دشمن خود می بیند » این امپراطور از این فقرهٔ آخر بر آشفت و کفت این عبارت شایسته بزرکان و سلاطین نیست و انکسیکه نسبت بسلاطین چنین الفاظی ادا کند سزاوار نیست که در تشریفاتیکه برای (حونك تسوی) عاقل بجا می آورند شریك باشد لهذا درجه او را پست کرد وامر کرد اسم او را ازمیان علماً و حکما محو نمودند و غدغن کرد کسی در این باب وساطت نکند وبقراولهای خود حکم کرد اکر کسی عریضه دراینباب تقدیم کند سینهٔ او را از تیر سوراخ کنند این احکام موجب اضطراب تمام مردم خصوصاً مقدسین شد یکی از رؤسای ادارات در خانهٔ امپراطور حاضر شد که خودرا فدای این فیلسوف نماید عریضه در این باب نوشت بعد از آن تابوت خود را تهیه کرده بدر خانه امپراطور رفت بصحن اول عمارت که رسید بقراولها کفت آمده‌ام در باب (مانك تسو) وساطت کنم و عریضهٔ من هم اینست پس از آن سینهٔ خود را باز کرده کفت از حکمی که بشما شده مطلعم بزنید تیر خود را قراول اورا به تیر زد و عریضهٔ او را بامپراطور رسانیدند و امپراطور از غیرت او تحسین کرد وامر کرد جراحت اورا مرهم کذارند وتشریفات و شئونات فیلسوف را

همانطوریکه درسابق بود برقرارداشتند

امپراطور بزرك (یو) که ذکر ان پیش کدشت در زمان خود نه پارچه ظرف چدنی داده بود ساخته بودند ودر روی هریك از انها نقشه و بیان یکی از نه‌ممالك چین را رسم کرده بودند و امپراطوران و سلاطین بعد از او این ظرفها را مقدس شمردند و باکمال احترام در مواقع قربانی وجشنهای مذهبی استعمال میکردند واعتقاد عامه مردم مخصوصاً دراین زمانیکه ممالك چین منقسم وملوك الطوائف شده بود بر این بود که فرمانفرمائی وسلطنت چین بسته باین ظروف است و کسیکه دارای این ظرفها باشد امپراطوری کل ممالك چین حق اوست واو به تنهائی میتواند اقدام به تشریفات قربانی کند لهذا تمام این جنك وجدالها وخونریزی ها و هرجهائیکه رؤسای ملوك الطوائف میکردند برای بدست آوردن آن ظروف بود بالاخره (هیان وانك) از ترس اینکه مبادا انها را از دست او بگیرند و امپراطوری چین که برای او بجز اسمی از آن نمانده بود از دست او برود ان‌ظرفها را دردریاچه عمیقی ریخت که در اوردن انها از انجا ممکن نبود

فیلسوفی دیگر موسوم به (سوچین) واز اهل (هان) حرص جاه وعشق افتخار بکمال داشت عالم بود از وضع و ترتیب و منافع و فواید سلاطین حرب چین کاملا اطلاع‌داشت نزد سلطان (تسن) رفت و نقشه و ترتیبی باواظهار کرد برای اینکه بتواند امپراطور و تاج کدار کل ممالك چین شود وزراء این سلطان بر فضل و کمال فیلسوف تصدیق کردند ولیکن بنقشه و ترتیب او عمل نکردند (سوچین) برای تلافی این افتضاح سلاطین جزؤرا همدست کرده بر ضد پادشاه (تسن) برانگیخت اماپادشاه بواسطهٔ وزراء عاقلش برانها غلبه کرد و طرزی پیش نهاد کرد که بعدها مالك تاج و تخت کل ممالك چین شد ومیکویند در سلطنت (چین تسن وانك) ۳۲۰ سال قبل از میلاد این سلطان هشتاد هزار نفر آدم تلف کرد تا بر سلاطین (هان جاؤ) و (ین) و (وئی) و (چو) غالب شد و ممالك (سی‌چوان) و (هوكوان)را متصرف شد

در سلطنت (نان‌وانك) در ۳۱۶ سال قبل از مسیح تاتارها که میدانستند ممالك چین بواسطهٔ جنکهای داخله مغشوش و منقسم شده است متصل در صدد حمله و خرابی آن مملکت بودند سلطان (جائو) کەدر سرحد واقع شده‌بود خواست دفع این‌جنکجوهای دائمی را بخوبی بنماید خودش با صاحبمنصبهای قابل و سربازهای شجاع که برای این قصد

انتخاب کرده بود ملبس بلباس تاتارها شدند وشب وروز تمام‌را مشق تیر و کمان کردند ودر آخر تاتار ها را مغلوب نموده و ولایتی که در نزدیك پچیلی هنوز در دست انها مانده بود پس گرفتند و این سلطان در قسمت شمالی این ایالت حبلی مقتدر شد و نقل میکنند که دیوار عظیمی میانه شط (هوانك هو) و پچیلی بنا کرد و سربازخانهای محکمی در انجا قرار داد و در همان‌وقتها سلطان (ین)هم تاتارها را از قسمت شمالی پچیلی بیرون کرد واو هم دیوار معظمی از سرحد (شانسی) تا بقاز (لیائوتونك) کشید و سلطان (تس هم همین کارها را کرد طوریکه این دیوارها که اولین بناهای معظم دنیا بودند سرحدات ممالك چین را تا مدتها از خرابی تاتار های جنگجوی حریص حفظ کردند و در همین زمان سلطان (ین) با همسایگان خود همدست شد و مملکت (سی) را فتح کرد و علاوه بر پای تخت هفتاد شهر بتصرف او در آمد (مملکت کوچکی که تقریباً یك‌قسمت از بیست قسمت کل ممالك چین است در صورتیکه دارای این عده کثیر ازشهرها باشد معلوم میکند که در ازمان ممالك چین چقدر آباد و پر جمعیت بوده‌است)

عدد ممالك ملوك الطوائف بتدریج کم میشد و بر ضعف خانواده چئو که تنها اسم امپراطوری چین برای آنها مانده بود و زوال انها از جانب قادر متعال مقدر شده بود افزوده میشد و سلطان با قابلیت و استعداد (تس)هم که روز بروز قدرت خود را در تزاید میدید بعد از انکه تمام رقبای خود را معدوم یاذلیل کرد و امپراطور خودرا هم در کمال ضعف بتماشای بزرگی و فتوحات خود وادار کرده بود مقصود خود را پنهان نکرده وامپراطوری خودرا اعلان کرد و خود را رئیس و مالك رقاب تمام سلاطین چین خواند و تشریفات قربانی باری تعالی را هم که مخصوص بخانواده امپراطوری بود اجری داشت و هر کس خواست مخالفت اورا بکند از قشون جنگی بی حد و حصر او شکست خورد و سلطان (تونك) هم مجبور شد که عفو از او طلبد و او را امپراطور و نگاهدار خود بداند و سی و پنج شهری که در دست او باقی‌مانده بود تسلیم نماید بالاخره (چائوسیانك) پادشاه (تس) دور خانه امپراطوری‌را تصرف کرده و برای سلطان منتزع منزلی معین کرد که باولی نکشید و در اثنا جان بجان آفرین تسلیم کرد

چند نفر سلاطین جزء کوشش کردند نگذارند اوغصب حقوق خانوادهٔ (چئو) را نماید و حمایت و نگاهداری از پسری که از این سلطان آخری باقی مانده بود میکردند

معهذا فایده نکرد و ۲۴۹ سال قبل از مسیح او هم مجبور شد بسلطان (تس) تسلیم شود وهمه شهری که در دست او مانده بود تسلیم کند و سلسلهٔ سوم سلطنت چین باین بیچارگی منقرض و تمام شدند

(سلسلهٔ چهارم از سلطنت چین)

از سنه ۲۰۶ تا ۲۴۹ قبل از مسیح ع چهل وسه سال طول کشید وسه امپراطور داشتند سابق بر این ذکر شد که (هیائووانك) که از سلاطین دودمان (چئو) بود بجهت اینکه امیرآخورش اسب اورا خوب تربیت کرده بود ایالت (شانسی) و درجه شاهزادگی اعطارا باو عطا کرد چون اعقاب این امیرآخور دارای عظمت و اقتدار شدند و بامپراطوری کل ممالك چین رسیدند مورخین چین معطل نماندند و حسب و نسب اورا منتهیا به (شون) که از امپراطوران قانون گذار چین بود رسانیدند وچندان تفاوتی ندارد خانوادهٔ که اسباب سوزاندن کتابخانه های چین شد از نسل مقنن بزرك مملکت چین باشد یا از نسل یك مهتری ولیکن چیزیکه محل ملاحظه ومطمح نظر است این است که این سلسله در این مدت کمی که قدرت و تسلط امپراطوری داشتند در دنیا چه کردند

یقیناً خداوند تبارك و تعالی در روز حساب که هر وقت باشد میاید سؤال نخواهد کرد از نسل کی هستید وپدر شما کیست ولکن خواهد پرسید که برای افتخار وسعادت عالم انسانیت چه کردید و چه باقی گذاردید

(تس شی هوانك تی) که اول امپراطور بزرك این سلسله بود فتوحاتش را بجائی رسانید که از ین جهت و خیلی جهات دیگر میتوان اورا ناپلیون چین خواند درامورات بزرك اعم از کارهای خوب باید نمیتوان اندازه و حدی برای خیالات این مرد عجیب الخلقه و فوق العاده قرار داد کبر او هم مانند قدرتش بی حد وبی نهایت بود

مملکت چین وقتیکه او بتخت سلطنت نشست مانند جسد بزرگی بود متلاشی در داخله جمعی از شاهزادگان که خودرا از اطاعت آزاد کرده بودند متصل با همدیگر در جنك و جدال میکوشیدند و هر کدمی در خیال تفوق بر دیگران و رسیدن بریاست کلیه بودن ممالك (تس) در انزمان تقریباً بپنج یك ممالك چین میرسید ولیکن (چوسیانك) قدرتی نموده بود که مردم از (تس) میترسیدند واین اسم اسباب وحشت شده بود (خوانك سیانکوانك)

نوهٔ او دو سال بعد از فتح مملکت چین بسلطنت رسید اولا قشون پادشاه (هان) را شکست داد و همچنین قشون پادشاه (چائو) و (چو) را منهزم نمود و علاوه بر این سلطان (چو) را از پای تخت اخراج کرد اما پنج مملکت کوچك با همدیگر همدست شدند که نگذارند مدعی تاج و تخت غصب حقوق خانواده (چئو) را بنماید و در بسیاری از جنگهای مرتب بر مدعی غالب شدند و اورا شکست دادند بعد از مرك او پسرش لایق شد تلافی شکست های پدر کند و با سلاطین معاهد با همدیگر بجنگند از خارج هم مردمان جنگی متصل حمله بسرحدات میاورند

تواریخ چین مینویسند که در ۲۴۴ سال قبل از تاریخ مسیح ع تاتارها دارای قشون سوارهٔ زیادی بودند و در یکی از جنگها که از پادشاه (چائو) شکست خوردند صد هزار نفر از انها کشته شد و میگویند این تاتارها ابداً خانه نداشتند و زراعت نمیکردند و زندگی انها زیر چادر بود خداوند آسمان را عبادت میکردند و مظاهر او را در مجسمهٔ طلائی میدانستند احترام باجداد خود مینمودند و در بعضی مواقع معین سال برای ترتیب کارهای خود جمع میشدند این تاتارها در شمال چین تا بقفاز (لیائوتونك) پراکنده بودند و از طرف مغرب تا ممالك تاحتر میرفتند و مدام بسرحدات و ممالك چین خرابی میرسانیدند غیر از اینها دستهٔ از تاتارها بودند که در شمال و مغرب چین و در همسایگی (شانسی) واقع شده بودند و اسم انها را (ژونك) میگفتند انها هم تا چهار صد سال قبل از مسیح خانه نداشتند بعد از آن منقسم بطوائف شدند و ازبرای خود رؤسا اختیار کرده شهرها ساختند سایر تاتارهای مغربی هم بانها تأسی کرده شهر نشین شدند

و نیز مورخین چینی میگویند طایفهٔ از تاتار ها که در مغرب (شانسی) واقع شده بودند چون سایرین بر انها تاخت آوردند از انجا جلای وطن نموده بسمت مغرب رفتند و در شمال رود سیحون تا کنار بحر خزر تشکیل سلطنت و مملکت معظمی کردند و بعد ها معلوم خواهد شد که اشخاصیرا که موسوم به (پارت) میگفتند همین ها هستند و مملکت (پارت) هاهمین مملکت‌است این تاتارها ممالك (تاهیا) که‌عبارت از خراسان واطراف انجا باشد تصرف کردند و باز مورخ چینی میگوید که (تاهیا) همسایه است با (شنتو) یا (شندو) که هندوستان باشد وتجار چینی بانجا میرفتند واز متاع (سی‌چوان) که یکی از ایالات چین بود بانجا برده میفروختند خلاصه بسرحدات شمال و مغرب چین از قفاز

(لیائوتونك) تا بیابان بزرك شن زار همیشه در معرض تاخت و تاز و خرابی تاتار ها بود وبعد از این خواهند دید چگونه عقل پادشاه تازهٔ چین دفع آنها را نمود که کارهای اورا یا باید نسبت بدیوانگی داد یامؤید من عند الله باید داشت

این امپراطور جوان منتها نه سال از سلطنتش وبیست ودوسال ازسنش گذشته بود که نشان داد تا چه اندازه سختی در طبیعت اواست و ثبات قدم او تاچه پایه‌است من جمله از کارهای ناشایستهٔ مادرش که درمیان عمارت سلطنتی مرتکب میشد باو خبردادند چندنفر ازشرافای قوم‌راخواست وتحقیق این عمل‌را نمود بعدازانکه بدلایل محقق گشت که راست است چنان رفتارسخت وظالمانهٔ کرد که گویا اغلب در خانه در این گونه مواقع اینطور ها رفتار نکنند حکم با خراج مادر خود کرد و اورا بولایتی دور دست فرستاد و قدغن کرد در آنجا بقدری با وقوت و غذا بدهند که نمیرد

گویا علما و بزرگان از علت واقعی این حکم اطلاع نداشتند و چون در ظاهر موافق قانون قدیم نبود بنظر آنها ناپسند آمد و در هر موقع از این فقره سخن میرانند و در این باب وساطت میکردند و عبارات قانون را که در باب محبت اولاد نسبت بپدر و مادر تصریح کرده گوش زد او می‌نمودند وبقدری این‌حرفهارا مکرر کردند که پادشاه متغیر شد وقدغن کرد که دیگر کسی از این بابت باو حرف نزند ومقرر داشت که اگر بعد ها کسی اسمی از مادرش ببرد او را بقتل‌خواهد رسانید و برای ترسانیدن مردم به تخت جلوس نمیکرد مگر اینکه شمشیربرهنه در دست داشت بیست وهفت نفر از علما و بزرگان جرات کرده‌خود را بخطر انداختند وبر خلاف این حکم که بنظر انها ظلم و بی‌انصافی مینمود اقدام کردند پادشاه را مورد ملامت ساختند ودر کمال سختی وبی رحمی کشته شدند پادشاه جوان اکتفا بکشتن انها نکرد حکم کرد دست وپاهای تمام انهارا بریدند ودر میدانی که پهلوی ارك سلطنت ومنظر عام بود انداختند

این سفاکی وبی رحمی امپراطور جوان نشان میدهد که تسلط وقدرت او به چه انداز بوده وسختی واصرار اودر اجرای احکام تاچه پایه میرسیده‌است واز این قرار اقدامات وکارهای آتیه او را در امر سلطنت میتوان حدس زد ولیکن بعد از انکه انتقام خود را کشید و حد استقامت وقدرت خودرا نشان داد نصایح مشفقانه را درباب مادرش قبول کرده اورابعمارت سلطنتی آورد وحقوق مادری اورا بنوع خوبی بجا می‌آورد

این پادشاه جوان در شخصی موسوم به (لیس) عقل و فراست بکمال یافت واو را برای خدمت خود اختیار نمود وملاقات او برای پادشاه باین طور اتفاق افتاد

(آمپو) از مورخین چینی نقل میکنند که در ازمنهٔ قدیمه معمول بود اشخاصیکه دارای لیاقت و کمال بودند در صورتیکه در وطن خودشان بانها بی اعتنائی میشد یا از انها میرنجیدند برای تحصیل معاش ، اندوختن ثروت بممالك دیگر میرفتند ولیاقت خودرا بسلاطین دیگر عرضه میداشتند و ازاینگونه مردم جمعیت زیادی بچین آمده بودند ودردوایردولت وادارات سلطنتی دارای شغلهای عمده و کار های بزرگ شده بودند عزت انها اسباب حسد سایرین شده بود و در صدد اذیت انها بر امدند بپادشاه وانمود کردند که انهـا هم مثل علما بر خلاف رأی پادشاه رفتار میکنند و کار هـای خود سرانهٔ اورا پسند ندارند و چون از تکالیف خود غفلت میکردند وکارهای انها مرتب بود نتوانستند بر انهـا در ظاهر ایرادی وارد بیاورند خارجه بودن را گناه انها قرار د و حکم صادر نمودند هر چه خارجه و غریب در این مملکت است باید از انجا خارج شوند در میان انها شخصی بود دانشمند موسوم به (لیس) که رتبتی عالی داشت عریضهٔ بپادشاه عرضه کرد وبشیرینی کلام و قوت قلم توانست عقل پادشاه را تسخیر کند ورای اورا بر گرداند وحکم اخراج غریبهارا نسخ کنند وبپادشاه چنین میگفت « چیزیکه مرا مغموم دارد این است که شما بدون ملاحظه شرف و افتخار شخصی وبدون اینکه بزرکترین منافع خودرا منظور نظر داشته باشید برای خاطر یکدسته از مردم مزاح گوی بی حقیقت و چند نفر از شاهزادگان بیهنر و بی علم از اشخاصی میگذرید که عمر را بصداقت و غیرت خدمت کرده اند و از کارهای انها غیر ازنتایج حسنه و خوشبختی چیزی دیده نشده است و این اشخاص بصیر با حقوق‌را پادشاه فدای این مردمان نادان نمك نشناس‌میکنید میترسم کهپادشاه چون این مردمان صدیق باغیرت‌را از خود دور کند و بعدها از کمك انها واطلاعاتی که باو میدهند محروم ماند و بتنهائی نتواند مقصودیکه در نظر دارد حاصل کند و تمام ممالك چین‌را در حیطه تصرف در آورد واین مملکتیکه امروز باین آبادی است خراب شود »

البته این بیانات ودلایل بنظر پادشاه پسند آمد زیرا حکم اخراج غریبهارا نسخ کرد و (لیس) را در نزد خود نگاهداشت و محل اعتماد او شد وبعد از انکه اورا در تمام کار های دولتی بصیر دید اورا صدر اعظم خود نمود و (لیس) جمیع کمالات لازمه این‌مقـام بلندرا دارابود

و همین وزیر بود که با کمال جرئت نقشه متحد کردن تمام ممالک چین‌را با پادشاه درمیان گذارد وهمهٔ انها را در تصرف پادشاه جوان در آورد

اول کاریکه برای رسیدن باین مقصود کردند این بود که پول بسیاری تهیه کردند و اسباب اطمینان قشون وتطمیع خائنین را فراهم نمودند واسلحهٔ فراوانی حاضر کرده بطوری تقسیم نمودند که در موقع حمله یا دفاع هر کدام مقتضی باشد بتوانند بکار برند و بعد از آن چون تا اندازهٔ این پادشاه بر سلاطین دیگر که همت هر بودند قدرت و نفوذی داشت میانه انها نفاق انداخت و انهـا را بر ضد یکدیگر تحریک کرد لهذا انها با همدیگر جنگ سخت کردند و همدیگررا تمام نمودند

مادامیکه این امورات بر وفق میل پادشاه (چینگ) و وزیرش پیش میامد و اینهـا از دور تماشا میکردند هوا خواه یکی از دوستـان قدیم این پادشاه که مورد بی میلی واقع شده بود خواست بپادشاه ضربتی بزند ولیکن ضربتش خطا کرد و پادشاه سالم دررفت

و یکی از سردارهای این پادشاه موسوم به (فانیوکی) که مورد تغیر واقع شده بود فرار کرده بسلطان(یان) پناه برده بود سر این سردار بقیمت گذاشتـه شد و هزار لیره طلا با حکومت شهری که ده هزار جمعیت داشته باشد برای کسیکه سر اورا بیاورد معین شد سلطان (یان) اگرچه میخواست رسوم میهمانداری را بجا بیاورد واورا نگاهداری کند ولیکن چنین بخاطرش آمد که در این بین میتواند انتقامی ازپادشاه (تسن) بکشد شخص (کینگ کو) را که انهم با پادشاه (تسن) عداوتی داشت وادار کرد برود ان سرداررا مجبور کند که خودشرا بکشد و باو چنین گفت که در تقدیم کردن سر او میتواند انتقـام هر دو را از پادشاه (چینگ) بکشد و اورا بکشد سردار این‌حیله را قبول کرد یا مجبور شد قبول کند زیرادیگر راه نجاتی برای خود نمیدید شمشیر خودرا کشید و خودرا کشت (کینگ کو) سر سردار را بر داشته نزد پادشاه (تسن) برد و پادشاه اورا در اطـاق سفرا پذیرائی کرد (کینگ کو) سررا از جعبه بیرون آورد و چون پادشاه مشغول شناختن آن سر بود (کینگ کو) دفعه خودرا کشید و بپادشاه حمله کرد ولیکن پادشاه ملتفت شد و از تخت خود را بزیر انداخت و شمشیر خودرا کشیده یك پای (کینگ کو) را قطع کرد (کینگ کو) که نمیتوانست اورا تعاقب کند دفعه خودرا پرانید باوجود این نتوانست آسیبی بپادشاه برساند بجز اینکه خراشی باو وارد امد

این سوء قصد اسباب انزجار طبع (چینگ) جوان شد و میل اورا در غلبه و انتقام زیاد کرد لشکر فراوانی جمع کرد و ابتدا بسلطان (یان) که میدانست محرك قتل او شده بود حمله بردند و بعد از انکه انها را تا بقاز (لیائوتونگ) تعاقب کردند تمام خانواده اورا معدوم الاثر ساختند وبعد بسلاطین رقبای دیگر پرداختند و پس از جنگهای زیاد که در بعضی غالب و در بعضی مغلوب شدند انهارا هم مغلوب کردند ولیکن مملکتی که مشکل تر بود تسخیر آن مملکت (چو) بود سردارهای (لیس) و (مونگ تیان) را که با قشون زیاد بانجا فرستاده بودند شکست خوردند و چهل هزار نفر سرباز با هفت سردار و چندین صاحبمنصب جزء در میدان جنك از انها کشته شد و عدد زیادی هم درحال فرار کسه روز طول کشید تلف شدند

پادشاه (تس) که منتظر این شکست نبود بی‌نهایت دلتنك شده بصواب دید وزیرش (لیس) مصمم شد فرماندهی قشون را بسرداری بدهد که موسوم به (وانگ تسیان) بود و چندین سال میگذشت که محل بی مرحمتی واقع شده بود این سردار پیره مردی بود که بیشتر از هفتاد سال از عمرش گذشته بود پادشاه شخصاً بمنزل او رفت کهفرمان لشکررا باو تسلیم نماید سردار جواب داد کهاین منتهی آمال من‌است وآرزوئی غیر از این ندارم کهبقیهٔ عمرخودرا در خدمت شما صرف کنم حاضرم در سرداری لشکر اما اگر میخواهید مقصود شما را طوریکه دلخواه شماست بعمل بیاورم و از مقاصد شما چیزی فرو گذار نکنم برای من ششصد هزار قشون لازم است

(معدوم شدن آخرین سلطنت ملوك الطوائف درچین)

پادشاه در کمال عجله ششصد هزار نفر لشکر جمع کرد و چند روزیهم پادشاه با سردار خودش همراهی کرد در بین راه سرداررا متفکر یافت و سببش را از او پرسید پیره مرد جواب داد که از این ببعد حیات و ممات این جمعیت در دست من است فکر میکنم چگونه برای انها آزوقه تدارك کنم کهانها دچار سختی نشوند پادشاه گفت این فقره شمارا مضطرب نسازد من همه چیز تدارك کرده ام و بشما وعده میدهم که لوازم زندگی دراردوی شما فراوان‌تر از قصر مخصوص من‌باشد این ششصدهزار نفر قشون به مملکت (چو) رفتند و در انجا مقابل شدند بالشکری که عددشان از اینها کمتر نبود و فرمان ده قشون (چو) سرداری بود که از علم

جنك بصیرتی بکمال داشت و با وجود این او سردار (تسن) که احتیاط را از دست نداد شکست خورد (واقعاً خیلی عجب است که در داخله مملکت در صورتیکه دو سلطان جزء برای بدست آوردن ریاست جنك میکنند بتوانند اینقدر لشکر و لوازم انها را فراهم کنند واین معنی دلیل بر این است و از قراین دیکر هم معلوم میشود که جمعیت چین دران زمانهم بی حد و حصر بوده)

بعد ازانکه پادشاه (تسن) بواسطه مهارت و چالاکی سردارها بنوع اکمل ممالك (هان) و (چائو) و (وئی) و (چو) و (یان) را مطیع و منقاد کرد بخیال تسخیر ممالك (تائی) و (تسی) که پناکاه جمعیت زیادی از شکست خوردکان شده بود افتاد و سردار (وانك یان) باسانی این مقصودرا حاصل کرد اولامملکت (تائی) وبعد مملکت (تسی) را تصرف کرد و سلطان انجارا بدرخانه پادشاه (تسن) آورد واین پادشا که رحمش ازسردار کمتر بود طوری باو رفتار کرد که سلامت خود را در فرار دید و چند روز بعد از شدت خستکی وغصه وفات فرمودند

(آمیو) از مورخین چینی نقل میکنند آخرین سلطانیکه باپادشاه (تسن) در حکمرانی مملکت چین شریك بود با بی چارکی و ذلت تلف شد درحقیقت تاجر زادهٔ انها را یکی بعد از دیکری تمام کرد و بعد ازانکه دنیا را از قتل وخونریزی پر کرد باکمال آسودکی درسال بیست و ششم سلطنتش ودرسال سی ونهم عمرش و ۲۲۱ سال قبل از تاریخ مسیح ع برتخت امپراطوری چین جلوس کرد

(اغلب مورخین چینی کهازجهت سوزانیدن کتابخانهای چین نسبت باین امپراطورخشمکین و متغیرند تصور میکنند که کسی که از نسل پادشاه باشد چنین کار نا شایسته و قبیحی نمیکند و اورا پسر تاجری دانسته اند و محمل او را اینطور قرار میدهند که تاجری مقصودش این بود که سلسله سلطنتی از نسل خود تشکیل کند کنیزکی وجیهه خرید و اورا بعدازدو ماه کهدر تصرف داشت باین قصد بولیعهد مملکت وا کذار کرد ومیکویند این امپراطور ازین کنیزك متولد کشت و عجب در این است کهخود انها مینویسند ده ماه بعد ازورود این کنیزك بحرمسرای سلطنت این پسر را آورد و از شدت خشم و تغیر ملتفت این مخالفت کلام نشده اند)

پادشاه جوان خودرا ملقب بلقب امپراطوری یاسلطان مستقل مینماید پس ازتسخیر وتصرف

تمام سلطنتهای چین سلطان جوان اکتفا بلقب سلطانی نکرد و خودرا بلقب (تسی‌شی‌هوآنگ‌تی) ملقب نمود یعنی اول امپراطور یا سلطان مستقل از سلسلهٔ تسن لقبیکه بعد از امپراطور کبیر (یو) این سه طبقهٔ که گذشته بودند سلاطین انها خودرا شایسته و سزاوار ان ندیدند این سلطان بر این نمط فرمان صادر و اعلان کرد و علاوه بر این حکم کرد کهمی بعدجانشینان و اخلاف او همه باین لقب ملقب خواهند بود و تمیز آنها نسلا بعدنسل بتعیین طبقاتیکه ازین امپراطور گذشته خواهد شد مثل اول و دوم و سوم الی آخر قرن مورخین چینی میگویند گویا این امپراطور بقای دودمان خودرا تا انقراض عالم میدانست این غرور وجاه طلبی نویسندگان و علمای ملت را متنفر و ملول ساخت ولیکن امپراطور از شدت غرور و خودپسندی چشمش جائی را نمیدید وپیوسته خودرا بر اولین امپراطوران وقانون گذاران بزرگ چین ترجیح میداد و برتر میدانست و بعوض اینکه مردم او را دوست بدارند و بی‌نهایت مدحش کنند همچنانکه خودرا مستحق آن میدانست مردم ازاو بیزاری جستند و اورا حقیر شمردند زیرا علت اینکه مؤسسین سه سلسله سابق و اشخاصیکه پیش از انهـا امپراطوری ممالک چین کرده‌بودند محبوب عموم ملت شده ومردم آنهارا میپرستیدند-این‌بود که همچنانکه (مانگ‌تسو) بیان کرد انسانیت ومردم دوستی را اس اساس اعمال خود واصل و پایه قوانین و حکمرانی قرار داده بودند و باید دانست که (شي هوانگ‌تی) بلکه تمام خانواده تسن در مقابل کارهای ان مردمان بزرگ قدیم چه کردند که خودرا بالاتر و برتر ازانها میداند؟ آبادوخراب کردن ایالات درمعدوم ساختن سلطنتها درسرنگون کردن شهرها درخاموش کردن چراغ خانوادها ودر بی‌احترامی کردن بقبرهااست که انسانیت خودرا ثابت کردند؟ از ۳٦٤ تا ۲۵۵ قبل از مسیح ع غیر از اشخاصیکه درجنگها کشته شدند زیاده از دو کرور و چهار صد هزار نفر مردم را به بی اعتنائی سر بریدند و از ۲۵۵ تا ۲۲۱ که این پادشاه تخت امپراطوری چین انشست وزرای بی انصاف و سلاطین بی رحم بقدری ازمردم کشتند که عدد انهارا هر چه تفحص کردیم ممکن نشد تعیین نمائیم و غیر از ظلم و ستم چیز دیگری دیده نشده بلی چیزی که توانستیم تعیین کنیم زخمی است که باین بنی نوع بشر وارد آوردند ازاین جنگهای زیاد بی انصافانه وازخراب کردن این همه شهرها که ساکنین آنها پس از انکه از دم شمشیر و شرر آتش فرار کردند اغلبشان از گرسنگی و بیچارگی و یأس تلف شدند بالاخره آیا بواسطه خراب کردن این ییلاقات ودهاتیکه بنا را

بصورت صحرا و بیابان انداختند بود که ادعای برتری میکردند ؟ و آیا بواسطه اینگونه اعمال بوده است که سه امپراطور بزرک (هوانک) و پنج (تی) خودرا مستحق تفوق بر سایرین و سزاوار حکمرانی کردند تا (شي‌هوانک تی) جرأت کند خودرا بااین‌اشخاص بزرك مقابل کند ؟ این دعوی از جانب او نشانهٔ غرور و خود سری است که‌مستحق هر کونه توهین و تحقیر است و اینکه خودرا برانها ترجیح میداد این از روی جنونی است که در کله او جا کرفته بود و از آن جهة مردود مردم شد تکبر و دیوانکی اورا مطمئن کرده بود که اعقابش تا انقراض عالم القاب جلیل (هوانک) و (تی) را خواهند داشت اما در طبقه دوم تمام انس‌ها از میان رفتند و از تخت سرازیر شدند خیلی چابك تر از وقتیکه برتخت بالا رفته بودند و پس از انکه با کمال بیچارکی برمین خوردند هما نطوریکه سایرین‌را برزمین زده بودند از صفحه روزکار بر چیده شدند که بعد از خود باقی نکذاردند مکر اثار ظلم و ستم ونشانهٔ بی‌انصافی وبیرحمی

﴿ تغییراتیکه این امپراطور در داخله مملکت داد ﴾

(شي‌هوانک تی) درسلطنت تازهٔ خود قناعت به تغییر اسم و لقب شخصی نکرد بلکه خواست تغییر در ادارات داخله و ترتیبات شهری و قوانین حتی در اخلاق ملتهائیکه تازه تسخیر کرده‌بود بدهد ابتدا در صدد قبول کردن نشان و علامتی برای سلسلهٔ خود بر آمد و در فرمانیکه در این باب صادر نمود این طور بیان کرد « چنوها برای نشان و علامت سلطنت خود آتش‌را قبول کرده بودند باین مناسبت که آتش هر چه‌را تصادف کند میسوزاند و تمام میکند همانطور اسلحهٔ انها هم هر چه سلاطین و امپراطور های پیش از انها در مدت تسلط و اقتدار شان ترتیب کرده بودند خراب کرد و معدوم ساخت منهم بنوبهٔ خودم میخواهم نشانی قبول کنم که با انچه در فتح ممالك چین کرده‌ام مناسبت داشته باشد آب آتش را خاموش میکند و موادیکه چندان سخت وثابت نباشد می خیساند وکم کم حل و معدوم مینماید

من (چنو) را خاموش کردم و سلطنت هائیکه در زمان انها تشکیل شده بود متلاشی ونابود ساختم پس آب شایستهٔ من است و اورا برای نشان وعلامت سلطنتم قبول کردم

در میان اعداد اصلی عدد شش عددیست که منجمین نسبت او را بعطارد میدهند وعطارد

ستارهٔ آبی است (شی هوانك تی) جمیع خصایص عدد شش را ملاحظه کرد و چون انهارا مناسب دید خواست که عدد شش و مشتقات آن اس اساس علوم و عادیات باشد مثلا بر حسب فرمان او قانون حسابی ترتیب کردند که اصل و پایهٔ مسائل آن بر عدد شش و مشتقات آن قرار داده شد وهمچنین در نجوم و جغرافیا ومساحت زمین وموزیك وتجارت و غیره و غیره قرار داد عددشش ومنسوبات آن پایه اعمال ومسائل باشد مثلا قرار داد شش شصت اندازه یا باشد و شش یا اندازه قدم هندسی وهکذا

و همچنین قرار داد طول عرادهٔ مخصوص خودش شش قدم باشد وشش اسب اورا بکشد و تمام کوکبه و جلالش بمیزان شش شش ترتیب شده بود و نیز طول کلاه خودرا که در سلام بسر میگذاشت شش شصت قرار داد و جمیع لباسهای خودرا نسبت باین کلاه ترتیب کرد بالاخره محصول و مضروب عدد شش مقسم مملکت شد که از همان وقت مملکت چین بسی و شش ایالت که محصول ضرب شش در شش است تقسیم شد و تصور میکرد که انهارا شخصاً در مدتیکه منسوب باشد بشش مثل شش روز یا شش هفته یا شش ماه یا شش سال بازدید خواهد کرد

رنك سیاه‌را برای خانواده امپراطوری قبول کرد تقویم‌را تغییر داد و قرار داد سال دوماه قبل ازسال معمول سلاطین (چئو) شروع شود وروز اول سال خودرا روز مقارنهٔ شمس با قمر در برج قوس قرار داد جمیع امپراطورهای پیش از او یا از روی فروتنی یا بترتیب معمول نسبت بخودشان ضمیر و لفظ (یو) را استعمال میکردند یعنی شخصی که عقلش قاصر و علمش محدود است (شی هوانك تی) بجای ان لفظ (چن) استعمال کرد که معنی میدهد شخص متشخص وممتاز ازعموم مردم وبعد ازاو این لفظ لقب امپراطوران چین شد

جمع کردن اسلحه وتزیین پای تخت

بعد ازاین تنظیمات وترتیبات بلکه بسیاری ازتنظیمات دیگر امپراطور فرمان بتمام ایالات چین صادر کرد که هر چه اسلحه و اسباب جنك دراینجاها یافت میشود همه را بشهر پای تخت (هیان‌یانك) بفرستند برای اینکه انهارا خورد کنند ومیگفت چون صلح عمومی درهمه‌جا بر قرار است دیگر از جنك نباید ترسید و در این صورت اسلحه و اسباب جنك بی‌فائده

خواهد بود و این فقره در حقیقت اطمینانی بود که برعایای خود میداد ومعروفترین اشخاص جنگی را هم در پایتخت منزل داد و نگاهداشت

شهر پایتخت نظیر محرنی شده بود چنکی که همه روزه بواسطه اساحه هائیکه از اطراف میاوردند مملوتر وپرترمیشد دراین زمان امپراطور بخیال افتاد که شهر پای تخت را زینت کند وشکوه وجلالی براو بیفزاید امر کرد تمام رنگهای بزرك معبدها وغیره را با اسباب‌های فلزی موزیك که دراین ممالك مفتوحه یافت میشد جمع کردند و غیر از انهائیکه بکار صنایع میخورد ذوب نمودند ودوازده مجسمه ساختندکه هر کدامی دوازده هزار لیور (تقریباً چهار هزارمن) وزن داشت وانهارا در تالار سلام عمارت امپراطوری کذاردند

در شمال نهر (وئی‌شوئی) که در نزدیکی شهر پای تخت (هیان یانك) جاری بود چند قطعه باغ و تپه واقع شده بود که چندان آباد نبود و با قصد تازهٔ امپراطور موافقتی نداشت (شي هوانك تي) که بنا برقول مورخین اکر دست رس داشت میخواست تمام روی زمین را عوض و تازه کند قصد نمود که این قطعه زمین را تفرج کاهی برای مواقع عیش و کامرانی بسازد مقرر داشت تمام نقشهای قصرها و عمارات سلطنتی آن سلاطینی که تسخیر کرده بود برداشتند و هرچه از اسباب و اشیاء نفیسه که در قصرها و عمارات انها بود حمل کردند و با جمیع زنهای هنرمند که اسباب عیش آن سلاطین بودند بشهر پای تخت آوردند و باین قناعت نکرد برای اینکه عظمت و بزرکی فتوحات خودرا برعایا واعقابش نشان بدهد حکم کرد تمام قصرها و تفرجکاههای سلاطینی که انهارا مغلوب کرده بود و ممالك انها را خراب نموده بود از روی همان نقشها که برداشته بودند ساختند و مقرر داشت که همان زنها و همان خاجه ها و همان اسباب تجمل که برای عیش و لذت سلاطین در این عمارات حاضر کرده بودند باز هم هر کدام از انهارا درجای خود منزل بدهند و نکاهدارند و برای عیش و کامرانی اول امپراطور سلسله (تسن) مهیا باشد

این عمارات‌ئیکه بسلیقه وطورهای مختلف ساخته شده بود درسواحل جنوبی نهر (وئی شوئی) ازمغرب تا مشرق درمسافت زیادی واقع شده بود و بواسطه یك کالری (ایوان) دوطبقه طولانی که از زیر و رو هر دو مسقف بود و در هرفصل و زمان مردم از بارندکی درپناه بودند این بنا وعمارات بهم‌متصل شده بود وجود این کالری (ایوان) بیشتر اسباب آرایش و تماشای انها شده بود که موجب جلب نظر میشد و این عمارات مختلف که در حقیقت

ارك امپراطوری را تشکیل میکرد تقدری بزرك و با وسعت بود که در هریك از حیاطهای انها ده هزار لشکر میتوانستند مشق جنك کنند

—*§(سرکشی بداخله مملکت)§*—

از قدیم الایام بلکه از ابتدای تشکیل مملکت چین معمول بوده وعادت مملکت بر این جاری شده بود که امپراطورها بعضی اوقات سال را صرف سرکشی و بازدید ایالتها کنند و (تسن شی هوانك تی) بعد از فتح و تسخیر تمام ممالك چین که در عهد (چئو ها) خود را آزاد و خود سر کرده بودند خواست بازدیدی از ایالات تازهٔ خود نماید ولیکن قبل از اینکه عازم شود وزرای شوری را احضار نمود و از انها پرسید چه ترتیبی باید رفتار کرد که هم اسباب اطمینان از نظم مملکت فراهم شود وهم پیوسته برشکوه سلطنت وخوشبختی و سعادت رعایا بیفزاید و اجازه داد که هر کس در این باب هر چه میداند بدون خوف و هراس بیان کند

یکی از وزرای شوری با مپراطور عرض کرد که اغلب ایالات مفتوحه را باید بشاهزادگانیکه از خانوادهٔ سلطنت هستند وا گذار کرد و رای این وزیر موافق پلیتیکی بود که (چئو)ها از روی خبط وخطا پیروی کردند و موجب ضعف خودشان وقوت دیگران شد وبالمال بعد از اینهمه اغتشاشات و جنك وجدالها سلطنت از دستشان رفت و سلسلهٔ انهـا منقرض شد و اگر این امپراطور هم آن پلیتیك را معمول میداشت باز همان اش بود و همان کاسه و این همه زحمات و جنکها و خون ریزیها بی ثمر و فایده میشد خلاصه (لیس) صدر اعظم که عقیده و رایش کلیه غیر از این بود در کمال سختی مخالف این رای شد وبخاطرها آورد که سلسلهٔ سلطنت (چئو) ها بواسطه همین ترتیبات بوده که ازمیان رفت وبامپراطور عرض کرد باید سی وپنج حاکم معین کرد برای سی وپنج ایالتیکه مملکت بانها تقسیم شده است و باهر حاکمی باید چند نفر صاحب منصب باشد که در کارهای ادارات کمك و معین او باشد و در ضمن هم از جمیع افعال و اعمال او تحقیق نموده تمام را باعلیحضرت شما اطلاع بدهند یك کله بیشتر عرض نمیکنم و ساکت میشوم (چئو) ها سلا این درست کردند شاهزادهها بعنوانهای مختلف ودرجات متفاوت قراردادند وهیچ وجه ملاحظه سأ ... رکی خودرا هم از دست ندادند اما این سلاطین و شاهزادگان بزودی تکالیف خودرا نسبت بخانواده سلطنت

فراموش کردند و ابداً ملاحظه حقوق و تشکر آنهارا ننمودند و فواید و عواید مملکت را با همدیکر قسمت کردند و چون در میانه اختلاف پیدا شد منجر بعداوت کشت وکار بجنك کشید و خونها ریخته شد واز هر دو طرف ضعیف شدند و نتوانستند مقاومت کنند رعایا هم که از ظلم انها بستوه آمده بودند از تخت سرنکونشان کردند و بجای انها از خودشان رؤسا معین نمودند که در کمال خوبی بانها حکومت میکرد واکر اعلیحضرت شما بزوراسلحه و عقل کامل انها را در قید اطاعت نیاورده بودید هنوز هم بهمان ترتیب و نظم باقی بودند

عقیده ورای شخص امپراطور هم خوبست دراین مقام ذکرشود زیرامشعر برعقل وهوشمندی و حس پلیتیك او میباشد

« کثرت رؤسا موجب اختلال است و حکمرانی و سلطنت خوب صورت نمی بندد مکر بکم کردن آراء اکر من تشکیل سلطنت‌های متعدده و ایالات مختلفه نمایم و انها را با قوام خود یا بدوستان و رعایای با وفا که خدمات انهـا مستلزم اجر و مزد است بدهم یقیناً در تخریب خانواده مخصوص خودم و اضمحلال آن اشخاص کوشیده ام آیا جهت و سبب این جنکهائیکه مملکت‌را خراب کرد سلاطین جزء نبودند که در مقابل همدیکر ایستادکی کردند و در سر تقسیم مملکت نزاع پیدا شد و انچه میتوانستند کردند بالاخره در سر ریاست کلیه وسلطنت مستقله جنکیدند و همدیکروا تمام کردند »

خلاصه امپراطورموافق صواب دیدصدر اعظم حکام بزرك وکوچك بدرجات مختلفه معین نمود و برای تحقیق صحت اعمال هریك و استحضار و اطلاع خود ممیزها قرار داد و این ترتیبی که تا امروز برای سلطنت چین مانده است همان ترتیب است مکر اینکه سلسله تاتار که الا ن در چین سلطنت میکنند بعضی تغییرات در ان داده اند که موجب حسن و امتیاز ان شده است

سال بعد را امپراطور بسر کشی ایالات پرداخت و از ایالت (شانسی) شروع نمود و از هر کجا که عبور میکرد طبیعت خاك و زمین انجارا بامحصول مخصوص آن اراضی ووضع انها و مقدار آب و عدد کوهها و رودخانها و هوای انجا ها را امتحان میکرد و از اخلاق و وضع زندکی ساکنین آنجاها تحقیق مینمود برای‌انکه بداند هنوز موافق قدیم بوتیرهٔ ابا و اجدادخود زندکی میکردندیاانکه ترتیب معاش انها تغییریافته بودخلاصه اززمینی کذشت کهامروز

امروز جزء ایالت (سیچوان) است و در آنجا چشمهائی بوده که آب آنها بخوشگواری و فایده معروف شده بود آبهارا امتحان کرد و چون آنهارا مطابق شهرت یافت تصدیق کرد و قصری درانجا ساخت موسوم به (سی کنك) یعنی قصر تصدیق و علاوه براین مهمانخانهٔ برای عموم مردم بنا کرد واسم انرا مهمانخانهٔ آب شیرین گذارد

ساختن راههای بزرگ در مملکت

این سرکشی و بازدید که امپراطورهای چینی با یالات خود میکردند برای مداخل و گرفتن تعارف نبود ومال دولت را هم برای حظ نفس وخود پسندی نمیخواستند تلف کنند بلکه مقصود از این سفرها بعضی ترتیبات و تنظیمات حسنه بود که در ایالات دور دست برای العین شخص امپراطور باید اجرا شود خلاصه برای پسند خاطر (تسن شی هوانگ تی) حکام و بزرگان بین راه که میل اورا بنظم و شکوه میدانستند هم خودرا براین گماشتند که امپراطوررا هماطوریکه میل داشت پذیرائی کنند من جمله برای عبور کوکبه او راههای وسیع طولانی ساخته بودند که زمین را مسطح نموده دردوطرف درختهای رسیده غرس کرده بودند این راهها بنظر امپراطور جلوه زیادی کرد و خیالات بزرگی و قدرت بکمك عقل سلیم اورا باقدامی وادار نمود که تا دنیا باقی است تمجیدآن متفق علیه کل عالم است زیرا گفت این راههارا برای من ساخته‌اند کمال رضایت را دارم بر وفق میل من جمیع محسنات را داراست ولیکن موافق انصاف نیست که من تنها بهره مند شوم از استراحتی که رعایای من احتیاجشان بان بیشتر از من است ومن میتوانم این راحتی را برای انها مهیا کنم باید در تمام مملکت ازشهری بشهری راه ساخته شود و تمام باید شبیه این راهی باشد که من ازان گذشتم « ازهمان سال حکم راه سازی باجرا گذاشته شد و یکی از این راهها که میباید ساخته شود هشتصد (لیس) تقریباً یکصد وهشتاد فرسخ طول داشت و انطوریکه امپراطور میخواست ساخته شود باید کوههارا سوراخ کرد دره‌هارا پر کرد پلهای زیادی برای سیل گاهها ورودخانها ساخت و زمینهای باتلاقی را باید خشك کرد و در دو طرف درخت نشانید بالاخره این راه ها باید برای پیاده رو شبیه خیابانهای پارکها باشد و علاوه بر این برای کالسکه و سایر اقسام عراده لوازم آسانی و راحت را دارا باشد خلاصه راهها بر وفق میل امپراطوری ساخته شد و این در سال سی وپنجم سلطنتش بود که سردار (مونك تیان) را مأمور بساختن راهی

بسیار طولانی کرد ودرهای سال از قراریکه نقل میکنند هشتصدهزار عمله برای تمام کردن عماراتی که در اطراف شهر پای تخت داشت کار میکردند و اگر انچه را که نوشته اند باید قبول کرد عمارت این امپراطور از عمارات تمام سلاطین روی زمین بزرک تر و با شکوه تر بود و محصور بحصاری بود بسیار وسیع و قدغن کرده بود که هر چه در این عمارت واقع میشود در خارج گفته نشود و کسیکه تخلف از این حکم کند قتل خواهد رسید

﴿مخالفت علما﴾

سال بعد ۲۸ سلطنتش و ۲۱۹ سال قبل از مسیح ع (شی هوانک تی) سرکشی وبازدید مملکت وسیع خودرا مداومت کرد و بسمت ایالات شرقی سفر کرد و بشهر (کیون هیان) که شهری از شهرهای سلطنت (لو) بود رفت و این شهر بواسطهٔ علمای زیادی که در انجا متولد شده بودند یابعرصه رسیده بودند مشهور و معروف بود ودر انجا بود که امپراطور برای دفعهٔ دوم دچار علما شد وجرئت کرد مخالفت رای انها کنند باین طور که امپراطور بانها اذن داده بود که عراض خودرا نمایند وانها که بهیچوجه رفتار امپراطوررا نمی پسندیدند و میل داشتند که رفتار او مثل رفتار امپراطوران قدیم باشد پس از انکه این مراتب را بعرض امپراطور رسانیدند او جواب داد که انچه شما میگوئید مقتضی این زمان و موافق اتفاقات حالیه نیست

(شی هوانك تی) گویا حق داشت زیرا او آدم تازهٔ بود و همه چیز را میخواست تازه کند و در کارهای بزرك بکوشد و عقول آن علما چون فریفته و شیفته آداب قدما بود بعقل او وکارهای او نمیرسید و این امپراطور بنظر انها شخص ظالمی مینمود که از روی جسارت و بی اعتنائی میخواهد رسومات قدیم را ترك كند و روایات و اخبار انها را در زیر پای خود پایمال نماید و ابتدای هر چیز و هر کاررا از خود بنا کنند که تاریخ کار های بزرك عالم از زمان خود او باشد و از اینجا میتوان حدس زد که کار انها بنزاع میرسد وبعد از ان بقتل میکشد و اهمیت این حکایت مانع است که ما ازشرح آن صرف نظر کنیم و تفصیل انرا از قول (آمیو) مورخ ذکر میکنیم

امپراطور در حالتیکه مصمم بود بکوهی برود که درانجا قربانی میکشتند علما باو عرض کردند « آقای بزرگوار این کاری که شما قصد دارید بکنید از جمله کار های معظم است و

سزاوار است کمال توجه را در این باب بنمائید وقتیکه امپراطور های متقی قدیم حبال رفتن بکوهی برای قربانی داشتند مدتی پیش باکمال توجه خودرا مهیا وحاضر میکردند ومستغرق احترام برای زمینی که باید شاهد اعمال و عبادات انها باشد از معاصی میشمردند اگر در ظاهر هم احترامات او را چنانکه شاید و باید بجا بیاورند با منتهای فروتنی و باکمال مواظبت متذکر آن مقام بودند بطوریکه گویا هر چه در اطراف انهاست با انها هم قصد و هم خیال است

عراده که بر او سوار میشدند بدون زینت وساده بود و چرخهای اورا از جگن یا از علف دیگری دریائی می پیچیدند تا انکه بی محابا زمین و سنگها و گیاهیکه در نظر انها مقدس بود پایمال نکنند و بمکان معین که میرسیدند غبار انجا را پاك میکردند و بدون انکه چیزی از انجا ببرند یا ریشه بکنند انجا را برای مقصود خود ترتیب میدادند ومنبری از سنك یا تپهٔ از خاك خالص بدست خود درست میکردند و خودشان هم بر مخدهٔ که از علف و برك درخت پوشیده شده بود می نشستند وباین ترتیب قربانی خودرا فدامیکردند وما می بینیم شما درصدد هیچیك از این ترتیبات باشید ولیکن بر خلاف ...

امپراطور بجهه اینکه مبادا تکلیفش سخت تر شود نگذارد زیاده از این حرف بزنند ودرجواب گفت اینهائیکه شما عرض میکنید امروز بجا آوردنش مشکل است من ساده تر از قدیمیها رفتار خواهم کرد باوجودیکه شما همیشه از سادگی قدما تعریف میکنید من باید بروم بکوه (تسوئی شان) حکم کرده ام که از اینجا تا قله کوه راهی بسازند والبته هر قدر ممکن است بهتر باید ساخته شود برای انکه من وتمام همراهانم باسانی به بالای کوه برویم برای این کار البته درخت هارا خواهند برید خارها راخواهند سوزانید وعلف و گیاههارا ریشه کن خواهند کرد واگرلازم باشدسنگها را خواهند شکست منبر وتعارفات وقربانی تا رسیدن من حاضر خواهد بود و من کاری نخواهم کرد مگر فدای قربانی کهمقصود از سفر من همانست آیا این ترتیب از ترتیب قدما که شما برای من نقل کردید ساده تر و آسان تر نیست ؟ گذشته ازاینها چون شما دیگر کاری پیش من ندارید بروید مواظب درس خود باشید یا پی کار دیگری اگر دارید بروید درصورتیکه بشما کاری داشته باشم شمارا خبر خواهم کرد

بکوه رفتن امپراطور برای قربانی

علمای قوم همچنانکه گذشت میل داشتند تشریفات عادت را برای امپراطور مخصوصاً در دفعه اول مثل تشریفات ایرانیها بلکه بهتر از انها فراهم کنند و چون امپراطور تمکین نکرد چندان از او دلخوش نبودند و معین است که امپراطور هم از انها دلخوشی نداشت در حال امپراطور عازم شد و ازطرف جنوب قله کوه بالا رفت قربانی کرد عمارتیکه نقشه آنرا در شهر در حضور خودش کشیده بودند ساخت و از سمت شمال از کوه سرازیرشد و سفر خودرا در ایالت (شانتونك) مداومت کرد و شهرهای عمده انجا را بازدید و سر کشی نمود و بکوه (تائی‌شان) و دو کوه دیکر که در انزمان معروف بود رفت درانجاها قربانی کردودرهریك عمارتی ازسنك نظیر همان عمارت کوه اول ساخت ومورخین چین مدعی هستند که (تس‌شی هوانك تی) تفحص آب زندکانی کرد آبیرا که فیلسوف (لئوتسو) در طریقه خودش خبر داده بود و همچنین ظروف چدنی امپراطور بزرك (یو)را که آخرین سلطان خانواده (چئو) دردریاچه انداخته‌بود تفحص نمود

پیشتر گذشت که شاهزاده که (تس شی هوانك تی) اورا از ملك و مملکت بی بهره نموده بود سوء قصدی برای او کرد ولیکن امپراطور ازآن بلیه نجات یافت بار در سال بیست و سیم سلطنتش ودرسال چهارم امپراطوری دچار خطری شد مانند آن وباعث آن شخص‌بی‌عنوانی بود که پدر او وزیر سلطان سابق مملکت (هان) بود محض غیرت وتعصب نسبت باقلیان قدیم خودش که امپراطور انها را بی سامان کرده بود خواست این امپراطوررا بقتل برساند ولیکن بمقصود خود نایل نشد معین ومعلوم است که در زمان شورش و اغتشاش اراین وقایع زیاد اتفاق میافتد و امثال آن درهر زمان دیده شده است

ترتیب جغرافیای مملکت

اینفقره‌را از کارهای بزرك (شی هوانك تی) که موجب افتخار خودش و ترقی مملکت شد باید شمرد در حال عبور از ایالات مختلفه و امتحان زمینها و محصول مخصوص انها چنانکه عادت او بود در خیال کرفت که بیان وشرحی از تمام مملکت بنویسد و مخصوصاً از محصول هر محالی و موافق انها شرح مفصلی بدهند خلاصه بعد از مراجعتش بشهر پایتخت

حکم کرد که شروع در این کار بزرك که امپراطور (یو) سرمشق انرا داده بود نمایند و تقریباً بعد از یك سال بواسطه این جغرافیای تازه معرفت کاملی از طبیعت زمینها و محصول انها پیدا کرد و از روی بصیرت مبلغ و مقدار مالیات هر جائی را و زمان دریافت کردن انرا معین کرد و تمام امور راجعه بزراعت را بنوع خوبی ترتیب داد و نتیجهٔ این کار این شد که ترتیب صحیحی برای گرفتن مالیات بدست آمد وفایدهٔ معتدبهی بخزینه دولت رسید در صورتیکه ظلم و ستم بمردم هم کمتر از پیش شد

(شی‌هوانك تی) همتش همچنانکه و اقدامات او عایاست منحصر بفتوحات و بزرك کردن مملکت نبود بلکه بنابر قول مورخین روز های تمام را با وزرا میگذرانید و متصل با انها و مثل یکی از انها کار میکرد و وقتیکه از کار های دواتی خسته میشد وفع خستگی خود را بگردش میکرد که اغلب پیاده میرفت وهمراهان‌او منحصر بود بسه چهار نفر که استحقاق و بستگی انهارا بشخص خودش میشناخت و از دهات و ییلاقات عبور میکرد و اغلب قبل از شب مراجعت بمنزل میکرد حکم کرده بود که عمارات زیادی برای عموم مردم بسازند که موجب صفا و قشنگی شهرپایتخت شود و چون تعمارات انطوریکه اومیل داشت بزودی تمام نمیشد و نرسید تا خیر انها موجب دلتنگی او شود بخیال مداومت سفر خود افتاد و مجدداً بایالات مشرقی رفت بعد بسمت شمال بر کشت ودر هرحال بکاری مشغول نمیشد مگر اینکه برای آبادانی مملکت ورفاه عامه مفید باشد

جنك باتاتارها

این امپراطور پس از انکه تمامی سلطنتهای چین را در اقتدار و تسلط خود درآورد برعایای خود وعده داد که دیگر جنك نکنند و پیوسته در صلح وصلاح زندگی خواهند کرد و اسلحهای جنك را تماماً در شهر پای تخت جمع کردند که از انها اسباب و آلات زراعت و شخم بسازند اما چنین بنظر میاید که در سفر دوم که برای باز دید وسرکشی نمود خیالات غالبه او که از لذت فتوحات وافتخار ان سیرائی نداشت اورا وادار کرد بقصد خودرا تغییر بدهد و به خیال افتاد که به تاتار های (هیونك‌نو) حمله برد باین قصد قشونی جمع کرد که عدد انها سیصدهزار بود وریاست انهارا بسردار (مونك‌تیان) واگذار نموداین سردارتاتارهارا مغلوب کرد واغلب انهارا بحکم امپراطور قلع وقمع نمود وبعد ازآن چون شورشی درایالات (هنان)

روز کرده بود این سردار بآنجا مامور شد ودر انجا هم فتح نمایانی کرد

فتوحات تازه وبزرك كردن مملكت چين

بعد از انکه صلح وصلاح در مملکت برقرار شد وسرحدات شمالی هم از تاخت و تاز تاتارها آسوده شد (تسی شی هوانك تی) بخیال افتاد فتح جدیدی کند و ملت تازهٔ در قید اطاعت بیاورد در جنوب چین انزمان ولایاتی واقع بود که آنها را مجموعا (زی نان) مینامیدند یعنی ولایات جنوبی افتاب و تربیت سکنه انجا خیلی کمتر از چینی ها بود گویا از نسل طوائف مختلفه اولیه چین بودند زیراکه سلسلهٔ اول سلطنت چین که از ایالات شمالی حرکت کردند در جنگها و تاخت وتازهای عدیده اهالی انجا را بسمت جنوب کوچاندند و میان انها وچینی ها کوههای زیاد و نهرها ورودخانهای بسیار بود وبرای تسخیر انجاقشون زیاد وجنك دیده لازم داشت لهذا امپراطور از اشخاص نظامی که حرفهٔ نداشتند وتجاربکه متاع انها منحصر باسباب جلال بود و ازعملجات و دهاتیها اشخاصیکه باقوت ورشید بودند قشونی تدارك دید ودر زمان قلیلی انهارا بترتیب نظامی وجنك آشنا کرد ودر مدت ده دوازده ماه تا دریای بزرك جنوبی یعنی تا منتهای (کوانك) مغربی و (کوانك) مشرقی که امروز درانجا (کانتون) وشهرهای دیکر دریائی واقعست رفتند وهمچنین ایالاتیرا که امروز (تونکن) میکویند بچین ملحق کردند بنا بر قول (آمیو) مورخ مملکت (تسن) که بزور انجا را چین خواندند از جنوب بشمال هرچه درمیان جزیره (هائی نان) وبیابان بزرك تاتاری واقعست واز مشرق بمغرب از شبه جزیره (کره) تا سلطنت (اوا) وا متصرف بود

سوزاندن کتب درسال ۲۱۳ قبل ازمسیح ودرسال ۲۲٤ سلطنت

(تسن شی هوانك تی) درانثنای اینکونه افتخارات وجلالیکه مانند آن شنیده ودیده نشده بود مجلس جشن باشکوهی بر پاداشت و در ان مجلس شاهزادکان و بزرکان وحکام ایالات و خواص شرفای مملکت را جمع نموده پس از انقضای لوازم مجلس ومعمولات جشن امپراطور بر کرسی سلطنت قرار کرفت و بحضار اجازه داد که انچه را از طریقه سلطنت و حکمرانی او وقوانین جدیده که برقرار داشته است بنظرشان میرسد بازادی بیان نمایند

یکی از رجال مملکت شروع بصحبت کرد وشخص امپراطور را مدح و تمجید بسیار نمود ودر ختم کلام گفت « در حقیقت شخص شما بر تمام اشخاص بزرگ که باین دنیا آمده اند و کارهای بزرگ کرده اند حتی بر قدما ترجیح دارید واز همه برتر و بالاترید » این تحسینات تا درجه شایسته وسزاوار بود لهذا عموم حضار تصدیق نموده تحسین گفتند ولیکن یکی از شرفای عالم موسوم به (شون یویو) از این سخنان رنجیده تاب نیاورد باین بی انصافی منکر افضلیت قدما شوند از جای بر خاست و گفت « این شخص که اینقدر به بی حیائی شمارا تملق میکنند سزاوار اسم بزرگی ومستحق این نشان وامتیازی که خود را بان زینت نموده نیست بلکه هوا خواهی است بی غیرت ومتملق است بی حمیت وپست فطرتیست که بدون لیاقت خودرا بستگی بدولت داده واز این سخنان غرضی ندارد جز آنکه بنظر شما خوش آیند ودل پسند باشد من تصدیق انرا نمیکنم و چون مرخص فرموده اید خیالات خودرا از روی آزادی میگویم

دودمانهای (ین) یا (شانگ) و (چئو) متجاوز از هزار وچهار صد سال قوانین بر قرار داشتند ودر این دودمانها سلاطینی بودند که عقل و تقوی واعمال حسنهٔ آنها درافواه رجال نسلا بعد نسل تادنیا باقی است مذکور میشود ونام انها هرگز از صفحهٔ روزگار برداشته نخواهد شد وشما هم تکلیفی ندارید جز اینکه حرکات و رفتار انهارا سر مشق خود قرار دهید اگر بر انها تاسی کنید اسم شما هم در صفحهٔ تاریخ باقی میماند ودر زمرهٔ ان اسامی مذکور ومندرج خواهد شد (چین تانگ) و (ووواتگ) که تأسیس دو دمان سلطنت نمودند عقیدهشان این نبود که همیشه ان دودمان برقرار خواهد بود وسعی انها برای این نبود که دودمان خودرا جاوید و ابدی کنند بلکه سعی میکردند که مدت ان دودمان را بقدریکه انسان میتواند امیدوار باشد تمادی کنند و از اولین سعی وکوشش انها این بود که تکیه گاه ومعین برای خود قرار میدادند وتخت خودرا استوار میساختند تحقیق که بدون این ترتیبات بنظر انها همیشه متزلزل مینمود و آن معین و تکیه گاه را فقط از طایفه و خانوادهٔ خود قرار میدادند وبانها حکمرانیها واگذار کرده بممالك ومشاغل عمده مفوض میداشتند تا بتربیه سلطنت انها را ترقی میدادند و با وجود این مراتب بزرگی و برتری خود را هم از دست نمیدادند

هر وقت برای مملکت لزوم بهم میرسانید ازانها مدد میخواستند وهراندازه لشکر و کمك

که باید بهر شهر معین میکردند و برای انها قانون میفرستادند رفتار انهارا با مردم منظم نگاه میداشتند وهیچوقت ازحال انها غفلت نمیکردند مختصر بگویم که آن سلاطین جزء اول رعایای ایشان بودند اگرچه بانها مرتبه وحکم سلطنتی داده شده بود شما هم اگرمیخواهید سلطنت ومملکت اجداد خودتان را برای اعقابتان ذخیره ونگاه داری کنید باید دست ازاین شیوه برندارید وهمیشه پیروی ازپیشینیان خود کنید

امپراطور که از این بیانات خوشدل نبود بفتة قطع سخن عالم را کرده به بی اعتنائی گفت ((این مطلب گذشته است وقرار این کارها داده شده لزومی ندارد حرف را ازسر بگیرند چون این قراریکه داده شده اهمیت زیاد دارد میخواهم دلایل ومحسنات آنرا ذکر کنند تا درعزم خود جازم شوم واحکام انرا اجرا کنم)) بعد رو بصدر اعظم کرد وگفت حرف بزن (لیس)

این وزیر همچنانکه سابقاً بیان کردیم بنظر پادشاه جلوه داده بود که نمیبایست مانند سلاطین وامپراطورهای سابق مملکت را در میان شاهزادها وماسویان سلطنت تقسیم نمایند وانهارا سلاطین جزء قرار بدهند ومخصوصاً چون عداوت با این عالم بلکه باتمام دانایان وعلمأ مملکت داشت ومنتظر مقام بود که انهارا تمام کند وریشه انهـا را بکنند فرصت را غنیمت شمرد بملاحظهٔ تملق پادشاه که از انهـا رنجیده خاطرشده بود وبرای اجرای غرض خود چنین گفت

« محقق است که این شرفا که ادعای کمال میکنند وخودرا عالم بعلم تاریخ میدانند اطلاعی ازمسائل دولتی ندارند واگرچه درخیال وعقل خود تمام امورات دولت راترتیب میکنند وخود را کافی میدانند ولی بموقع عمل که میایند عاجزند ونمیدانند چکنند وچگونه این مردم را اسباب بیکدیگر درحدود وتکالیف خودنگاهدارند وباهمه ادعا های اینها درعلم این مسائل کمال نادانی را دارند اتفاقات قدیم را درحفظ دارند اما چیزهائیرا که ازچشم می بینند نمیدانند یا انکه خود را بنادانی میزنند

چون عشق قدمائیکه انها است افعال واعمال انهارا اگرچه ازروی حماقت باشد پسند میکنند اما ترتیبات حالیه درصورتیکه طابق النعل بالنعل مطابق قوانین مندرسهٔ قدیمه نباشد حقیر میشمرند متصل سرزبان وقلم انها است که پادشاه قدیم که مرتبه هوانک داشت چه گفت وبهمسار پادشاه که اوراتی میگفتند چه کرد ومن کنر ازسه هوانك وپنج تی پائین نمایند

(سه هوانك و پنج تی ازسلاطین وامپراطورهای خیلی قدیم چین بودند) ودرصور تیکه شعور این را ندارند که تمیز بدهند میان انچه را که درازمنهٔ قدیمه شایسته وسزاوار بوده وامروز شایسته نیست وهمچنین میان انچه را که درقدیم مفید بوده بلکه کمال لزوم را داشته وبرای امروز لزوم ندارد بلکه بحال مردم مضر است میل دارند که همه چیز این زمان مطابق باشد با انچه را که انها درکتابهای خود شان میخوانند وآنکهی ازانها باید پرسید آیا سلاطین وامپراطورهای قدیم بدون کم وزیاد پیروی همدیکررامیکردند وهیچوجه درهیچ فقره تغییر وتبدیل نمیدادند واصلاح نمیکردند ؟ اکر این طور بکویند خیلی مردمان بی شعوری هستند وبعد از کول حوردن خود شان میخواهند ما را هم کول بزنند انچه دراین باب محقق است وجای شبهه نیست این است که سلاطین پیش قوانین پیشینیان خودراحفظ میکردند و انچه را بازمان سلطنت حود شان مناسب بود نکاه میداشتند وانچه را که مناسبت بازمان خود شان نداشت نسخ میکردند وبجای انها قوانین تازهٔ که مقتضی زمان سلطنت حود شان بود قرار میدادند خلاصه انها مقلد نادان نبودند بلکه مقنن از روی علم وشعور بودند واعلیحضرت شماهم بعینه بترتیب مذکورعمل کرده‌اید وشمارا هم درکمال خوبی میتوان مثل انها مقنن خواند بجهة انکه شما ممالك تازهٔ فتح کردید که هرکز تابع این مملکت نبوده و مملکت حودرا بزرك کردید شما درمیان انها ترتیب وقانونی درکمال قدرت کذاردید که مقتضی حال امروزه انها بود وبا احلاق انها کمال مناسبت را داشت ومنسوخ کردید انچه را که به نظر خودتان شایسته برای امروز مردم نبود وبجای انها قوانینی وضع کردید که همهٔ عالم میداند مقصود شما ازانهاغیر استحکام کار وراحت ورفاهیت مردم چیزی نیست پس چه میکویند این بی شعورهای نادان که متصل ترتیبات دولت را بهم میزنند ترتیبات باین خوبی که مایهٔ تعجب وحیرت مردم باید بشود ومیشد اکر اینها میکذاردند که مردم بهتر ازاین ملتفت مطلب باشند ولکن همیشه بخود می بندند که حمایت قدما رامینمایند و ملامت میکنند انچه را که شما میکنید این نیست مکر اینکه کم کم عقل مردمرا مغشوش کنند وانهارا بسر کشی وادار کنند نسبت بشما پس احتیاط کنید از انها وبیشتر از انکه تصورمیکنید ازانها باید احتیاط کرد برای منکه مدتی است توجه بحال انها دارم انها رابخوبی میشناسم ودرکار انها هستم آنهارا بدترین دشمنان شما میدانم این اشخاص فی کارمتصل ازاین خانه باین خانه وازاین مجمع بان مجمع میروند وتمام را شهرتهائی میدهند که برای اعلیحضرت شما کمال

قباحت را داردا کر پیروی انها را بکنند وحرف انهارا کوش کنند شما را باید شاهزادهٔ دیوانه متکبری تصور کنند که از روی بی حیائی ترجیح میدهد خودش را بر تمام قدمای محترم وشما را باید موافق قول انها شاهزادهٔ بی مصرفی تصور کرد که همیشه مضطرب و لرزان است و امورات دولت‌را درهم بر هم میکنند و تمام مملکت‌را سر نکون میسازد اکر حکمی صادر میکنید در او کمال بی انصافی را ملاحظه میکنند یا اقلا بی فایده می دانند اکر فرمانی بنویسانید تمام فقرات انرا درمقام معارضه و محاجه میاورند و تمام سعی خودشانرا دراین قرار میدهند که آن فرمان‌را در نظر مردم حقیر و بی عظم کنند اکر خلق‌را بساختن بنای عمومی وا دار کنید انها میکویند بمخلوق ظلم میکنید و خانه رعیت بیچاره را خراب می‌نمائید و تمام مردم‌را فدای هوا و هوس خود میکنید بالاخره احترام حضور مبارك اذن نمیدهد که بیشتر از این قبایح اعمال انهارا شرح کنم و این چند کلمه‌را که عرض کردم اعلیحضرت شما باقی‌را ملتفت میشوید از این کارهائیکه میکنید ازاین حرفهائیکه میزنید هیچیك موافق سابقهٔ انها نیست و چیزیکه مدام ورد زبان انها است این است که افعال و اعمال شما بهیچوجه شباهت با فعال سلاطین وامپراطورهای پیش ندارد

بواسطهٔ تکرار این صحبتها خاموش میکنند در قلب رعایای شما تمام محبتی را که برای شما دارند اینها تخم سر کشی و طغیان است که درقلب رعایا میکارند کم کم میروید وریشه محکمی پیدا میکند و اکر جلو کیری نکنید عنقریب خیلی بزرك میشود و اثرش در خارج بروز میکند

این‌دستهٔ مردم که‌عالم علم‌تاریخند وخودرا اهل‌کمال میشمارند درمملکت دستهٔ مخصوصی تشکیل کرده اند سرتا پاغرور و خود پسندی استحقاق خودرا بکمال میدانند و هرچه با رای انها موافق است مستحسن‌میشمارند. بلکه طریق اولی بکویم هیچ چیزرا مستحسن نمیشمارند مکر اینکه مطابق بارسوم قدیم باشد در صورتیکه هیچ مناسبت بازمان ما ندارد و قصبلق درعلم معترف نیستند مکر برای این علم بیهوده که اسباب تفوق انها در نظر خودشان شده است با وجودیکه بهیچوجه مفید بحال مردم نیست و حقیقة انها را در میان خلق بیمصرف کرده است

آیا مرخص میفرمائید بی پرده با علیحضرت شما عرض کنم انچه را باید در این باب بکنید زبان خوش و ملایمت نتوانسته است اینها را براه راست بیاورد و هرچه بانها احترام

میکنند انها چنین میپندارند که از انها میترسند و شرارت وهرزه‌گی‌را زیادتر میکنند امتحانی کنیم یاانکه برای‌دود انهاچارهٔ بکوشیم که‌از همه چاره‌ها مؤثرتر باشد و اکر عجله در علاج این مرض نکنید بی درمان خواهد شد چیزیکه انهارا باین افتخار بی معنی وامیدارد کتابهای ماست این کتابهارا ازدست انها بکیریم انوقت چشمه منبت وجود پسندی انها خشک‌میشود قوتی برای غرور و تکبر انها نمیماند و مجبوراً سر اطاعت پیش میاورند غیر از کتابهای طبی وکتابهای علم زراعت و کتب حکمت الهی و تاریخ مخصوص سلطنت با افتخار شخص خودتان حکم کنید تمام کتابهارا بسوزانند و خودرا از این همه کتابهای بیمعنی که ما را در میانه خودشان غرق کرده اند و غیر ازضرر مصرف دیکری ندارند خلاص کنند مخصوصاً ان کتابهائیکه احلاق و عادات قدما در ان شرح داده شده است باید سوزانید تا انکه این اشخاص دیکر بانها نکاه نکنند و خود را مقلد و پیرو وشمشیر بند انها قرار ندهند و برای انکه ما در هر فقره پیرو انها نشده ایم هزار کناه برای ما منویسند و متصل این سلطنت باین خوبی شمارا با سلطنت سلاطین قدیم مقابل نکنند و بما طعنهای بیمعنی نزنند الان موقع است که دهان این بی‌حموقهارا به‌بندند ولجامی بدهان انها بکذارند تادیکر جسارت نکنند و اکر این کار تاخیر پیدا کند دیکر بعدها ممکن نخواهد شد

البته باید بفهمند که توانائی شما بی‌حد است و اندازه ندارد مکر حد واندازهٔ که‌خود شما برای آن قرار بدهید و باید بدانند که سیاست و تنبیه شما اکر چه تاخیر شود نسبت به اشخاصیکه در تصحیح اعمال خود نکوشند در کمال سختی خواهد بود بمهربانی و محبت بی‌موقع درحق این اشخاص اسباب پشیمانی برای خود فراهم نکنید ناخوشی و مرض شدید است بلکه در کمال شدت است باید در علاج کوشید و شروع انرا باید از امنا و رجال درخانه کرد حکم کنید باین رؤسای علم تاریخ تمام این عمارات کتابخانهارا که‌کتب انهارا باین احترام نکاه میدارند مبدل بخاکستر کنند و همچنین بقضات عدالت خانه که حافظ قوانین هستند حکم کنید کتابهای خودرا بسوزانند قوانینیکه درعهد قدرت و سلطنت بی‌نظیر شما جمع شده بعضی فرموده‌های مخصوص همپونی را باانها منضم میکنیم برای تعلیم احکام عدالتخانه کفایت میکند بفرمائید انها را جمع کرده قانونی تشکیل بدهند و احکام را از روی آن صادر کنند برای سایر شعبهای احکام مملکت خود اعلیحضرت شما بان عقل و هوش سرشاری که دارید موافق اقتضای موقع حکم خواهید داد ونقصان اموررا تکمیل خواهید

نمود کتاب شوکینگ و غیره‌را که سابقا تکالیف عملیه‌را در آن مینافتند برای این زمان بیفایده و بیمصرف شده باید سوزانید و طعمهٔ شعلهای آتش کرد تا خرافات انها بالمره فراموش شده ازمیان برود

قدغن کنید برعایا هیچ یك از کتابهای ممنوعه‌را بهیچ عنوانی نگاه ندارند حکم سختی صادر کنید که تمام مردم کتابهای خود را بامنای شما که مربوط باین کارند تسلیم کنند و خود امنا هم باید تحقیق وتفحص کنند و مطمئن شوند که احدی از این حکم تخلف نکرده باشد وباید خود امنا هم اگر تمرد از حکم یا اهمال در اجرای آن کنند مقصر خواهند بود و سیاست باید بشوند واجری معین شود برای کسیکه متمرد را از روی صداقت نشان بدهد و همچنین هرکس بفهمد که تخلف ازحکم کرده اند و بروز ندهد باید مجازات سخت بشود

علاوه براین رای من اینست که اشخاصیکه جرأت این جسارت‌را کنند که افعال و اعمال اعلیحضرت شما را محل ایراد و ملامت قرار بدهند وکلمات نا شایسته نسبت باعلیحضرت شما بگویند بایدانهارا بقتل رسانید وحکم انها مانند حکم یاغی دولت است زیرا این اعمال وافعاله منجر بیاغی گری و سرکشی میشود

اما اشخاصیکه بر ملا بدگوئی از دولت نمیکنند ولیکن میلشان این است سلطنت شمارا تطبیق باسلطنتهای قدیم کنند درحق انها کافی است که صورت انهارا باآهن سرخ درآتش نشان کنند تادر میانه مردم مفتضح و رسوا باشند

ممکن است سی روز مهلت برای انتشار حکم شما در مملکت معین کرد بعد ازمدت سی روز اگر معلوم شود کسی تمرد از حکم یا اهمال در اجرای آن کرده باشد اورا بسختی باید سیاست نمود متمردرابقتل رسانید و کسیکه اهمال کرده باشدصورت اورا باآهن سرخ نشان کنند تابجزای خود رسیده باشد سایرین هم عبرت بگیرند»

صدر اعظم (لیس) باکمال عقل و فصاحت احتجاج خودرا تمام کرد بادله و براهین موانع را رفع و برهان طرف مقابل‌را باطل نمود وراه اشکالاتیکه در این کار متصور بود بست

امپراطور در جواب اکتفا باین کلمات کرد « تمام این هائیکه گفتید از روی عقل است مکرر خود من هم باین خیال افتاده بودم و اجرای این حکم را بخود شما

وا گذار میکنیم تمام این ترتیباتیکه کمتقید باید بدهید و هر چه زود تر ممکن است باید اقدام کنید »

(آمیو) که مؤلف این تاریخ است این واقعهٔ ناگواررا که قرنهاست و رد زبان مردم است و تاآدمی روی زمین است فراموش نخواهد شد اینطور بیان کرده است ومینویسد ازبیان تفصیلات آن قدریکه ممکن بود فرو گذار نکردم

با این بد بختی مملکت که نتایج آن بابن منحوسی بود واین قدر مضر بود برای معرفت بحال قدیم چین بلکه برای معرفت بتمام آسیا و حکم آن باین سختی بود که متمرد انرا تهدید بقتل میکردند باید اثری از کتب قدیم باقی نمانده باشد ولیکن چنین نبود زیرا بعضی از این نوشتجات ازنی بامبو بود که مقاومت با آتش دارد و انها تمامه یابعضی از قطعات آنها نسوخت و از این حادثه خلاص شد اخباریکه ما از شوکینگ در این کتاب نقل کردیم دلیل است بر اینکه این کتاب مقدس از آتش لیس بتمامه نسوخته است و حکم حریق جای شکری برای علما باقی گذاشته باید خیلی ممنون آن باشند مخصوصاً بعضی از انها کهراضی تر بودند جان انهارا بگیرند یا کتابیکه اسباب شغل انها بود از دست بدهند

اینطور بانجام رسید نزاع و کشمکش میان دو فرقه که از اول دنیا باهم نزاع وجدال دارند در باب اختلاف طریقه یعنی طریقهنور وطریقهظلمت طریقه دانش وطریقهنادانی طریقه عقل فعال و طریقهٔ تسلیم و قبول که رئیس این دو طریقه (جونك تسو) و (لائوتسو) بوده اند که سابقاً ذکر شد اولین سعادت مردم را در علم و دانش میدانست و دومین در جهل ونادانی اولین علم ومعرفترا مبنی برای دولت و ملت تصور میکرد دومین انهارا اسباب خطر میدانست

خیلی محتمل است که این فقره حریق (شی هوانك تی) ووزیرش (لیس) نتیجه واثر طریقه (لائوتسو) باشد که در کتابش هیچ اسمی از امپراطورهای قدیم چین نمیبرد و حمایت بعضیافعال شی هوانك تی را میکند وباوجودیکه از طغیان و جور این پادشاه ودولتش شکایت دارد این سوزاندن کتابهارا جزء انها نمیشمارد وجهتش این است کهانهائیکه طریقهانها ساده است توجه و اعتنائی بکلیه وقایع دنیا ندارند وسایرین برعکس اینملتفت تمام اتفاقات هستند و نتایج انهارا میدانند

ساختن بناهای عالی برای زینت پای تخت

چون شخص حکیم نظر میکند باین بناهای بزرگ دنیا و عمارات عظیم عالم که مصنوع دست انسانی ست مثل گنبد هرمان مصر و سایر بناهای بزرگ که در ظاهر بیفایده مینماید مصمم میشود سلاطین ظالمرا که برای ساختن آنها اینقدر از مردم را مجبور کرده و جان آنها را تلف کرده‌اند لعنت کند و بد بگوید بآنها ولیکن بعد از اندکی ملاحظه و دقت معلوم میشود که اغلب این بناها بنا بر مصلحتی از مصالح پلیتیکی ساخته شده است بعضی اوقات لازم است اطفالرا سرگرم ومشغول کنند تا رشته تکلیف ووضع طبیعی خودرا برهم نزنند اغلب مردم هم مثل اطفالند که چون آنهارا مشغول بساختن این بناهای عالی و عمارات بزرگ میکنند یاآنکه آنهارا سرگرم بتماشاخانه و سیرك میسازند آنهارا از پاره کردن رشتهٔ اطاعت و تکلیف خود بازمیدارند و دولت دچار بعضی اشکالات نمیشود

(تسی‌شی‌هوانك تی) بعد از آنکه علمای مملکت را بخود شورانید وعموم مردم اظهار نارضائی ازاو کردند اگرچه‌بخیال استرضا وتسکین علما نیفتاد ولیکن درصدد مشغول کردن مردم‌رجاله که اسباب شورش نسبت باو میشدند بر آمد و بساختن عمارات عالی زیاد که اسباب شکوه وزینت پای‌تخت میشد فرمان داد بطوریکه گویا سطح زمینی که این عمارات در آنجا بنا شده بود عوض کردند منازل سلطنتی که در اطراف رودخانه (وئی) ساخته بودند در کمال شکوه بود خواست عدد آنهارا زیاد کند لهذا حکم داد سیصد باب مثل این عمارات عالی درداخلهٔ باروی شهر و چهار صد در خارج بارو بسازند و معین است که این چنین کار دائم خواهد بود و هرگز تمام نخواهد شد و از قراریکه مورخین نقل میکنند از کثرت این بناها که سلطان مذکور تصور کرده بود در کمال قشنگی بسازد منظر سطح زمین باید بمینهامثل منظر گنبد آسمانی باشد بهات و زمینهای مزروع که تاریك بودند یا کمتر روشنائی داشتند بمنزلهٔ جاهای تاریك آسمان واین عمارات بجای ستارها نظر میآمدند وچون این‌دهات ساکن واین‌زمینها زارع لازم داشت لهذا هفتاد هزار خانه برای این کار انتخاب کردند

اجرای حکم در حق علمای تاریخ

اقدامات زیادیکه بر ضد ترتیبات ساده امپراطور های قدیم چین کردند علمای مملکت را به

منتها درجه بر آشفت وبنای ملامت را گذاردند وجمعیت زیادی از انها بدون اینکه از خطر این کار بترسند باواز بلند ملامت و بد گوئی میکردند بلکه اکثرا ببد گوئی و تمسخر های زشتی که از پادشاه میکردند نموده یکی از انها کتابی تصنیف کرد که در ان کتاب پادشاه را بزشت ترین صورتها وانمود کرد و چندین جلد از این کتاب در میان مردم منتشر نمود خشم پادشاه بر ضد علمای تاریخ که دشمن طبیعی او بودند از شنیدن این فقره به منتها درجه رسید و چون این شخص یکی از علمای تو دست پای تخت بود سلطان گمان کرد که با سایر علمادر نوشتن این کتابچه همدست بوده یا انکه بیان عقاید و خیالات انهـا را در حق پادشاه کرده است بنا بر این حکم کرد مفتشین در شهر بگردند وداخل هر خانه شوند واز تمام ساکنین مملکت سؤال واستفسار کنند هرکس جرئت وجسارت داردکه هم رای وعقیده باصاحب این کتاب باشد گرفته تسلیم مامورین مضاوت کنند مفتشین اطاعت کردند و تنها در شهر پای تخت چهار صد و شصت هزارنفر مردم عالم یافتندکه باکمال‌حرئت بیـان مطلب نموده ابداً عقیده وقصد خودرا پنهان‌نداشتند (شی‌هوانک‌تی) انهـارا بقتل رسانیـد ودر اجرای این حکم چنان بوحشی‌گری عمل کرد که بر پسر مخصوص خودش ولیعهد هم ابقا ننمود ولیکن ولیعهد اظهاراتی در این باب بپدر خود کرد که سبب شد اورا بفرستد به اردوی سر کرده خود (من‌تیان) مشغول ریاضت باشد

بعد از این حکم سخت که امثال آن در ممالك مغربی زیاد واقع شده بود امپراطور ببهانهای چند مصمم شد که دفعه دیگر در ایالات مملکت خود گردش کند وببعضی کوها رفت که در انجاها روی قبور امپراطورهای قدیم‌چین (شون) و (یو) قربانیها کرد بکشتی‌نشست و ازشطهای بزرك عبور کرده بدریای جنوب که تا انوقت ندیده بود رسید مدتی درساحل دریا گردش کرد ودرانجا عمارتی بنا کرد که‌آثار آن هنوز باقی است وهمچنانکه دراین‌مواقع عادت او بود مدایح خودرا درروی سنکهای این عمارت حکاکی کرد

مردن (شی‌هوانک‌تی) در ۲۱۰ قبل از مسیح ع

این امپراطور در حالتیکه از پلی میگذشت احساس آثارمرض در خود کرد و از معالجه و احتیاطیکه در این مواقع لازم است غفلت نمود در سن پنجاه سالگی در سال سی و هفتم سلطنتش جان بجان آفرین تسلیم کرد هنوز روح ازجسدش بیرون نرفته‌بود که درسرمیراثش

بنای نزاع گذاردند

همچنانکه پیش گذشت پسر ارشد امپراطور که ولیعهد بود ازوضع سلطنت پدرش راضی نبود و باین واسطه از پای تخت تبعید شده و حاضر نبود یکی از آغایان حرمسرا عقل (لیس) صدر اعظم را دزدید و بهمدستی او یکی دیگر از پسرهای امپراطوررا کهاز ولیعهد کوچکتر بود بجای او بتخت سلطنت نشانید و در صدد قتل ولیعهد و یکی از سردارهای بزرك که موسوم به (من تیان) بود و خدمتهای نمایان بدولت کرده بود بر آمدند و این سردار نه تنها صاحب منصب قابلی بود بلکه عالم و ماهر بود اختراعات زیاد نموده و از جمله خدمات او بدولت اختراع کاغذ بود که باقلام و مرکب نوشتند و بجای صفحات بامبو که تاانوقت حروف را بر روی انها حکاکی میکردند مستعمل داشتند

خلاصه اغا باشی و لیس برای اجرای خیال خود حیله کردند و نوشتهٔ از قول امپراطور جعل کردند که حکم میکرد بولیعهد و سردار بزرك (من تیان) که بواسطه تخلفی که نسبت بتکلیف خود کرده بودند باید خودرا بقتل برسانند واین ترتیب گویا معمول انوقت بود که دراین مقامات اینطور حکمها صادر میشد

شاهزاده با وجود بیاناتیکه سردار پیر کرد وباوجود اینکه این حکم را افترای محض میدانستند اطاعت حکم پدر کرد ولیکن چون مطمئن به بی تقصیری خود بود وپدر خودرا هنوز درحیات میدانست قصد کرد برود رفع شبهه از خیال پدر کند در بین راه او را گرفتند و زنجیر کردند و امپراطور تازه که این سلطنت از آغا باشی و لیس باو رسیده بود و بمیل انها حکم میکرد این سردار و برادرشرا بقتل رسانید وقتیکه مشروب زهرآلوده را بسردار دادند بنوشد ظرف را در میان دو دست گرفته نظر میکرد و میگفت « همین است اجر فتوحاتیکه در خدمت سه پادشاه خانوادهٔ تسن کردم و ان فتوحات را نتایج خدمات خود میدانستم اسباب عمده تمام فتوحات انها من بودم و آخرین خدمات من این بود که تمام ایالات را منظم کرده کلیه مملکت را بتصرف (شی هوانگ تی) در آوردم درسر سیصد هزار قشون بودم وقتیکه فرمان دروغی کشتن خودمرا بمن دادند چون محبوب سربازها و عزیز صاحب منصبان بودم یك کلمه از دهان من برای پشیمان کردن حضراتیکه این حکم را درکمال بی انصافی و بی احتیاطی جعل کرده بودند کفایت میکرد این خیال بسرم آمد اما بزودی ازخود دور کردم وتااین آن عملی از من ناشی نشده است که موجب پشیمانی باشد تمام مردم از زحمات و خدمات من

اطلاع دارند همچنین بدانند که باتقوای کامل ازدنیامیروم »

در تشییع جنازه و دفن و کفن (شی هوانك تی) همان ترتیبات وحشی گری که پیش ذکر شد و مخصوص به مملکت تسن بود معمول داشتند زنهای عقدی بی اولاد وسایر زنهای او کلا محکوم بقتل خود شدند جمعیت زیادی از کان دارها را در کنار قبر امیر اطور زنده بخاك سپردند و جواهر زیادی در قبرش گذاردند که مدتی نگذشت انها را در آورده متصرف کردند

—•§(اغتشاش مملکت)§•—

مرك سردار بزرك (من تیان) وقتل برادرش با چند نفری از اعیان اغتشاش زیادی در ایالات فراهم کرد و هنوز یکسال از فوت (شی هوانك تی) نگذشته بود که مملکت او منقسم به پنج قسمت شد وجانشینهای او مثل جانشینهای اسکندر ازخودش بهتر نبودند بلکه ناشایسته تر و بیمارتر بودند هرزگیها وحرص پسرش اسباب نا رضائی وشکایت تمام مردم شد وزرای درست و پاکدامن را دور کردند وبجای انها مردمان متملق بدنفس فاسد گذاردند اعقاب سلاطین کوچك که (تسن) بزرك ممالك انها را انتزاع کرده بود هر کدام از طرفی لشکر جمع کردند و برای بر قرار کردن سلطنت اجداد خودشان بنای جدال گذاردند اغتشاش مملکت بدرجه اعلی رسید و بعد از چند سال سلطنت یا بطریق اولی چند سال هرج و مرج پسر این امپراطور بزرك بدست همان اشخاصیکه او را بتخت بزرگترین ممالك عالم بالا برده بودند هلاك شد و جانشین او در سلطنت مختصری که مدت آن چهل و پنجروز بیشتر نبود بنظر می‌آمد که اسباب انتقام اعمال این جهان که آدمی زاده ناچار از درك آنست شد آغا باشی (چائو کائو) امپراطور چهل و پنجروزه‌را باخیلی از اعیان مملکت حتی (لیس) صدر اعظم بقتل رسانید این امپراطور بقدری بی غیرت و پست فطرت بود که در کمال عجز خواهش کرد جای مختصری باو بدهند درانجا بخفت زندگی کند وآغاباشی قبول نکرد مقصودش این‌بود که پسر ولیعهد حقیقی (شی هوانك تی) را به تخت سلطنت بنشاند که در همین حیص و بیص آغا باشی هم بدست این شاهزاده کشته شد و خود این شاهزاده هم بعد از انکه از شهر خارج شده بود تسلیم یکی از رؤسای یاغیها شد و باتمام اعقاب خانواده تسن بقتل رسید

ــ*§(انقراض سلسله (تس))§*ــ

تفصیل هلاکت آخرین شاهزاده وصعبترین نتیجه امپراطور باقدرت وقوت (شی‌هوانگ‌تی) که گویا زمین جسد اورا قبول نمیکرد ازاین قرار بود هنگامیکه آغا باشی که صدر اعظم این شاهزاده بی غیرت سنگدل شده بود افراط در ظلم میکرد اشخاصیکه پاکدامن بودند و قلب خودرا با کمال تقوی حفظ کرده بودند خیال کردند خودرا از قید این اطاعتیکه انهارا بناله وا داشته بود خلاص کنند چندین نفر از سردارها و حکام ایالات خود را بر سر این مردم ناراضی گذاردند و بر ضد دولت اقدام کردند از این طرف هم‌قشون برای دفع این اشخاص فرستادند ولیکن سردار یکه‌بسمت انها مأمور شد اول کسی بود که بسلطان برگشت و بنای طغیان گذاود و تمام قشون اورا پادشاه (چئو) خواندند سایر سردارها هم‌مثل او رفتار کردند و بنای جنگ‌و جدال گذاردند و القاب سلاطین چین‌را که(چائو) (وئی) (ین) (تسی) بود بخود بستند

(لیوپانگ) که رئیس دهی‌بود خود را شاهزاده ان محال خواند واقدام بجنگ کرد پادشاه تازه چئو این شخص‌را سردار قشون خود قرار داد واورا بجنگ قشون امپراطوری فرستاد در این بین یکی دیگر از سردارهای پادشاه چئو که (هیانگ‌یو) نام داشت با این سردار رقابت و همسری‌پیداکرد (هیانگیو) خیلی متکبر و ظالم و متصف بصفات مذمومه دیگر بود که عاقبة الامر انصمات اسباب هلاکت او شدند (لیوپانگ) بعد از جنگها و فتوحات زیاد نزدیک پای تخت شد و درهانوقت اغتشاشی که پیش گذشت در دربار دولت واقع بود در این صورت این سردار وارد شهر شد و عمارت سلطنتی‌را تصرف کرد و قشون خود غدقن کرد ابداً متعرض مردم نشوند و اسباب بی‌نظمی در شهر فراهم‌نکنند در حالتیکه سایر سردارها و صاحب‌منصبها قشون خودرا بتاراج واداشته بودند وازهرطرف برای انها طلا و نقره و جواهر و انواع چیز های قیمتی میاوردند این سردار اول بدست آوردن تواریخ و نوشتجات دولت پرداخت دفاتر مالیات و قلعجات و عدد ساکنین مملکت و غیره و غیره که مربوط بحال عموم بود و (شی هوانگ تی) در دفتر خانه امپراطوری جمع کرده بود بدست آورد وباردوی خود برگشت دراینجا چندین نفر از ریش سفیدان و رؤسای شهر وخوانین خانواده تس را احضار کرد و بانها کشف خیال دارد موافق

قوانین چین بر انها حکومت کنند و ابداً اسباب ترس انها نباید بشود زیرا با نها بهیچوجه ظلم و بی انصافی نخواهد کرد در صورتیکه این سردار با مردم ولایتیکه فتح کرده بود باین خوبی رفتار میکرد رفتار رقیبش (هیانك یو) که انهم همچنانکه پیش گذشت از سردارهای پادشاه چئو بود کلیة بر خلاف دیده میشد مثلا علاوه بر دویست هزار نفر از اشخاصیکه آمده بودند تسلیم او شوند بقتل رسانید وچون طاقت نیاورد رقیب خود (لیوپانگ) را صاحب پای تخت و ایالات اطراف به بیند بر ملا بنای خصومت و جنك باو نهاد و درسر مملکت نزاع کردند قشون این سردار مرکب از چهار صدهزار نفر بود در صورتیکه قشون (لیوپانگ) بیشتر از صد هزار نفر نبود (هیانگ یو) بعضی از استحکامات وقلعجاتیکه بدست (لیوپانك) افتاده بود گرفت و بر خلاف معاهده که این دو نفر باهم کرده بودند که هرکس ازاین دو نفر زودتر وارد پای تخت شود سلطان مملکت تسن خواهد بود باقشونش وارد شهر پای تخت شدند تمام خزینها و نفایس المحارا بچنك آوردند واز برای خودش از بهترین زنها انتخاب کرد و بعد از آن حکم داد که شهر و عمارات دواتی را غارت کنند اشکر بنای قتل و غارت گذاردند و آخرین امپراطور سلسله تسن را که (تسوپانك) نام داشت با تمام خانواده اش و اشخاصیکه نتوانسته بودند فرار کنند بقتل رسانیدند شهر پای تخت و عمارات امپراطورها را آتش زدند و این حریق سه ماه طول کشید قبر امپراطور (تسن شی هوانك تی) را خراب کردند و تمام جواهرات و اشیاء نفیسه که در انجا بود بردند

سلسلهٔ تسن که مختصر تر ولیکن قوی تر از تمام سلسله های سلطنت قدیم چین بود باینطور منقرض شد و ان رسومات خارجه بلکه وحشیگریها که باین سلسله ازطرف مغرب ووطن انها داخل چین شده بود باخود انها رفت وتمام شد

(تسن شی هوانك تی) را که اول امپراطور این سلسله بود قرین اسکندر بزرك که ممالك آسیا را فتح کرد و البته فتوحاتش بگوش این امپراطور رسیده بود میدانند و این دو نفر را در ردیف اول امپراطور های روی زمین که اسباب افتخار و تزلزل ملل دنیا شدند میشمارند

گمان خواهند کرد که مملکت (تسن) بمناسبت اسم این امپراطور موسوم باین اسم شده است ولیکن چنین نیست بلکه مدتی قبل از اینکه این امپراطور ممالك چین را تسخیر کند چینیها گرمه و قراولی در این مکان که سرحد مملکت بود در راه سایر مردم سپائی

گذاردند واین مملکت باسم انها که تسن بود موسوم شد و همچنانکه پیش گذشت اهالی آسیا انجارا باین اسم خواندند

قبر تسن شی هوانگ تی

چون این امپراطور همیشه بعیش و شادمانی عادت کرده بود جای قبر خود را در روی کوه (لی) که جای باصفائی بود قرار داد زمین انجارا پائین بردند بحدیکه یکی ازنویسندگان چینی میگوید به (سه چشمه) رسانیدند و در انجا مقبرهٔ بنا کردند که در بزرگی منظر کوه دیگری بر فراز آن کوه مینمود ارتفاع آن عمارت پانصد پا (تقریباً صد وپنجاه زرع) و دور ان اقلا نیم‌فرسنك بود و در وسط آن عمارت قبر وسیعی از سنك ساخته بودند که در ان قبر باکمال راحتی ممکن بود گردش کنند مثل انکه درتالارهای بزرك گردش میکنند در وسط آن قبر تابوتی گذارده بودند قیمتی که در اطراف آن چراغها و مشعلها از روغن انسانی میسوخت و در این قبر از یك طرف دریاچه ساخته بودند از سیم خام که روی آن مرغهای زیاد از طلا و نقره دیده میشد و در طرف دیگر پر بود از مبلهای گوناگون و اسلحها و جواهرات قیمتی بالاخره ثروت و شکوه انجارا نمیتوان بیان نمود تا چه اندازه بود چه از بابت تابوت و قبر و چه از بابت عمارتیکه اینها در انجا جای داده شده بود نه تنهائی پول گزاف صرف انجا نشده بود بلکه جان مردمان زیادی هم بر سر انجا تلف شده بود علاوه از مردم نوکر باب که درانجا کشته بودند بنا برحسابی که نگاه داشته شده بود ده هزار عمله و کارگر را زنده زنده در زمین دفن کردند و از بس ظلم وستم براین ملت بیچاره وارد آمده بود بستوه آمده وبمحردیکه صدای شورش نکوش انها رسید دست باسلحه کردند و برای خلاصی خود از طوق بندگی کوشیدند و کارهای کوه (لی) هنوز بانجام نرسیده بود که سردار (چو چانك) آمد در پای آن کوه اردو زد و بعد ازاو (هیانك‌یو) سردار دیگر آن صحن وسیع را غارت کرد این عمارت عالی را سوزانید و داخل این قبر قشنك شد وتمام تمول وثروت انجارا تصاحب کرد وانجارا بصورت قبرستان هولناکی انداخت که موجب وحشت عابرین میشد و در انجا باقی نگذارد مگر تابوت را که انرا هم چوپانی که میش گم شده خودرا تفحص میکرد درانجا آتشی افروخت آن‌آتش مشتعل شد و آن تابوت‌را سوزانید (اینست‌عاقبت منیت و تکبر آدمی‌زاد)

—§﴿ سلسله پنجم سلطنت چین موسوم به (هان) ﴾§—

(از ۲۰۲ سال قبل از حضرت مسیح ع تا ۲۲۰ بعد از آنحضرت ۳۲ امپراطور)

(داشتند و ٤۲۲ سال طول کشید)

بعد از مرگ جانشین بی قوت و قدرت (شی هوانک تی) دو سرداریکه اسباب تمامی این شاهزاده شده بودند در سر ریاست با هم طرف شدند (هیانك یو) که مردی وحشی و ظالم بود بر حسب ظاهر پادشاه ممالک (چئو) را امپراطور خواند و برای خودش مقام سلطنت اختیار کرد و باسم خود وعنوان سرباز ترقی کرده سکهٔ زد که هنوز در دست است و مملکت را چندین قسمت کرد و (لیوپانك) رقیب خودرا سلطان مملکت (هان) قرار داد رقابت این دو سردار اسباب خوشبختی عموم مردم شد زیرا در صورتیکه سردار اول مست غرور و تکبر از قدرتیکه سالها در خیال داشت مشغول ظلم و خونریزی بود سردار دیکر باقتضای پلیتیك یا از راه مردم دوستی بارفتاریکه کلیه مخالف با رفتار سردار اول بود سعی میکرد خودرا محبوب مردم کند و پیوسته در خیر عموم میکوشید ومراعات قوانین اصلی مملکت را مینمود رقابت این دو سردار بیك حالت نماند پادشاه (چئو) که (هیانك یو) اورا برای مصلحت خود امپراطور خوانده بود و هواخواه و حامی خود قلمداد میکرد از دنیا رفت و کار این دو سردار بجنك کشید نیکوئی و احسان (لیوپانك) نسبت به قشون رحم و مروتش نسبت باشخاص مغلوب در جنك ثبات و استحکامش در بدبختی‌ها وعشقش برای خیر عموم کویا بیشتر از مهارتش در جنك بکار او خورد این دو سردار مدت پنج سال در سر سلطنت مستقلهٔ چین با همدیکر جنك کردند و میان انها هفده جنك اتفاق افتاد که در بعضی غالب و در بعضی مغلوب شدند و در جنك آخری که نزدیك (او کیانك) واقع شد (لیوپانك غالب آمد و (هیانك یو) که از هر جهت مایوس بود خودرا بقتل رسانید که زنده بدست دشمن نیفتد واین واقعه درماه دوازدهم ۲۰۲ سال قبل از مسیح ع واقع شد



امپراطورشدن (لیو یانگ)

پس از انکه (هیانگیو) شکست خورد وخودرا کشت سلطنت مستقله چین به (لیویانگ) مسلم شد و تمام مملکت او را باین مقام شناختند و بزرگان او را ترغیب کردند لقب جلیل امپراطوری را قبول کند و اورا امپراطور بزرگ عالی خواندند و اسم وطن ومملکت اورا که (هان) بود بسلسلهٔ اودادند

در اول امر پای تخت و دربخانه خود را در شهر (لیانگ) که امروز (هنانفو) مینامند و پای تخت قدیم (چتو) ها بود قرار داد و بعد در شهر (چانگ نگان) که امروز (سینگ ان فو) یعنی شهر صلح مغربی میخوانند ودر (شانسی) واقع است برد

ساختن پلهای پایه دار و معلق

نسبت این کار بزرگ را به (چانگ لیانگ)سپهسالار سر سلسلهٔ (هان) میدهند که در ایالت مغربی و کوهستانی (شانسی) معمول داشت زیرا برای رسیدن بشهر پای تخت بدون اینکه دچار راه دراز و پر پیچ وخم شوند میبایست از کوهای بلند ودرههای عمیق بگذرند لهذا این سپهسالار بیشتر از صد هزار نفر عمله وادار کرد این کوها و درهها را مسطح کنند تا بتوان باسانی عبور نمود و چون پر کردن درههای بزرگ ممکن نبود بعضی را پایه زده پل ساختند و بعضی جاها که کوها چندان دور از هم نبودند از این کوه بان کوه پل معلق و بی پایه انداختند و مورخین چینی مینویسند که این درهها بقدری گود هستند که بدون ترس نمیتوان بعمق انها نظر نمود و عرض آن پلها بقدری است که چهار نفر سوار میتوانند محاذی همدیگر از انجا عبور نمایند و در دو طرف پل محض اطمینان مسافرین نارمی کشیده اند و برای راحت انها در بعضی جاها منازل ومهمانخانها ساخته شده است که آثارانها هنوز در ایالت (شانسی) باقی است

ساختمان این پلهای پایه دار و بی پایه هم دلیل معتبری است بر اینکه حرفه و صنعت چینی ها که همیشه نتیجه علم و تربیت است بر جمیع ملل روی زمین سبقت داشته و پیشتر بوده وشکی نیست که فرنگیها و غیره در ساختن پلهای معلق از انها پیروی کرده اند زیرا

کنون قریب دویست سال است که نوشتجات حلمائیکه بچین سفر کرده بودند ودرفرنکستان طبع رسیده اطلاع میدهند که در ایالات کوهستانی وجنوبی چین و همچنین در تحت پلهای معلق زیادی دیده میشود که اغلب انها از آهن ساخته شده اند

طوائف وحشی که در شمال و مغرب چین بودند و بکرات بیابان انها پایمال چینی ها شده بود و ان دیوار عظیم و عالیرا برای دفع اذیت و خسارت انها کشیدند بعد از انقراض سلسله لس باز شروع باذیت کردند و رئیس تاتارهای (هونک نو) یعنی غلامان هرزه وشرور از نسل ترکها رئیس انها که موسوم بود به (مد) موقع جنکهای داخله چین را غنیمت شمرده و سرحدات و استحکاماتیکه سردار معروف (مونک تیان) از انها کرفته بود باز پس کرفت و سر سلسلهٔ سلطنت جدید هنوز مملکت را درست تصرف نکرده بود که باید در صدد دفع اشرار بر آید زیرا سرداریکه سرحدرا نکاه میداشت مقام فرماندهی خودرا ازدست داده وانها وا کذار کرده بود امپراطور تازه با لشکری انبوه برای دفع انها حرکت کرد اما رئیس این غلام خوانده‌های شرور امپراطوررا در کوهای (شالسی) هفت روز محصور نکاهداشت تا مجبور شد باو صلحی کند که بنا برقول مورخین چین اسباب خجلت وانفعال مردم مملکت شد زیرا در جزء مصالحه قرار دادند که یکی از شاهزاده خانم های خانواده امپراطوری را برئیس آن غلام خوانده‌ها بدهند واین اول معاهدهٔ امپراطور تربیت شدهٔ بااقتدار بود که بارئیس وحشی‌های چادرنشین واقع شد

یکی از مورخین میکوید که هرکز چنین شرمساری و انفعالی بر مملکت چین واقع نشده بود و از انوقت آبروی ملت رفت و افتخاری برای دولت باقی نماند و معهذا وزیریکه این عهدنامه را بست وامپراطور را وادار بان کرده بود مدعی بود که خدمت نمایانی کرده و منافع چینی ها را در میان تاتارهائیکه شباهتشان بحیوان بیشتر از انسان است حفظ نموده

یکی از روزها که امپراطور وزرا وصاحبمنصبان خود را در محفلی جمع نموده بود از انها سوال کرد که علت رسیدن او بمقام سلطنت چه بوده جمیعاً جواب دادند که علت آن استحقاق و قابلیت و شجاعت و سایر صفات حسنهٔ امپراطوری بوده است امپراطور کفت چنین نیست وشما جمیعا خبط میکنید بلکه علت اینکه شما مرا بر این تخت سلطنت می بینید این است که من توانستم درجه استعداد هنر وکمال اشخاصیکه دخیل کار دولتند بشناسم وهرکدام

کاری که لایق وشایسته تراست رجوع کنم

—﴿ نسخ حکمی که در باب کتب قدیم شده بود ﴾—

غدقن وحکمی که درباب کتب قدیم شده بود بسکوت کذشت تا در سلطنت (هوئی تی) امپراطور خیر خواه و سخی که از جانشینان (لیوپانك) بود و از ۱۹٤ تا ۱۸۸ سال قبل از مسیح یعنی بیست سال الی بیست و پنج سال بعد از حادثه سوزاندن کتابها بود که این حکم نسخ و این قدغن بر داشته شد ودر حقیقت از نو بفکر زنده کردن کتب قدیم افتادند وغیر یکه علما باوجود این قدغن سخت سالها در دل پنهان کرده بودند با کمال جرئت ابراز نمودند زیرا این سلسله زنده کردن کتب قدیم را برای عصر و زمان خود افتخاری بکمال میدانستند خلاصه علما یعنی اشخاصیکه عشق کتب قدیم بکله آنها بود بکوشش افتادند شاید چیزی از کتابهای سوخته یانسوخته بدست آورند در کلبه وخانهای رعیتی در قبرها ودیوارهای خرابه تجسس کردند وبخوشبختی بعضی قطعات کتب بلکه کتابهای تمام یافتند که بانها و بکمك پیره مردی موسوم به (فوزانك) توانستند در سال پنجم سلطنت (ون تی) امپراطور عالم یا کتاب دوست کتاب سالنامه هارا که (شوکینك) مینامند وما خیلی مطالب انرا در اینجا نقل کرده ایم ترتیب کنند که هنوز تقریبا بهمان حالت باقی است

—﴿ حالت مملکت چین درزمان (ون تی) ﴾—

این زمان تاریخ چین که میتوان زمان زنده شدن کتب نام نهاد خیلی مملکت آسوده و آرام بود و بجز بعضی تاخت و تازهای تاتار ها در سرحدات اغتشاش و نا امنی در مملکت نبود بلکه تمام مردم در وسعت وراحت زندکی میکردند که جهت عمده ان رفتار نیك و صفت حسنه امپراطور (ون تی) بود این پادشاه جانشین اول زنی بودکه در چین سلطنت کردو موسوم به (لیوهیو) و زن وحشی و سنکدلی بود که با تمام نسلش هلاك شدند و از میان رفتند و از جمله نیکیهای (ون تی) بمردم این بود که مالیاتی که روی نمك کذارده بودند برداشت و نصف مالیات دیوان را بمردم تخفیف داد و علاوه بر این حکم داد که جمیع پیره مردان فقیر که بیشتر از هشتاد سال داشتند در تمام مملکت اخراجات انهاوا از هر حیث از کیسه

امپراطور یعنی از مبلغی که برای خرج خانوادهٔ امپراطوری معین شده بدهند و کوشش کرد که قناعت وصرفه جوئی‌را درمملکت خود رواج کند وخرجهای بیهوده‌واسرافاتیکه اززمان (شی‌هوانگ‌تی) معمول شده بود از میان بردارد و اول خود او سرمشق انرا داد باین طور که قدغن کرد بهیچوجه‌تغییر درمبل‌های منزلش ندهندیعنی مدهای تازه‌را معمول‌ندارند و ظرفهای طلا و نقره در سفرهٔ او استعمال نشود وزنهای حرم سرا حتی ملکهٔ مملکت‌مدقن کرد لباس از پارچه‌های الوان وزر دوزی نپوشند

ترغیب مردم به تجارت و زراعت وترتیب کتب

قبل از سلطنت او پول سکه نمیکردند مگر در پای تخت مملکت و از این جهت در ایالات پول خورده کم یافت میشد و او اذن داد در تمام ولایات سکه بزنند و مقرر داشت که پولهای خورده که تمام از مس بود بشکل مدور باشد و در وسط سوراخ مربعی داشته باشند تا انها را بتوان برشته کشید و حمل و نقل انها آسان تر باشد زمینها و بیلاقاتیکه در مدت جنگهای داخله خراب شده بود وا داشت اباد و زراعت کردند و خود امپراطور با دستهای شخص خودش مشغول کار زراعت میشد ومردم را باین نحو تحریص وترغیب در کار فلاحت میکرد و در عمارت سلطنتی داد درخت توت غرس کردند ودر همانجا کرم ابریشم خوراك داد و ابریشم عمل آورد ملکه و سایر زنهای حرم سرا را مجبور کرد کار سوزن و خیاطی کنند تا سایر زنهای دربخانه باینها تأسی کرده در عمل خیاطت بکوشند بالاخره تمام هم خود را گماشت برای ترتیب کتب و تفحص و تجسس کتابهای قدیمی که دچار حریق‌نشده بودند و در تکالیف خود بهیچوجه کوتاهی و غفلت نکرد و مشکل است در تاریخ عالم پادشاهی پیدا شود که بیشتر از او در سعادت مردم واآبادانی مملکت کوشیده‌باشد و برای اثبات فضیلت او کافی است که ما بعضی احکام واعلانات او را که اصل آن درکتابخانه سلطنتی پاریس ضبط است در اینجا ذکر کنیم

(۱)اعلان امپراطور (ون تی) درموقع کسوف

« چنین میدانم که خداوند باین مردمیکه خلق میکند اشخاصی بزرك میفرستد که انها غذا بدهند و حکمرانی کنند انها را ووقتیکه ان اشخاص بزرك که صاحب ورئیس

دیگرانند بدون تقوی باشند وحکمرانی انها را بنحو خوبی نکنند خداوند تعالی جهت تذکر انها و برای انکه انها را بتکلیف خود وا دار کند بلا بر انها نازل میکند یا آنها را تهدید می نماید و در یازدهم همین ماه کسوفی واقع شد و جهتش یقیناً تنبه و تذکر من بوده است در بالا کوا کب روشنی خود را مفقود مینمایند و در پائین ملت من در فقر و بیچارگی هستند و از انها می‌فهمم که تقوائی در من نیست این اعلان را طبع و منتشر کنند وباکمال دقت و مواظبت تحقیق کنند که تقصیرات من چیست و مرا از انها خبر دار کنند و برای جبران این فقره مردمان روشن ضمیر و درست تفحص نموده بنزد من بیاورند مهم از طرف خود بهمهٔ اشخاصیکه در کار دولتند سفارش میکنم که بهتر ازهمیشه در بجا آوردن تکلیف خود مواظبت کنند و مخصوصا محض خاطر خلق و تخفیف مالیات انها اخراجات بیهوده و بی معنی را موقوف کنند و میخواهم اول سرمشق انرا خودم بدهم چون نمیتوان سرحدات را بی‌قشون گذارد حکم میکنم که در انجا زیاده بر لزوم قشون نگاه ندارند

اعلان امپراطور (خانك هی) در این موقع که با مرکب زرد طبع و منتشر کردند باین عبارت بوده

« مادر کتاب شعر میخوانیم که خداوند تبارك وتعالی هرچه بچشم‌های ماناديده وناپيدا باشد باز در نزد ما حاضر است و شاهد اعمال ماميباشد پس نباید درهیچ وقت درعبادات باری تعالی غفلت و کوتاهی کرد اما در موقع کسوف که اعلامی است از جانب خداوند بیشتر باید در توجه و احترام اوکوشید »

بنا بر قول یکی از شارحین (ون تی) اول امپراطوری بوده است که در این مواقع خواسته است از تقصیر و گناهش خبر بدهند و او را مطلع کنند اما بعد از او بسیاری از سلاطین باین نحوها رفتار کرده اند

﴿ ۲ اعلان دیگر از همان امپراطور درموقع باطل کردن قانونیکه منع میکرد مردم را از بد گوئی دولت ﴾

در زمان امپراطوران قدیم در دربخانه دولت از یکطرف بیدقی میگذاردند که درروی آن

هر کسی میتوانست با کمال آزادی کاررا که بنظر او نیکو مینمود بنویسد وعرض کند ودر طرف دیگر لوحهٔ قرار میدادند که هرکس آزاد بود که در انجا عیوب دولت و انچهرا که قابل ایراد میدانست ثبت کنند واین کار برای این بود که راه نصیحت سهل و آسان باشد ورای‌های نیکو بدست بیاید و امروز من در میان قوانین دولت قانونی می‌بینم مدل بر اینکه اگر کسی معایب دولت‌را بیان کند برای او کناهی خواهد بود

تنها ضرر این قانون این نیست که مارا از نور دانش و معرفت عقلائی که از مادوروند محروم میکند بلکه علاوه بر آن دهان عقلا و صاحبمنصبان دربخانه‌را هم می‌بندد پس دراین صورت چکونه آیا پادشاه از عیوب و تقصیرات خود مطلع و خبر دار شود و این قانون علاوه براین معایب دیکر دارد مثلا در وقتیکه تمام مردم باواز بلند نسبت بپادشاه اظهار حقوق واطاعت وحرمت میکنندا تفاقا اکرکسی جزئی حرفی دران باب بزندان راهانه میکنندواورا یاغی دولت میخوانندوکلات بسیارساده را اکر حکام‌وقضات‌بخواهند میتوانند به‌بدکوئی وایرادبدولت‌تعبیر کنندوباین‌واسطه‌مردم‌ساده لوح نادان‌بدون اینکه ملتفت‌باشند متهم به‌کناه بزرکی میشوند پس حاشا وکلا من نمیتوانم قبول این‌قانون کنم و البته باید باطل‌شودوتمام مردم‌باکمال‌آزادی‌وبدون ترس ملاحظات خودرا در هر باب بیان‌نمایند تامعایب دولت‌شناخته وصلاح‌مملکت معین‌شود

—§﴿ (۳) اعلان دیکر از همان امپراطور در موقعیکه برای ترغیب ﴾§—

—§﴿ و تحریص مردم بامر زراعت نصف حقوق خود را ﴾§—

—§﴿ از مالیات غله تخفیف میدهد ﴾§—

« اشخاصیکه مامور بحکمرانی مردم هستند باید تکلیف انهـا را نسبت بلازم‌ترین کارهای مملکت که محققاً امر زراعت است حالی کنند تا همیشه در ان باب سعی و کوشش نمایند ومن دهسال است که برای این‌امر مهم سفارش میکنم باوجود این نمی بینم زمینی تازه آباد کرده باشند یا وفوری در میان مردم نمودار شده باشد و در دوغصه من اینست که علاوه بر این کرسنکی از رنك و رخسار مردم بیچاره نمایانست یقیناً یا حکام و صاحبمنصبان جزء احکام مرا انطوریکه باید اجری نموده‌اند یالیاقت آن شغلی که بانها واکذار شده ندارند و افسوس میخوردم زیرا اکر حکام که بچشم خود بیچارکی ملت را مشاهده میکنند توجهی در این باب

نکنند من چگونه میتوانم تدبیر اینکار کنم لهذا در این باب باید اندیشه و فکر کرد و تاقرار
همین داده شود من نصف حق خودمرا از مالیات غله امسال بمردم تخفیف میدهم »

—§﴿ (٤) این اعلان در موقعی انتشار داده شده است که مردمرا ﴾§—
﴿ وا دار میکردند برای امپراطور نماز بخوانند و بسیاری از صاحبمنصبان ﴾
﴿ مواظبت در ادای تکلیف خود نمیکردند ﴾

« اینك چهاردهمین سال سلطنت من است و هر چه بیشتر سلطنت میکنم بیشتر عدم لیاقت خودرا باین کار بزرك احساس مینمایم و از این جهت منتهای شرمساریرا دارم هر چند که در عبادات باری تعالی غفلت نکرده ام و در تشریفات مرتبه برای اجداد تخلف ننموده ام ولیکن میدانم که سلاطین قدیم عاقل ما دراین مقام ابداً ملاحظه صرفه شخصی نکرده اند و هیچ در فکر این نبوده اند که مردم در این فقرات تبریك و تهنیت از انها بکنند و برای اثبات بی غرضی انها همین بس که اگر در شخص غریبهٔ که باانها هیچ ارتباطی نداشت عقل و تقوائی میافتند او را بنزدیك ترین اقوام خود ترجیح میدادند و کسان خود را بکنار گذارده اورا بمقامات عالیه حتی بر تخت سلطنت بالا میبردند وهمیشه نصایح عاقلانهٔ دیگرانرا بر میل مخصوص خودشان ترجیح میدادند و در دنیا برای سلاطین بزرك چیزی بهتر از بی غرضی نیست و در این زمان می‌بینم که بسیاری ازصاحبمنصبان مردم را وا دار مینمایند نماز بخوانند و طلب سعادت کنند واین سعادترا برای من انها طلب میکنند نه برای ملت و ابداً این ترتیب پسند من نخواهد بود و اگر من اغماض کنم و وا گذارم این صاحب منصبانیکه توجهی بتکالیف خود ندارند وغیرتی هم برای فواید ملت در انها نیست مشغول باشند بطلب سعادت برای مثل من پادشاهی که هیچ لیاقتی در خود نمی بینم این عیب بزرکی است که بر سایر عیوب من افزوده خواهد شد پس حکم میکنم که صاحب‌منصبان من عوض اینکه برای شخص من در نماز بکوشند توجه در ادای تکلیف خود نسبت بخلق خدا کنند

در اعلان دیگر همین امپراطور بتمام قضات و حکام و عمال دیوان سفارش میکند که برای شغلهای دولتی مردم لایق قابل درست امتحان شده پیدا کنند و در همان اعلان به صاحب‌منصبان خود این طور حرف میزند « خلاصه مطالبیکه شما را در آن امتحان

میکنم اینها است

۱ در باب تقصیرات و عیوب شخص من است

۲ درباب عیوب سلطنت حالیه‌است

۳ در باب بیعدالتی و بی انصافی قضات وحکام‌است

۴ در باب لوازم و ضروریات ملت است

خیالات خودرا در این مطالب درلوحهٔ مخصوص بنویسید و بنظر من برسانید من خواهم خواند وخواهم دید که غیرت شما در حمایت و کمك من بنور بینش ودانائی تا چه‌درجه است و اگر در این مطالب بنوع آزادی و بدون ملاحظهٔ از من رفتار نمودید تصدیق میکنم که غیرت شما در باره من از روی حقیقت و صحت است و الا فلا و ای صاحب منصبان من ملتفت باشید کــه این حرف بیهودهٔ نیست که من میزنم و این کلام من از روی قصد و عمد است پس منتهای سعی را داشته باشید همانطوریکه بشما سفارش میکنم تکلیف خودرا بجا بیاورید»

امپراطور (ووتی)

در ۱۶۵ سال قبل از حضرت مسیح ع (کینك تی) در ترغیب و تحریص مردم در امر زراعت پیروی از پدر خود کرد و در سختی سیاسات مقصرین تخفیف داد و بعضی شاهزادگان که از اطاعت او سر پیچ شده بودند بقید اطاعت در آورد اما پسر کوچکترش (ووتی) امپراطور شجاع و جنگی که جانشین او شد از بزرگترین امپراطوران چین بود و در زمان جلوس او بر تخت سلطنت در ۱۴۰ سال قبل از مسیح ع مملکت چین در منتهای آبادی بود و نوشتجات اعتبار و نفوذ خودرا بخوبی یافته بودند وملت بقوانین صحیح و درستی که خود انهارا ترتیب کرده‌بودند حکمرانی میشد وامپراطور (ووتی) بمشورت عقلا و فیلسوفان و تعمق درقوانین قدیم بر حسن انقوانین افزود و نصایح فیلسوفان بود که اورا از شوق و میل اولیه اش که اقدام بجنك بود منصرف داشت که‌در عوض برای انصراف خیال خود ازجنك باکال اصرار بلذت شکار مشغول شد وزمین زیادی‌را برای اینکار حکم کرد حصــار کشیدند و در انجا از همــه نوع حیوانات وحشی انداختند اما به ملاحظهٔ اینکه این‌زمینها برای ملت بیفایده خواهدماند داد انجارا زراعت کردند حقوق اولادارشد

در املاك موروثی تا اوقت در چین معمول بود لیکن امپراطور (وو تی) او را باطل کرد زیرا بی انصافی میدانست که یکنفر تنها از اولاد دارای سعادت و دولت شود و سایرین تقریباً بحالت فقر و فاقه بیفتند در سلطنت او همچنانکه در عهد جد و پدرش وهمچنانکه بعد از اوهم خواهیم دید مدام تاتار های از نسل ترکهای (هیونگ یو) ممالک چین را در معرض تاخت و تاز داشتند و بکرات مغلوب چین ها شدند اما حالت وحشی کری و رشادت انها سبب شد که تحصیل معاهده از امپراطوران چینی کردند و اغلب شاهزاده خانهائی که از خانوادهٔ سلطنت با نها میدادند مردن را ترجیح میدادند بر اینکه با مردمان وحشی بسر برند درسال ۱۳۵ قبل از مسیح ع پادشاه این تاتارها که اورا (چنیو) میگفتند سفیری بنزد (ووتی) فرستاد و یکی از دختر های او را برای خود بعروسی خواست امپراطور هم وعده داد اما چون با انقوم وحشی اختلاف در میانه پیدا شد قصد خود را تغییر داد و بانها اجبار جنك کرد وبعد از چندین بار فتح یا شکست سردار چینی از انها چهارده هزار محبوس کرفت و تمام اذوقه و اسباب انها را تصرف کرد و این غلبه و فتح و فتوحات بعدش اسباب امنیت سرحدات و ثغور مملکت چین شد

انقلاب بزرك در آسیا

در همین زمان حوادث بزرك و مهم در آسیا رخ داد باینطور که ملت (یوچی) یا (یوتی) که اوقت ما بین کوهیکه در منتهای مغربی ایالت (شانسی) واقع است و انجا را کوه آسمانی میخواندند و (کوئن لون) سکنی داشتند و در انجا سلطنت بزرکی تشکیل کرده بودند واین ملت که کویا ازنسل سرخ موها باشند همانهائی هستند که بنا بر قول مصنفین چین دروسط قرن دوم قبل از حضرت مسیح ع باسم (یوت) یا (ژوت) در هندوستان مملکت مقتدری بنا کردند وانهارا هندیها در ٥٦ سال قبل از مسیح ع ازانجا بیرون کردند و این فقره را برای خود فتح نمایانی قرار دادند که ابتدای تاریخ خودرا که تاریخ سماوات میخوانند از انوقت قرار دادند و نیز اینها همان ملتی هستند که در مغرب زمین باسم (ژت) و بعد باسم (کت) مسمی شدند وچنکیز خان و امیر تیمور بر انها غلبه کردند و سلسلهٔ تاریخ نشان میدهد که طایفهٔ که انها را (سیت) ها میکفتند و داریوش پادشاه بزرك و بااقتدار ایران بیشتر از پانصد سال قبل از حضرت مسیح ع با انها زد و خوردها

بودهمین ها بودند خلاصه از تواریخ چین معلوم میشود که (گت) و (ژت) و (سیت) یك طایفه و یك قبیله بوده اند و تاتار هـای (هیونك نو) که از اسل ترکها بودند و ما از انها مکرر سخن کفتیم بان طـایفه حمله بردند و انها را بسمت مغرب کوچانیدند که در انجا قرار کرفتند وساکن شدند و بعد ها با سر کردهای تاتار هـای وحشی در سر مملکت متزلزل (رومها) زد و خورد هـا کردند و مجملا این طایفه وحشی تاتار ها بعد از قرنها تاخت وتاز چون نتوانستند خود را بزیر افتاب تربیت کنندهٔ چین بکشند بسمت مغرب بر کشتند و طوائف مغربی را از صدای پای مرکبهـای تند و وحشی خودشان بتزلزل آوردند

﴿ سفیر مسلح چینیهـا بنزد (سیت ها) ﴾

در سال ۱۲٦ قبل از تاریخ مسیح ع و در عهد امپراطور (وو تی) سرداری از چینیها موسوم به (چانك خیان) بعهده کرفت که سفری بسمت مغرب کند و بخیال استن مماهدهٔ با طایفه (یوچی) بر ضد تاتار های (هیونك نو) بهمراهی یکصد نفر عازم شد و چون از ولایات تاتار های مذکور عبور میکرد او را با همراهانش کرفته ومدت ده سال محبوس داشتند که بالاخره از انجا فرار کرده بنزد طوائف (یوچی) رفت و بعد از سه سال که از او بی خبر بودند بچین مراجعت کرد و همین سفر پر مشقت بود که چینیها را در مغرب زمین معروف کرد و از انوقت میان مغربی هـا با چین و هند رابطهٔ پیدا شـد که مدتها بر قرار بود و همچنین در همان زمان بود که ابریشم چین را بمغرب زمین بردند و چینیهای شمالی را در فرنکستان (سر) و مملکـت انهارا (سریك) یعنی مملکت کرم ابریشم نامیدند

و خلیفه (دگینی) یورش تاتار ها را اولا بمغرب آسیـا و بعد بجنوب اروپا این طور می نویسد

تمام این ولایات وسیع که هند و خراسان و سلطنت یونانیهـا در باختر باشـد تشکیل مملکت واحد وسیعی میکردند که تمام ایالات آن مملکت حتی ایالات بسیار دور با هم مشغول تجارت بودند اهالی خراسان یعنی (پارت) ها و همسایکان انها از محصولات مملکتشان بهند می بردند در صورتیکه هندیها هم برای تجـارت بخراسان و اطراف انجا میامدند این وضع

باختر و باختریان بود تا وقتیکه بعضی از طوائف آسیائی که در سرحدات مغرب چین منزل داشتند و سلطانی انها را مجبور کرد منزل دیگر اختیار کنند وارد این ایالات شدند و سلطنت یونانیها را در انجا خراب کردند و (پارت) ها را مشغول بخودشان کردند و سالنامهای چین شرح انرا اینطور بیان میکنند که در قدیم طایفه از این تاتارهای چادر نشین بودند که در مغرب ایالات (شانسی) سکنی داشتند تقریبا دویست سال قبل از تاریخ مسیح ع امپراطوری از (هیونگ نو) که موسوم به (مته) بود این ملت را بقید اطاعت آورد ولیکن جانشین او امپراطور (لائو چانگ) یا بواسطه اینکه انها اطاعت نمیکردند یا انکه این امپراطور میل داشت انها را تمام کند بانها حمله برد یا انها حمله کرد انهارا شکست داد سلطان انها را بقتل رسانید و کاسهٔ سر او را بجای ظرف شراب استعمال کرد و باقی ماندگان انها را مجبور کرد بروند مسکنی دیگر برای خود اختیار کنند ابتدا (یوچی) ها دو دسته شدند دسته کوچك تر و ضعیف تر بسمت جنوب حرکت کردند وبه (توفان) یا تبت رفتند وانهارا (یوچی) کوچك نامیدند و دیگران که دستهٔ انها بزرگتر و جمعیت کثیری بودند موافق عبارت سالنامه چین این ملت وحشی از صحرای آسیا حرکت کردند وهمدیگر را پامال نموده مثل سیل به تدریج ولایات دور از خودشان را از هر طرف فرا میگرفتند و رفتند زمین وسیعی که در مغرب رودخانه (ایلی) واقع بود تصرف کردند وانها به (یوچی) بزرك موسوم شدند اگرچه تصرف کردن ان زمین بی زحمت نبود و طایفه با قوت و قدرتی در انجا ساکن بودند موسوم به (سو) اما (یوچی ها) قدرتشان از انها زیاد تر بود و انها را از انجا بیرون کردند و طوائفی را که (سیب) میخوانند همین طایفه هستند

—§﴿ خراب کردن (سیب) ها یا (یوچی) ها سلطنت یونانیهای باختر را ﴾§—

در همان تاریخ یعنی ۱۲۶ سال قبل از مسیح ع دسته دیگری از (سیب) ها باختر و (سگدیان) را تصرف کردند و بنا بر قول جغرافی دانهای چینی (سگدیان) بجای سمرقند امروزی بوده است و بعد از انکه (سیب) ها انجا را تصرف کردند بهیچوجه با انها بوحشیگری رفتار نکردند بلکه انها را مردمان صنعت گری نمودند و صنعت انها لذایذ قبیل بوده است

چکانی روی فلزات و قالب دوری پارچها و ساختن ظروف طلا و سکه زدن پول طلا و نقره و مس که از یک طرف صورت سوارها دیده‌میشد و از طرف دیگر صورت مردی و از ان پولها هنوز موجود است و زنرال الار بتازکی عدد زیادی بفرانسه آورده است که بصدق قول چینیها است زیرا در یک طرف انها صورت‌سوارها و در طرف دیگرصورت مردی دیده میشود سلطان (یوچی) ها یعنی پسر کسیکه مملکت‌شانرا بواسطه فتح مملکت باختریان وسعت داد و ولایت هندوستانرا مسخر کرد ودر انجا حاکمی گذارد واهالی همین جا بوده اند که یونانیان و رمنها انهارا (هندوسیت) میگفته اند ووسعت مملکت انها تانزدیک رود کانژ بوده است

﴿ قشون فرستادن چینی‌ها درآسیای مغربی ﴾

چون امپراطور چین (ووتی) از این‌انقلابات مغرب آسیا خبردار شد بخیال افتاد که اوهم حدود شمالی مملکت خودرا ازشر تاتارهای (هیونک‌نو) کهاورا خسته کرده بودند خلاص کند لهذا در سال ۱۲۱ قبل از مسیح سردار خود (هو خیو پینك) را با لشکرفراوان فرستاد بان تاتارها حمله‌برد سردار مذکور در چندین جنك مرتب برانها غلبه کرد ورؤسای عمدهٔ انها بابستکان و تبعهٔ خود تسلیم شده اطاعت کردند و از انوقت چینیها با سلاطین‌بزرك و کوچك آسیای مغربی که دراطاعت تاتار ها بودند ومیخواستند خودرا ازاین‌قید خلاص کنند رابطه پیدا کردند و متصرفات دولت چین در شمال و مغرب روز بروز در تزایدبود و توسعه میافت امپراطور بانجاها مهاجرین فرستاد شهرها بنا کرد و حکام نظامی کماشت که انجاهارا باسم امپراطور چین اداره کنند وبانها لقب (وانك) داد و انها را سلطان خواند

دریکصد سال قبل از تاریخ مسیح ع (چنیو) رئیس تاتارهای (هیونك نو) سفیری نزد امپراطور چین فرستاد و در خواست کرد که در اطاعت اوباشد امپراطور عرض اورا قبول کرده او هم از جانب خود سفارتی نزد رئیس (هیونك‌نو) فرستاد و رئیس السفارت را (سوتسو کینك) که درنظرش قابلترین مردم مملکت بود قرار داد

بعد از ورود انها به تاتارستان (چنیو) که بهترازهمیشه ملتفت شده بود که ازمردمان عاقل کامل تربیت شده در نزد خود لازم دارد سفیرا کرد ملکه (سوتسوکینك) را ازخدمت

امپراطور چین منصرف نموده بخدمت خود بکمارد وسپاری او رعایای چین را باین قسم فریب داده بود (سوتسو کینك) که تکلیف خودرا بخوبی میشناخت و بجا آوردن تکلیف را از مراتب بهتر میدانست قبول نکرد وبعد ازمقاومت زیاد یکی از چینیها که خدمت (چنیو)را قبول کرده بود حکم کرد او را در چاه عمیقی بندازند تا از گرسنگی بمیرد بعد او را از چاه بیرون آوردند و بیکی از صحراهای تاتارستان فرستادند که در انجا با کمال رشادت بسختی‌ها وحرمان از همه‌چیز تحمل کرد و امپراطور چین که از رنج و ستم و وفا و حقوق سفیر خود خبر دار شد قشونی فرستاد اورا خلاص کرده بیاورند در مراجعتش بچین مردم او را با احترامات زیاد واردکردند ووطن دوستی وشجاعت اومشهور تمام مملکت گشت وتاسن هشتاد سالگی زندگی کرد و بعد از مرگش که در شصت سال قبل از مسیح ع اتفاق افتاد امپراطور مقررداشت سورت اورادرمیان مردمان بزرك مملکت جای دادند وشعرای چینی در توصیف و وفا حقوق وحب وطن اوشعرها سرودند

﴿ وزرا و اشخاص معروف در عهد سلطنت (ووتی) در ۱۴۰ سال قبل ازمسیح ع ﴾

در زمان سلطنت این امپراطور علم و صنعت در عین ترقی و اعتبار بود و عهد او بواسطهٔ علما و اشخاص بزرگی که در انزمان بودند و مصنفات بسیاری که در علم تاریخ عالم و علوم سلطنت و حکمرانی نوشته شده مشهور آفاق است هنگام جلوسش تخت سلطنت حکمی نمود و علمای مملکت‌را دعوت بپای تخت کرد و در میان اشخاصیکه بشهر پای‌تخت آمدند (تونك فانك سو) بود که عقل و فصاحت و شیرینی کلامش او را ندیم امپراطور (ووتی) کرد و اورا یکی ازاعیان دربخانه ووزیر خود گردانید شخص دیگری معروف و مسمی به (تونك‌جونك‌شو) نیز وزیراین امپراطور بود این شخص در زمان جوانی مواظبتش در تحصیل علم بقدری بود که مدت سه سال از اطاق تحصیل خود بیرون نیامد و از قرار مذکور در این مدت حیاط خانه خودرا ندید و از خواب و خوراك میکذشت تا بر زمان تحصیلش افزوده شود و بطوری ترقی کرد که بالا ستحقاق شخص اول مملکت شد و از این شان و مقام منظوری نداشت جز اینکه امپراطور را در حکمرانی و سلطنت بصیر گرداند و اورا بملاحظه و صرفه ملت وادار نماید و چون (ووتی) اعتمادی کامل بعقل‌ودانش

او داشت از او خواهش کرد کتابی در علم حکمرانی و سلطنت بنویسد و آن وزیر هم این موقع‌را برای اجری مقصود خود مغتنم شمرد و قوانین اول امپراطوران چین وعلمای قدیم‌را بجلوه و ظهور آورد زیرا ازنوشتجات قدیم که طعمه آتش (هوانگ تی) نشده بود در نزد خود داشت واز مقالاتیکه بنظرش نافع تر مینمود منتخبی برای شخص خود حاضر کرده بود در کتابخانها تفحص نموده دفتر هارا ورق زده بود تا تنها وجاهائیکه احتمال بودن کتب قدیم در انجا میرفت تجسس کرده بود و از این تفحصات و تجسسات کتابی ترتیب کرد که در حقیقت ممکن بود مهم و خاتمه ان کتابهای قدیم قرار داد و نتایج تمام این زحمات و تحقیقات را در سه مقاله مرتب کرد و بعنوان علم حکمرانی و سلطنت امپراطور (وونی) را مخاطب قرار داده بیان کرد و ما بعضی از فقرات انرا در اینجا ذکر میکنیم

۱ — اعلیحضرت شما در اعلان خود از حکم آسمانی پی ماموریت درباب حکمرانی مردمیکه انهارا خداوند دردنیا ودیعه گذارده است سؤال فرموده بود اگر چه من خودرا دراین‌باب قابل نمیدانم ولیکن بقدر عقل خود عرض میکنم

وقتیکه سلسله سلطنتی شروع میکند که از راه راست منحرف شود و جادهٔ عقل وتقوی را از دست بدهد خداوند تبارك و تعالی برای تنبیه او را دچار صدمات و بدبختی هامیکند و اگر پادشاهی که سلطنت دارد متنبه نشد آثار غضب الهی برای ترسانیدن اوظاهر میشود و اگر باز اسباب تذکر و تنبه او نشد ودر صدد تصحیح اعمال خود بر نیامد هلاکت او مستبعد نیست *

۲ — در مقاله دویم بامپراطور (وونی) عرض و اظهار میکند که مدرسهٔ برای تعلیم علوم عالیه وضع کنند تا در مملکت اساتید و معلمین یافت شوند و مردم را تعلیم نموده براه تقوی وا دار نمایند و ناله‌ها کرده است از اینکه انوقت در مملکت چین مردمان بزرك عالم کم یافت میشده اند و علاوه بر این مسئلت می نماید که کار مملکت را بمردمان قابل و خبیر رجوع کنند و همچنانکه انوقت در چین و هنوز در اغلب ممالك معمول است کار های مملکت را باولاد بزرگان که کمالی غیر از دولت ندارند و بر فرض فضیلتی هم داشته باشند بیش از فضیلت پدر ها نیست رجوع نمایند و کمال بی انصافی میداند که شغل داشتن پدرها دلیل استحقاق پسرها شود و میل دارد که ترقیات مردم بدرجات هنرشان باشد و میکمت

در قدیم الایام چنین رفتار نمیکردند و اختلاف درجات فضل و کمال اسباب اختلاف درجات شغلها میشد کسیکه در کمال متوسط بود همیشه در کار های متوسط باقی میماند و اگر کسی را میـافتند که در علم و تقوی نادرهٔ زمان بود او را بدون هیچ اشکالی بدرجات بسیار اعلی بالا میبردند و باین واسطه مردم از فضـایل و کمالات او بهرها میبردند در صورتیکه امروزه مردمان با عقل و کمال در بیغولها خزیده گرفتار مردمان عوامند و اشخاصیکه کمالی ندارند صاحب مقامات عالیه هستند که ما فوق استعداد و دانش انهاست و هیچ مناسبتی با مقام انها ندارد

۳ -- در مقاله سوم این وزیر عالم و عاقل در تعلیم تکالیف ملت اصرار میکند و اثبات مینماید که در عهد قدیم چون حکام ورؤسا سعی ومواظبت درتعلیم تکلیف مردم می نمودند لهذا گاهی اتفاق میافتاد که در تمـام ممالکت یك مقصر و گناهکار یافت نمیشد و بعضی از بیانات (کنفـسیوس) رانیز در این مقاله ذکـر میکند که چون با مقصود ما مناسبتی نداشت از نوشتن انها صرف نظر نمودیم

شخصی که در عهد سلطنت (ووتی) شهرتش از همه بیشتر بود (سی ماتزیان) نام بود که ۱۴۵ سال قبل از حضرت مسیح در (شانسی) متولد شد و بعد از انکه در تحصیل خود را بدرجه کمال رسانید مشغول بجمع کردن و ترتیب کتب قدیم شـد و در این باب زحمت و مشقت فوق العاده تحمل نمود تا کتابی ترتیب کـرد که انرا در یکصد و سی مجلد قرار داد که اغلب انها هنوز در دست است و بعضی از انها مفقود الاثر شده است

خلاصه امپراطور (ووتی) در زمان خود علما را توقیر کـرد و در احیای کتب و جمع انها کوشید و برای نگاهداری و حفظ کتب عمـارتی عالی ساخت وکتابخانه تشکیل کرد و اغلب اوقات را با علمـا و دانشمندان صحبت میکرد و بی منـاسبت نیست دو فقره از ملامات یا بطریق اولی نصایحی کـه دانشمندان به امپراطور نموده اند در اینجا نقل نمائیم

(۱) ــ دانشمندی به امپراطور در باب جلالش ملامت میکند و او را مخـاطب ساخته میگوید

اگرچه من میتوانم امپراطوران قدیم را برای شما سر مشق قرار دهم ولیکن چون از عهد خوشبخت انها مدت مدیدی گذشته و ما محتاج نیستیم اینقدر دور برویم اکتفامیکنم

بذکر سلطنت امپراطور (ونتی) که بما نزدیکست وازپیره مردان ما که حاضرند سعادت
انزمان‌را درك نموده‌اند

امپراطور (ونتی) که شان و درجه او بجائی رسید که او را پسر آسمان میخواندند که شما
هم بهمان درجه و مقام هستید و همان مملکت وسیعی که او تصرف داشت شما هم دارید ولیکن
او لباسش ساده از پارچهای خشن و بدون زینت بود و کفش اورا از چرم خام میساختند
و بند شمشیرش از قایش های ساده بود و اسلحهٔ او از سایرین امتیازی نداشت فرش او
از حصیرهای معمولی بود و در عماراتش بهیچوجه مبل قیمتی و با شکوه یافت نمیشد
کیسه های پر از نوشتجات معبد که برای او میاوردند زینت و دولت منزل او بود وچیزیکه
اسباب جلال و زینت شخص اوشده بود عقل و تقوای او بود مدار رفتار او بر رحم و
عدالت بود و تمام مملکت از وضع و رفتار اودلخوش سعی میکردند باو تاسی نموده بطرز
او رفتار نمایند وامروزه ماهمه‌چیزرا طور دیگرمی‌بینیم اعلیحضرت شما درچنین‌عمارتیکه بقدر
شهر بزرگی است جایتان تنگی میکنند اقدام بساختن عمارات تازهٔ بیشمار نموده و بهر یك
اسمی میدهید یکی‌را عمارت هزاردر ودیگری‌را عمارت ده هزار در مینامید در حرمسرا
زنهای شما زیر سنگینی الماس مروارید و سایر جواهرات و زینتهای قیمتی وامانده شده اند
اسبهای‌شما بایراقهای مرصع مزینند حتی سگهای شماقلادهای قیمتی بگردن دارند وبالاخره
چوب و سنگی نیست که شما آنهارا زردوزی نکرده باشید تا عرادهائی کهدر تماشاخانه‌استعمال
مینمائید همه درخشنده و قیمتی است اینطرف زنگی از کداخته میریزید که صد هزار لیور
(تقریباً سیصد و سی خروار) وزن آنست از طرف دیگر طبلی میسازید که در صدا
بارعد همسری کند بالاخره این اوضاع نیست مگر مجلس تماشاخانه و ساز و رقص اگر
اعلیحضرت شما نصیحت مرا میشنیدند تمام این اسباب جلال بیفایده را در چهار راه عمومی
جمع میکردید و میفرمودید آتش میزدند تاتمام مردم مملکت بدانند که شما ملتفت حفظ خود
شده و اصلاح کرده‌اید

﴿ در استعمال تیر وکمان ﴾

۱ — (شی‌هوانگ‌تی) در زمان خود تیر و کمان‌را قدغن کرد و جهت حقیقی آن این
بود که از سرکشی و طغیان رعیت میترسید پیش بینی و احتیاط نمود ولیکن به بهانه و

عنوان اینکه مردم با هم نزاع خواهند کرد وهمدیگررا خواهندکشت قدغن کرد واصراری هم داشت اما رفع نزاع وجدال نشد وبعد ازآن مردم همدیگر را از نزدیک تر مثلا باچکش یاامثال آن از آلات صنعتی یا زراعتی میزدند و در جهتی هم که در حقیقت و نفس الامر برای این امر ملاحظه کرده بود محق نبود زیرا باوجودیکه تیر و کمان را قدغن نموده بود خودش مغلوب قشون شخص نا چیزی شد که اسلحهٔ انها اغلب چوب و چماق بود و چیزی نگذشت که مملکت ازدستش رفت

۳ — میگویند دزد زیاد شده است و برای کم کردن انها یا اقلا برای کم کردن صدمهٔ انها تیر و کمان را باید غدقن کرد در این صورت هم دور از اینکه این قدغن فایدهٔ داشته باشد مسلماً ضرر دارد زیرا مردمان شرور اطاعت حکم نمیکنند و تیر و کمان را از دست نمیدهند و مردمان صحیح مجبورند اطاعت کنند و تیر و کمان را ترك کنند و این فقره بر جرئت اشرار میافزاید و سایر مردم محل شر انها واقع میشوند در حالتیکه از دفاع انها عاجزند

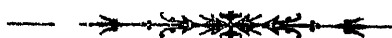
۳ — قدغن تیر و کمان خلاف رسم معمول اجداد ماست زیرا قدما علاوه بر اینکه رعایا را منع نمیکردند انهاراترغیب بهمشق تیر و کمان می نمودند وبرای مشق آن زمانی معین قرار میدادند و ما در کتب عملیه میخوانیم که چون در خانواده طفلی متولد میشود کمانی بر سر در خانه باید آویخت

جانشین امپراطور (ووتی) شاهزادهٔ بود که قصدش مدام کوشیدن در خیر مردم و فواید عامه بود از اغنیا غله قرض کرد و بفقرا تقسیم نمود و با تاتار ها معاهدهٔ صلحی بست و چون در سن جوانی مرد مملکت بدست یکی از عموهای او افتاد که ابدا قابلیت این مقام بلند را نداشت و بزرگان او را بزودی از تخت بر داشتند و (سیوان تی) که بجای او بر تخت نشست در مجلسی که (ووتی) مادرش را در انجا حبس کرده بود متولد و بزرگ شده بود و این بدبختی بهیچوجه از حسن تربیت او نکاسته بود زیرا صفات نیکو داشت طبیعتش ملایم و قلبش رحیم بود و مواظبت کاملی در امور مملکت داشت و چون میخواست خود را مخصوصاً فدای خوشبختی ملت کند ترتیب قدیمی که پیشینیان او منسوخ کرده بودند دو باره بر قرار کرد و آن ترتیب این بود که رخصت داد او را از تقصیراتش مخبر کنند و اصرار کنند تا او در تصحیح اعمال خود بکوشد چون

در کار ها بشخص خودش سخت میگرفت می خواست باشخاصی هم که با او در کار سلطنت و حکمرانی شریك بودند سخت بگیرد و رویه رفتار خود را با مردم بدیگران حالی مینمود و هر کس از آن رویه و تکلیف خود تخلف میورزید اورا بسختی سیاست می نمود اغلب اوقات با رعام میداد و مخصوصاً بزنهای بیوه و ایتام و فقرا و باکمال دقت مطالبیکه باو اظهار میکردند رسیدگی مینمود تدبیری که بیشتر در سلطنت او مفید بحال مردم شد این بود که قوانین را اصلاح کرد و انچه در قانون عدالت مشتبه و شبهه انگیز بود محو نمود و بجای مبهمات مطالب واضح و روشن وضع کرد و برای اسان کردن کار ادارهٔ عدالت قانون انجا رابچند فقره روشن و واضح مبدل نمود و مردم را به ممارست کتابهای قدیم که از حریق باقی مانده بود ترغیب نمود و هنگامیکه اینطور مشغول اصلاح و اداره کردن کار های داخله مملکت بود شهرت عقل و تدبیرش دور ترین حدود مملکت را فرا گرفت و طوایف تاتار نزد او سفرا فرستادند و او را تبریك نموده تبعیت او را خواستکار آمدند و پوستهای اعلی بامپراطور چین تعارف آوردند و امپراطور چنین تصور نمود که مقصود انها در این تبعیت بیشتر فواید تجارت با رعیت چین بود در هر صورت تمام طوائف یااغلب طوایفی که مابین ایالات (شانسی) و دریای حصر سکنی داشتند تبعیت چین را قبول کردند وامپراطور (سیوان تی) هدری ازاطاعت تاتار ها خوشدل بود که حکم کرد مخصوصاً تالاری ساختند و صورت سردار هائیکه که این تبعیت را ترتیب داده بودند در انجا گذاردند و انرا علامت یکی از فتوحات بزرك چین میدانستند

امپراطور بعلما حکم کرد کتاب قانون قدیم را بازدید کنند و مطالب صریح را از مبهم و واضح را از متشابه جدا کنند

ولیکن ملت از اصراف و هرزه خرجیهای درب خانه و تعدیات اعیان و بزرگان در رنج و زحمت بودند و مخصوصاً ستم و ادبت بزرگان در سلطنت (یوان تی) در ۴۸ سال قبل از مسیح ع از حد گذشته و (یوان تی) شاهزادهٔ بود صه ـ و بی تجربه اگرچه عالم بود ربطی از امورات سلطنت نداشت وملامت وسرزنشی که (کونگ یو) باو کرده است ما دراینجا ذکر میکنیم و از عبارات ان تمول و غی بزرگان واذیت انها بمردم و فساد حال انها در انزمان خوب فهمیده میشود



—§﴿ ملامتی که (کونك یو) به (یوان تی) در سال قحط و غلا نموده است ﴾§—

« در قدیم تمام امورات مربوط بقانون و قاعده بود در حرمسرای امپراطورها عدد زنهـا از نه تجاوز نمیکرد و عدد اسبها زیاده از هشت راس نبود دیوارها پاکیزه و بخوبی اندود شده بودند اما بدون زینت چوب و تختهای انها صاف و براق بود اما بدون منبت کاری و همین سادگی درعرابها واسباب منزل انها هم ملاحظه میشد باغهای انها چند فرسنك بیشتر وسعت نداشت و دو انها برای همه قسم از مردم گشاده و آزاد بود از محصولات زمین فقط عشر میگرفتند و این تنها عایدهٔ بود که بدولت میرسید و هرخانواده درسال سه مرد بیکاری میداد یکصد فرسنك زمین محصوص خالصهٔ امپراطور بود و جمیع مردم خوشدل و در راحت زندگی میکردند و زمان خودرا خوشبخت و مغتنم میشمردند

در زمانهای نزدیك ما یعنی در سلطنت (کائو تسو) و (ون تی) و (کینگ تی) اجداد ما تقریباً تقلید و پیروی قدمارا میکردند عدد زنهای انها زیاده از ده نبود و اسب طویلهٔ انها از صد رأس تجاوز نمیکرد و امپراطور (ون تی) رفتارش شبیه تر بود بقدما لباسش از پارچهای ساده و خشن بود و کفشش از چرم خام هرگز از طلا و نقره و منبت کاری دراسباب اطاق او دیده نمی‌شد وازانوقت خیلی وضعها تغییر کرده است نه تنها امپراطور خرجش از پیشینیان خود زیادشده است بلکه جلال و جبروت تمام مراتب مردم مملکت را فراگرفته عام مردم لباس فاخر پوشیده‌اند تمام مردم کفش با کیزهٔ اعلا بپا دارند تمام شمشیر و قداره های قشنگ بکمر دارند بالاخره هریك ازمردم طوری رفتار میکنند که درسابق محصوص امپراطور و برای غیر او جایز نبود و اگر کسی ملتفت باشد همـه روز را روز سلام یاعید و روز اجرای تکلیف ملتی گمان میکنند این وضع و رویه اسباب بی نظمی و اغتشاش مملکت میشود وبدتر ازهمه این است که خود مردم ملتفت عیب کار خود نیستند

سابق بر این مثل این زمان معمول بود در ایالت (تسی) پارچه و لباس برای دربخانه تدارك میکردند و تنها سه صاحب‌منصب مشغول این کار بود و زیاد تر هم لازم نبود زیرا تمام پارچه و لباسهای دربخانه از ده صندوق تجاوز نمیکرد امروزه صاحب منصبها و عملجات بیشمار در همان ایالت مشغول این کارند و این خرج تنها در سال مبلغش بچند ن صد هزار انس نقره بالا میرود (انس نقره چین معادل هفت فرانك و نیم فرانسه و تقریباً بیست قران ایران است)

در (شو) و در (کوانک‌هاي) مبلغ طلا و نقره برای دربخانه میسپارند و خرج آن در سال ده کرور السن نقره میشود (تقریباً هفتاد وپنج کرور فرانك فرانسه وبیست کرور تومان ایران) و برای نظارت دربخانه شما و ملکه زن‌شما پنجاه ملیون السن نقره لازم‌است (تقریباً هفتصدوپنجاه کرور فرانك و دویست کرور تومان ایران) وشما در اصطبل‌خودتان قریب ده هزار اسب خوراك میدهید والبته غله زیاد در اینکار مصرف میشود از خانه‌ملکه متصل مجموعه های طلا و نقره که ظرفهائیم که در انها است از طلا و نقره ساخته شده خارج میشود و من بچشم خود دیده ام و اینها تمارفاتیست که برای این و آن میفرستند در صورتیکه اغلب‌انها قابل این‌احترام نیستند ومخارج ملکه‌خیلی زیاداست ولیکن ملت در فقر و بیچارگی هستند بسیاری از رعایای شما از گرسنگی میمیرند و اغلب بدون قبر میمانند و طعمهٔ سگها میشوند در صورتیکه طویلهٔ شما پر از اسب است و انها از غله خوراك داده میشوند و طوری چاق وفربهند که برای لاغر کردن یا آرام کردن انها باید روزی چندساعت انها را گردش‌بدهندوانهارا اندکی‌خسته‌نمایند ایا در سلطنت سلطانی که خداوندانورا به تخت‌بالاورده که‌پدر ومادوملت خودباشدامورات‌باین نحو باید بگذرد؟ پس بنابراین آسمان کور و نا بیناست و انچه مربوط بسلسله شماست این است که در عهد (ووتی) خرجها شروع کرد کراف شود امپراطور فرستاد در تمام مملکت هر چه توانستند از دختران جوان و خوشگل آوردند واز انها حرمسرای خود را پر کرد وعده انها بچندین هزار میرسید و درسلطنت (چائوتی) که شاهزاده جوان و صبی بود تمام قدرت سلطنت در دست (هکوانك) وزیرش افتاد این وزیر بی شعور بعد از انکه خرمنهاي طلا و نقره و جواهر در خانه اش جمع کرد فرستاد همه جا را تفحص کردند و هر چه طیور و ماهی و لاك پشت و گاو و اسبهای عجیب الخلقه و ببر و پلنك وسایر حیوانات سبع‌یافتند برای دریاچه وقفسهای‌باغیکه برای تماشای زنها معین کرده بود اوردند و از انزمان روز بروز بد ترشد تادرسلطنت امپراطور (سیوانك تی) که از همه بیشتر زن داشت فلان اعیان یا فلان بزرك صد زن داشت و همین طور اشخاص غنی و متمول هم کمتر از انها زن نداشتند در اندرون زنهای بیشمار از بد بختی خود مینالیدند و هزار لعن و نفرینها میکردند در بیرون دسته از مرد ها بیکار و بیمار به بیفایدگی روزکارمیگذرانیدند مثلا یك صاحبمنصب‌متوسط برای حظ نفس‌خود ده یا بیست نفر بازی گر نگاه میداشت اما بیچاره ملت در عذاب و سختی بودند

و بسیاری تلف می شدند و چنین بنظر میاید که همه سعی می کنند قبرستان ها را اباد و جهان را خراب کنند

اعمال نا شایست اول از دربخانه دولت شروع شد اما بعد عمومیت پیدا کرد و بهمه سرایت نمود این است امروزه وضع کار ها و من بدون درد و غصه نمیتوانم تصور این حالت را بنمایم

من باعلیحضرت شما التماس میکنم که پیروی از امپراطور های با تقوی قدیمی و اجداد خود بنمائید و اقلا دو ثلث مخارج دربخانه را از لباس و مبل و اسباب ترتیبات دیگر تخفیف بدهید و برای اینکه زیادتر ازانچه طالب و مایلید صاحب اولاد نشوید خوبست از این زنهای زیاد که در حرم دارید بیست نفر از با تقوی ترین انها را انتخاب نموده نگاه دارید و باقی را ازاد کنید بروند برای خود شوهر اختیار کنند چهل راس اسب در طویله برای شما کافی است و از همهٔ این باغهای وسیع یکی را اگر میخواهید برای خود اختیار کنید و باقی را باین ملت فقیر وا گذار نمائید کشت و زرع نمایند وایادر چنین سال سختی وزمان باین تنگی این اصلاحات لازم نیست ؟ آیا میتوانید از این سختی وبیچارگی که ملت شما متحمل است متاثر نشوید و بفکر چاره و علاج آن بیفتید ؟ آیا باین طورجواب خدارا میتوان داد ؟ آن خدائیکه سلاطین را برای خوشبختی مردم خلق نموده و انها را برای این خلق نکرده است که همیشه در خیال فراهم کردن اسباب عیش ولذت خود باشند ؟ کتاب شعر باشخاصیکه سلطنت دارند میگوید مغرور نشوید در انچه خداوند بشما لطف کرده است زیرا ممکن است برای شما هم روز بدبختی و باز گشت بیاید وکار شما در سلطنت اسان نیست زیرا خداوند تبارك و تعالی نزدیك شماست و شما را در کار ها امتحان میکنند »

یکی از شارحین چینی میگوید این ملامتها یا بطریق اولی این نصیحتها در امپراطور (یوان تی) اثر خوبی کرد زیرا تخفیفی در لباس خود داد و از زینت منزل و اسبابهای دیگر خود کم کرد و قدغن نمود که دیگر حیوانات سبع را از گوشت طعمه ندهند و بازی گر ها را مرخص کرد و بسیاری از باغهای خود را بملت وا گذار کرد

ایات و علامات خارق عادت که در عالم ظاهر و نمودار می شود برای عموم اهالی چین اسباب خوف و ترس میشد همچنانکه حالا هم میشود کسوفی با زلزله در زمان (یوان تی) واقع شد لهذا این امپراطور اعلانی انتشار داد که درن آعلان حکم کرد از

معایب دولت و تقصیرات شخص خودش عرض و اظهار کنند و یکی از عقلای مملکت که موسوم به (کونك هونك) بود نصیحتی باین امپراطور نمود که بعضی از فقرات آنرا در اینجا ذکر مینمائیم بامپراطور خطاب نموده اینطور میگوید « ای شاهزاده اخلاق اهالی مملکت شما امروزه باین نهج است مردم مدام در فکر جمع کردن دولت و ثروتند و هیچ در خیال تقوا نیستند بی غرضی و حب و میانه روی بسیار نادر و کم است مخصوصاً در اشخاص در بخانهٔ دولت که قانونهای طبیعی و سهل هم بکلی تغییر یافته دوستی ها و رفاقت اسباب ریختن خون مردم بیچاره میشود وزرا و صاحبمنصبان شما اغلب ازاشخاصی هستند که بجز اینکه لطف شمارا اسباب جمع کردن دولت برای خود بنمایند خیال دیگری ندارند و این اوضاعیکه در دربخانه دیده میشود سر چشمهٔ بدبختیها است که مملکت شما را غمگین و ملول میسازد و لازم است که در فکر علاج آن برائید و الا بدون رفع این معایب مهربانی و تلطف شما بمردم بیفایده و ثمر خواهد بود

دربخانه دولت در هر مملکت سر مشق اخلاق و اطوار مردم است هر چه اعیان و بزرگان بیشتر بارحم و سخاوت باشند بیشتر ازطغیان و دزدی مردم کاسته میشود و چون اشخاص دربخانه بعدالت و اقتصاد و حیا و ملایمت رفتار نمایند بزودی دوستی و اتحاد در میان مردم پیدا میشود و اگر بر خلاف معایب در دربخانه دولت بروز کنند در کمال سرعت بتمام مملکت اثر میکند و تمام مردم را فاسد میکنند اگر به بینند مردم که بزرگان و صاحب منصبان شما اعتبار شما را ضایع میکنند و قدرت و تسلط شما را در عیاب شما اسباب تجارت برای خود قرار میدهند چیزی نمیگذرد که تمام مملکت پر میشود از دزدی و راه زنی

راه نصایح و ملامت‌را برای خود باز کنید و مردمان قابل و لایق را در نزد خودبخوانید و اشخاص بی غرض و درست و صادق القول را احترام کنید و متملقین ومزاح گویان‌را از دربخانه دور نمائید

همه این نصایح و ملامت ها در عقل (یوان تی) چندان اثری ظاهر نشد و بنا بقول ورخین چینی زورش نرسید که مردمان باتقوی را در کارها بگذارد و همچنین نتوانست مردمان معیوب وشروررا از خود دور کند و قابل نبود که مردمان لایق و با استعداد را دیگران تمیز بدهد دو نفرازخواجهای دربخانه عقل اورا بطوری مسخر کردند که ... و

للهٔ طاقل اورا بقتل رسانیدند و یکی از انها که ندیم و هم صحبت امپراطور شد باسم اوظلم و ستم بی نهایت برعیت کرد و محقق است وقتیکه پادشاه خوی وطبیعتش ببدی عادت کرد مشکل است انرا بتوانند تغییر بدهند

﴿ خوی بد درطبیعتی که نشست ﴾ ﴿ نرود تا بروز مرك از دست ﴾

سلسله (هان) هنوز مدت سلطنت انها بدویست سال نرسیده است طبایع انها رفته رفته فاسد شده است (چینك تی) که در سال ۳۲ قبل از مسیح ع بسلطنت رسید بیست و شش سال‌را بمستی شراب و هرزگی گذرانید و در این مدت بنا بر قول مورخین قدرت مملکت بی‌نهایت ضعیف شد و اشخاص پاکدامن و نجیب‌را از خود دور کرد تا اشخاص فاسد و هرزه‌را در دور خود جمع کند یکی از بزرگان که درسلطنت سابق مرجع کارها بود نتوانست این وضع را تحمل کند و ماندن درخانه‌را برای خود افتخاری ندید استدعای مرخصی کرد اما هنگامیکه بمنزل خود میرفت اورا بقتل رسانیدند و شکی نداشتند که این فقره بحکم امپراطور باشد

این امپراطور حدی برای شهوت رانی وهرزگی خود نگذارد چون خوانندهٔ را در تماشاخانه دید بقدری واله و شیفتهٔ او شد که او را ملکه مملکت خواند و پدر اورا حاکم مملکتی کرد و وزرائیکه جرئت کردند در این باب باو حرف بزنند و او را از این مزاوجت ملامت کنند همه را تلف کرد ولیکن از قرار مذکور در سیاسات تخفیف داد و احکام تازهٔ امپراطوران قبل از خود را باجری گذارد و انها را خاتمه و متمم قانونیکه (سیوان تی) طبع و نشر کرده بود قرار داد و چون در مغرب چین جنگی میان سلاطین جزء بروز کرده بود امپراطور قشونی فرستاد و انها را باطاعت آورد و در عهد سلطنت او رودخانه (هوانك) طغیان کرد و سی و یك شهر را فرو گرفت وبغتهٔ امپراطور هشت سال قبل از تولد حضرت مسیح ع از دنیا رفت و در همان سال (کائی تی) پسر برادرش جانشین او شد هر چند که بیشتر از هجده سال نداشت بعضی از خصایص و صفات نیکو در او بود که موجب امتیاز سلاطین میشود سعی کرد اصراف و ول خرجیها را که در زمان امپراطور های سابق معمول شده و در طبایع ریشه بسته بود موقوف کند و اما مجال نکرد قصد خود را کاملا باجری برساند رفتار و کردار سلاطین قدیم را بخوبی فرا گرفته بود و در سال پنجم سلطنتش سلطانی از تا تار هاموسوم به (تان یو) رخصت یافته

بحضورش آمد و او را خیلی با شکوه پذیرائی نمودند و در میان دو ملت صلح در کمال استحکام بر قرار شده و یك سال بعد از این امپراطور در سن بیست و پنج سالگی وفات کرد و (هیائوپینك تی) امپراطور مطیع و صلح جو تخت سلطنت نشست این جوان پاتطریق اولی این طفل زیرا بیشتر از نه سال نداشت که او را امپراطور خواندند بعد از چهار سال سلطنت بااسم سلطنت بدست نایب السلطنه خود (وانك مانك) که امید امپراطوری چین داشت مسموم شد و این فقره عبرتی برای سلاطین گشت که قدرت سلطنت خود را جز بمردم مال و بیهوده واگذار نمایند خلاصه (وانك مانك) برای اینکه مردم را باطاعت خود عادی کند شاهزادها از خانواده خود دوست کرد و بسیاری از مردم را بخود بستگی داد و جسارت را بجائی رسانید که بشخصه مباشر فدا و قربانی بزرك شد که غیر از امپراطورها که در حقیقت فرستاده خداوند بودند در روی زمین کسی مباشر نمیشد او مباشرت کرد و اعقاب کنفسیوس را اکرام بسیار کرد و مقامی منیع بانها ارزانی داشت که هنوز بوراثت دارا هستند از سلطنت (هوانك چی) برای او کرکدن و گاو تعارف اوردند و این فقره اثر غریبی در مردم کرد اگر چه سخاوت او برای اینکه مردم را رو بخود کند خیلی بزرك بود و لیکن سختی او باشخاصیکه با او مقاومت میکردند بزرك تر بود مثلا روز می شد که چندین صد نفر آدم سر میبرید قبور خانواده امپراطوری را لخت کرد و جواهرات انها را بیرون آورد میگفت این جواهراتیکه با مرد ها دفن کرده اند بکار زندها بیشتر میخورد

(وانك مانك) که اول و اخر سلسله (سن) بود پانزده سال سلطنت کرد و در این مدت خیال کرده بود که وضع چین را کلیه تازه کند مملکت چین را به نه ایالت و به یکصد و بیست و پنج محال قسمت کرد که در انها دو هزار و دویست و سه شهر بود در ماه یازدهم سال پنجم سلطنتش ستارهٔ سیاره در چین نمودار شد و چون خبر تغییر سلسله سلطنت منتشر شد تاتار ها بحرکت آمدند و بنای تاخت و تاز را در ایالت شمالی چین گذاردند و ملتهای مغربی آسیا که باچین معاهد بودند عهد خودرا شکستند و (وانك مانك) قشون زیادی فرستاد تا در ممالك بعیده قدرت چین را بر قرار نمایند خرج این قشون کشی و عطا و سخاوتیکه که طبیعة در اول تغییر هر سلسله واقع میشود سبب شد که پولها تمام شد و این رسم قشنك قرض که آینده مملکت را برای معمور کردن زمان حال خراب میکند

هنوز در چین بلد نبودند همچنانکه حالا هم در انجا معمول نیست پس (وانگ مانگ)
مجبور شد بر مالیات بیفزاید و کمرك تازه قرار بدهد و از هرقسم مال التجاره و غله حق
دریافت کند این تحمیل فوق العاده مردم را ستوه آورد از (وانك مانك) بیزار و
متأذی شدند طغیان و سرکشی شروع‌شد شورش درمیان مردم پیداشد لشکری بی‌حد و
حصر که سرکرده‌های انها از شاهزاده های سلسله پیش بودند جمع شدند وجنگهای خونریز
و طولانی واقع شد تا در سال بیستم تاریخ میلادی لشکر (وانك مانگ) کلیه شکست
خورد و عمارت اورا بعد ازغارت مبدل بخاکستر کردند وخود اورا سر بریدند و جسد
اورا قطعه قطعه کردند و سر اورا در میدان عمومی آویخته نشانهٔ تیرها نمودند و این‌طور
بانجام رسید کار شخصی که توانست خودرا بسلطنت برساند اما لیاقت نگاهداری خود را
در آن مقام نداشت و درآن زمان سال بیست و سه عیسوی مملکت چین در حرکت وانقلاب
سخت بود و دستهٔ از دزدها ئیکه انهارا ابرو قرمز میگفتند بجهة انکه ابرو های خود را
قرمز رنك میکردند تا همدیگر را بشناسند ایالات چین را متصل تاخت و تاز و خراب و
ویران میکردند و چنـد سالی میبایست اغتشاش طول بکشد تا کسی پیدا شود که بتواند
نظمی باین بی نظمی‌های منافع و هوی و هوس و کینه و عداوتهای مردم بدهد وجمعیت
قشونیکه غالب و مظفر بودند شاهزادهٔ از سلسلهٔ (هان) را امپراطور قرار دادند که
بعد از دوسال که تمام‌را در هرزه‌گی و بیعاری گذرانید قدرت سلطنت را از او گرفتند و
در دست شخص مفسد فضولی قرار دادند که چیزی نگذشت که سر اورا هم بریدند برای
اینکه سلطنت‌را در شخص لایقیکه شایسته ان بود قراردهند

تعیین امپراطور تازهٔ مهربان و سخی

(لیولیو) در سال بیست و پنجم مسیحی امپراطور شد و انرا ملقب به (کینگ‌ووتی)
نمودند یعنی امپراطور غازی و معروف واو از اعقاب (کینگ تی) چهارمین امپراطور
سلسلهٔ (هان) بود لشکریان او را مجبور کردند لقب و مقام امپراطوری را قبول کند
در صورتیکه خود او کراهت داشت از قبول آن زیرا بنظرش چنین میامد که اقتضای این
شغل غیر از این است کهاورا اسباب‌قوی برای‌راضی کردن مبتذلترین هوا وهوسهای‌طبیعت
انسانی قرار دهند بلکه لازمهٔ این مقام تحمل زحمات و مشقات و اقدام بکار های مشکل

که برای آسایش ملت لازم است میباشد و اول کاریکه در سلطنت خود کرد این بود که بعد از انکه پای تخت خود را بشهر (لیانک) که در مغرب (شانسی) واقع بود برد اعلان عفو و اغماض عمومی نمود و چون غالب مردم دچار ضعف و خستگی و بیچارگی شده بودند این اعلان قلوب انهارا فریفته کرد وموجب محبت تمام مراتب ملت باین امپراطور شد وچون تربیتش در ییلاق ومیان مردمان ییلاقی شده بود وکارهای انها اشتغال مینمود طبیعتش بسختی عادت کرده بود و باوجود این از ملایمت و خوش خلقی و سخاوت او کاسته نشده بود ومردمان عالم را بسیار دوست میداشت و انهارا درهمه جا تفحص کرد که بدربار بیاورد و کارهای محترم بانها رجوع کند

—§﴿ بازدید ممالک ﴾§—

حکایت میکنند که این امپراطور در جاه و جلال و سلطنت هم رفقا و دوستان قدیمی خود را فراموش نکرده بود و چون بازدید ممالک می نمود از مسقط الرأس خود عبور کرد و چندین نفر زارعین را که در اول سن با او اشنا بودند بسفره خود دعوت نمود و فرستاد شخص شکارچی فقیری که در سابق دوست او بود پیدا کردند و تمام شب را باو بسر برد در حالتیکه از حظوظ و لذایذ بی مصیر ایام جوانی با او صحبت میکرد و حکایتی از او نقل میکنند که شباهت بسیاری باوضع حالیه اسپا دارد روزی از شکار مراجعت میکرد دروازه شهر را بسته یافت و هر چه اصرار کرد دروازه بان در را نگشود زیرا مخالف با عدقی بود که باو شده بود و امپراطور مجبور شد که از دروازه دیگر عبور کند که مستحفظ آن چندان اشکالی نکرد و در را باز کرد و امپراطور داخل شهر شد ولیکن روز بعد شخصی که در را باز کرده بود معزول نمود و دیگری که تکالیف خود فقار کرده بود درجه اش را بالا برد

—﴿ تسخیر ممالک کشتشین ﴾—

این امپراطور چندین سال وقت خود را صرف آرام نمودن اغتشاشاتیکه در عهد او بروز کرده بود نمود و قشون ابر و قرمز مغلوب شد و برئیس انها که او را امپراطور می خواندند حکومتی داده شد و مملکت کشتشین که از زمان (تسن شی هوانک تی) در

تبعیت چین بود و باغوای زن شجاعی خیال کرده بود خود را آزاد و خود سر کند سردار (مایوان) انجا را باطاعت این امپراطور در آورد بعد ازآن جنگ را بسرحدات شمالی برد و با تاتار ها مدتها جنگ کرد و بعد از سی و دو سال که همه را در جنگ با افتخاربود درسنه ۵۷ مسیحی وفات کرد

بنای مکتب و مدارس برای تربیت جوانها

پسرش که ملقب شد به (مینك تی) یعنی امپراطور بصیر و روشن ضمیر در سال ۵۸ مسیحی بجای او نشست و در تاریخ چین از عقل و هوش و رحم او خیلی اغراق گفته‌اند و چون این امپراطور از معلمین خود تربیت نیکو یافته بود ودر حکمت قدیم چین مراتب و مقامات عالی طی نموده خواست رعایای خود را هم یعنی اشخاصیکه عامل و مباشر کار دیوان خواهند شد تربیت کند اکادمی و مجلس علمی در عمارت دولتی بنا کرد که درانجا اطفال بزرگان مملکت وشاهزادگان بربریها را که ممالك انهارا فتح کرده بود تعلیم وتربیت کنند و دختر سردار (مایوان) که در زمان پدرش در نظام شهرتی به کمال یافته بود تزویج کرد و این انتخاب امپراطور اسباب تحسین و تمجید مردم شد و این ملکه را در تواریخ چین سر مشق تقوی و عقل قرار داده اند که با فتخار و آبادانی ممالک چین کمکی بزرگ کرد (مینك تی) امر نمود صورت مردمان بزرك که درجنگها وصلحها مشهور شده بودند نقاشی کردند و در یکی از تالار هــای عمارت خودش گذاردند و عمارتی بیادگار (حونك تسو) بنا کرد وچون طغیان‌رود (هوانگ‌هو) یانهر زرد که مکرر اتفاق میافتاد به ییلاقات و مردم انجا خسارت واردمیاورد سدی امر نمود در انجا ساختند که ده فرسنك طول داشت و صد هزار عمله در ساختن ان در کار و مشغول بودند

دخول دین بود اطور رسمی در چین سال ۶۵ مسیحی

در سال هشتم سلطنت این امپراطور و شصت و پنج سال بعداز تولد حضرت مسیح ع دین بودا رسما داخل چین شد و مورخین چینی حکایت انرا باینطور مینویسند که امپراطور (مینگ‌تی) شخصی‌را در خواب دید که جثهٔ او سهابت بزرك بود ورنك طلائی داشت و سر و گردن او درخشنده و نورانی بود از وزرای خود تعبیر این خواب مجسمه را

سؤال کرد یکی از میان انها جواب داد که در ولایات مغربی آسیا شخص عاقلی یا شخص فوق العادهٔ بوده موسوم به (فو) و مجسمهٔ او شش پا بلندی دارد ورنگش طلائی بوده و شریعت و دینی در میان مردم آورده است امپراطور بعد از اطلاع از این فقرات سفرا بهندوستان فرستاد قوانین و اصول مذهب اورا تعلیم گیرند وصورت نقاشی شده وچند مجسمه او را به چین بیاورند و ما قوانین و اصول دین او را در جای دیگر بیان می نمائیم

بعد از ورود بچین این دین رواج غریبی پیدا کرد و اگر چه علما و اشخاصیکه پیروی اخلاق و قوانین (حونك تسو) و عبادت وجود مقدس عالی که او پیدا کرده بود مینمودند مخالفت بااین دین نمودند وحق المقدور نگذاردند تمام مردم عوام را همچنانکه در هند فریفته بود گمراه کنند ولیکن چون زمینه خالی و عقول ناقص مستعد قبول این گونه موهومات بود اقلا نصف مردم چین را فریفته و گمراه نمود

اول کسی که در چین قبول دین بودا کرد سلطان (چئو) بود و آن شاهزاده بود در سن جوانی و بعد اشخاصیکه در حکومت او بودند با کمال سرعت و شتاب تاسی باو کردند و قبول این دین نمودند ولی قرن طول نکشید تادر تمام مملکت چین منتشر شد وامپراطورها هم بنا بر مصالح پلیتیکی یا از روی هواو هوس این دین را مستحسن شمردند و احکام آنرا بتدریج ثبت کردند ولیکن فیلسوفهای مدرسهٔ (حونك تسو) امپراطور (مینك تی) را برای اینکه فرستاد بهندوستان این دین عام فریب را بچین آوردند و مملکت چین را ملوث کردند نفرین و لعنت کردند و میگفتند آیا گناهی نسبت باجداد بزرك بر از این هست که بروند از ممالك خارجه دینی بیاورند که آنها پیروی نکردند و نخواستند پیروی کنند چنین دینی که دشمن صلح وصفا است ومخرب و بر هم زن تمام نظمها که صفیمت میان پدرها و مادرها و اطفال و میان سلاطین و رعایای آنها و میان شوهرها و زنها برقرار کرده است البته گناهی است بزرك و معصیتی است عظیم

﴿ تخفیف مالیات و تشویق علما ﴾

در سلطنت (چانك تی) از ۶۷ تا ۸۹ مسیحی که پسر وجانشین (مینك تی) بود مالکت

چین بسیار خوشبخت و در کمال آرامی بود و این راحت و آرامی‌را سبب عقل و انصاف او ونیکوئی و مرحمتش نسبت بمردم میدهند نیکوئی و مرحمتی که سبب شد مالیات‌را تخفیف داد و اهل علم و فضل را معزز داشت و در کار های دولت آنها را بد یگران ترجیح داد و ارباب استحقاق و انصاف را حمایت کرد و از اسباب جلال و اخراجات بی معنی تنفر داشت

در سال چهارم سلطنت ۷۹ مسیحی علما را در مجلس بزرگی جمع کرد و قوانین و کتب قدیم چین را امتحان و مقابله و اصلاح کرد و از اینجا معلوم میشود که این امپراطور بدین بودا رغبت نداشت ولیکن برخلاف با تمام قدرتش قوانین پلیتیکی واخلاق (جونك تسو)را ترویج و حمایت کرد و در سال هشتم سلطنت سردار معروف (پانچائو) را با قشونی مامور کرد که ممالك مغربی آسیارا منظم کند و قدغنیکه مکرر به بزرگان و قضات ازداشتن اسباب جلال در سفره و در لباس و در اسباب اطاقشان میکرد و قدما را با آنها سر مشق میداد اختصاص موروثی سلطنت چین بود و در غیر مملکت چین این قانون قناعت یافت نمیشد ودر چین اگر اشخاص نو دولتان رسیده از اندازه خود بیرون میرفتند حکما سیاست میشدند

(تازه قشون کشی چینی ها بسمت دریای خضر و رابطهٔ تجارتی چینی ها با ممالك روم)

پیش از این در سال ۷۲ عیسوی امپراطور (مینگ تی) سردار معروف (پانچائو) را به ممالك مغربی آسیا فرستاده بود تا معاهدهٔ کهاول امپراطوران سلسلهٔ (هان) کرده بودند بر قرار دارد و در عهد سلطنت (هوتی) در ۸۹ تا ۱۰۶ مسیحی بود که السردار تسلط و قدرت چین را از نو تا منتهای ممالك شمالی آسیا منبسط نمود و شرح این فقره از این قرار است که در سال هشتاد عیسوی سردار (پانچا نو) از دربخانه چین عازم شد و بسمت ممالك مغربی رفت و سلطنت کاشغر را که بواسطه شورش و اغتشاش داخلهٔ چین نقض عهد نموده و خود را آزاد کرده بود از نو مسخر کرد و بعد از این فتح بیست هزار لشکر بر قشون خود افزود برای اینکه برود با وسعت کامل به ساطات (حونی تسو) که

امروز (کوچی) میکویند حمله نماید و این جنك مثل جنك سابق آسان نبود و در این سفر (بانچانو) بیشتر از هشت سلطنت را در تبعیت چین بیاورد این بود که درسال ۹٤ مسیحی این سردار قصد کرد که زور قشونش را زیاد کند لهذا از این هشت سلطنت لشکر فراوان جمع کرد و بکمك انها از کوه پریرف (تسونك کینك) عبور کرد و بپادشاه (یوجی) ها حمله برد و اورا بقتل رسانید و پادشاه (خوئی تسو) را هم اکر نکشت اقلا مثل سایرین مطیع نمود و سردار چینی (تو هیان) هم تاتارهای شمالی (هیون‌نو) را شکست داد و اطاعت تمام ممالکی که ما بخارای کوچك مینامیم اذن داد که (بانچانو) فتوحات خود را تا بدریای خضر ببرد و بیشتر از پنجاه سلطنت را که از قرار تاریخ هند و بربر و ایران جزء انها بود مطیع و تابع چین کرد و ولیعهد های انها را بدربخانه چین فرستاد که در انجا کروی باشند و باین واسطه اهل آن ممالك رفتار بعهد خود کنند و خیال داشتند بروند و از رمنها احوال پرسی نمایند اما سرداری را که مامور این کار بود ایرانیها اورا ترسانیدند و پشیمان کردند زیرا باو کفتند که این مسافرت دریای مغرب طولانی است و خطری زیاد دارد و اکر هم باد مراد باشد اقلا دو ماه برای عبور آن دریا لازم است اما برای بر کشتن اکر باد مراد نباشد ممکن است دو سال طول بکشد و بنا بر این ملاحی که خیال دارد به (تسن بزرك) یعنی روم برود باید آذوقه و لوازم سه ساله را تدارك کند و شاید این تفصیل را مخصوصاً باو کفته بودند که از آن سفر اورا منصرف نمایند یا انکه خود آن سردار این تفصیل را برای انکه عذر او را بپذیرند جعل کرده بود حلاصه بعد از مطیع کردن ممالك مغربی آسیا و مستحکم کردن قدرت چین را در انصفحات (بانچانو) میل کرد باقی عمرش را در وطنش و میان قوم و خویش خود به سر برد و خواهش کرد که او را احضار نمایند

حلاصه باین نهج در این دفعه ممالك روم جزء ممالك تابع وخراج ده چین محسوب نشد اما چینیها خیلی میل داشتند که با (تسن) بزرك یعنی ممالك روم و رمنها رابطهٔ مستقیمی پیدا کنند و کویا عمده مقصودشان دایر کردن تجارت بیواسطه میان (تسن) کوچك و (تسن) بزرك که چین و روم باشد بود و یکی از چینیها میکوید که همیشه سلاطین (تسن) بزرك یعنی امپراطوران رمنها میل‌داشتند که با چینی ها رابطه مستقیمی داشته باشند

(آز) هاکه پارچهای خودرا به (تس) بزرك میفروختند میترسیدند که واسطهٔ چینیها با انها بتجارت اینها ضرر بزند و همیشه مانع ارتباط این دو مملکت بودند و راه انها را پنهان میکردند و این رابطهٔ مستقیمه واقع نشد مکر در زمان سلطنت (هوان تی) در سال ۱٦٤ عیسوی که امپراطور روم که موسوم به (آنتون) بود سفیری به مملکت چین فرستاد وانوقت هم رومنها ازسمت شمال نیامدند بلکه از راه جنوب یاازراه (تونکن) آمدند و مختصراً میان دو مملکت رابطه مستقیمه و بدون واسطه پیدا شد و از تواریخ معلوم نمیشود که این رابطه تاکی بر قرار بود ولیکن محقق است که مدت استقرار سلسلهٔ سلطنت (هان) و تا اول قرن سوم عیسوی بر قرار بود و راه دریائی چینی ها یا از بندرهای مصر یاازخلیج فارس و دریای هند یاز(کانتون)یا از بندرات دیکر دریای جنوبی چین بود واغتشاشات داخله چین و منقسم شدن آن مملکت چنین بنظر میاید که مانع تجارت رومنها در چین نشد و تجارت انها مخصوصاً در ممالك پادشاه ❁ او ❁ که در جنوب چین واقع است بر قرار بود

ومورخین چین عاقتنکه (آری) هاکه اهل (از) باشند مانع بودندکه چینیها با رمنها رابطهٔ مستقیم پیدا کنند این بودکه (آزی) ها میتوانستند پارچهای ابریشمین رابجوبی رمنها بسازند ومیترسیدند اکر چینها بارمنها رابطه پیدا کنند این فایده ومنفعتی که (آری) ها ازبافتن وساختن ابریشم چین میبرند از میان برود و مورخ چینی مینویسد که رمنهــا خیلی میل داشتند که ابریشم خام مارا بخرند زیرا در بافتن و کار کردن آن بسیار ماهر بودند و رنك رزی انها بهتر بود و رنکهائیکه انها میکردند ثابت تر و درخشنده تر بود پس ترجیح میدادند که ابریشم خام از چین هم که باشد بخرند و پارچه بطرز وسلیقه خودشان بسازند تا از پارچها ومردمان دیکری که همسایه دریای خضر هستند پارچه ساخته بخرند

—‹§› اول رجوع کار دولت باغایان ‹§›—

اول کسی که آغایان را بکار دولت دخیل کرد بلکه انها را بمقام شخص اول مملکت بالا برد امپراطور (هوتی) بود این کار خلاف طبیعت برای راحت وآرامی مملکت بسیار مخل و منحوس بود و باید هم باشد اکر اینطور نبود لازم میامد که کاریکه اینقدر مخالف طبیعت است ارتکابش بدون سیاست واقع شود زیرا چون عضوی از انسان کم میکنند واورا ناقص

میسازند و شهوت‌را از او بر طرف مینمایند محققا حرص جاه و دولت بمنتها درجه در او زیاد میشود و این آقایان که از بعضی جهات کمتر و از بعضی جهات بیشتر از مردند در صدد راضی کردن حرصشان بر میایند و لاجرم اسباب اغتشاش در میان مردم میشوند و ترکها تقریباً حق دارند که غیر از نگاهداری حرم سرا بانها کار دیگری رجوع نمی کنند

ـ§ـ زلزله بزرك ـ§ـ

سلطنت (شانك تی) در سال ۱۰۶ مسیحی و سلطنت (نکان تی) از سال ۱۰۷ تا ۱۲۵ مسیحی معروف نشد مگر بواسطه بچگی و عدم قابلیت آنها و سبب یك خشك‌سالی شدیدی و زلزله های متعدد که بواسطهٔ نجم اینها که در سال ۱۱٤ مسیحی وسال هشتم سلطنت (نکان تی) واقع شد در مملکت (زیندان) که تونکن‌حالیه‌باشد شکافی دوزمین حادث شد که صد لی (ده فرسنك) طول داشت و در همان سال سد مشرقی رود (هوانك) خراب شد و سیلها خرابی بسیار کردند و مردم بر حسب عادت وهمراهی علماً علت و سبب این بد بختی و بلاها را از گناه‌دولت دانستند و در سلطنت (شوان‌تی) از ۱۲۶ تا ۱٤٤ مسیحی رئیسی از دزد ها یا از یاغیها اسباب خطر مملکت شده بود و چندین شهر از ایالات جنوبی چین را خراب کرد و از کار هائیکه این امپراطور کرد این بود که قدغن نمود کسی را قبل از اینکه پس چهل سال برسد مرتبهٔ قضاوت ندهند و در آخر سلطنتش برحسب تأسی به پیشینیان خود عفو واغماض عمومی در تمام مملکت اعلان کرد و انتشار داد تا اینکه غضب آسمانی که در طبیعت ظاهر و نمودار شده بود فرو نشیند ❊

در هر سلسله سلطنت دو یا سه نفر از مردمان بزرك پیدا میشوند بعد چنان بنظر میاید که دوران این سلسله تمام شد پس از آن مدت مدیدی طول میکشد ومحز ضعف وبیهودگی چیز دیگری دیده نمی شود وبنا بر این ترتیب گویادوره سلسله (هان) تمام شده است زیرا دو جانشین (شون‌تی) هر کدام یك سال بیشتر سلطنت نکردند و (هیوان تی) که از ۱٤۷ تا ۱۶۷ سلطنت کرد حکومت و قضاوت مردم را بطرز خراج میفروخت وباز اعیان و خواجگان حمایت فوق العاده کرد وتابعین شریعت (تائو) رامحترم شمرد

و رفتار و کردار این امپراطور سبب شد که علمائیکه انها را باصرار وهمه جور مهربانی بدربار خانه اورده بود که کار های او را در نظر مردم مناسب حالی کنند از او دوری کردند و فریب او را نخوردند و یکی از میان انها محل ملاحظه قرار داد و عنوان کرد که امپراطور هزار زن نگاه میداشت و بیشتر از ده هزار اسب در طویله داشت و همچنین جمیعی از (بو نز) ها در نزد خود نگاهداشته بود که شریعت انها مخالف با رویه (خونك تسو) بود و از این قرار مملکت را رسوا کرده بود و قدرت سلطنت بدست اغایان و خواجگان افتاده بود و یقیناً امپراطور در خیال نبود که این اغتشاشات را رفع و برای این کار ها انتهائی قرار بدهد

و امپراطور بعوض اینکه قدرت اغایان خواجه را کم کنند بر اعتبار انها افزود و بعضی از بزرگان که نتوانستند تحمل این کار ناشایست کنند محل بی‌لطفی امپراطور واقع شدند منتها کاریکه دراین باب کرد نصف از زنها را بیرون کرد واز انها نگاه نداشت مکر پانصد نفر برای عیشهای مختصرش و مینویسند درموقعیکه اعلان عفو عمومی کرده بود یکی از شرفا که اورا بناحق محبوس کرده بودند ازادی خود را قبول نکرد و میگفت اگرمن قبول آزادی کنم ننگ کناه را درهرصورت با خود میبرم اگر زنده باشم در میان مردم قاضی کناهکارم و اگر بمیرم یادمرا بخیر نخواهند کرد و سنوات ١٥١ و ١٧٥ بطوری قحطی و سختی شد که مردم کوشت آدمیزاد می خوردند و تاتار های مشرقی که موسوم به (سیان پی) بودند و قبل از این ولایات تاتار های (هیونك نو) را تصرف کرده بودند با تاتار های جنوبی ملحق شدند ودر زمان کمی سه ایالت چین را خراب و ویران کردند و این تاتار های (سیان بی) در سر خود رئیس جسوری داشتند و چندین طایفهٔ دیگر از این ملت را باطاعت خود اورده بودند مملکتی تشکیل نمودند که یکصد و چهارده فرسنك وسعت ان بود و در شمال ملل سیبری جنوبی را مغلوب کردند ودر مشرق ولایت (فو یو) و در مغرب ولایت (اوسون) را مسخر داشتند ودر سال ١٥٦ مسیحی بازشروع بتاخت وتاز درمملکت چین نمودند اما بواسطه مرك رئیسشان صعیف شدند و باین واسطه سر حدات شمالی مملکت چین اسوده و آرام شد و در عهد این امپراطور از قراریکه مورخین مینویسند از هندوستان و ممالك رمنها و بعضی ولایات دیگر از راه دریای مشرقی مالیات بچین آوردند و از آن تاریخ است که تجارت ممالك خارجه را از راه (کانتون) خبر میدهند

زیاد شدن اعتبار و قدرت آغایان خواجه

امپراطور (لینگ تی) که از ۱۶۸ تا ۱۸۹ مسیحی سلطنت کرد بیشتر از پیشینیان خود با آغایان همراهی و مساعدت نمود و قدرت سلطنت از همیشه بیشتر در منتهـا درجهٔ رذالت و پستی افتاد این امپراطور از روی هوا و هوس در عمارت خود بازاری ترتیب کرد که در انجا همه جور اسباب تفنن فروخته میشد و میل داشت که زنهای او در حضورش سر جزئی اسباب با همدیگر نزاع کنند و حتی بهمدیگر فحش بدهند و هوس دیگر احمقانهٔ او این بود که بعوض اسب خرها آورده بود در صحن عمارتش رها نموده گردش میکردند و خوش داشت روی عرادهها ئیکه تا نها از این حیوان شریف بستـه باشند سوار شود و بعمارت زنها برود و چون در چین عادتا از درمخانهٔ دولت نمونهٔ کار ها گرفته میشود قیمت اسبها تنزل کلی کرد و هیچیك از بزرگان و عمال دیوان بر کالسکهٔ سوار نمیشدند مگر اینکه با و لاغ بستـه باشد و مورخین چینی غیر از یك کار تعریفی از این امپراطور نقل نمیکنند و آن کار این بود که داد پنج کتاب دینی را که (کینك) میکویند در روی چهل و شش پارچهٔ سنك مرمر حکاکی کردند ودر مدخل عمارت اکادمی جا دند که تا هشتصد سال در انجا باقی مانده بود

مجلس مخفی و ادب علما

قدرت و اعتبار آغایان خواجه که روز بروز در تزاید بود بنظر علما نا پسند آمد و با هم معاهده کردند که انهارا بتکلیف خود و بکار فرو مایهٔ که شأن انهاست وادار نمایند و بجای خود بنشانند

خواجه ها هم که قدرت و تسلطی در شخص امپراطور داشتند و امیدوار بودند اقدامات انها بی نتیجه نماند باهم معاهده کردند و علما را به مجلس مخفی و اتفاق بر ضد امپراطور و دولت متهم نمودند و (لینك تی) مثل تمام شاهزادکان ضعیف العقل و هرزه کـه قدرت و عزم خود را بعجز در اقدامات بی معنی و بد بکار میبرند تمام قدرت سلطنت را بدست آغایان داد و انها هم تمام هم خود را در مغلوب نمودن دشمنان خود بکار بردند و یکصد نفر از بزرگان مملکت را بقتل رسانیدند و همچنین هفتصد نفر از نجبا و شرفای

متوسطرا هلاك كردند واین قتل وخونریزی بزرك كه خواجه‌ها در كمال قدرت مرتكب شد موجب سرعت زوال سلطنت سلسلهٔ (هان) شد وقشونی از مردمان نا راضی تشكیل نمودكه موسوم شدند به كلاه زردها وروز بروز دركمال سرعت برعدد انها افروده شد ودرایالات مملكت منتشر شدند ودرتحت ریاست سه برادر كه موسوم به (چانك) و پیرو مسلك (لئوتسو) بودند جنك میكردند ولیكن چند نفر از سردار های امپراطور در كمال چابكی و رشادت انهارا بسزای خود رسانیدند و در یك جنك تنها هشتاد هزار نفر از نا راضی ها كه در فرمان دو برادر بودند كشته شدند ودر جنك دیكری برادرسومین با یكصد هزار هر لشكری كه با او مانده بودند مغلوب شد

و در سلطنت (هیانك تی) از ۱۹۰ تا ۲۲۰ كه آخرین امپراطور سلسلهٔ اول (هان) بود جنكهای داخله قطع نشد و ممالك چین اولا بسه قسمت منقسم شد و بعد بچهارقسمت و هر قسمتی پادشاهی داشت علیحده و قسمت شرقی بر ضد (تونك چو) سردار قشون امپراطوری كه خودش داعیهٔ امپراطوری داشت و از خود نمائی و تكبر مردم را بستوه آورده بود اتفاق كردند و باو جنكیدند و این جنكها به (تسا ئو تسائو) موقع داد كه هنر و قابلیت نظامی و غیر نظامی خودرا بكار برد واین سردار زوال كلی سلطنت سلسلهٔ (هان) را سی سال عقب انداخت و دراین مدت سلسلهٔ دیكری از (هان) در خانواده خود ترتیب كرد و از جنكهائیكه با تاتار ها دشمن دائمی چینیها كرد و درجنكهای داخلهٔ مملكت شهرت و اعتبار غریبی یافت و این سردار مهارت كاملی درشناختن مردم و استعداد انها و سپردن كارها را از روی استحقاق داشت و این مهارت اسباب عمدهٔ برای فتوحاتش درجنكها و حصول مقصود در اقداماتش شده بود چون استعداد وقابلیتی در كسی میافت انرا بكار میانداخت وكار میفرمود در هركس و در هر طبقه از مردم كه بوده باشد و در قشون كشی ها و جنكها چنان باحزم و احتیاط حركت میكرد كه ممكن نبود كسی بتواند لشكر او را بغفلت بكیرد و در مقابل دشمن اكر چه در جنكهای بسیار بزرك و سخت بود خودرا با كمال ملایمت و آرامی وا نمود میكرد و نمیكذارد كمتر اضطرابی در صورت او نمودار شود در مقامیكه برای خدمتی یا كار مستحسنی بنا بود جز او انعام بدهد منتهای سخاوت و جوانمردی را داشت ونسبت به مردمان بی هنر و قابلیت ابداً اعتنائی نمیكرد و چیزی نمیداد كسی‌را بدون تقصیر ثابت سیاست نمیكرد و در مقام سیاست هم‌ابداً

وساطت یا سفارش قبول نمیکرد و حکم سیاست‌را هم هر گز نسخ نمیکرد و این صفت حسنه طوری اورا بالا برد و بمقامی رسانیده بود که تقریباً فرمانگذار و صاحب تمام ممالك چین شده بود

سلسله ششم سلطنت چین سلاطین (وئی) هستند

از ۲۲۰ تا ۲۶۵ عیسوی ٤٤ سال مدت سلطنت آنها بود و پنج امپراطور داشتند پسر (تسائو تسائو) که موسوم به (تسائو پی) بود قدرت سلطنت را که (هیان تی) مجبور شد باو تعارف کند تصاحب کرد و بسلسله جدید خود اسم (وئی) داد و باین وضع تمام و منقرض شد سلسله سلطنت (هان) که بیشتر از چهار قرن مالك تخت و تاج بودند و مملکت چین‌را از جهت بر قراری کتب و نشر علوم مشهور آفاق کردند و وسعت مملکت و متصرفات چین‌را تقریباً تا دریای خضر بردند

منقسم شدن ممالك چین بسه سلطنت

تاریخ منقسم شدن ممالك چین از ۲۲۰ عیسوی شروع میشود زیرا ممالك چین از انوقت منقسم بسه سلطنت شد : سلطنت (وئی) سلطنت (هان شو) و سلطنت (او) سلطنت اولی درشمال چین واقع‌شده بود ودومین در ایالتی که حالیه (سی‌چوان) مینامند که‌در ۲۲۲ عیسوی‌شروع‌شد ودر۲۶۲ تمام‌ومنقرض‌گشت‌وسلطنت سوم درسایر ایالات‌جنوبی چین واقع بود وتاسال ۲۸۰ عیسوی طول کشید وسلطنت (وئی)هارا حضرات (تسین)ها خراب کردند ودوسلطنت دیگررا هم‌مطیع خود نمودند

سلطنت (وئی) پای‌تخت خودرا در (لویانگ) قرار داده بود و ممالك آسیای وسطی که باسلاطین (هان) معاهد بودند ارتباط خودرا بسلاطین وئی هم از دست ندادند و سلاطین (هان‌شو) دارالخلافه خود را در (چینگ تو) قرار دادند که پای تخت حالیه ایالت (سیچوان) است و سلاطین (او) مقر سلطنت خودرا در (کیانگ خانك) مقرر داشتند که بعد از این انجارا (نانکینگ) خواهیم گفت و پارچه نازکی به همین اسم در انجا بافته میشود

پادشاه سلطنت (وئی) بعد از انکه باسلاطین (هان‌شو) و (او) در سرامپراطوری

جنك کرد بدست سردار مخصوص خودش که او را فتوحات مغرور کرده بود از تخت سر نکون شد پسر (هوتی) چون دید قدرت و سلطنت پدرش درخطر است بنزد پدر آمد و گفت دیکر جای تأمل و تردید نیست ای پدر من یا باید غالب شویم یا مثل اجدادمان بمیریم پدر اعتنائی بحرف او نکرد پسر هم در کمال افسردکی مایوس از همه جا بتالار اجداد رفت و بعد از انکه زن خود را کشت خود را از روی یأس بقتل رسانید

در سال ۲۶۳ عیسوی در سال چهل و یکم سلطنت (هوتی) یا (هوجو) چراغ سلسلهٔ (هان) بالمره خاموش شد قشون امپراطوری جوقه جوقه ومتفرق شدندوعمارت امپراطوری‌را تسلیم غارتیان نمودند

سلسله هفتم سلطنت چین (تسین) بودند

از ۲۶۵ تا ٤۱۹ عیسوی مدت سلطنت انها ۱۵۵ سال بود و پانزده امپراطور داشتند سرداری که توجه ضعیف باقی مانده سلسله (هان) را سر نکون کرد پسرش بانی این سلسله جدید است و او مثل سایر سلسله‌های چین لقب (ووتی) کرفت یعنی امپراطور غازی و مظفر امپراطور تازه ادم درست و صدیق و بزرکواری بود و صفات نیکوی او بسی دلها را فریفته نمود در بحانه خود را در شهر (لویانك) که در (هونان) واقع است قرار داد و در سلطنت او هیجده نفر از سلاطین کوچك در سر قدرت و مقام امپراطوری جنکیدند ولیکن سلاطین ایالات جنوبی اغلب مغلوب میشدند زیرا سلاطین ایالات شمالی قویتر و بخستکیهای جنك بیشتر عادی بودند و علاوه بر این تاتار ها که با انها معاهده داشتند کمك میکردند انها را در سال ۲۶۷ مسیحی بربریهای مشرقی یا ژاپونیها اجناس مختلف برسم مالیات برای امپراطور بانی سلسله (تسین) آوردند

تاریخ چین در سالی که مطابق است با ۲۶۸ مسیحی حادثه عجیبی وخارق عادتی نقل میکنند و آن این است که در فصل پائیز در ماه هفتم سال جمیعی از ستارکان بطور ردیف بسمت مغرب رفتند و مثل باران بر زمین باریدند

بعد از انکه این امپراطور ایالات‌شمالی را مطیع نمود با دویست هزار نفر سرباز مملکت سلطان (او) را خراب کرد و از رود کیانك عبور نمود وشهر (نانکینك) را تصرف‌کرد پادشاه این مملکت که تنها نمونهٔ بود که از آن سه سلطنت باقی مانده بود برای اینکه عقاب و سیاسات تازه در مملکت آورده بود و پنجهزار زن بازیکر درعمارتش نکاهداشته بودمردم

مملکت از او بیزار شده بودند مجبوراً خودش از شهر خارج شد و بنزد امپراطور مظفر آمده خود را تسلیم نمود امپراطور هم باو حکومت مختصری وا گذار کرد که بقیه عمرش را به بیچارگی در انجا گذرانید

باین ترتیب امپراطور (ووتی) در سال هیجدهم سلطنتش مملکتی فتح نمود که دارای پانصد و بیست و سه هزار شهر و قصبه بود و دویست و سی هزار قشون ساخلو داشت و بتنهائی صاحب و فرمانگذار تمام ممالک چین شد بهمانطوریکه در تسلط و تصرف امپراطوران ماضی بود و انوقت این امپراطور به بخت و اقبال خود مطمئن شد و بملاحظه فتوحات بزرگ خود چنین گمان کرد که دیگر دشمنی نخواهد داشت که با او جنگ کند قشون خود را مرخص کرد و خودش هم برای اینکه رقبا از میان رفته بودند در عمارت خود مشغول عیش و طرب شد و بارمه و گله زنهای خود در باغهای امپراطوری بر عراده که باو گوسفند بسته بودند سواره گردش میکرد و این شاهزاده که او را بخت و اقبال منتهی درجه لیاقت بالا برده بود نتوانست الطاف خداوندی را در حق خود نگاهداری کند ولیکن در سلطنت او مملکت چین بسی آبادان بود و ارتباط میانه چین و ممالک مغربی آسیا که در زمان انقسام ممالک چین مقطوع شده بود دو باره بر قرار شد و این امپراطور بود که در سال ۲۸٤ عیسوی (تئو دور) برادر (هراکلیوس) را بسفارت پذیرفت که در تاریخ چین مسطور است و این امپراطور در سن پنجاه و پنجسالگی مرد و مملکت را در سال ۲۹۱ عیسوی به پسر ارشدش وا گذار نمود که جوان احمق و ابلهی بود و لقب (هوئی‌تی) گرفت عدم قابلیت او میدانرا برای تزویر و جاه طلبی زنها خالی گذارد یکی از انها که لقب ملکه دوم داشت طوری عقل امپراطور را تسخیر کرد که توانست ملکهٔ اول را اخراج کند و پسر یگانه‌ای او را بزهر هلاک نماید و بعد از آن تمام بزرگان و کسانیکه باین شاهزاده خانم مربوط بودند تلف کرد این وحشیگریهای بی اندازه جنگهای داخله در مملکت احداث نمود و ملکهٔ دوم هم به خودش کشته شد و تمام اشخاصیکه هوا خواه او بودند از دم شمشیر گذشتند و خود امپراطور هم فرار کرد

سلاطین کوچك جاه طلب و همهٔ اشخاصیکه طالب سلسله منقرضه پیش بودند و اشخاصیکه سلسله جدید راضی نبودند بر اغتشاش مملکت افزودند و چنان هرج و مرج شد که

خانواده (تسین) در این میانه پیدا نبود و امپراطور (هوئی تی) را هم در سن چهل و هشت سالگی و در ۲٦۰ مسیحی بزهر هلاک کردند

﴿ سلطنت (هان) یا (چائو) ﴾

تاتار های (هیونک‌نو) دشمن‌های دائمی چینی‌ها ضعف خانواده (تسین) واغتشاش داخلهٔ چین را غنیمت شمردند و برای بزرك کردن متصرفات خود موقع بدست آوردند یکی از رؤسای آنها که در خدمت خانوادهٔ (تسین) بود و در زمان آنها حکومت کوچکی در شمال (شانسی) بدست آورده بود خیال کرد قدرت خودرا بکار برد و خود را از تبعیت آزاد کند و علاوه بر این بهانه کرده بود که میخواهد دو باره خانوادهٔ هان را بر تخت استوار کند و خودش را هم از اعقاب مراوحتی آنها قلمداد میکرد در بخانه خود را در (شانسی) قرار داد و امیدوار بود که به (لویانك) که یکی از پای تختهای مملکت است خواهد رفت و جنگهائیکه با (تسین) ها میکرد تقریباً در همه جا فتح می نمود ودر سال ۳۱۱ عیسوی مقر امپراطوری یعنی شهر (لویانك) تاراج و مبدل بخاکستر شد خود امپراطور در دست فاتح افتاد و او را بعقابت خود وادار نمود و بعد از انکه پسر او را کشت لباس غلامی وبندگی بخود امپراطور پوشانید و او را بخدمت سفرهٔ خود کماشت وپس از آن او را بقتل رسانید و در سال بعد مقر سلطنت دیگری که امروز (سنیگا هو) مینامند بدست (هان) تازه افتاد و چین نقل مینمایند که در سال ۳۰۹ عیسوی درچین‌چنان خوشکسالی سختی شده است که بزرکترین رودها کلیةً خشك شده بود

پنج امپراطور در مدت سی و دو سال متعاقب هم آمدند و مقر سلطنت خود را بعضی تغییرات دادند و (هان) های تازه هم در این بینها پای تخت خود را به (چانک نگان) بردند و سلسله خود را به (چائو) موسوم نمودند و این سلسله که مورخین چین در سلسله های امپراطوری مسلك نمیسازند در ۳۵۲ عیسوی تمام و منقرض شد وریکه احدی از انها باقی نماند

جلال و شکوه مملکت چین در شمال

یکی از سلاطین مملکت چین که در شمال سلطنت داشت جلال و شکوه خودرا بطوری زیاد کرد که از امپراطوران معروف باین کار گردانید مثلا عمارت قشنگی ساخت که در انجا بیشتر از ده هزار هر زن و مرد منزل داشتند و در میان انها عدد زیادی از خوشگل ترین دختران جوان که لباس فاخر و قیمتی پوشیده بودند و از فالگیر ها و منجمین واز کار داران چابك دست در انجا منزل داشتند و قشونی که در انجا بیشتر قابل تماشا و مطمح نظر بود یك فوج از خانمهای قد بلند کمر باریك بود که تمام بازینتهای سبك وزن و لباسهای نازك و قشنگ بر اسبهای فرز و چابك سوار بودند و آن فوج قراول مخصوص پادشاه بود و وقتیکه پادشاه خارج میشد این زنها باالات مختلف موزیك میزدند و همچنین درمیهمانیها در سر سفرهٔ پادشاه که بسیار مزین و منقح بود پادشاه و میهمانهای او را از ساز خود محظ میاوردند وتمام این مخارج از کیسه و برضرر ملت بود ملتیکه از کار های بو الهوسانهٔ پادشاه عاجز شده بودند و از تعدیات پادشاه و نوکر های او بستوه آمده بودند و کار بجائی رسید که این هرزه خرجیهای پادشاه و خرج قشون زیادی که زیر اسلحه داشت مردم را بطوری فقیر و محتاج کرد که سائل بکف شدند و بسیاری از مردمان از گرسنگی میمردند و بعضی ها که یقین بمردن داشتند خود را زود تر خلاص مینمودند وخودرا میکشتند

انقراض سلسله (اسین)

این سلسله هم مثل سایرین از ضعف و مهملی و عدم لیاقت منقرض شدند و علاوه بر کار های معمولی هنری ننمودند و کار مهمی به نکردند ومورخین دررسم کردن احوال این سلسله از حماقت و هرزگیهای انها دچار انفعال و شرمساری میشوند و برای ملتی که در سلطنت اینها واقع بوده اند رقت مینمایند البته مسلم است در صورتیکه سلاطین سلسله فضل و کمالی ندارند که بواسطه در میان مردم خوش نام شوند اقلا باید تمام سعی خود واصرف تحصیل سعادت ملت کنند و الا درتکلیف سلطنت خود کوتاهی وغفلت نموده خواهند بود

در سلطنت (نکان تی) از ٤٠٥ تا ٤١٨ بود که (لیویو) بانی سلسلهٔ (سونك) شروع بترقی کرد و آن مردی بود که از پست ترین طبقات ملت بیرون آمده بود دروقت تولد او مادرش از دنیا رفت و زن دیگری از راه ترحم باو شیر داد و او را مثل اولاد مخصوص خودش بزرك کرد و این طفل دارای ذهن و هوش عالی بود و از پیش خود و بدون استاد با جد وجهد وافی در تحصیل کمالات کوشید ،ولیکن چون مدد معاشی نداشت مجبوراً مشغول کسب کوچك سندل فروشی شد و بعد از چندی ازاین کار دلتنك شده شغل سربازی اختیار کرد و رفته رفته بسرتیپی رسید و سردار قشون معتبری شد و خدماتیکه به مملکت کرد مخصوصاً در مقابل دزدانی که اطراف مملکترا خراب میکردند و بسیاری از مردم را باسیری میبردند اسباب نمایش و شهرت او شد (لیویو) مدتهای مدید در سر قشون بعنوان و لقب سردار بزرك ماند و بهمین اسم بود که بتدریج تمام اشخاصیکه میخواستند مملکت را از چنك (تسین) ها در آورند و تصاحب کنند خراب کرد و بواسطه این خدمات که بدولت کرد اورا ملقب بشاهزادهٔکی نمودند و اورا شاهزادهٔ (سونك) خواندند و باز مثل سابق مشغول خدمت بود و برضد یاغیان دولت و شورشیان اقدامی نمود اما این دفعه بواسطه ضعف امپراطور وسوء تدبیر بعضی سردارها شکست خورد انوقت (لیویو) بخیال افتاد که خودرا ازقید این شاهزاده بیقابلیت خلاص نماید و برادر اورا بجایش بگذارد صدر اعظم هم خواجها را فریب داد و انها امپراطوررا با کمر بند مخصوص خودش خفه کردند و (کونك تی) برادر اورا برتخت سلطنت نشانیدند و او هم از ترس اینکه مبادا حال و روزش مثل برادر شود استعفا ازسلطنت کرد و مملکت را تسلیم (لیویو) نمود و خودش باقی مهمل و بی معنی بیکی از ایالات دور رفت

﴿ سلسله هشتم ازسلطنت چین سلاطین (سونك) بودند ﴾

از ٤٢٠ تا ٤٧٩ عیسوی پنجاه و نه سال سلطنت کردند و نه امپراطور داشتند (لیویو)بعداز انکه قدرت سلطنت و امپراطوری چین‌را تصاحب‌نمود مثل سایر اشخاصیکه مملکت را بضرب شمشیر فتح میکنند لقب ﴿ و و تی ﴾ یعنی امپراطور غازی گرفت و علاوه کرد بر او (کائوتسو) یعنی جدا علی از سلسلهٔ (سونك)

در سال بعد امپراطور تازه ظرف شرابی را زهر آلود کرد و یکی از صاحبمنصبان خود حکم کرد که برای (کونگ تی) امپراطور معزول ببرد ولیکن این صاحب منصب کمایحباتر از آقای خود بود امتناع کرد و شراب زهر آلوده را خود نوشید و فوراً مرد بعد (لیو یو) چون خواست خود (کنگ تی) را مجبور کنند تا زهر را بنوشد شاهزاده جواب داد که متدین به دین مزدك است و در آن دین جایز نیست شخص خود را بکشد لهذا (لیو یو) به سرباز ها حکم کرد اورا بقتل رسانیدند

اغتشاشات داخله

بتخت رسیدن سلسلهٔ تازه رفع اغتشاشات داخله که چین را منقلب کرده بودند نمود و ممالك چین بدو قسمت منقسم شد یکی جنوبی و دیگری شمالی و در ممالك جنوبی در زمان کمی پنج خانواده متعاقب یکدیگر سلطنت کردند و چهار خانواده که دو خانواده آن از تاتار ها بودند در مملکت شمالی بسلطنت نشستند و این زمان‌را زمان سلسله جنوبی و شمالی مینامند و خانوادهٔ (سوئك) غیر از اینکه بسلطنت رسیدند کار دیگری نکردند و نتوانستند بشایستگی بتکلیف خود عمل نمایند و ممالك چین را متحد و قدرت سلطنت‌را در یك نقطه جمع نمایند و میبایست قرنها بگذرد که این چهار سلطنت قوت بگیرند و یکی بتواند قدرت و توانائی چین‌را باز دریك سلطنت جمع کند

حالات (لیو یو) که موسوم (کائوتسو ووتی) شد

جمیع صفاتیکه شخص‌را لیاقت و شایستگی میدهد برای حکمرانی و فرماندهی سایرین در شخص (کائو تسو ووتی) بانی خانوادهٔ (سوئك) جمع بود در سر قشون طوری حرکت میکرد که تکالیف سربازی را بنوع کامل بعمل میاورد ودر همان حال اوتکلیفات سرداری بزرك هم بهیچوجه کوتاهی نداشت و در کار های دربخانه پلیتیك‌دان محترمی بود و منتهای بصیرت را در اجرای کارهای مهم و تحصیل نتایج بر وفق مقصود داشت‌شخصاً بسیار باحیا و ظرفیت او مانند شخص کاملی بود بدون خود نمائی و تکبر با این شرافت ذاتی و بزرگواری که شایستهٔ سلطنت است تخت و تاج مملکت را تصرف کرد و در همان زمان از سخاوت و ملایمت و مهربانی و خیر خواهی و توجه در سعادت ملت و رعیت

بهیچوجه کوتاهی نمیکرد و همیشه سعی او این بود که اسم عالی و بزرك پدر ملت بر او شایسته و سزاوار باشد و اکر اجل او را مهلت داده بود ومدت سلطنتش دوامی کرده بود آن دو کناه وتقصیری هم که دراول امر برای تصاحب تاج و تخت مرتکب شده بود از نظر ها محو میکرد و از میان میبرد ولیکن سلطنت او بدو سال نکشید و در شهر (کیان حانك) که پای تخت او بود وفات کرد و پسر و جانشینش که ملقب به (شائوتی) شد بیشتر از یك سال سلطنت کرد و بقدری بی قابلیت وابله بود که صدر اعظمش قدرت سلطنت را که لیاقت او را نداشت از دستش کرفت و چیزی نکذشت که او را بقتل رسانید و یکی دیکر از پسر های (ووتی) را امپراطور نمود واو سی سال سلطنت کرد و ملقب بلقب (ون تی) بود یعنی امپراطور عالم و عاقل و علم دوست و خود را امپراطور با عظمتی نشان داد و نیکی ذاتی او و خیر خواهیش درستی و عدلش اورا محبوب رعایا کردانید اما صفات مستحسنه او مانع اغتشاشاتی که در سلطنت او در مملکت بروز کرد نشد علما او را از محبت وافری که بخلفای بودائی داشت وخود را بر ملا حامی آنها اقرار میداد ملامت کردند ولیکن این خلفای بودائی که با هند و سایر ممالك اسیا مربوط بودند اسباب شهرت او در افق شدند

سفیر فرستادن هندیها بچین

در سال ۴۲۸ مسیحی از ممالك مختلفه هندوستان سفرا بنزد (ون تی) فرستادند من جمله پادشاه (کاپیلا) که یکی از سلطنتهای هند بود سفیری بنزد او فرستاد و نامهٔ نوشت و خواهش تبعیت و اطاعت کرد و الماس زیاد و انکشتر های قیمتی وبازو بند ها وبعضی اسبابهای زینت دیکر که از طلا ساخته بودند و بنوع ممتازی زرکری کرده بودند با دو طوطی که یکی قرمز و دیکری سفید بود برسم تعارف برای امپراطور فرستاده بود و در سال ۴۴۱ عیسوی پادشاه (سومالی) که سلطنت دیکری از هندوستان بود سفیری فرستاد و از محصولات ولایت خود برسم تحفه برای امپراطور (ون تی) روانه نمود

امپراطور (ون تی) بعضی قوانین تازه که حاوی فواید و منافع ملت بود وضع نمود من جمله این بود که قضات بیشتر از شش سال در شغل قضاوت باقی نباشند بعد از آن با امپراطور شمالی چین که همه روزه قوت و قدرتش در تزاید و تا انوقت شانزده سلطان جز

در اطاعت او بودند اعلان جنك نمود و در دفعه اول شکست خورد ولیکن بعد بواسطه تجربهٔ که حاصل نمود و بواسطهٔ رشادت و شجاعت صدر اعظم خود بکرات فتح کرده لشکر امپراطور شمالی را شکست داد و این فتوحات بزرك پی در پی موجب هلاکت سردار زبردست و قاتلش شد زیرا امپراطور (ون تی) ترسید مبادا این فتوحات بزرك و این قدرت و تسلطیکه سردار پیدا کرده بود اسباب غرور او شود و او را خیال باطلی بیندازد حکم کرد او را بقتل رسانیدند ولیکن از انوقت کار وارونه شد و فتوحات مبدل بشکست شد و لشکر (ون تی) از قشون (وئی) شکست خورد و از طرفین بقدری کشته شدند که سیل خون صحرا را فرا گرفت و طیور هوا وحشت نموده فرار کردند و بجاهای دور رفتند

امپراطور جنوبی که مسمی به (تائی ووتی) بود پلیتیکی مخالف رویه (ون تی) پیش نهاد کرد باین طریق که تمام خلفای بودائی را که در ممالك او بودند بهلاکت رسانید و معابد و بتهای انها را سوزانید و مبدل بخاکستر نمود

در سال ۴۵۳ عیسوی پسر ارشد امپراطور (ون تی) پدر خود را کشت و خودش هم همان آن بدست برادر خودش کشته شد و برادرش بسلطنت نشست و ملقب گشت به (ووتی) یعنی امپراطور جنگی این شاهزاده در علوم چین عالم بود و در سواری اسب و تیر اندازی مهارتی به کمال داشت و بسیار شیفته و فریفته لذت شکار بود و قانون پلیتیکی نسبت باو میدهند که موافق آن قانون تخت امپراطوری برای پسر ارشد خانواده ثابت و بر قرار می ماند و از جمله کار هائی که کرد این بود که شاهزاده های بزرك خانوادهٔ (سونك) هر يك دارای ممالك وسیعی بودند که مثل تیول انها بود و در تیولات خود بطوری ازاد بودند که هر نوع میخواستند میتوانستند با انها حرکت کنند مثلا هر وقت میل داشتند انها را بزیر اسلحه میبردند و هر قدر میخواستند و اراده مینمودند از انها مالیات میگرفتند و این ترتیب رشت موجب انقراض سلسله ها و تمامی خانواده ها شده بود لهذا امپراطور (ون تی) این وضع و ترتیب را بر هم زد و تیولات را موقوف نمود و طوری قرار داد که تمام مملکت تیول یا غیر تیول در اطاعت شخص امپراطور تنها باشد و غیر از خود امپراطور کسی این تسلطها را بر رعیت نداشته باشد

مراوده و ارتباطیکه چینی ها با هندوستان و سایر ممالك مغربی آسیا داشتند در سلطنت

(ون‌تی) هم همانطور بر قرار بود و (وئی) و سایر طوائف که مشغول اذیت و خرابی چین بودند دست از تاخت و تاز کشیدند و ترك اذیت نمودند ولیکن مرگی قبل از موقع این امپراطور را در سن سی‌وپنجسالگی ربود و مملکت بدست چهارنفر جانور افتاد که حقیقة اگر مورخین آنها را جزء آدمیزاد قلمداد میکردند مردم آنها را جانور و حیوانی سبع میدانستند

یکی از آنها (مینك تی) بود یعنی امپراطور مشهور و این شخص چنان طبیعتش وحشی بود که در جشن سلطنت خود سیزده نفر از خانواده امپراطوری و برادرزاده هایش را سر برید و چون اولادی نداشت مرد های اجنبی را پیش زنهای خود میفرستاد باین خیال که اگر اولاد ذکوری پیدا کنند آن زن را تلف نماید و آن طفل را بکردن ملکه که عقیم بود و اولادش نمیشد به بندد و ((سائوسیائو چینك) را بمقام شخص اول مملکت و صدارت عظمی بالا برد که بعد از آنکه دو نفر از امپراطور های آخری خانواده (سونك) را بقتل میرساند و دست خود را بخون آنها رنگین میکند سلطنت چین را تصاحب میکند و بانی سلسلهٔ جدیدی میشود و از کردار زشت و رفتار ظلم آمیز (چویوی) اول پسر جعلی (مینك تی) که از ۴۷۳ تا ۴۷۶ سلطنت کرد چنین بنظر میامد که مستحق هلاکت و انقراض سلسلهٔ خود بودند صدر اعظم حکم کرد بخواجها که خود را از دست او خلاص نمایند و آنها هم یك شی که موافق عادت خود مست بمنزل مراجعت کرد سر او را بریدند و چون صدر اعظم هنوز موقع را مساعد مقصود خود نمی دید یکی دیگر از پسر های جعلی (مینك تی) را به تخت سلطنت نشانید و بعد از آنکه موانع را از میان بر داشت و موقع را موافق مقصود خود دید او را هم بزودی از تخت سرنگون نمود

—*§﴿ سلسلهٔ نهم از سلاطین چین سلاطین (تسی) بودند ﴾§*—

از ۴۷۹ تا ۵۰۲ بیست و سه سال سلطنت کردند و پنج امپراطور داشتند سلسلهٔ (تسی) که رسیدن آنها به تخت سلطنت نتیجهٔ دو قتل نفس بود اگر چه پنج امپراطور داشتند اما از یکطبقه نگذشت یعنی تخت خود را در شهر (نان کینك) قرار دادند و بانی این سلسله که (کائوتی) یعنی امپراطور ترتیب شده بود بیش از چهار سال سلطنت

نکرد شهرت این امپراطور در علم و انشا بیشتر از شهرتش در جنك و نظام بود وهمیشه میگفت که اکر من ده سال سلطنت کنم کاری خواهم کرد که طلا مثل خاك بشود و روزی که قبای مرصع بجواهر پوشیده بود فوراً از بدنش درآورد و داد جواهرات را خورد کردند و میگفت این جواهرات موجب حرص و طمع بی‌اندازه در شخص میشود در سال ٤٨٤ وفات کرد و پسرش (وو تی) در ابتدای سلطنتش حکمی طبع کرد و انتشار داد که موافق آن حکم حکام ولایات زیاده از سه سال نباید در حکومت خود باقی باشند و قانون قدیمی که منسوخ شده بود دوباره بر قرار کرد و آن حکم این بود که دو خانواده که هم اسمند نمیتوانند باهمدیکر وصلت ومزاوجت کنند واین امپراطور اخلاص غریبی بدین بودا داشت و بسیاری از خلمای انها را نگاهداری میکرد و میل مفرطی هم بشکار داشت و روزی از مزرعهٔ که در انجا کندم زرع کرده بودند میگذشت از صفا و قشنگی انجا تعریف کرد یکی از دوستان او که (فان یون) نام داشت گفت که اعلیحضرت شما درست میفرمایند این مزرعه بسیار باصفااست اما شما نمیدانید این زمین را باچه زحمتی عمل آورده اند اکر تصور میکردید که این مزرعه را با عرق جبین رعیت آبیاری کرده اند و این حاصل زحمت سه فصل است یقین دارم بعوض اینکه این شکار بشما حظ بدهد اسباب زحمت شما میشد این کلمات در امپراطور مؤثر شد و از انوقت امپراطور دیکر کمتر به شکار میرفت و در سال ٤٩٣ عیسوی وفات کرد

بعضی از مورخین فرنکی ظهور فیلسوفیرا در سلطنت این امپراطور مینویسند که موسوم به (فانچین) بود وبمردم می‌آموخت که واقعات این عالم تمام بر حسب اتفاق است و روح انسانی با جسد اوفانی میشود و بعد از این زندکی هیچ باقی نمیماند و اکر این فقره راست باشد و اصلی داشته باشد این شخص دشمن ورد صدین بودا که زیاده از چهار صد سال بود که به چین داخل شده بود وعقیده انها برتناسخ است بود وهمچنین درفنای روح باجسد مخالف باقوانین وطریقهٔ قدیم کنفیسیوس بوده‌است

﴿ مینك تی ﴾ یعنی امپراطور بصیر و معروف برادر ثانی این سلسله که عموی امپراطور بود در سال ٤٩٤ مسیحی بجای او نشست و (کائو تی) برادرش در وقت مردن دو بچه صغیر خودرا باوسپرده بود که در حق انها ولایت کند و (مینك تی)

در روی تخت سلطنت انها را بمردم نشان داد ولیکن پس از آن برای اینکه خودش مالك تخت و تاج شود در مدت چهار ماه انهارا بتدریج ناپدید کرد

امپراطور شمالی چین قدری صلح طلب و مشغول تحصیل علم بود که همیشه چه در حال گردش چه در وقت نشستن در منزل کتابی در دست داشت و مشغول مذاکره بود و و مورخین مینویسند که علت صلح و آرامی ممالك جنوبی چین هم که (مینگ تی) غصب کرده بود همین شخص شده بود خلاصه (مینگ تی) بیشتر از پنجسال سلطنت نکرد و در سال ٤۹۸ عیسوی مرد و قدرت سلطنت را بسومین پسرش وا گذار نمود که اورا شاهزاده اغتشاش مشرقی میخواندند و ظلم و هرزگی او از حد گذشت و بهیچوجه نمیتوانست اشخاصیکه اورا نصیحت میکردند تحمل کند و تمام اعتمادش بحضرات خواجها بود و صدر اعظمش که برادر او را امپراطور بواسطهٔ اینکه خدمات بزرك به مملکت کرده بود و شأن و اعتباری وافی در یافته برهم هلاك کرده بود این صدر اعظم با سلطان (لیانگ) همدست شد و شهر پای تخت را محاصره کردند و امپراطور را از شهر بیرون برد و یا بجهت انتقام برادر یا بامید تصاحب قدرت سلطنت صدر اعظم بدست خودش اورا کشت وعمارت امپراطوری‌را آتش زد و بعد عمارتی دیگر ازاو بهتر وباشکوه‌تر ساخت و پس از این کار ها گویا برای مقدمه و ترتیب اجرای مقصود خود برادر امپراطور مقتول را به تخت سلطنت نشانید و او را هم در آخر سال کشت و سلطنت را تصاحب نمود

﴿ سلسله دهم ازسلاطین چین سلاطین (لیانگ) بودند ﴾

از ۵۰۲ تا ۵۵۷ پنجاه و پنجسال سلطنت کردند وچهار امپراطورداشتند شورش‌واغتشاش در این مملکت وسیع که فرنگیها بحسب عادت انجا را تماشاخانه انقلابات دائمی مینامندمدامی بود و هرگز قطع نمیشد و البته در جائیکه مثل سایر جا ها حاکم مردم زور باشدوبزور قسمت و تکلیف ملت معین شود اغتشاش وانقلاب تمام نخواهد شد ولیکن چون‌مافرنگیها دور بودیم و تربیت شده دیروزی هستیم خبر این انقلابات بما نمیرسید خلاصه بانی سلسله (لیانك) که موسوم شد به (کائو تسو ووتی) یعنی امپراطور غازی و جد بزرك سلسله سلطنت توانائی و قدرت سلطنت خود را در روی خرابیهای‌سلسله پیش که خودش

خراب کرده بود بنا کرد و خواست اخلاق و عقاید رعایا را هم تغییر بدهد دخول دین بودا و قوانین (تائوسی) در مملکت موجب اغتشاشات زیاد شده بود لهذا امپراطور تازه خواست تقویت و حمایتی از قوانین و طریقه فیلسوف قدیم (خونك تسو) که بنظر اعیان دربخانه چین برای مملکت مفیدتر و بهتر است نماید حکم کرد بیادگار آن حکیم تالاری بنا کردند و در انجا تشریفات و احترامات او را بجا میاوردند در تمام شهرها ومخصوصاً در شهر پای تخت مدرسه های ملی بنا کرد که در انجا علما و دانشمندان مملکت را جمع مینمود و همه روزه مردم را از تواریخ و قوانین قدیم و کتبیکه بنظر ملت مقدس بود درس میدادند و تعلیم میکردند و قوانین و ترتیبات دیگری هم این امپراطور در چین دایر نمود که بواسطه آنها مملکت بزودی آباد شد و در سلطنت این امپراطور ارتباط میانهٔ چینی ها و مملکت جنوبی آسیا در کمال استحکام بود و کشتی های چینی متصل بجزیره (سیلان) و بندر های هندوستان میرفت و در انجا تجارتهای عمده مینمودند و سفرای هندوستان و ایران و ولایات دیگر آسیا که نزد (ووتی) آمدند بر شکوه و جلال او بی نهایت افزود من جمله در سال ۵۰۲ عیسوی یکی از سلاطین هندوستان موسوم به (کپوتو) یکی از صاحب‌منصبان خودرا نزداین‌امپراطور فرستادونامهٔ نوشت وخواهش تبعیت کردوظرفهای بلورین وعطریات از همه قسم واز طلسمات قیمتی وبعضی‌اشیأ دیگر ازاین‌نوع برای اوتعارف روانه نمودا این امپراطور که قوانین چین وطریقه فیلسوف (خونك‌تسو)را در چین تازه‌نمود خودش در اواخر عمر معتقد و متقلد دین تازهٔ بودا شد که اخلاص و ارادتیکه باین دین اظهار نمود از محبت مردم که بان دین اعتنائی نداشتند نسبت باو کاسته شد اما بهیچوجه ممکن نشد او را از میل فوق العاده که بدین هندیها پیدا کرده بود منصرف نمایند ومثل (شارلکن) درفرنکستان بعد از انکه قدرتی بی نهایت در سلطنت پیدا کرده بود حلیفه بودائی شد و بعد از بیست و شش سال که در کمال قدرت امپراطور بود حبال و اهی او را گرفت و رفت در معبدی از بودائیها سکنی کرد سر را تراشید ودر لباس حشنی باعلف و قلیلی از برنج زندگی میکرد بزرگان و اعیان مملکت که از این وضع امپراطور ننگ‌داشتند رفتند او را در آن انزوا پیدا کردند و با کمال اصرار و بر خلاف میل خودش او ر بعمارت سلطنت آوردند و مبلغ گرافی بخانهای بودائی دادند که این طعمهٔ چرب و نرم خود را رها کنند ولیکن امپراطور از پیروی رسوم و قوانین دین بودا دست بر نداشت ودوبار

در دست آن حلما افتاد که انوقت اقتداری بینهایت پیدا کرده بودند و سیزده هزار معبد در آن مملکت داشتند هنگامیکه ممالک جنوبی چین اینطور بدست حلماهای بودائی افتاده بود ممالک شمالی یا مملکت (وئی) در سلطنت زنی بود موسوم به (هو) که اسم مرید دین بودا و در دست حلمای بودائی بود و ان امپراطریس اراده کرد ترك سلطنت کفته برود در معبدی انزوا اختیار کند اما حلما که باین واسطه شاید قدرت یك مملکت از دستشان خارج میشد او را ممانعت کردند و با و اطمینان دادند که معبدی مخصوص او بنا کنند که هزار نفر از انها در انجا مشغول عبادت باشند و نه برج عظیم در این معبد بسازند که هر یك از آنها اقلا نهصد پا ارتفاع داشته باشد و امپراطریس بعد از انکه این بنای عالی را ساخت او را منزل صلح ابدی نامید

باطل نمودن قانون قتل

گویا (کائوتسو ووئی) اول امپراطوری بود که حکم قتل را در ممالك وسیعه چین متروك داشت اگر چه قوانین دین بودا که حتی کشتن حیوانات را هم تجویز نمیکنند او را براین کار وا دار نمود ولی تفاوت نمیکند قوانین دینی مقتضی آن شده باشد یا لوازمات انسانیت او را بر این عمل وادار کرده باشد باید نتایج ان را ملاحظه نمود و هر چه برای عالم تمدن و مردمی نافع و مفید باشد مستحسن شمرد امامورخین مدعی هستند که این متروك داشتن قتل مضر حالت صلح و امنیت شده زیرا از ان بعد آدم کشی وراه زنی ودزدی در مملکت خیلی زیاد شد و این حرف انها بنظر چندان صحیح نمیاید

در سلطنت (وو تی) رسم وفا داری وحقوق که درچین بسیار واقع میشد ودرجاهای دیکر کمتر اتفاق میافتاد تجدید شد باینطور که یکی از بزرکان مملکت که در سلسلهٔ ماضی داخل وزرا بود و نخواست در این سلطنت خدمت کند خود را از کرسنکی کشت و چون این خبر را بامپراطور تازه دادند فریاد کرد و کفت آیا چنین نیست که این سلطنت از خداوند بمن رسیده است نه از بزرکان مملکت پس در این صورت این شخص چه حق داشت که خود را بکشد ؟ و همچنین در عهد این امپراطور در فقرهٔ محبت اولاد بپدر اتفاقی افتاد که جا دارد ما انرا زینت تواریخ قرار بدهیم جوان مردی بسن پانزده سال که پدرش بواسطهٔ کناهان متعدد محکوم بقتل شده بود در مقام اجرای حکم این جوان آمد و

خود را بجبای پدر تسلیم کرد که سرش را ببرند و امپراطور که از محبت این پسر متأثر شد پدر را بخشید و لقب افتخاری هم باین پسر داد اما پسر از قبول لقب امتناع نمود زیرا می گفت بواسطهٔ این لقب همیشه بیاد گناه پدر خواهد بود

پادشاه (هنان) که از سلاطین جزء و در تبعیت این امپراطور بود سر کشی کرد و بر امپراطور یاغی شد و شهر پای تخت را تصرف نمود و امپراطور را گرفت ولیکن امپراطور در حضور او با یك وقار و سکینهٔ بنظر آمد که خیلی مشکل بود تحمل نظر او را نماید و بطوری خجالت کشید که عرقی از جبینش جاری شد و میگفت من گر تصور نکرده بودم که قدرت و تسلطی که خداوند باسان میدهد مقاومت آن اینقدر مشکل باشد و این عجب و اضطراب که نزودی رفع شد مانع بود از اینکه امپراطور را در انوقت بقتل برساند ولی روز بروز از غذای او کم کرد و تدریج او را از گرسنگی کشت

دو نفر از پسر های بانی سلسله (لیانك) جانشین او شدند اولی (کیان ون) بود از ۵۵۰ تا ۵۵۱ و در سال دوم سلطنتش همان شخص یاغی که پدرش را کشت او را هم خفه کرد و خودش لقب امپراطور (هان) گرفت و دومی (یوان تی) بود از ۵۵۲ تا ۵۵٤ سه سال سلطنت کرد یکی از سردار ها که در انزمان سلطان ممالکت کوچکی بود بعد از انکه ان شخص یاغی سلطنت را شکست داد و کشت و جسد او را در معرض همه جور رسوائی آورد و گوشت بدن او را مردمیکه از او خشمگین بودند خوردند این سردار بخوبه خودش طغیان کرد و با امپراطور یاغی شد و (تالکینك) شهر پای تخت را محاصره نمود امپراطور اسلحهٔ خود را بر داشته تمام اطراف شهر را گردش کرد بعد از انکه از همه جا مایوس شد و دید راه نجاتی نیست شمشیر قیمتی خود را خورد کرد و کتابخانه خود را که یکصد و چهل هزار کتاب در آن بود آتش زد و فریاد میکرد ای وای علم تمام شد و پس از انکه شهر را گرفتند این امپراطور جوان بر اسب سفیدی سوار شد در حالتیکه لباس متوسطین مردم را در بر داشت رفت و خود را تسلیم سردار مظفر نمود که بدست خود او کشته شد و انوقت آن امپراطور چهل و هفت سال داشت وتواریخ چین مینویسند که در سال اول سلطنتش دو افتاب با همدیگر در آسمان ظاهر و نمودار شدند

طفلی از امپراطور آخری جانشین او شد اما بعد از دو سال که ادعای سلطنت میکرد قاتل پدرش که بانی سلسله آتیه سلطنت چین شد او را کشت و بعضی از شاهزادگان درآخر این

سلسله و در اول سلسلهٔ آتیه کم و بیش سلطنت کرده اند اما آنهارا در ردیف امپراطورها
و سلسلهٔ سلطات نگذارده اند

(سلسله یازدهم سلطات چین سلاطین (چن) بوده اند)

از ۵۵۷ تا ۵۸۹ سی و سه سال سلطنت کرده اند و پنج امپراطور داشته اند بانی سلسله
(چن) که اسم (ووتی) یعنی امپراطور غازی گرفت بیشتر از سه سال سلطنت نکرد
و برادرش با لقب (ون تی) جانشین او شد و این امپراطور عادی بود شبها را متصل
در عمارت سلطانی گردش میکرد و باین واسطه معمول شد که ساعات مختلفه شب را بزدن
طبل بزرگی اعلان کنند که هنوز هم این عادت در همه ممالك چین معمول است هنگام
سلطنت این امپراطور که هفت سال طول کشید از ۵۶۰ تا ۵۶۷ امپراطور شمالی رسم
ممدوح قدیمی را که مدتی بود متروك مانده بود تازه نمود و حکم کرد پیره مردانیکه بدولت
خدمت کرده اند ازکیسه امپراطور اخراجات ابهاداده شود

امپراطور (سیوان تی) از ۵۶۹ تا ۵۸۰ برادر بانی این سلسله بزور قدرت سلطنت را
از برادر زادهٔ خود که بیشتر از دو سال از سلطنتش نگذشته بود گرفت واین شاهزاده میل
مفرطی بساز و موزیك داشت و طبیعتش محبوب و خلقش بشاش بود علما و دانشمندانرا
در حضور شخص خود می پذیرفت و احترام و حمایت میکرد و اخلاق حسنهٔ او سبب
شد که سلطنت او سبب بسایرین و بملاحظهٔ انقلاب واغتشاش زمان طولی کشید وچهارده
سال سلطنت کرد

در این بینها امپراطور شمالی چین یکی از دختر های خود را بیکی از وزرای خود که اسم
او (یانگ کیان) بود بزنی داد و چیزی نگذشت که این وزیر سلطان ایالت (سوئی)
شد و چند سال بعد طوری تسلط پیدا کرد ومقتدر شد که امپراطوری کل ممالك چین را
بالجمله تصرف در آورد و برسلسلهٔ دوازدهم سلطنت چین شد

بسیاری از مورخین انقراض سلسلهٔ (چن) را بمردن امپراطور (سیوان تی) میدانند
و بعضیها هفت سال برای بقای آن میفزایند ومیگویند در آن هفت سال شاهزادهٔ بی عرضه
و هرزهٔ سلطنت کرده است که حرکتش بقدری بود که وقتی لشکر آن وزیر که سلطان
(سوئی) شده بود از رود (کیانگ) گذشته و وارد پای تخت شدند این امپراطور را از

ترس رفت و در چاهی پنهان شد و این شاهزاده بیغیرت ز. صفر ! باین طور از تختی که بواسطه مرزکی ها و قبایح اعمالش نجس و کثیف کرده بود خلع نمودند و مجبور شد که باکمال ذلت در زندکی پستی که لیاقتش بیش از آن نبود زندکی کند و باین طور سلسلهٔ ﴿ چن ﴾ منقرض شد و همچنین سلطنت ایالات جنوبی چین تمام شد که بعد ها تمام ایالات چین متحد میشوند و در قدرت امپراطور واحد و سلطنت واحده میافتند

—﴿§﴾ سلسله دوازدهم ازسلطنت چین سلاطین (سوئی) بودند ﴿§﴾—

از ۵۸۱ تا ۶۱۸ سی و هفت سال سلطنت کردند و سه امپراطور داشتند امپراطور تازه لقب (ون تی) کرفت یعنی امپراطور علم دوست بواسطه عقلش در سلطنت و حکمرانی اورا در ردیف سلاطین بزرك چین قرار میدهند بعد از انکه از قوانین قدیم تحقیقات نمود از روی بصیرت و فهم قانون تازهٔ برای امور مملکت ترتیب کرد که پایه و مایهٔ آن از روی قوانین قدیم بود و کور کورانه هم تقلید سلطنت های قدیم را ننموده بود اکر چه بعضی تغییرات هم داده بود که اکر مهربانی و ملایمت او در سلطنت مردمان تا راضی را دلخوش و راضی نکرده بود اسباب زحمت برای او و اعقاب او میشد من جمله خیال کرده بود که در چین هم مثل هندوستان مردم را در چهار صنف قرار بدهد و میکفت پسر تاجر باید تجارت کند واولاد صنعت کر پی تعلیم صنعت برود وهمچنین کسیکه پدرش صاحبمنصب نظامی یاغیر نظامی بوده‌است باید ازپی‌شغل پدرخود برود ولیکن بنظرمیاید که‌دراین ترتیب چندان سخت کیری نشد و مردم مثل سابق بمیل خود واکذار شدند که هرکس هرپیشه و صنعتی میل داشته باشد بمیل خود انتخاب واختیار کند

(ون تی) مدرسه هائیکه بخرج دولت بود موقوف کرد و از این علمای متوسط که‌مثل مور و ملخ مملکت را پر کرده بودند کم کرد و تنها مدرسهٔ که در پای تخت بود نکاهداشت و مدارسیکه در سایر شهر ها بود انبار غله قرار داد و حکم کرد از پولیکه خرج آن‌مدارس میشد غله خریداری نمایند و در ان انبارها نکاهدارند تادرموقع سختی بمردم تقسیم نمایند و باوجود این همه سختی که‌دراین باب کرد دشمن علم وعلما نبود وتنها خیالی که داشت این بود که‌مردمان نیمچه عالم‌را که دردولت خودرا مستحق همه جور توقعات میدانستند ، جای

خودرا از همه کس بالاتر میخواستند ازمیان بردارد وتمام کند

—§﴿ کتابخانه امپراطور (ون تی) ﴾§—

امپراطور (ون تی) عالم نبود ولیکن کتب و نوشتجات قدیم را محترم میشمرد لهذا شاهزادکان پیش ازاو ده هزار جلد کتاب جمع کرده بودند و کتابخانهٔ درپایتخت تشکیل کرده بودند این امپراطور هم پنجهزار کتاب از ان ممالکیکه فتح کرده بود باقیمت کران خریده بود بدست آورد

(ون تی) مدت شانزده سال با افتخار سلطنت کرد ولیکن سعی زد و خودرا باممالکت (کره) و با طوایف ترکها داشت که انها را هم بخوبی و افتخار تمام کرد و چون میان ترکهـا انقلاب و اختلافی واقع شـده بود این امپراطور در صدد بود که از آن اختلاف بهره برد ولیکن پسر دو مینش مهلت نداد و بمجرد رسیدن به سلطنت او را کشت ۰ در سال ۶۰۵ ملقب ﴿ یانک تی ﴾ جانشین او شد و این شاهزاده خزینه پدر را برای بنای شهر تازه‌در (لویانگ) صرف نمود که در نحانهٔ خودرا از پای تخت قدیم مملکت بانجا برد

—§﴿ فتح شبه جزیره مشرقی هندوستان ﴾§—

لشکر این امپراطور اولا بر ناحیه‌ی (تونکن) حمله نمودند و فتوحات نمایانی کردند و بعد از آن تاخت و تاز خونی درمملکت (سیـام) نمودند وپای تخت انجا را هم تصرف کردند و از انجا دولت بی پایانی بدست آوردند که از جمله انها هیجده عدد بت بزرك طلای سنگین و توپر بود

مورخین چینی کار های معظم باین امپراطور نسبت میدهند مثلا میگویند که دو انبار برای غله عمومی بنا کرد که دور هر یك از انها دو فرسك بود و در انجا غله انبار میکردند و قدغن می نمود تانها دست نزنند مگر در زمان سختی و قحطی و پارکی ساخته بود که پانزده فرسك دوران بود و در وسط آن عمارات متعدد دیده میشد و در آن باغ سواره با چندین هزار زن گردش میکرد که انها هم سواره آواز میخواندند یا ساز میزدند و از عقب امپراطور میرفتند و وقتیکه میخواست که از رود (هوانك) عبور کند یکدسته

کشتی فراهم نمود از چندین هزار فروند که چهار فرسنك جارا گرفته بود وبقدری کشتیهای قشنك برای استعمال شخص خودش ساخته بود که اگر در ردیف هم میگذاردند بیست فرسنك طول آنها میشد و وقتیکه در حرکت بود باید دو طرف رود خانه را سوار داشته باشد و شهر های همسایه مجبور بودند که مخارج این سوار ها را هر طور بهتر ممکن بود بدهند و چهل و چهار سلطان یا رئیس طایفه از ممالك شمال و ممالك مغرب چین باو اطاعت کردند و بیشتر از صد نفر از علما و مصنفین را مامور نمود در علم نظام و علم پلیتیك دولت وعلم طب و علم فلاحت تصنیفات کردند و در عهد او هشت هزار کتاب دینی نوشته شد و درجهٔ دکتری در علم نظام و غیر نظام را او قرار داد که هنوز در زمان ماهم معمول و متداول است و یکصد و بیست هزار لشکر فرستاد از خشکی و از دریابروند و مردم (کره) را باطاعت بیاورند و با وجود این مقصودشان حاصل نشد ودوکرور عمله گماشت که حصار بزرك را تعمیر نمایند و دو میلیون نفر هم مامور نمود که در تزیین شهر (لویانك) بکوشند و حکم کرد عمارتی بسازند که سنك و چوب و سایر مصالح آن از ممالك دور آورده شود و برای آسان کردن حمل و نقل و محض فواید عموم مردم دو رود خانه عمده چین را با رود خانهای بزرك دیگر متصل نمود وقنات های دستی متعدد حفر کرد

تجارت چین با ملتهای مغربی

در عهد این امپراطور تجارت داخلهٔ چین در کمال رونق بود و ملتهای مغربی هم بجمعیت و ازدحام برای تجارت بشهر (چانگ یو) که امروز آن شهر را (کان چو) مینامند و در ملتهای شرق ایالت (کانسو) واقع است میامدند و برای اینکه دراین شهراغتشاش واقع نشود دولت چین مجبور شد که قضات و حکام مخصوص در آنجا بگذارد که مواظب حال این غربا باشند و در این موقع مغتنم شمردند که از این تجار هر چه ممکن بود ازولایات آنها استفسار کنند واطلاع حاصل نمایند و از این رو نقشه ترتیب دادند که وضع ومکان چهل و چهار ولایتیکه در مغرب آسیا واقع بود مینمود و در وسط آن نقشه کوههای بلند تبت نمودار بود و آن نقشه سه جاده عمده برای مراوده چینیها با ایالات مغربی و همچنین بالعکس نشان میداد

اطاعت ولایات مغربی از روی میل

این اطلاعات جغرافی آسیا وملاحظهٔ نقشهٔ که با او همراه بود امپراطور (یانگ تی) را بمیل آورد که بوتیرهٔ پیشینیان خود رئیس و بزرگ سلاطین ممالك مغربی باشد لهذا یکی از صاحب منصبان دربخانه خود را مامور نمود که در این باب گفتگو کنـد و صاحب منصب مزبور بمقصود نایل شد ولی بدادن مبلغ گرافی پول و دادن مقدار زیادی مال التجاره که مجبور شد در میان شاهزادگان آسیای وسطی تقسیم نمـاید تا بر وفق میل امپراطور چین رفتار نمایند ولیکن در سال ۶۰۹ عیسوی این امپراطور ارادهٔ نمود که شخصه بجنگ یکی از طایفـهٔ ترکها که مالیات معمولی خود را نداده بودند برود لشکری انبوه جمع کرد وشخصاً باانها بسمت مغرب حرکت نمود اما همینکه از حدود چین خارج شد دو نفر از سلاطین آن طایفه و بیست و هفت نفر از سلاطین دیگر مغرب آسیا باستقبال او آمدند و بعد از پورش تمکین و اطاعت او را نمودند و در سلطنت ﴿ یانگ تی ﴾ مملکت چین همـان اعتبار و قدر تیکه سابقاً در آسیا داشت و بواسطه اغتشـاشات داخله ومنقسم شدن آن بممالك متعدده ازمیان رفته بود دو باره دریافت

فتح جزایر (لیو چیو) ومعاهده با (کره)

سال بعد (یانگ تی) لشکری بجنگ اهالی جزایر (لیو چیو) کهپادشاه انهاازاطاعت سر پیچیده بود فرستاد و چینیها انها را مغلوب نمودند و پادشاه انها در میدان جنگ کشته شد و علاوه بر پنجهزار هرزن ومرد از ساکنین آن جزایر بچین آوردند (یانگ تی) اگر چه خودش مکرر بسر کردهگی قشون بجنگ اهالی کره رفته بود و فتح کرده بود معهذا از انها دلخوش نبود لهذا اهالی کره چون از جنگ و دعوا خسته شده بودند معاهده بااین امپراطورنمودند که بواسطه آن آزادی و استقلال آن ملت معین شد (یانگ تی) باوجود این اشتغال بجنگ وقشون کشی ازحمایت علم وعلما هم غفلت ننمود وحلماء هرمذهب را ترغیب میکرد و گرامی میداشت و مانند پدرش در جمع کتب کوشید و کتاب زیادی بر کتابهای کتابخانه شهر پای تخت افزود و عدد آنها را به پنجاه و چهار هزار رسانید

سر کشی و طغیان در داخلهٔ چین

(یانگ تی) برای مخارج جنگهائیکه درخارج مملکت میکرد مجبور شد که برمالیات بیفزاید وتحمیل فوق العاده رعیت بنماید و ازاین جهت مردم ناراضی دسته دسته بر امپراطور شورش کردند و رفته رفته شورش عمومی شد و تمام مردم نسبت با مپراطور یاغی شدند و رؤسای انها بخیال سلطنت و ریاست مطلقه افتادند و هریك برای خود مملکتی را بآزادی تصاحب نمودند و در این بین یکی از بزرگان مملکت (لیوان) نام نکمك پسرش قشون معتبری جمع کرد و چندین نفرا از رؤسای شورشیها را مغلوب نمود و (سینگانفو) را که در ایالت (شانسی) واقع است متصرف شد و (یانگ تی) مدتها بود که بشهر (کیانگ تو) که در (کیانگ نان) حالیه واقع بود رفته بود و در انجا مشغول شراب خوری و عیش با زنها بود (لیوان) (یانگ تی) را از امپراطوری معزول کرد و بجای او یکی از پسرهای کوچك اورا گذارد که او هم همان معامله پدررا نمود و بجای او برادرشرا گذاردند که با او در سال ۶۱۷ مسیحی سلسلهٔ (سوئی) منقرض گشت و و این شاهزاده آخری را وزیرش بخیال غصب سلطنت مسموم نمود و حکایت میکنند وقتیکه جام زهرآلودهرابا وداده بودند بنوشد عبادت بودارا کرد وازاو درخواست نمود که دفعه دیگرکه باین دنیا میاید او را امپراطور قرار ندهد

(وئی) های شمالی

در مدت سلطنت این شش سلسلهٔ کوچك تقریباً همیشه مملکت چین بواسطهٔ جنگهای داخله منقلب و مغشوش بود و از اعتبار و قدرت او بر سایر ممالك آسیا کاسته شد ومنقسم شدن مملکت بجنوبی و شمالی اتحاد ممالك را که اسباب قوت سلطنت چین بود وبدون او کارهای بزرگ پیش رفت نمیکرد بر هم زد و در قسمت جنوبی همچنانکه گذشت شورش واغتشاش زیاد واقع شد و قسمت شمالی با وجودیکه در همسایگی تاتار ها واقع بود اغتشاشش کمتربود و سلطنت این قسمت شمالی از ۳۹۸ تا ۵۳۴ با سلاطین (وئی) بود و مدتی بانسی های شمالی شد و (وئی) ها درزمانیکه سلطنت قسمت شمالی چین‌را داشتند بر اغلب طوایف تاتار هم سلطنت مینمودند و از قراریکه در تواریخ مسطور است اصل و نژاد انها از

سیبری بود و ارتباط مملکت چین را باطوایفیکه در آن‌طرف دریاچه (بائیکال) تاهمسایگی دریای منجمد شمالی سکنی داشتند از دست ندادند و در هیچ زمان بهتر از آنوقت چینیها معرفت در حق شمال آسیا نداشتند و از شرح حال بسیاری از طوایف سیبری و غیره اطلاع حاصل نمودند و مراودهٔ کاملی با ایرانیها و بخارا و بلخ و قندهار و خیلی ولایات دیگر مغربی که اسم آنها حالیه معروف نیست داشتند و (تائی ووتی) که یکی از سلاطین این سلسله بود چند نفر از صاحبمنصبان خود را برای تحقیق بسمت مغرب آسیا فرستاده بود و در مراجعت خبر آوردند که ممالك شمالی بسه قسمت منقسم است قسمت اول واقع است میان ریك یا شن متحرك و سلسله کوه کاشغر و قسمت دوم احاطه دارد ایالات (ایش بالیغ) را که در سمت جنوب واقع است و کشیده میشود تا ولایات (یوئیچی) ها و قسمت سوم در میان دو دریا واقع است دریای خضر و دریای سیاه

﴿ ساختن بلور الوان در چین ﴾

در عهد سلطنت (تائی ووتی) از ۴۲۲ تا ۴۵۱ عیسوی تاجری از ولایت (یوئیچی) بزرگ یا ولایت (سیتها) بدربخانه این امپراطور آمد و تعهد نمود که در چین بلورهای الوان مختلفه بسازد که قبل از آن چینیها این طور بلور آلات را از ولایات مغربی بقیمت گزاف میخریدند و موافق دستور العمل او در کوهها تفحص کردند ودر حقیقت موادی که برای این کار لازم بود یافتند و آن تاجر بمقصود نایل شد وبلور های الوان خیلی قشنك ساخت و امپراطور از آن بلور ها تالاری وسیع بنا کرد که یکصد نفر آدم در انجا جا میگرفت و بقدری قشنك و عالی شده بود که آن کار را فوق قدرت بشر گمان میکردند و بعد از آن تنزل کلی در قیمت بلور آلات در چین پیدا شد

﴿ سلسله سیزدهم از سلاطین چین سلاطین (تانك) بودند ﴾

از ۶۱۸ تا ۹۰۹ دویست وهشتاد ونه سال سلطنت کردند و بیست امپراطور داشتند دو امپراطور اخری سلسله (سوئی) در شهر (لویانك) که در ایالت (هنان) واقع بود مستقر و ساکن بودند در صورتیکه (یوان) در شهر (سینگانفو) که در (شانسی) واقع بود باسم شاهزاده (تانك)سلطنت میکرد عدم رضایت خلق از امپراطورها و بی‌اعتنائی

مردم به آنها کار سلطنت تازه را خیلی آسان کرد زیرا قدرت سلطنت در دست چند نفر از خواجها و خوانین بی انصاف افتاده بود و آنها غیر از اذیت کردن به مردم کار دیگری نمیکردند و نمیتوانستند بکنند دسته دسته دزدها هم از هر طرف ولایات را خراب میکردند و چندین نفر از رؤسا هم برای آزاد کردن خود از چنگ سلطنت اقدام بجنگ نموده بودند خلاصه مملکت از هر جهت هرج ومرج بود و مستعد شورش عمومی وقتی که (لیشی من) پسر (لی یوان) که جوان قابل و لایقی بود از پدر خود رخصت خواست که برود جنگ کند و پای تخت امپراطوری را بگیرد و سلطنت مستقله را تصاحب نماید (لی یوان) پدرش در اول امر باسم شاهزاده (تانگ) و بعنوان وکیل عمومی سلطنت میکرد اما (کونگ تی) آخرین امپراطور سلسلهٔ (سوئی) که هنوز اسم امپراطوری با او بود استعفا از سلطنت نمود و شان و مقام امپراطوری را با تشریفاتی که در این مواقع معمول بود به (لی یوان) واگذار نمود و باین ترتیب (لی یوان) برای استقلال سلطنت که از پیش داشت لقب امپراطوری را هم بنوع شایستگی تصاحب نمود

امپراطور تازه از این استعفای سلطنت متاثر شد و به آن خانواده رحمش آمد و مصمم شد که از لوازم انسانیت نسبت به آنها درهٔ فرو گذار نکند و می گفت وقتی که سلسلهٔ جانشین سلسلهٔ دیگر میشود خیلی کم اتفاق میافتد که از سلسلهٔ پیش کسی را باقی بگذارند و جمیع اشخاصیرا که بواسطهٔ نژاد در سلطنت منقرضه برای خود حقی ثابت میکنند هلاک نمایند و این بلیقیك میشوم مخصوصاً در این از منه که نزدیك است بما بیشتر معمول بود اما من علاوه بر اینکه از این عادت ناشایستهٔ که بنظر مردمان خونخوار مستحسن است نفرت دارم می خواهم پایهٔ قدرت و سلطنت خود را بر عدالت و انصاف استوار نمایم

خلاصه تنها شاهزاده (تانگ) نبود که در خیال بدست آوردن قدرت سلطنت باشد بلکه تمام شاهزاده هائیکه از خانواده (سوئی) باقی مانده بودند و هریك صاحب منصبانی که در سر قشون بودند و جمیع حکام ولایات در خیال جانشینی مقام امپراطوری که (سوئی) ها باین بی غیرتی و افتضاح از دست دادند افتاده بودند این اغتشاش و تغییر سلطنت پی در پی و این آسانی و سهولتی که رؤسای قشون برای رسیدن به مقام سلطنت تصور می کردند تمام مردم را حتی فردا فرد سربازها را هم بخیال سلطنت

وریاست مطلقه انداخته بود .

وضع آسیا دراین عصر

در زمان جلوس سلسلهٔ بزرگ (تانگ) بر تخت سلطنت چین در سال ۶۱۸ عیسوی آسیا تماشا خانهٔ حوادث بزرگ بود قدرت دین محمدی اعراب را به حرکت آورده بود و ملك ساسانیها بواسطه آنها در تزلزل و تهدید بود و این ملت وحشی وسط آسیا که چینی ها آنها را چندین دفعه شکست دادند و اعقب نشانیدند می خواستند دین اسلام را در دنیا بزور آهن و آتش رواج وانتشار بدهند

سفیر ترکها در چین

در سال ۶۱۹ مسیحی ترکهای مغربی سفیری نزد (کائو تسو) بانی خانوادهٔ (تانگ) فرستادند برای اینکه او را شاهنشاه و امپراطور خود بشناسد (کائو تسو) انها را با کمال احترام در شهر (سینگانفو) که پای تخت او بود پذیرفت اما چون این ترکها مردمان طماع و شروری بودند و او مطلع بود که مدام از حکام و سردار های چینی در نزد خود نگاهداشته و موافق وعدهای آنها امید غنایم بسیار از چین در دل گرفته بودند از انها حذر نمود و کاری که کرد این بود که برای احتیاط قشونی بایالت (شانسی) که در سرحد واقع بود فرستاد که از آنها دید بانی کنند و بطور احترام مواظب حرکتها باشند

فتوحات پی‌در پی (لیشی من)

(لیشی من) که شجاعت و اطلاع نظامی فوق العادهٔ او تا انوقت بیشتر مملکت چین را برای پدر خود فتح کرده بود بشهر (لو یانگ) که پای تخت (سوئی) ها یعنی سلسلهٔ منقرضه بود و انجا را یکی از سردار های آن سلسله که خودش ادعای امپراطوری میکرد تصرف کرده بود حمله برد و انجا را فتح نمود و بسرباز های خود طلا ونقره وپارچهای ابریشمین فراوان که در عمارت سلطنتی و در مخزن های دولت بود قسمت نمود (لیشی من) چون شکوه و عظمت عمارت سلطنتی را دید بی اختیار فریاد کشید و گفت آیا سزاوار

است برای هوی و هوس یکنفر آدمی جان این همه مردم را گرفتن و انها را تمام کردن ؟ بعد از آن باستثنای بعضی پرده های قیمتی و چیز های نادر کتاب تمام را داد آتش زدند و سوزانیدند

مراجعت با فتح و ظفر و تخفیف مالیات و عفو عمومی

(لیئوپس) بعد از ترتیب دادن نظم وامنیت برای امکنهٔ معظم و مهم بسمت شهر (سینگانفو) رجعت نمود و در حالتیکه از اسلحهای مزین و عالی بخود آراسته بود و زرهی از طلا در بر داشت و سی هزار نفر مرد جنگی تمام مسلح با لباسهای مزین در عقب او بودند و از جلو موزیك فتح مینواختند وارد شهر پای تخت شد و اول بتالار اجداد رفت و تشریفات انجا را موافق رسم چینی ها بعمل آورد و اخبار فتوحات خود را بانها داد بعد بخدمت امپراطور پدر خود رفت و شرط ادب بجای آورد و شام امپراطوری باجلال و شکوه صرف شد و تمام مردم بعیش و عشرت گذرانیدند بسرداران و صاحب‌منصبان انها جایزه های بزرك بخشش نمودند مالیات ملت را تخفیف دادند و اعلان عفو عمومی کردند

﴿ تشریفات (خونك تسو) و بنای مدارس و مکاتب ﴾

مادامیکه پسر (کائوتسو) در خارج مشغول فتوحات پی در پی و غلبه بر دشمنان بود خود امپراطور بادارات داخله توجه و مواظبت مینمود بمدرسه امپراطوری رفت و برای فیلسوف بزرك (خونك تسو) بطرز چینیها تشریفات بعمل آورد و او را عاقل قدیم یا استاد و دکتر بزرك خواند و بشاهزادگان و بزرگان حکم کرد که اطفال خود را برای تعلیم باین مدرسه بفرستند و چندی قبل از این همین امپراطور فرمان داده بود که در تمام شهر ها و قصبات و دهات مدرسه و مکتب عمومی بنا کنند و مدارسیکه خراب شده بود تعمیر نمایند و نقل میکنند که این امپراطور سی هزار نفر از حلقای بودائی و تائوسی را امر نمود که ترك عزوبت نموده تاهل اختیار نمایند تا بر عدهٔ مردم و قشون مملکت افزوده شود

جنگ با ترکها

ترکها مدام موجب اغتشاش در چین و اسباب اذیت چینیها بودند و شاهزادهٔ (لیشی من) از جانب پدر مامور شد که انها را عقب بنشاند و اگر چه دارای قشون معتدبه بودند انهارا مغلوب نمود و مجبور شدند از سرحد چین دور شوند ولیکن در سال ۶۲۵ مسیحی که سال سوم هجرت بود خان ترکهای مغربی سفیری بچین فرستاد و یکی از دختر های (کائوتسو) را بعروسی خواستگار شد و امپراطور مسئلت خان ترکها را قبول کرد باميد اینکه با این وصلت می توانند قوت و قدرت ترکهای شمالی را که اسباب خوف بود ضعیف یا کلیهٔ بر طرف نمایند

(لیشی من) پسر امپراطور که رشادت و اطلاع نظامی او اینقدر برای جلوس پدرش به تخت امپراطوری کمك کرد محل کینه و حسد دو برادرش واقع شده بود که قصدکرده بودند او را تلف نمایند (لیشی من) از قصد انها خبر دار شد و در صدد پیش بینی بر آمد و انها را در ملاقاتیکه در قصر امپراطوری اتفاق افتاد بقتل رسانید وامپراطور که فوراً از این قتل و جهت آن خبر دار شد حکم کرد اطفال ان دو برادر را هم سر بریدند و شاهزادهٔ (لیشی من) را ولیعهد خود قرار داد و در همان سال ۶۲۶ (کائوتسو) از سلطنت استعفا نمود وپسر خود (لیشی من) را به تخت امپراطوری بجای خود نشانید و این امپراطور لقب (تائی تسونك) گرفت و سلطنت او که از ۶۲۷ تا ۶۴۹ طول کشید اسباب عمده برای افتخار تاریخ چین شد زیرا مردی بود که همیشه عقلا را دردور خود نگاه میداشت و از انها رأی میخواست و صایح عاقلانه که باکمال جرئت باو میدادند اصلاح عیوب او را مینمود و طوری متنبه و عاقل شده بود که خیلی از اخراجات سفرهٔ مخصوص خود را تخفیف داد و سه هزار نفر از زنهائیکه برای عیش امپراطوری در عمارت سلطنتی بودند مرخص نمود و سه سال بعد هم باز سه هزار نفر از انهارا بنزد اقوامشان فرستاد و از این حکایت معلوم میشود که امپراطوران پیش از او چه قدر افراط در این فقره داشتند و از قراریکه مینویسند کتاب مناسك سلطنت (لیکی) اذن میداده است که هر امپراطور سه ملکه از درجهٔ اول نگاهدارد و نه نفر از درجه دوم

بیست و هشت نفر از درجهٔ سوم و هشتاد و یکنفر از درجه چهارم بعد از آن برای هر یك از این زنها که ملقب بالقاب بودند چندین هر زن دیگر لازم بود که خدمت انها را نمایند و عدهٔ خدمتکار های انها غیر معدود و بی حد و حصر بود و همچنین عدهٔ سازنده ها و بازیگر ها و دختران با هنری که در عمارت بودند معلوم نبود علاوه بر این امپراطور ها کم کم معمول کرده بودند که پیشکشی حکومت را از حکام دختر های وجیهه وخوشکل قبول میکردند و هر یك از بزرگان و اعیان که برای خود پیشرفتی در کار ها می خواستند از هر کجا بود دختر های با کمال و نادر الحسن پیدا میکردند و بامپراطور پیشکش می نمودند و از این قرار میتوان حدس زد که چقدر زن باید در عمارت سلطنتی باشد

﴿ بنای مدرسهٔ بزرك و آکادمی و طبع و تعلیم کتب دینی ﴾

همچنانکه این امپراطور افتخار نظامی خود را بمنتها درجه رسانیده بود خواست افتخار علمی را هم بنوع کامل دارا باشد لهذا حکم کرد از هر جا بهترین کتابها را بدست آوردند و پنج کتاب مقدس دینی را که (کینگ) میگفتند بطبع رسانیدند و در تمام مملکت بخش و تقسیم نمودند و بقدری مردمان عالم را محترم میشمرد که در وسط عمارت سلطنتی خود داد برای انها جاها ساختند و مدام چندین نفر از علما در انجا مشغول تألیف و تصنیف کتب تازه یا انتخاب کتابهای قدیم بودند و در شبانه روز چندم ساعت معین عموم مردم اجازه داشتند داخل عمارت شوند و استماع بیانات کتب قدیم را که اغلب شخص امپراطور مینمود نمایند و حکم کرد در شهر پای تخت (سنیکانفو) مدرسهٔ بزرگی ساختند که در انجا ده هزار نفر شاگرد تحصیل مینمودند که بسیاری از انها اولاد شاهزادگان و بزرگان بودند و یکی از علمای خانواده (حونك تسو) را امر نمود علمای بسیاری از اطراف مملکت جمع آوری نماید و هر گونه اسباب و کتاب برای انها فراهم نمود و اولا تفسیری مفصل برای ﴿ کینگ ﴾ نوشتند و بعد امر کرد برای جمیع کتب دینی که از قدیم مانده بود شرح و تفسیری مفصل نوشتند وطبع کردند ودر میان مردم منتشر نمودند

مدرسهٔ مشق نظامی

بملاحظهٔ اینکه مبادا در هنگام صلح صاحبمنصبان و سربازان از اعمال نظامی عاری شوند و بیکاری قشون را ازعلم جنك بیگانه نماید وازمقاومت تاتارها عاجز شوند (تائی تسونك) امر نمود در هرجا مدرسهٔ نظام یا مجلس ژیمناس نظامی ترتیب کردند که در انجاها مدام مشق تیر و کمان مینمودند و اغلب خود امپراطور در آن مشقها که درعمارت مخصوص خودش واقع میشد حاضر بود و نایب امر و نهی مینمود بزرگان مملکت در این باب بر او ایراد گرفتند و گفتند این حرکات مناسب مقام و شان امپراطوری نیست علاوه بر این قانون برای کسیکه بااسلحهٔ برنده در منزل ومکان امپراطور داخل شود حکم قتل داده است با وجود این آیا شایسته است که شخص اعلیحضرت همه روزه صاحب منصبانرا اسلحه بدست در عمارت خود احضار نماید و آنها را بمشق وا دار کنند ممکن است یکنفر بیدست و پاخطا کند یا بیدینی خود را براه خطا وا دار نماید و ما را دچار بزرگترین بدبختیها کند امپراطور اعتنائی بحرف انها نکرد ومثل سابق مشغول ترتیب مشق نظام وتدبیر حکمرانی مملکت بود و برای یادگاری اشخاصیکه بدیوان ودولت خدمت کرده بودند حکم کرد تالاری ساختند و صورت سردار ها و صاحبمنصبانیکه خدمت نمایانی از انها صادر شده بود درانجا گذاردند

کارهای امپراطور (تائی تسونگ) وآثار او

در سال پنجم سلطنت این امپراطور پول و پارچهٔ زیادی به تاتاری فرستاد و زیاده از هشت صد هزار نفر اهل چین را که در زمان جنك با تاتار ترکها اسیر کرده بودند وبخدمت خود وادار نموده بودند خریدند و بچین معاودت دادند ودر همان سال شاهزادهٔ شهر (کانك) که در نزدیکی سمرقند واقع بود خواستگار آمد کهتبعیت ورعیتی چین را قبول نماید ولیکن امپراطور قبول نکرد و حمایت خود را از او دریغ داشت و درسال هفتم سلطنت این امپراطور بزرك امر عجیبی واقع شد که ذکر آن موجب حیرت میشود ازقراریکه مورخین مینویسند (تائی تسونگ) مقید بود که شخصاً بتمام امورات مربوطه بدولت رسیدگی نماید و روزی میل کرد خودش به محبس عمومی برود و بمحبوسین سرکشی نماید و در انجا

سیصد و نود نفر مقصر و گناهکار یافت که محکوم بقتل شده بودند چون موقع خرمن کاری بود امپراطور انهارا بصحرا فرستاد که مشغول خرمن کاری و ضبط محصول باشند وبانها حکم داد که بعد از انجام کار بنزد قضات بر گردند که حکم انها را جاری نمایند و این اشخاص مقصر با تمام و بدون استثنای احدی در موقع پائیز که وقت اجرای حکم انها بود بپای خود بقضاوت آمدند وامپراطور ازوفای عهدانها بقدری متأثر شد که تمام انها رابخشید و تقصیر انهارا عفو نموده نزد اقوامشان روانه نمود ودرهمین موقع بودکه (تائی تسونك) حکمی صادر کرد که بتنهائی ثابت میکند که چقدر این شخص شایسته و سزاوار حکمرانی و سلطنت این ملت بزرك بود و چه مسئولیت بزرگی در کار های دولت نکردن خود وارد میاورد فرمانی داد طبع کردند و انتشار دادند که بعد ازان وقتیکه لازم میشود امپراطورهای چین حکم قتل مقصر نمایند باید شخص امپراطور سه روز از انظار غایب باشد وابداً گوش بساز و موزیك ندهد وبازنها مجالست ننماید و غذا های چرب و لذیذ نخورد و مدام مشغول نماز ودعا باشد

نقل مینمایند که (تائی تسونك) سالونی در زیر دو درخت بزرگی ساخته بود و انجارا بسیار دوست میداشت یکی از وزراء روزی بخدمت امپراطور رفت و انجا را زیاده ازحد تعریف کرد امپراطورجواب داد که یکی ازوزرای عاقل بمن نصیحت کرده است که گوش به تملق ندهم لهذا ازشما سؤال مینمایم که در این مکان چه چیز فوق العادهٔ میابید که موجب اینقدر تعریف وتمجید باشد ؟

﴿ کتابی در علم سلطنت و حکمرانی که این امپراطور ترکیب داده است ﴾

امپراطور (تائی تسونك) کتابی در علم سلطنت و حکمرانی ترکیب کرد اما مادامیکه زنده بود راضی نشد که آن کتاب را انتشار بدهند ولیکن بعد از او طبع نمودند و در کتابخانه دولت نگاهداشتند و ما بعضی از فقرات آن کتاب را که موسوم است بنامه طلا ذکر میکنیم تا بدانیم چقدر خیالات این امپراطور در سلطنت و حکمرانی عالی بوده است

این امپراطور مینویسد پس از انکه کار های مملکت را مرتب میکردم لذتی داشتم که بقیه وقت خود را در ملاحظه تاریخ عالم صرف نمایم ونظر و فکر خودرا درمان گذشته بازم

اخلاق هر سلسله را میکریستم و سرمشقهای خوب یابد تمام سلاطین را ملاحظه و دقت مینمودم بلواها و شورشها را با سبب آنها بعقل خود می سنجیدم و از این فقرات فوائد بزرگ بردم بطوریکه میتوانم در کمال خوبی در این باب صحبت کنم وقتیکه خیال میکنم چگونه میشود که سلاطین بزرگ که میخواهند باسودگی و رفاه سلطنت کنند و اعقابشان بر تخت سلطنت دوامی داشته باشند چه میشود که همیشه دچار اغتشاش و بلوا میشوند می بینم که علت این وقایع جهتی ندارد جز اینکه این سلاطین در اندیشه کار خود غفلت مینمایند و از شنیدن آنچه ناپسند طبیعت آنهاست دوری میکنند و از این جهت تا آخر عمر در تکالیف و عیوب خود کور و نابینا میمانند و این کوری و نابینائی اسباب هلاکت آنها میشود و برای اجتناب از این کوری است که بعد از آنکه بواسطه خواندن تواریخ شناختم که سلاطینی که حکمرانی آنها خوب بوده کدام بوده اند و مبدء اغتشاشات بزرگ چیست از تمام این تجربیات خود کتابی نوشتم و او را برای خود آینه قرار دادم که در آن عیوب خود را می بینم و در صدد اصلاح آنها بر میایم

اسباب اصلی برای سلطنت و حکمرانی خوب این است که بجز مردمان باتقوی و استحقاق را در کارهای بزرگ دخالت ندهد

امپراطور مملکت هر چه مرتبه و مقامش بالاتر باشد باز محتاج است که تمام رعیت خود را دوست بدارد و در خوشبختی و راحتی آنها سعی کند و برای این فقره دو چیز لازم است نظم و امنیت اما نظم برای آن باید ترتیبات صحیح داد و قوانین مرتب بر قرار نمود و استوار داشت و اجرای آن اول در شخص امپراطور و بستگان او باید بشود تا سایر مردم عبرت بگیرند و تاسی نمایند و برای امنیت قشونی لازم است که بتواند خیل علیه را از گله دشمن بیرون کند و نگاهدارد سابرین در سرحدات مملکت اسباب اغتشاش و ادیت فراهم کنند زیرا همچنانکه شایسته نیست ملت را از روی ترس بتکالیف خود وادار نمایند همینطور نادراست که نیکوئی وتقوی سلاطین بتنهائی بتواند وحشیها را در حد خود نگاهدارد و سرحدات مملکت را امن وآرام نماید

بعضیها میگویند سلطنت کردن کار مشکلی است و بعضی دیگر ادعا میکنند که کاریست آسان ودلیل آن اشخاص که سلطنت را کاری سهل میشمارند این است که میگویند کسیکه بمقام امپراطوری رسید قدرت مطلقه دارد و امر دادن و سیاست کردن هر دو در دست اوست

نه تنها اقتدار به تمول و غنای مملکت دارد بلکه قدرت و قوت مردم را و کمالات و فضایل انها را بمیل خاطر خود بکار میبرد پس در این صورت آیا چه میخواهد بکند که نمیتواند ! و چه اقدامی میکند که بمقصود نایل نشود ! و اشخاصیکه بر خلاف رای اینها هستند میگویند که امپراطور یاپادشاه از احترام و پاس جانب خداوند تبارك و تعالی غفلت خواهد نمود و لابداً در کارها اصراف بی اندازه واقع خواهد شد ویقیناً موجب پشیمانی و ندامت خواهدبود و همچنین از طریقهٔ عقل تخلف خواهد نمود و اغلب مرك منحوسی او را سیاست خواهد کرد و اگر نخواهد بمیل خود رفتار نماید و برای حظ نفس ولذت خود کاری کند مثلا برای بنا کردن پارکهای وسیع و ساختن دریاچه های بزرك یا عمارات عالی نخواهد از راه دور حمل اشیا' کمیاب و قیمتی کند باید بر مردم تحمیل مالیات فوق العاده نماید یا اقلا انها را بکار های بیکاری دیوان وا دار نماید و مردم از عمل زراعت خود باز میمانند و سختی وقحطی حادث میشود ملت عاجز میشوند وبنای ناله ونفرین را میگذارند انوقت اگر پادشاه از بدبختی انها متاثر نشود و در چارهٔ آن کوتاهی کند البته اورا ظالم میدانند و اسباب بدبختی ملت میشمارند و تمام مردم باو نفرین و لعنت میکنند و از این بدتر و سخت تر چه خواهد بود آیا ؟ پس هر پادشاهی که اعتبار خود را دوست میدارد باید سعی و کوشش نماید تا هرچه ممکن است مالیات رعایا را تخفیف بدهد و از تحمیل بر رعیت اجتناب کند و مدام در خوشبختی و سعادت ملت و راحت انها کوشش نماید و اینکار ممکن نشود مگر اینکه اول ازاخراجات شخص خود بکاهد وازلذاید طبیعی خود کم کند واین فقره کاری بسیار مشکل است

یکی دیگر از کارهای مشکل سلطنت انتخاب کردن اشخاصی است که در سر کارها میگذارند موافق استعداد و لیاقت انها باید کار رجوع نمود زیرا شخص با قابلیت و استعداد را کار نگذاردن موجب محروم کردن خود از امداد اوست و اشخاصیکه عیب انها در کار احنه شده است اگر انها را از خود دور و از کار خارج ننماید اسباب پشیمانی وموروث شناعات بزرك خواهد شد

و اشخاصیکه نه عیبی برای انها معین است ونه هنر و نه استعدادی دارند انها را در کار ها نباید دخالت داد و درمیان فضایل وکمالات مختلف باید انتخاب نمود و هر کدام بهتراست باید ترجیح داد ودرمیان اشخاصیکه درفضل وتقوی مساوی هستند انتخاب کردن کاریست مشکل

ولیکن برای سلطنت کاریست بسیار لازم

حکم دیگری از این امپراطور که در این کتاب نوشته شده است

پایه و مایه هر فضل و تقوی محبت اولاد بپدر و مادر است و تعلیم این فقره از جمله لوازم و واجبات است و من در جوانی تعلیم گرفتم پدر من و استاد هائیکه برای من معین نمودند در این باب کوتاهی نکردند کتاب شعر و کتب دیگری که در این معنی نوشته شده بود حفظ داشتم و در آن ضمن قواعد و ترتیبیکه مستلزم خیر و صلاح مملکت و رفاهیت ملت است بمن آموختند و از این جهة بود که بیك تنها قشون کشی توانستم دشمنان مملکت را بر طرف نمایم و ملت را در خلاصی از ظلم و ستم و رسیدن باسودگی وراحت اطمینان بدهم و علاوه بر این قلب من همیشه برای مردم مملو از محبت و مهربانی بوده است و اگر وقتی هم در عدالت یاسیاست سختی ورفتار کرده ام جهتش این بوده است که همچنانکه دشمنانی هستند که با انها لازم است با شجاعت و رشادت رفتار کرد همینطور مقصرین و گناهکارانی یافت میشوند که ممکن نیست با انها بطرز رحم و مهربانی رفتار نمود و هرگز در نظر نداشته ام مگر خیر عموم و راحت مملکت را و ابداً هوی و هوس در اعمال من راه نداشته است امپراطور پدر من وقتی انزوا قبول نمود مرا بسلطنت و حکمرانی مامور کرد و لازم بود اطاعت او نمایم و چون از سنگینی و مسئولیت این کار خبر دار بوده ام با کمال جد و جهد و با تمام قوتم مشغول این کار خطیر شدم وقتیکه من در میان عمارت و پهلوی ملکه هستم طوری خائف و ترسانم مثل اینکه در درهٔ عمیق روی یخ لغزنده راه میروم و اغلب شب ها را بدون خواب و راحت میگذرانم و قبل از طلوع صبح بر میخیزم و تمام خیالم در این است که بتوانم جواب خداوند و پدر خود را به نیکوئی بدهم واین ملاحظه است که بتمام مردم حتی بمقصرین رحم میکنم و در خیال تخفیف عذاب انها هستم و در صدد رفع بیچارگی مردم و عذاب اشخاصیکه بانها اذیت میکنند میکوشم و میخواهم مردمان با تقوی و استحقاق را بشخص خودم نزدیك کنم و راه نصیحت و ملامت را بخود بگشایم و ترس و خوف را از کسیکه میخواهد بمن نصیحت کند یا ملامت نماید بر طرف نمایم تا بلکه در هر لحظه مطلب تازهٔ بشنوم و چیز تازهٔ بمن تعلیم نمایند وطوری مواظب این امورات هستم که تنها یك روز را هم غفلت و کوتاهی ندارم و میل بزرك من

اینست که جمیع امورات مملکت منظم باشد و رعایای من مدام پیر و عقل و با تقوی کامل باشند و اگر چیزی را به بینم که بی قاعده واقع شده باشد یا از رعایای من دچار عیبی شده باشند تقصیر را از خودم میدانم و تصور میکنم که نتوانسته م درست تکالیف مردم رابانها فهمانم و انها را براه راست تربیت کنم ولیکن از جاهای مختلف برای من خبر آورده‌اند که مردم رفته رفته براه عقل میایند و بتکالیف خود عمل میکنند دزدیها کم شده است و محبس خیلی از شهر ها خالی مانده است من کمال خوشنودی را از این اخبار دارم ومقید هم نیستم که جهت انرا توجه و قدامات خودمرا بدانم و تصور میکنم که چون مردم از اغتشاش و انقلاب خسته شده اند کم کم راه تقوی پیش میگیرند و باید غنیمت شمرد و سعی کرد که این حالت در تمام مملکت شیوع بیابد در ایام لشکر کشی و جنگ من از اغلب ایالات عبور کردم از هر دهی که میگذشتم از بیچارگی مردم آه میکشیدم و بسینه خود می زدم و چون پریشانی مردم را بچشم خود مشاهده کرده ام راضی نمیشوم که تنها یکروز هم یکنفر از مردم را به بیکاری دیوانی وا دار کنند و جداً سعی میکنم که هر قدر ممکن است رعیت خودرا براحتی بگذارم تا انکه بتوانند اطفال خودرا نیکو تربیت کنند و اطفال انها هم در عوض بنوبهٔ خود تمام تکالیف خودرا نسبت به پدر و مادر بجا بیاورند و باین محبت که او را محبت طفولیت مینامند بقی تکالیف بخوبی مرتب خواهد شد و برای اینکه محقق شود که زمانم باقلیم موافق است و غیر از اینکه میگویم در دل ندارم حکم میکنم که بهر کسیکه در محبت به پدر و مادر امتیازی داشته باشد از جانب من پنج بار برنج باو بدهند و بهر پیره مردیکه از سن هشتاد سال گذشته باشد دو بار برنج بدهند و پیره مردیکه بصد سال نرسیده باشد سه بار برنج بدهند و کسیکه از صد سال گذشته باشد بر سه بار برنج دو توپ پارچه اضافه کنند و علاوه بر این ازماه اول سال شروع کنند و بهر زنی که پسر بزاید یکبار برنج بدهند و اشخاصیکه فقر و بیچارگی انها را مجبور به جلای وطن کرده است سعی کنند که انهارا معاودت بدهند و از جانب من زندگی انهارا بطور سابق بر قرار نمایند و بسردار هائیکه در ولایات داریم حکم میکنم که تابین های خود را امتحان نمایند خوب را از بد و عالی را از دانی تشخیص بدهند و ثبت انرا بمهر خودشان برای من بفرستند و همچنین تحقیق کنند و هریك باندازه فهم خود ملاحظه نمایند اگر درکسی لیاقت برای خدمت دولت یا برای جنگ بیابد یا تقوی سر شار در کسی

پیدا کنند البته از آن هم پس یاد داشتی هرستند و بالاخره اکر یافتند کسی را که در زمان عقشاش مملکت بهرزکی مشغول بوده ، در زمان صلح او هرزکی دست کشیده و براه تکلیف داخل شده است پس خبر دهند زیرا سلاطین بزرک باشخاصیکه از قبایح اعمال خود پشیمان شده اند و خود را تصحیح نموده اند وقری میکذارده اند ومنهم میخواهم بوتیره انها رفتار نمایم و این حکمرا هر چه زودتر ممکن است طبع نموده بدست عموم مردم دهند زیرا مثلی است معروف وراست هم کفته‌اند اکر روزی مهمل بکذرد ودر کار تاخیر شود تاسه سال افسوس انروزرا خواهندخورد

(تائی تسونک) فرامین و احکام دیکر در محبت و مهربانی نسبت بخلق صادر نموده است و بحکم خود او بطبع رسانیده و انتشار داده اند و از این جهت مردم او را در زندکی او مثل بت قرار داده میپرستیدند واو را مستحق شکر ابدی دانستند و هنوز هم در سلسلهٔ تاتارهای (مانچو) چون میخواهند امپراطوری را در محبت بخلق تعریف و تمجید نمایند و در نیکوئی بستانید او را تشبیه به (تائی تسونک) از سلسله (تانك) مینمایند

تخفیف مالیات و بخشیدن نصف حقوق امپراطوری و نسخ قوانین موذیه

(تائی تسونک) تخفیف کلی در مالیات داد و بیشتر از نصف حقوق خودرا که مبلغ کزافی میشد بمردم بخشید و بهیچوجه ازایالاتیکه آفت حاصل انهارا ضایع کرده بود چیزی مطالبه نمینمود خیلی از قوانینیکه اسباب اذیت خلق بود وبنظر بیفایده میامد منسوخ کرد وعدد قشونیکه باید مدام درزیر اسلحه باشند معین کردوجاهای انهارا که باید نکاهداری کنندمشخص نمود و کارهائیکه در زمان مرخصی باید بانها مشغول باشند تعیین کرد از عذاب کناهکاران کاست وبراجر نیکوکاران افزود

وسعت خاك چین و تقسیم آن بده ایالات

مملکت چین بدون ولایاتیکه خراج ده و تابع چین بودند از جنوب تاشمال ده هزار و نهصد و ده لی بود (لی ده یك فرسنك است) و از مشرق بمغرب نه هزار و پانصد و ده لی و این وسعت بده ایالات منقسم شده بود و این ده ایالت را بسیصد و پنجاه

و هشت محال قسمت کرده بودند و دارای یك هزار و هشتصد وشصت و نه شهر بزرك و کوچك بودند

قشون چین در انزمان

قشون ولایتی چین هم در انزمان شکل تازهٔ گرفت و هشتصد و نود و پنج دسته منقسم گردید که باسم هان عره مینامیدند و انها را بسه درجه مختلف قرار داده بودند درجهٔ اول درجهٔ متوسط و درجهٔ پست تر درجه اول دستهٔ آن از هزار ودویست نفر مرکب بود و درجهٔ متوسط که دستهٔ آن از هزار نفر تشکیل شده بود ودرجه سوم که عدد دستهای انها زیاده از هشتصد نفر نبودند و برای نظام مخزنهای زیاد و انبار های بزرك ساخته بودند و در مخزنها اسلحه و لباس و اسباب دیکر نظامی را ذخیره نکاه میداشتند و انبار ها را برای مصرف قشون از برنج و سایر حبوبات پر میکردند و جاهای متعدد تعیین نموده بودند که در انجا ها برای طویله نظام که در ایالات عمده واقع بود اسب تربیت و تدارك مینمودند و صاحب منصبان مخصوص از اداره نظامی معین شده بود که باین تربیات و بنا ها رسیدکی و توجه مینمودند . مخصوصاً مواظب بودند که هیچیك از سربازها ازلوازم زندکی و اسباب کار خود تخلف نکنند و معمول بود که اشخاصیکه در نظام قبول میشدند کمتر از بیست سال نداشته باشند و هر سربازیکه از شصت سال میکذشت ازخدمت معاف میداشتند و او را مرخص مینمودند و در آخر زمستان هرسال باید سان عمومی دیده شود و قبل از وقت مامورین نظامی بولایاتیکه بانها سپرده شده بود میرفتند و قشون سپرده بخود را جمع نموده مدت یکماه بانها همه جور مشق نظامی میدادند و هر سرباز علاوه بر حرکات پیاده حرکات سواری را هم میبایست بداند زیرا در وقت لزوم باید خدمت سواری کنند و اشخاصیکه چابکی وچابکی درکار خود انشان میدادند با شهادت نامه از رئیس خود ابراز مینمودند اکر در جزء سواره بودند درجهٔ انها را بالاتر میبردند و اکر در پیاده نظام بودند انها را در جزء سواره مسلك میساختند و سربازهائیکه رفتار انها قاعده نبود یادرکار اهمال و کوتاهی داشتند یا بدمشق میکردند انها را بدرتقصیر سیاست وتنبیه می نمودند و تنبیه سوارهای بود که او را ازدرجهٔ سواری بیانداختند ودرجزء پیادکان مسلك میکردند و تنبیه و سیاست پیادکان این بود که بر جیره مالی خود انها را کسر میاوردند

و اگر متنبه نشدند و خود را تصحيح نميكردند كلية قطع مرسوم آنها را ميسمودند و تمام احكام و اعمال اين مامورين نظامى از جانب اداره نظام و شخص امپراطور ممضى و مسلم بود

كلية قشون ولايتى چين همچنانكه پيش گذشت عبارت از هشتصد و نود و پنج دسته بودند ششصد و سى و چهار دسته از انها براى خدمت داخلهٔ مملكت معين شده بودند ودويست و شصت و يكدسته مخصوصاً براى نگاهدارى سر حدات مغربى مامور بودند وصلاح ندانسته بودند كه نگاهدارى شهر پاى تخت و عمارت سلطنتى را باشخاص مخصوص و دستجات معين تخصيص داده شود بلكه تمام قشون ميتوانستند حافظ عمارت وشهر پاى تخت باشند وتعيين آن با وزرا نبود بلكه باداره نظامى بود و چون اين اشخاص ماهى يكدفعه عوض ميشدند ممكن نبود كشكاشى بر ضد دولت كنند و يا باشخاصيكه بر ضد دولت معاهده و مجلس دارند شريك شوند

﴿ فرمان در لطف بعجزه و پير مردان و بدبختان و فقرا ﴾

بعداز مسورتهاى كامل امپراطور (تائى تسونك) چندين فرمان و حكم صادر كرد كه بواسطهٔ انها اطمينان ميداد كه بطوريكه براى دولت هم ضرر و زحمت زياد نباشد زندگى ، معاش كسانيكه عاجز و ناقص الاعضا و مريض و بدبخت بودند يا براى انها كار و شغلى بدست نيامده بود از جانب دولت منظم و مرتب خواهد بود و بتمام حكام ولايات از اعلى و ادنى امر ميكرد كه از محل حكومت خود از اشخاصيكه در ميان مردم امتياز و اختصاصى پيدا كرده اند از علما تا كسبه هر كه باشد باو اطلاع بدهند و از ماليات ولايات مبالغى معين نمود كه براى نگاهدارى مرضى و پير مرد ها و براى ترغيب مردم بفضائل و آباد كردن زمينهاى لا ثمر صرف نمايند و بحكام ولايات حكم كرده بود كه مردم را در نيكو كارى برقابت همديگر وا دار نمايند و كسانى را كه شغل معينى ندارند بكارى مشغول كنند و مرداب ها را حكم كرد خشك كردند و زراعت نمودند و براى آبيارى انجا انهرها حفر نمودند ودرباب آبادانى و وفور هيچ فرو گذار نكرد

اجر دادن اطفال در ازاء مهربانی پدر و مادر و جایزهٔ زنها

برای پسر زائیدن و امداد بر پیر مردان

برای ترغیب کردن پدر ها که اطفال خود را نیکو تربیت نمایند وانها را از زمان طفولیت متحمل نمودن بتکالیف لازمه عادت بدهند امپراطور (تائی تسونك) از خدمات بزرك و مهربانیهای نمایانیکه تا انوقت بپدر و ما در ها کرده بودند و همچنین از اتفاقاتیکه در این باب واقع میشد تحقیقی از حکام ولایات خواست و انها مامور بودند که بهر کسیکه در محبت بپدر و مادر امتیاز و اختصاصی داشته باشد پنج پیمانه بزرك برنج بدهند واذن داشته باشند که با خط درشت در بالای درخانه خود این دو کلمه را بنویسند (تقوی طفولیت) و علاوه بر این بعد از انکه شرح نیکو رفتاری انها را برای امپراطور می نمود نداجرو جایزه بزرك بانها میداد
و حواله کرد بهر زنی که پسر میزائید یك قوتی برنج بدهد برای اینکه بفهماند بمردم که این پسر را مثل اولاد خود قبول کرده است و خود را مکلف میداند که تدارك معاش اورا بایدبنماید وهمچنین حکم کرده بود که بهر پیرمردیکه بسن هشتاد رسیده باشد سالی دو قوتی برنج بدهند و بکسیکه بنود سال رسیده باشد سه قوتی بدهند و پیری که از صد سال گذشته باشد دوتوپ پارچه بسه قوتی برنج علاوه کنند

سؤ قصد نسبت با مپراطور (تائی تسونك)

امپراطور (تائی تسونك) با وجود این همه صفات حسنه که دارا بود و همیشه میل مفرطی داشت که بمردم نیکی کند مکرر در معرض سؤ قصد وقع شد که خواستند او را بقتل رسانند دفعه اول تاتار که امپراطور او را بدرجهٔ سلطانی رسانیده بود ورقراول های یکی از درهای عمارت رئیس کرده بود و او را مشرف اصطبلهای دیوانی قرارداده در صدد قتلش بر آمد و بعد از انکه از او استنطاق کردند که مقصودش چه بود وهمدستی داشته یا نداشته است جواب داد که مقصود من انتقام ملت خودم بود و همدست من چهل نفر تاتار بودند که با من در عمارت سلطنتی جنك کردند و بیفایده خواهد بود مثل از

این از من تحقیق بنمائید و چون من استحقاق کامل دارم که در معرض قصاص واقع شوم
هر چه زود تر مرا بقتل برسانید بهتر است و او را همانطور که خودش خواسته بود بقتل
رسانیدند دوم شخصیکه در صدد قتل امپراطور بر آمد پسر و ولیعهد او بود که از ترس
اینکه مبادا بواسطهٔ اعمال ناشایست پدر از او بی میل شود واز این جهت او بامپراطوری
نرسد با چهل نفر از مردمان ناراضی همدست شد و در صدد قتل امپراطور بر آمد وچون
پسر شخص امپراطور بود او را مثل سایر همدستانش نکشتند و امپراطور بمشورت وزرا
او را زنده گذارد ولیکن از شان و حقوق خانوادهٔ سلطنت او را بی نصیب کردند و تا
اخر عمر مثل یکی از مردمان معمولی محبوس نمودند
(تائی تسونك) بخیال افتاد که اهالی کره را مطیع نماید و چون خواست شخصاً
خودش فرمانده قشون باشد اگر چه در اعمال نظامی هم ماهر بود با وجود این از این
سفر که یکسال طول کشید خوشدل مراجعت نکرد ، بمقصود نایل نشد وبعد از مراجعتش
باز مهام مملکت را که به پسر خود واگذار کرده بود بدست گرفت و بهتر از همه وقت
در آبادی و معموری مملکت سعی نمود و تمام مالك آسیا سفیر نزد او فرستادند و او را
تهنیت گفتند و امپراطور در تعلیم اولاد خود مداومت کرد و قوانین سلطنتهای نیکو
را بآنها تعلیم میکرد ، روزی با پسران خود در کنار نهری گردش میکردند بآنها خطاب کرد
و گفت « ای پسر های من به بینید این کرجی شکسته را چگونه موجها حرکت میدهند
و میتوانند در طرفة العینی او را غرق نمایند بدانید که مردم مانند این موجها وامپراطور
مثل این کشتی میباشد »

﴿ تعلیمات امپراطور (تائی تسونك) به پسرش ﴾

ای پسر من درست و عادل باش و در بزرگی نسبت بخلق کوتاهی مکن اول بر خود
سلطنت کن و قدرت خود را بر [illegible] و هوس خود بکار ببر اگر چنین کنی باسانی
میتوانی بر مردم سلطنت کنی [illegible] مردم [illegible] از احکام تو متنفر خواهد
بود و آنها را [illegible] دوست و ادار خواهد شد مردم را [illegible] نادراً و بالملایمت
اما در [illegible] بزرگی [illegible] مردم آن عملها را بنظر [illegible] خیره
امروز [illegible] را تا [illegible] وقتیکه بر [illegible]

معلوم شود که مردم مستحق آنند باید یکی از امپراطوران قدیم را برای خود اختیار عالی و اعمال او را سر مشق خود قرار دهی و بیشتر از یکنفر را سرمشق خود قرار مده اما بهترین انها را اختیار نما و بپرهیز ازاینکه پیروی وتقلید مرا نمائی و این شهرت و اعتبار من تو را فریفته نسازد زیرا من سلطنت را در خانوادهٔ خود آوردم من یاغی‌ها را مطیع کردم من تاتارها را در قید اطاعت آوردم و من تمام شهرت واعتبار مملکت‌را برقرار نمودم و بواسطهٔ این کار های بزرك من بود که مردم نخواستند بعیوب من بکوشند ولیکن نسبت بتو مردم اینطور نیستند چون تو اینکونه خدمات بمردم نکردهٔ نباید چشم داشت آن محبت را از آنها داشته باشی

مردن (تائی تسونك) و عزا داری سفرای خارجه

بعد از بعضی تعلیمات دیکر که ذکر انهارا در اینجا بیفایده میدانیم امپراطور (تائی تسونك) در میان دو دست پسرش وفات کرد و شاهزادهٔ باین لایقیکه سلطنت پریشان چین را باینطور منظم و مرتب نمود در سن پنجاه و سه سالکی و در سال بیست و سوم سلطنتش از دنیا رفت و بمجرد انتشار خبر مرکاو تمام اهل چین بتعزیه و کریه و زاری پرداختند و سفرای خارجه که در پای تخت بودند برسم ولایات خودشان تعزیه داری و اظهار تأسف نمودند معتبرین انها کیسوهای خودرا بریدند و صورتهای خودرا بنیزه سوراخ کردند و کوشهای خود را زخم نموده خون خود را در اطراف تابوت امپراطور بزمین پاشیدند و شاهزاده های تاتار که انوقت در دربخانهٔ چین بودند خواستند اظهار چاکری و بستکی خود را بنوع اکمل نمایند دو نفر از انها رخصت طلبیدند کهخودرا در روی قبرامپراطور قربان کنند وبروند در آن دنیا هم مثل این‌دنیا مشغول خدمت او باشند ولیکن امپراطور تازه بانها اذن نداد و کفت پدر من از این کار شما [illegible] داده بود و قدغن کرد که بشما اذن ندهم و اکر چنین کاری بکنید خلاف [illegible] و چهارده نفر سلطان با رئیس طوائف مجسمه خودرا از سنك ساختند و در مقبره امپراطور کذاردند تا [illegible] خود نمایند که بعد از مرك هم [illegible] و [illegible] امپراطور دائمی و ابدی بوده است

تواریخ چین که این [illegible] و تعجب از (تائی تسونك) [illegible]

ملامت و سر زنش مینمایند اول در عشق زیاد او بزنها دوم در حمایت زیادی که ازمتدینین بدین مزدك داشت و سوم از اظهار قدرت و جلال زیاد او در ممالك خارجه ولیکن این قوهٔ سوم در نظر غیر اهل چین عیبی برای او نبود بلکه حسن کار های او بوده از همین جهت بود که گفته اند امپراطور ❖ تائی تسو نك ❖ نه تنها بر مملکت چین و چینیها سلطنت می کرد بلکه بر تمام ملت های آسیا سلطنت و قدرت داشت

❖ اقتدار سلطنت چین در سایر ممالك آسیا ❖

در زمان سلطنت (تائی تسونك) تسلط وقدرت چین روز بروز در تزاید بود مخصوصاً بواسطهٔ اختلاف و انقسامیکه در ممالك ترکها اتفاق افتاد نفوذ و قدرت چین در مغرب آسیا خیلی زیاد تر شد و حدود چین از طرف مغرب وسمت زیادی پیدا کرد و چون اهالی تمت شروع کرده بودند با سایر ممالك مغربی آسیا مراوده و تجارت میکردند و باین واسطه بتجارت و اعتبار چینی ها در ممالك مغربی آسیا ضرر وارد میامد لهذا برای حمایت تجارت و دوام نفوذ چین در مغرب آسیا دولت چین چهار حکومت نظامی در وسط ممالك آسیا قرار داد یکی در جنوب و مشرق ممالك (بش بالیح) و یکی در ولایت ختن و یکی در مملکت (اوئیکور مغربی) و دیگری در ولایت کاشغر و این چهار حکومت نظامی محاط بودند از سلسله های پر برف کو های سفید و کو های آسمانی و بواسطه این چهار حکومت نظامی ولایاتیکه در مغرب و شمال و مغرب انها واقع بودند بزودی از دولت چین اطاعت کردند و سلاطین (تانك) ولایاتی را که در تحت حمایت خود میگرفتند (یامی) مینامیدند و در زمان قلیلی تمام ممالك وسیعهٔ که در میان چین و ایران واقع بود اطاعت قانون ممالك آسمانی کردند و (یامی) چینیها شدند وبقانون چین سلطنت میکردند و اگر چه از جانب دولت چین رئیس برای انها معین شده بود ولیکن سلاطین و حکام انها در میان قوم خود قدرت کاملی داشتند و اسمش این بود که از جانب دولت چین سلطنت و حکومت میکنند و در میان (یامی) ها شانزده ولایت انها معتبر تر بودند و سلاطین انها لقب نایب السلطنه داشتند و هفتاد و دو ولایت دیگر انها که عظمتشان کمتر بود انها را از ممالك درجهٔ دوم قرار میدادند و درحکم و اطاعت این نایب السلطنه‌ها وحکام بکصد و

ده شهر از درجهٔ سوم بود و در تمام این ممالك یکصد و بیست و شش اردوی نظامی بود که قشون امپراطوری انهارا نگاه میداشتند و چینیها ابداً در ادارات داخلهٔ ممالکی که درحمایت چین بودند و سلاطین انها از امپراطور فرمان و مهر و کمر گرفته بودند مداخله نمیکردند تنها تکلیف سلاطین انها این بود که گاهگاه سفیری بدربخانه امپراطوری میرستند و تحف و هدایا بامپراطور تقدیم نمایند و مسئول نظم و امنیت ولایت خود باشند و باین ترتیب تجارت چین را که در این ممالك بعبده آسیا باکمال استحکام بر قرار بود حمایت میکردند

حدود چین در زمان سلطنت سلاطین (تانگ) از سمت مغرب تا مشرق مملکت ایران و دریای خضر میرسید و از سمت شمال تا کوهای (آلتائی) بود و همچنین ممالك (سگدیان) و (تخارستان) و یك قسمتی از خراسان و از ولایاتیکه ازسلسلهٔ کوه (هندو کوش) عبور میکنند تماما از این سلاطین چین اطاعت کردند و سلطنت (تائی تسو انگ) از سلطنت تمام اشخاصیکه در چین سلطنت کرده بودند باشکوه تر و با جلال تر بود و نه تنها سلاطینیکه تابع او بودند سفیر بنزد او فرستادند بلکه از جانب بسیاری از سلاطین ممالك بعیده سفرا نزد او آمدند مثل مملکت (نپال) و سلطنت (ماقادا) که در هند واقع است و از جانب یزد جرد پادشاه ایران که پس از انکه اعراب او را اخراج کردند در ۶۳۸ به مملکت (فرغانا) که مطیع چین بود رفت و در انجا پناه برد بالاخره در سال ۶۴۳ سفیری از ممالك رمنها نزد (تائی تسو انگ) آمد و بلور آلات برنك ارغوانی و زمرد برای او هدیه آورد و تاریخ چین نقل میکند که در آن زمان حضرات اعراب که قدرت و توانائی فوق العاده پیدا کرده بودند به ممالك رمنها داخل شدند و سردار عرب قشون انهارا شکست داد و انها مجبور شدند صلح کنند وقبول کردند مالیاتی برئیس انها بدهند

در سال ۶۵۰ عیسوی امپراطور (کائو تسو نك) بجای (تائی تسو انك) بر تخت سلطنت چین مستقر شد اگر چه سلطنت او طولی کشید ولیکن چندان آبرو مند نبود تاریخ چین در باب عشق مفرطی که بیکی از صیغهای پدرش پیدا کرده بود اورا ملامت میکنند وآن زنرا که موسوم بود به (ووهیو) ملکهٔ مملکت قرار داد ودوزن حلال خودرا برای خاطر او طلاق داد و این شاهزاده بیغیرت از روی هوی و هوس حماقت خودرا بجائی

رسانید که اختیار سلطنت و حکمرانی مملکت را باین زن واگذار کرد و او را ملکه آسمانی خواند و بعد از مرگ او که در ۶۸۳ واقع شد پسر او را که (تشونك تسونك) نام داشت بجای او نشانید و پس از انکه او را هم از تخت بر داشت و در حبس گذاشت خودش متقلد کار مملکت شد و تا دوازده سال آن امپراطور را در حبس نگاهداشت و خودش سلطنت کرد مورخین چین این زن را در ردیف اشخاصیکه در چین سلطنت کرده‌اند نمیگذارند بجهة اینکه اورا غاصب تاج و تخت میشمارند و این زن عقلی بکمال داشت و در فرا گرفتن تواریخ چین سعی و مواظبتی وافر نموده بود و شایسته و سزاوار بود که در جای آن دو شاهزاده که معدومشان نمود سلطنت کند زیرا قدرت و کفایت ارادات که انهارا در حبس نگاهدارد و خودش بجای انها سلطنت و حکمرانی کند ودر صورتیکه مرد لیاقت کار خود را نداشته باشد البته سزاوار است که زنی شغل او را تصاحب نماید مخصوصاً وقتیکه این بتواند بلوازم آنشغل عمل کند و هوی وهوسیکه اغلب دراین مواقع برای انسان که قدرت کامل دارد ورقیبی درمیان نیست پیدا میشود دران زن اثر نکند واورا از راه عقل باز ندارد

سفارت هندوستان در چین

در سلطنت(کائوتسونك)و اعقاب او سلاطین هندوستان سفرای متعدده بنزد امپراطور چین فرستادند مخصوصاً در تاریخ چین مذکور است که درسال ۶۶۷ مسیحی پنج هند یا هر پنج قسمت هندوستان سفیر بدربخانه (کائوتسو) فرستادند ودرسال ۶۷۲ و ۶۹۲ سفارتهای خود را تازه کردند

قشون کشی سردار (سوتینك فانك) برضد ترکهای مغربی

در سال ۶۵۷ مسیحی سردار چینی موسوم به (سوتینك فانك) با قشون امپراطوری به ولایت ترك های مغربی که میخواستند خود را از قید اطاعت امپراطور چین خارج نمایند رفت و خان این ترکها با صد هزار لشکر آمد که بسردار چین حمله کند ولیکن این سردار انها را عقب نشانید و فتح نمایانی کرد و خیلی از انها را کشت اما صلح واقع نشد ورؤسای طوائف مختلف انها مدام باهمدیگر درجنك بودند واین فقره سبب شد که مکرر قشون

امپراطور چین باسیای مغربی آمد زیرا در آنزمان امپراطوران چین خودرا شاهنشاه و رئیس مطلق ممالك آسیا میدانستند

﴿ تقسیم تازهٔ ولایات مغربی آسیا که درحمایت چین بودند ﴾

در سال ٦٦١ مسیحی امپراطور چین قسمت ولایات مغربی آسیارا تازه کرد و آنهارا بهشت مملکت و هفتاد و شش بلوك تقسیم نمود و این ولایات در میان کاشغر و دریای خضر واقع است و مملکت ایران هم داخل این تقسیم بود زیرا سلاطین ایران هم مکرر ازقشون چین مدد خواستند و آنها هم مثل سلاطینیکه در تحت حمایت چین بودند محسوب میشدند و در همین زمانیکه ما از او صحبت میکنیم پسر یزد جرد پادشاه ایران که (کائو تسونك) امپراطور چین اورا پادشاه ایران قرار داده بود بعد از مرك منحوس پدرش این شاهزاده که چینیها او را (پیلوسی) مینامند به مملکت (تخارستان) رفت و از امپراطور چین خواهش کرد که اورا حمایت کنند و امپراطور باو جواب داد که بواسطهٔ دوری راه قشون فرستادن بآنجا مشکل است و درلطف او بپادشاه محمدیان پیغام کرد ولیکن مسلمانان ازحمایت اوامتناع کردند وتاریخ چین نشان میدهد که درسال ٦٦٣ لشکر خلیفه یارئیس مسلمانان ایران و یونان را خراب کردند و قتل و غارت زیادی در هندوستان نمودند و از خلیفه اسلام جنگهای دیگر هم در سالهای اول سلطنت (تائی تسو نك) از ٦٥٠ تا ٦٥٥ خبر میدهند ودرهمان زمان سفیری هم ازجانب خلیفه بنزد امپراطور چین آمد ودرسلطنت (کائوتسونك) درسال ٦٦٨ مسیحی ستارهٔ دنباله داری در چین نمودار شد و مثل سایر آثار خرق‌عادت اسباب خوف امپراطور شد و سبب آنرا از معصیت های خود تصور نمود لهذا بتوبه وانابه وریاضات بدنی اقدام نمود

﴿ اطاعت مملکت کره بامپراطور چین ﴾

در همان سال ٦٦٨ بود که پادشاه کره بسردارهای چین که پای‌تخت اورا محاصره کرده‌بودند تسلیم شد و بعد ازآنکه شهر پای‌تخت‌را تصرف نمودند تمام ممالك کره از امپراطور چین اطاعت کردند و یکی از سردار های چین حاکم و فرمان گذار کره شد و دیوان خانهٔ از جانب دولت چین در شهر پای تخت بر قرار داشت ولیکن اهل خود کره را

از کار نظامی و غیر نظامی خارج نکردند و مملکت را به پنج حکومت تقسیم نمودند و در تمام این پنج حکومت یکصد وهفتاد و شش شهر و شصت و نه هزار خانواده وچهل ودو بلوك ویکصد محال بود

﴿ ظفر یافتن قشون تبت ﴾

قشون چین در مملکت تبت مثل ممالك کره خوشبخت و مظفر نشدند بجهت اینکه فرمانده انها دونفر سردار چینی بودند که باهم اتفاق نداشتند و مخالف همدیگر بودند قشون تبت انها را از هم سوا کردند و در سال ٦٦٩ مسیحی انهارا جدا جدا در محل موسوم به (ککنور) شکست دادند و در این موقع تاریخ چین تعریف زیادی از حزم و احتیاط و تردستی وزیر پادشاه تبت مینماید و بواسطه این فتح خیلی از ممالك متصرفی چینیها را که در وسط آسیا داشتند تصاحب نمودند ومملکت خودرا بنهایت بزرك کردند و با وجود این نقل میکنند که در سال ٦٧٢ پادشاه تبت سفیری بنزد امپراطور چین فرستاد و تقبل مالیاتی نمود امپراطور چین از اخلاق و عادات اهالی تبت پرسید و سفیر مذکور در حالتیکه عظمت بسیاری بجواب قرار داد گفت « ماخودرا همیشه دراحسن حال نگاهمیداریم زیرادر دربخانه سلاطین تبت صداقت و اتحاد و غیرت برای نفع عموم و فواید عامه در کار است و فواید شخصی را فدای منافع عمومی مینمایند » ولیکن ما ز اتفاق میان به چین و تبت چندان طول نکشید و در سال ٦٧٨ عیسوی یکصد و هشتاد هزار قشون چین در نزدیکی دریاچهٔ (ککنور) مغلوب قشون تبت شد و در سال ٦٧٤ شاهزادهٔ ایرانی که امپراطور چین اورا پادشاه ایران کرده بود به شهر (سنیکانفو) رفت وفرماندهی گارد امپراطوری را قبول کرد

﴿ احترامات (لائوتسو) ﴾

در این سنوات در دربخانهٔ دولت چین بطریقهٔ فیلسوف بزرك (لائوتسو) احترامات فوق العاده میکردند و حکم کردند که اطفال بزرگان و شاهزادگان کتاب عقل و تقوی آن فیلسوف‌را درس بخوانند و معلومات انهارا گاه و بیگاه امتحان کنند وچند سال پیش هم امپراطور به معبدی که بافتخار (لائوتسو) ساخته بودند رفته بود و جهت این احترامات

زیاد که سلاطین (تانك) از این فیلسوف مینمودند این بود که بواسطهٔ شباهت اسم این دو خانواده آنفیلسوف را اراجداد خود فرض میکردند در صورتیکه غیر از یك شباهت اسمی ارتباط دیگری درمیان انها واقعیت نداشت

﴿ رفتار مستحسنی از یکی از سردارهای چینی ﴾

سردار موسوم به ﴿ پی هنك کیان ﴾ چینی دونفر از خوانین ترکهای مشرقی را اسیر کرده بود و در ضمن با نها قول داده بود که انها را نخواهند کشت با وجود این بعداز انکه سردار آنهـا را به دربخانهٔ دولت چین آورد انها را بقتل رسانیدند و هر چه این سردار بیچاره اصرار کرد که این کار بر خلاف انصاف و عدالت است و او را مفتضح و رسوا خواهد نمود و عاقبت اینکار میشوم خواهد بود هیچکس باو اعتنائی نکرد و این سردار باغیرت بقدری از این عمل دلتنك شد که ترك خدمت دیوان کرد ودر انزوا از شدت غم و غصه دق کرد و مرد و تمام مردمان شجاع جنگی و اشخاص پاکدامن و متقی از برای او افسوس خوردند از این گونه اعمال که تخلف ازقول شده باشد بسیار واقع شده ومیشود ولیکن نادراست که کسی از غصه آن مرده باشد

مادامی که ملکه (وو هیو) امپراطوری را که خودش درست کرده بود دور از پای تخت در مجلس نگاه میداشت و خودش باسم او سلطنت میکرد خیلی شورشها و اغتشاشات برای اینکه میخواستند امپراطور اسیر را از حبس نجات بدهند بر پا شد و ملکه همهٔ آنها را آرام کرد اما در این بین بسیار از شرفا و متشخصین و شـاهزادگان تلف شدند و این کشتن و تلف کردن این بیچاره مردم که بهیچ قانونی درست نمی آمد بقدری اسباب اغتشاش مملکت شده بود که نزدیك بود رشته سلطنت گسیخته شود لهذا ملکه در سال ۶۶۲ از تمام ایالات چین اشخاصی را که متوقع خدمت دولت بودند احضار نمود و بجمیع حکام هم امر کرد اشخاصی را که لایق شورای دولتی هستند بپای تخت بفرستند و امپراطریس تمام آنهـا را بکار دولت مشغول کرد و پنهاناً ترتیب امتحان آنهـا را درکار فراهم کرد تا لیاقت و قابلیت هر یك از آنها را درست بفهمد و خواست صدق و کذب اموری که حکام باو خبر داده بودند بشخصه مشاهده کند و تهمتهائیکه برای آنها این همه ازشرفا و بزرگان وشاهزادگان تقصیررا کشته بودند تحقیق نماید

و این ملکه که یك قدری دیر بفکر عدالت افتاد زیاده از هشتصدو پنجاه هر از اشخاصیکه مردم را بتهمت دروغ بکشتن داده بودند بهلاکت رسانید و ترتیب اثبات و تحقیق این مطالبرا شخص خود ملکه بدون دخالت غیر فراهم کرد و این پلیتیك ملکه خیلی خیالات مردمرا آسوده و آرام نمود و حکام ولایات از بو بجبال زنده کردن عدالت و رفع ظلم افتادند

—»«﴿ تلافی فتح قشون تبت ﴾»«—

در همین سال ۶۹۲ حاکم (تورفان) که از جانب چینی ها بود با شاهزادهٔ ترکها بریاست یك دسته از اتراك مغربی باقشون زیادی از چین فتح تبتی هارا تلافی کردند و چهار حکومت قطاعی را که چند سال پیش از آنها گرفته بودند پس گرفتند و حکومت عمومی ولایات مغربی آسیا از جانب دولت چین دوباره برقرار شد وسلاطین آنها که از اطاعت و تبعیت چین خارج شده بودند مجبور باطاعت شدند

—»«﴿ خاطر خواهی ملکه چین بیکی از خلفای بودائی وساختن دو معبد ﴾»«—

در سال ۶۹۲ خلیفهٔ (هوائی) که خواطر او را ملکه مملکت میخواست مامور شد معبدی باسم معبد نور بنا کند و در سمت شمال آن معبدی باسم معبد اسمان بسازد و هر روزی ده هزار عمله و کارگر در انجا کار میکردند و خرج آن کار بقدری گزاف بود که طولی نکشید که خزینه دولت تمام شد و بنای معبد اسمان را به پنج طبقه قرارداده بودند و همینکه سه طبقهٔ آن ساخته شد بقدری بلند شده بود که چون از بالای آن به معبد نور که چند پا بیستر ساخته نشده بود نگاه میکردند مثل این بود که در قعر چاهی نظر میکنند واین خلیفه بقدر هزار نفر شاگردان جوان و قوی داشت وچون مفتشی کان اغتشاش درمملکت کرد این خلیفه را متهم نمود و تمام شاگردان او را اخراج کردند ولیکن در باره خوداو حکمی نشد همینقدر مامور شد که مجسمهٔ که دویست پا ارتفاع داشت و در معبد نور نصب کرده بودند از خون گاو رنگین کند ودر این بین شخص طبیبی محل میل ملکه واقع شد واین خلیفه حسدت و رقابت او را در دل گرفت و به کینه ملکه معبدیرا که ساخته بود آتش زدو سوزانید و آتش از آنجا تجاوز کرد و بعمارت سلطنتی رسید و حتی تالار

بزرگ تخت سلام تماماً سوخت ملکه اغماض نمود و بروی خود نیاورد و تقصیر را به بیسالاقی عملجات نسبت داد و یکی از مورخین میگوید که این صور حریقها در دربخانهٔ چین مذاکور بود و آن را آثار غضب خداوندی میدانستند یکی از شرفای بزرك میلش این بود که علت این بدبختی را تحقیق کنند و در صدد رفع غضب آسمانی برایند ولیکن دیگری از ترس اینکه مبادا آخر این تفحصات بجای بد برسد و نتیجهٔ منحوس داشته باشد ملکه را از این خیال منصرف کرد و خلیفهٔ معهود را مأمور نمود که دوباره معبد اسمان را بسازد و تالار تخت سلام را مرمت نماید و وا داشت مس گداختند و میزها و ظروف بزرك ساختند و در آن ظرفها صورت و بیان آنچه در چین واقع بود دیده میشد و ده مجسمه یا ساختند که هر یکی ده قدم ارتفاع داشت خلیفهٔ مذکور مضطرب و متوهم بود و میترسید در صدد تفحص حال او باشند و تحقیق کرد که اسباب انزجار طبع ملکه شد و پنهانا حکم کرد خلیفه را قدری زدند که از آن دردمرد و ملکه حکم کرد که در باب آن حریق مجلس کنند و هرچه هر کس بعقلش میرسد از روی صداقت بدون ترس و تملق بگوید یکی ارشرفا رای داد که کار معبداسمانرا تعطیل نمایند دیگری تقصیرات دولت را درچهار فصل مندرج نمود

﴿ ستون فلزی وظروف بزرك چدنی ﴾

ملکه (ووهیو) یکی از برادر زادهای خودرا که (ووسانسی) نام داشت نهایت دوست میداشت و تمام حقوق و شؤنات شاهزادگی را باو داده بود و درسال ششصدو نودو پنج این برادر زادهٔ ملکه داد دوستون ساختند یکی از آهن و دیگری از مس و بلندی هر یك از آنها یكصدو پنج قدم و دور آنها دوازده قدم بود و پایهٔ آنها شبیه کوه کوچکی بود از آهن و مس و بلندی آن پایه بیست قدم و دور آن یك صدو هفتاد قدم بود و این شاهزاده مدایح ملکه عمه خود را ترکیب کرد و داد بخط بسیار خوش بر روی آن ستونها که در دو طرف یکی از درهای عمارت سلطنتی قرار داده بودند نقش کردند و ملکه خودش عبارتی باین مضمون داد آنجا نوشتند ستون آسمانی که بافتخار قدرت و تقوی سلسلهٔ بزرك (چؤ) امپراطور تمام سلاطین بلند کرده اند)) و در سال ۶۹۶ هم در یکی از درهای عمارت سلطنتی نه پارچه از ظرفهای بزرك مسی جا دادند و آن ظرفها دو دسته داشتند و شبیه به سپایه بودند که بتقلید ظرفهای (یو) بزرك که شرح آن از پیش گذشت ساخته شده

بودو روی آن طرفها دیده میشد که ممالك چین را موافق قسمتهای قدیم به نه قسمت تقسیم کرده بودند و در آنها اسم پای تخت ها و شهر های عمده را هم نوشته بودند و محصولات هر مملکت و چیزهائیکه برای حزینهٔ دولت و مغار های عمومی تدارك میکردند شرح داده بودند و اسم این نه پارچه طرف هم (چؤ) بود و طرفی که شرح مملکت (یوچؤ) درآن نوشته شده بود هیجده قدم ارتفاع داشت وهزارو هشتصد کنتال (یك‌صدوپنجاه‌حروار) وزن داشت و سایر ظروف چهارده قدم ارتفاع و هزارودویست کنتال (یکصدحروار) وزن‌هر یك از آنها بود وبرای‌ساختن این‌نه طرف‌پانصدو شصت‌هزارو‌هفتصدلیور (نودوسه هزارو چهار صدو پنجاه من) مس گداخته بودند و علاوه بر مجسمه های زیادی که در سلطنت این ملکه برای گذاردن در معبد ها ساخته شده بود ملکهٔ (ووهیو) حکم‌داد مجسمهٔ تمام‌اشخاص معروف‌درسلطنت اورا ساختند و میگفت‌برای این‌است که‌اسم این‌اشخاص درصفحهٔ روزگار بماند

معاهده باخان ترکها

در سال ۶۹۷ ملکهٔ (ووهیو) معـاهدهٔ با (میچو) پادشاه ترکها کرد و او را وادار نمود که به تاتار ها حمله برد و موافق آن عهد نامه ملکه بپادشاه ترکها فرمان خانی داد و تمام ترکهائی که چینیها در جنك اسیر و محبوس کرده بودند رد نمودند و باو وعده کردند که دختر او را برای یکی از شاهزادهای چین عروسی کنند و چند ولایت باو واگذار نمودند و مقدار زیادی از پارچهـای ابریشمین و مقداری برنج ومقدار زیادی آهن‌وهمه‌جور آلات زراعت باو دادند اگرچه بعضی از شرفای چین مخالف این رای بودند واین‌معاهده‌را امضا نمیکردند باوجود این معاهده بسته ٭ تمام شد و این خان ترکها در زمان قلیلی‌طوری قوی شد که یك سال بعد از آن معاهده خود را در سر چهار صد هزار لشکر دید و داخل خاك چین شد و شهر (کیچیئو) را محاصره‌کرد وخرابی بی‌اندازه به ایالت (پچیلی) رسانید اما از ترس اینکه نتواند با لشکر امپراطوری مقـاومت کـنند قصد کرد بدون تاملی به تاتارستان برگردد و در حال هزیمت ده هزار نفر چینی را کـه اسیر کرده‌بودند سر برید

ملامت ونصیحتی که ملکهٔ (ووهیو)

در منتخبات نوشتجات سلاطین در مواقع عدیده ملامت و نصیحتی که وزیر موسوم به (تیچرکی) به ملکهٔ (ووهیو) کرده است برای انکه او را از اقدامات جنگی منصرف نماید دیده میشود و ما بعضی فقرات آن را که موجب بصیرت میشود در اینجا ذکر میکنیم آن وزیر میکوید ((من همیشه شنیده ام که خداوند تبارك و تعالی وحشی ها را در زمینی خلق کرده است که دخلی بزمین ما ندارد و مملکت سلاطین قدیم ما در سمت مشرق محدود بدریا و در مغرب بریك متحرك و در شمال به بیابان (تانیونو) و در جنوب به پنج سلسلهٔ کوههای موسوم به (اولنك) بود و اینها حدودی بودند که خداوند تعالی میانه مملکت ما و وحشی ها قرار داده بود و از تواریخ معلوم است که ولایات زیادی که نه در آنجا عقل نه سلسله بزرك سلطنت اول ما رفته بود و نه اسلحهٔ آنها رسیده امروز در تحت فرمان و جزء مملکت شماست و مملکت شما نه تنها از ممالك (ین) و سلاطین (هیا) بزرك تر است بلکه از ممالك سلاطین (هان) هم وسیع تر و زیاد تر است. پس آیا این همه ممالك برای شما کافی نیست ؟ چرا تجاوز میکنید و اسلحهٔ خود را بزمین لم یزرعی میفرستید ؟ چرا خزینهای خود را تمام میکنید و قوم خود را برای فتوحات زمین های بی‌فایده خسته و وامانده مینمائید ؟ چرا کرفتن کلاه و کمرچند نفر وحشی را بر سلطنت آسوده و راحت در صلح ترجیح میدهید ؟ (شی هوانك تی) مابین جبال افتاد و فتوحات بزرك کرد اما نتیجهٔ نداد جز اینکه مملکت از دست پسرش بدر رفت و سلطنت آنها منقرض شد (ووتی) که از سلاله (هان) بود چهار جنك بزرك کرد ونتیجهٔ آن این شد که خزینهای دولت از میان رفت ومجبور شد برمردم تحمیل مالیات فوق‌العاده کند و در اندك زمانی تمام مردم فقیر و بیچاره شدند پدر ها اطفال خود را میفروختند وشوهر ها زنهای خود را به‌بهای نان میدادند وفوج‌فوج‌مردم از کرسنکی میمردند دزدها دسته دسته شده بودند و از هر طرف مملکت را خراب‌میکردند و مثلی است مشهور که کفته اند ((من حرب‌المحرب حلت به‌الندامه)) اکر چه این مثل عوامی است ولیکن خیلی نصایح بزرك ازاومستفاد میشود))

این وزیر بعد ازانکه مخارج کزاف جنکهای طولانی‌را شرح داد ملکه‌را ازرفتن بجنك وحشی‌ها

که میکمت مثل مورچه میماند منع نمود و میکمت بهتر این است که توجه و مواظبت ملکه تنها مصروف نگاهداری حدود مملکت باشد

سلطنت ملکه (ووهیو) مینماید چقدر احلاق مردم چین در آن زمان رو به تنزل بوده است زیرا از قراری که (آمیو) مورخ مینویسد این زن اقدام بکار های زیادفوق‌العاده کرد که همه مخالف مارای و عقل مردم و اخلاق عمومی بود و ابداً کسی در مقام تنبه و سیاست او بر نیامد مثلا شئونات قربانی‌باری‌تعالی را که‌غیر از امپراطور های بزرگ کسی حق نداشت بخود نسبت بدهد او برای خود قرار داد و تالار بزرگ مخصوص داشت که در انجا اجداد خود را مفتخر مینمود و درجهٔ اجتهاد را که سابق بران باشخاصی میدادند که در پنج کتاب (کینگ) امتحان داده بودند او باشخاصی تخصیص داد که از کتاب (لائو تسو) امتحان میدادند و القاب وعناوینی برای خود قرار داد که قبل‌از او هیچکس جرئت نکرده بود بخود نسبت بدهد همه این کار ها را کرد و متعصبان وضع قدیم ساکت نشستند واین جمعیت علما که در زمان سلطنت (شی هوانگ تی) خشم و غضب‌اورا حقیر شمرده و بکرات برملا باو ایراد گرفتند و با او مدعی شدند در این زمان در تلافی این همه توهین و جسارتها که به آنها شد بخند گله شوخی اکتفا کردند این ملکه بشخصه بقدری از مردم تلف کرد که ظالم ترین امپراطور ها این قدر ازمردم تلف نکرده بودند خانواده امپراطوری رابه‌کشتن‌و حبس تقریبا تمام کرد وزخم بزرگی‌بادارات‌دولت‌واردآورد و قلیل اشخاصی هم که از خانواده سلطنت و از ادارات‌دیگر باقی مانده بودند بر عم همدیگر بخدمت این زن میکوشیدند با عیرتی که ذکر آن اسباب اعمال میشود شاهزادگان جدا برای فواید و منافع او کار میکردند ادارات عدالتی احکام او را محترم میشمردند ودر کمال سختی اجرا میداشتند مردمان جنگی همه روزه فتوحات میکردند و حدود مملکت را تا اندازهٔ پیش بردند علما در مدح او مبالغه کردند و تنها از مطبعهٔ امپراطوری بیشتر از هزار جلد کتاب با فایده خارج شد و تمام‌مردم درکمال آرامی زندگی میکردند واحدی از وضع وحالت خود شکایت نداشت

این زن عالی از مردمان طبقه پست خارج شده بود و دردل گرفته بود که خانواده خود را بر تخت امپراطوری استوار کند و خانواده (تانگ) را از سلطنت محروم نماید اما همه مجاهدات او در این باب بیهوده شد جهة اینکه ملت چین یا منتخبین ملت میلشان برخلاف

این بود و ملت های همسایه هم که دخالت در کار چین داشتند با قصد ملکه همراه نبودند لهذا مجبور شد پسر خودرا که درخارج شهر پای تخت محبوس داشته‌بود بدربخانه بیاورد و او را دو باره ولیعهد سلطنت قرار دهد و شورشی که در عمارت سلطنتی واقع شد سلطنت او را باخر رسانید و قلیل زمانی بعد در سن هشتادو یك سالگی در سال ۷۰۵ مسیحی از دنیا رفت

(چونك تسونك) درسال ۷۰۵ مسیحی

سلطنت زن ها در زمان ﴿ چونك تسونك ﴾ هم معمول شد زیرا این امپراطور تحمل سنگینی شغل سلطنت را در قوه خود ندید و او را به ملکه ﴿ وئی ﴾ زن خودوا گذار نمود واین بیغیرتی این امپراطور موجب هزار گونه اغتشاش کارها شدخانمهای عمارت و ملاشغلهای دیوان را میفروختند و حکم عدالت با پول بود متصل حکم میدادند و مهر دولت را میزدند و ملکه (وئی) در سلام عام در پشت پرده حاضر بود تاازآنچه میگذرد و گفتگو میشود مستحضر باشد و شکایت وزرا وغیر وزرا همه بدست او میرسید و امپراطور جز برضایت او کاری نمیکرد و امپراطور طوری بکار سلطنت وبمقام امپراطوری بی اعتنا بود که از روی میل استعفا از سلطنت میکرد که تاریخ نویس یا دلال هرز کبها شود ماه اول سال ۷۰۹ را باشخاصیکه برای حظ خود انتخاب کرده بود گذرانید زنهای دربخانه و خدمهٔ آنها دکان باز کرده تجارت میکردند وبزرگان مملکت مشتری وخرید وآنها بودند درسر قیمت شغلها گفتگو میکردند چانه‌میزدند وکار بفحش ودعوا میکشید وامپراطور ازشنیدن ودیدن این‌اوضاع حظ وافری داشت

روزعیدی که بعیدفانوس معروف بود امپراطور خوشداشت بازنهالباس مبدل در میان مردم عوام و مثل انها در کوچهاگردش کند ومشغول هرزگی باشد وواضح است که‌این‌نوع حرکات اوموجب تنفر ملکه از او میشد و بدیهی است که تنفر زن از شوهر مورث چه‌اعمال میشود خلاصه ملکه با پسر برادر ملکه سابق (ووهیو) ارتباطی پیدا کر وکار بجائی منجر شد که شوهر خود را در همان سال مسموم نمود ولیکن این معصیت برای او فایدهٔ نکرد و اگر چه مدتی این فقره را پنهان نگاه داشت برای اینکه ترتیبات کار خود را درست کند و خود را نایب السلطنه مملکت قرار دهد اما قبل از اینکه او بمقصود خود برسد مرك او را دریافت و

﴿ زوئی تسونك ﴾ که درسال ۷۱۰ امپراطور شد سه سال بیشتر سلطنت نکرد و تاج و تخت را به پسرش ﴿ هیوانك تسونك ﴾ واگذار کرد و این امپراطور را ﴿ مینك هوانك ﴾ هم که بمعنی امپراطور مشهور است مینامیدند بجهت این که در اوایل سلطنتش به بعضی صفات حسنه معروف شد اما چندان طولی نکشید

﴿ اصلاح اسرافهای مملکت ﴾

این امپراطور اسراف و هرزه خرجیها را که در زمان دوملکهٔ سابق در نظام و غیر نظام پیدا شده بود اصلاح کرد قناعت و سختی این امپراطور در مالیات ملت ها بقدر بود که سلطنتهای سابق در آن اسراف میکردند خرجهای گزافی که اهالی در بجانه ها و معتاد شده بودند همه را موقوف کرد اعداد صاحبمنصبان نظام را چه در شهر پای تخت و چه در سایر ایالات تخفیف داد قوانین قدیم را درکمال سختی اجرا میکرد و هر کدام موافق آن زمان نبود تبدیل با حسن مینمود از خلفای مذاهب کم کرد بقدر دوازده هزار نفر انها را بولایات و وطن خود شان فرستاد که مشغول کاری بشوند که معبد بحال مردم باشد و بسیاری از معبد های بودا را خراب کرد و مجسمه های خدایان انها و مقدسین را داد آب کردند و قدغن نمود که دیگر از این نوع مجسمه ها نسازند

این امپراطور در وضع نظام هم انتظام تازهٔ داد جای وسیعی را معین کرد که در انجا تمام قشون مملکت سان بدهند و وقتیکه همه در انجا جمع شدند خود امپراطور هم بشخصه حاضر شد و در حضور خودش مشقهای نظامی را موافق قانونی که امپراطور (تائی تسونك) ترتیب داده بود امتحان کرد دویست هزار قشون در این سان حاضر شد و منتها پنجاه هزار هر انها مطلع و عالم بحرکات نظامی بودند لهذا امپراطور نسبت بصاحبمنصبان متغیر شد و کوتاهی و غفلت انها را ملامت کرد و حکم کرد رئیس نظام را در زیر بیدقی پارچه پارچه کنند بجهة انکه به لوازم شغل خود عمل نکرده بود و در کار نظامی کوتاهی نموده بود ولیکن اهالی دربخانه بامپراطور اظهار کردند که این شخص خدمات بزرك بدولت کرده است و خانوادهٔ امپراطوری ازاو باید امتنان داشته باشند این اظهارات اسباب تسکین امپراطور شد و جان او را بخشید ولیکن او را از کار

خلع نمود و بغربت فرستاد بسیاری ازصاحبمنصبان بزرك كه بملاحظه شان‌انها ممكن نبود از انها مؤاخذه از كوتاهی و تقصیر در خدمت بنماید بكشتن یا با خراج موافق استحقا قشان سیاست شدند بعد ازان امپراطور ترتیبات مخصوص برای نظام قرار داد و حكم كرد هر یك از افراد نظامی كه از شصت سال گذشته باشد از خدمت معاف باشد و قدغن نمود اشخاصی را كه برای نظام قبول میكنند باید كمتر از پانزده سال نداشته باشد

﴿ آشكار شدن كنكاش مخفی ﴾

در اوایل سلطنت (هیوان تسو نك) مجلسی در خفا تشكیل داده بودند و خیال داشتند بر ضد امپراطور اقدام نمایند بعد از اطلاع امپراطور و تحقیق مطلب حكم بسیاست آن اشخاص شد و شاهزاده خانم عمه امپراطور كه رئیس انها بود محكوم شد كه خود را بكشد و بواسطهٔ این فقره بود كه امپراطور خواجهٔ را كه موسوم بود به (كائو لیه سی) از سردار ان قشو ن خود قرار داد و ترقی فوق العاده این شخص سبب شد كه خواجه های فرو مایه رفته رفته در مملكت مقتدر و توانا شدند و از قراری كه ﴿ آمیو ﴾ مورخ مینویسد اسباب عمدهٔ شور شهائی كه در عهد امپراطور (هیوان تسونك) اتفاق افتاد و موجب هلاكت و زوال سلطنت سلسلهٔ ﴿ تانك ﴾ شد اینها بودند

﴿ توجه امپراطور بترتیب سلطنت و حكمرانی مملكت ﴾

امپراطور (هیوان تسو نك) در اوایل سلطنت میخواست تمام هم خود را صرف نظم مملكت و ترتیب حكومتها كند لهذا بتمام ایالات ناظم فرستاد تا رفع اسراف و تعدیات زیادی كه بمردم وارد میامد بنمایند و بانها حكم كرد كه از رفتار حكام و وضع زراعت و اساسی انجاها از روی حقیقت با مپراطور اطلاع بدهند ولیكن در میان مردم چنین مشهور شد كه این‌اشخاص میروند در تمام ممالك چین تجسس دختران خوشكل برای حرم امپراطوری كنند و چون امپراطور از این شهرت خبر دار شد برای انكه بمردم بفهماند كه‌این‌شهرت دروغ و بی اصل است عدد زیادی از دختران جوان كه در حرم بودند نزد اقوا مشان فرستاد تا

شوهر اختیار کنند و در عمارت نگاه نداشت مگر زنهائیکه از وقت شوهر داری آنها گذشته
بود یاقوم وقبیلهٔ که متحمل مخارج آنها بشوند نداشتند ورسمی که سالها بود درچین معمول
شده بود که سالی چندین نفر از دختران جوان وخوشگل از ایالتها برای امپراطور تعارف
میاوردند متروك نمود

دیگر آنکه اسباب جلال فراهم کردن بنظر این امپراطور گناهی بود که موجب فساد اخلاق مردم
میشد و خیال داشت که این عادت منحوس را از میان مردم بر دارد و این عیب را ریشه
کن کند لهذا قانون تاعب در میان مردم گذارد و استعمال جواهرات و ظروف قیمتی را
در ظروف و لباس و اسباب منزل قدغن کرد وضع نوکرهای شخصی خودرا اصلاح نمود
و این اول امپراطوری بود که تصمیمات جدید در عمارت مخصوص خودش جاری کرد و
روزی هر چه ظروف طلا و نقره و مبل قیمتی و لباس زر دوزی در عمارت بود نزد
خود خواست و داد در جلو درب عمارت دولتی همه را آتش زدند و سوزانیدند تا آنکه
مردم عبرت بگیرند و عشق طلا و نقره و جواهرات که در دل آنها ریشه کرده بود از سر
آنها بدر رود وآن همه مخارج زیاد که برای اسباب جلال که درحقیقه بیمصرف بود میکردند
متروك شود و حکمی صادر کرد که صدف مروارید ممنوع باشد و پول زیادی برای حوائج
مردم تقسیم نمود اما حیف که این کارهای صحیح و اخلاق حسنهٔ امپراطور دوامی نکرد
و خودش بکارهائیکه در اول سلطنت خودرا دشمن آن بنام میداد آلوده شد من جمله
امپراطور میل مفرطی بموسیقی وساز داشت و خودش هم در این فن کامل بود مخصوصاً
مورخین چینی او را ملامت میکنند که در عمارت مخصوص خود مجمع سازی فراهم کرده
بود که شخص خودش معلم آنها بود و در آنجا زیاده از یکصدنفر دختر جوان را ساز وآواز
تعلیم میداد برای اینکه بازیگر و خواننده تماشاخانهٔ امپراطوری باشند و این کار طوری
او را مشغول کرد که بکارهای مملکت بی اعتنا شد و رفته رفته کار بجائی رسید که ابداً
بکار سلطنت و دولت مداخله نمیکرد و یکی از مورخین چینی در این باب میگوید مسلم
است که (هیون تسونگ) قبل از تغییر اخلاقش پادشاه کامل و بزرگ و بینهایت صحیحی
ابتدا کرد اما در آخر آلودهٔ اعتیادات شد موسیقی را نهایت درجه دوست میداشت و او را
به کمال رسانید اما عوض آنکه گاه گاه از روی تفنن مشغول آن شود آنرا برای خود
شغل عمده قرار داد و از حد اعتدال گذشت و معلم آواز شد اما این شغل و کار لایق پسر

آسمان است ؟ بدیهی است وقتیکه آدمهای بزرگ هم نتوانند هوای نفس خود را مهار کنند وخودرا از شر او حفظ کنند مجبور میشوند که در کارهای پست ونشایسته مطیع او باشند

﴿ بنای مدرسهٔ بزرگ معروف (هانلن) ﴾

این مدرسهٔ بزرگ یا آکادمی مشهور (هانلن) را از بناهای امپراطور (هوان تسونگ) میدانند که از چهل نفر فاضل ترین دکتر ها یاکامل ترین علمای مملکت تشکیل کرد این مدرسه که اورا بطریق اولی میتوان آکادمی خواند تا این عصر باقی مانده است و از سینهٔ این دار العلم است که تمام مورخین مملکت و سیاحان ایالات و حکام و فرمانفرما های چین بیرون میایند و (هوان تسو نگ) در ترویج علم باین فقره اکتفا نکرد بلکه باطراف عالم فرستاد وهرچه از کتب قدیم بدست آوردند بهر قیمت بود خریدند وهرچه از کتابهای نظام بدست آمد ترجمه وطبع نمودند وبافراد نظام تعلیم کردند وبزیارت مسقط الرأس (حونك تسو) رفت و باو و پیروان او القاب محترم عطا نمود وبعلمای مذاهب مختلفه دیگر هم که بامذهب اصلی چین همیشه در جدال بودند اظهار محبت و مهربانی کرد و این محبت و مهربانی امپراطور بمخالفهای مذهب محلیه سبب شد که از اطراف عالم خلفای تمام مذاهب رو آور مملکت چین شدند

این امپراطور وعده کرده بود که یکی از شاهزاده خانمهای طایفهٔ خودرا بسلطان تبت عروسی کند و وقتیکه سفرا برای انجام این کار بدربخانهٔ چین فرستاد در ضمن پنج کتاب دینی چین را هم از امپراطور خواست وامپراطور هم مسئلت اورا قبول کرد یکی از علما که مامور نگاهداشتن کتب بود فرستادن کتب دینی چین را برای ملل که بنظر آنها وحشی بودند مخالف عادت قدیم تصور کرد و تکلیف خود را چنین دانست که در این باب مخالفت و ضدیت کند عریضه بامپراطور نوشت که (آمیوی) مورخ این طور ترجمه میکند « یکوقتی سلطان (یونگ پینگ) که خانواده اش باخانواده (هان) که نوبت درچین سلطنت داشتند مربوط بود از امپراطور با کمال اصرار خواهش کرد که کتب تاریخ و حکمت چین را باو بدهند وامپراطور باوجود دوستی و قوم و خویشی جداً مضایقه کرد و نداد واکنون امروز سلطان تبت که دشمن خونی ملت ماست کتب دینی را میخواهد و اعلیحضرت شما مسئلت او را

بدون هیچ اشکالی قبول مینمائید و کتابهای مقدس مارا باو میدهید آیا قبول این امر مثل این نیست که بدست او اسلحهٔ بدهید بیاید با ما جنك کند ؟ در صورتیکه اهالی تبت رعایای او کتابهای مارا بخوانند از علوم ما مطلع میشوند و راه به پیش بینی و تزویر میبرند و برای ما جسورتر و مخوف تر میشوند مختصر بگویم علم علیهٔ بر ما را ملکه راه مطیع ساختن مارا میابند واز اعلیحضرت خواهش میکنم تیریکه باآن سینهٔ مارا سوراخ خواهند کرد بدست دشمن ندهند وهکذا »

امپراطور در این فقره هم عقیده با این عالم نبود و نتایج اثرا اینطور ها نمیدانست لهذا بعد از خواندن این عریضه رجوع بشوری کرد که هر کس رای خودرا در این باب بیان کند و یکی از وزرا که خیالاتش بلند تر از صاحب عریضه بود این طور گفت « حضرات تبتی‌ها که‌چندین سال بود یاغی گری‌را پیشه خود کرده‌بودند حالا سر اطاعت پیش‌آورده‌اند ودرکمال فروتنی معاهدهٔ مارا طالب شده‌اند وازمعلومات ماخواهش‌دارند استفاده کنند واگر مسئلت انهارا جزأً یاکلاقبول نکنیم وردنمائیم باز انهارا بیاغی گری وسرکشی‌وادارمیکنیم پس عقیدهٔ من اینست که موقع را باید غنیمت شمرد و کتب دینی و غیر دینی هر چه را میل انها ست باید با نها داد و انها از این کتابها اصول قوانین را که موجب ترقی اخلاق میشود استفاده خواهند نمود واخلاق انها بهتر میشود و چه خدمتی بهتر ازاین ماميتوانيم بخودمان و به ملتهای وحشی بکنیم عنقریب تمام روی زمین مسکن مردمان عاقل تربیت شده‌میشود و ما هم میتوانیم همیشه قشونی کافی حاضر داشته باشیم تا شر کسی را که با ما پیش قدم در جنك میشود از خود دفع کنیم واین شخص عالم فواید حقیقی کتب ما را درست ملتفت نشده است زیرا اگر نادری از مردم در خواندن این کتب بر حیله و تزویر شان بیفزاید در عوض اغلب انها ترتیب زند کانی نیکو و قوانین عقل و تقوا را از انها درك میکنند

﴿ کمك خواستن هندیها از چینیها برای دفع اعراب ﴾

ازقراریکه درکتاب تاریخ هند ثبت شده درسال هشتاد وهفت هجری سفیری ازهندوستان بدربخانه چین آمد و برای امپراطور پنج رنك از طیوری آورد که میتوانستند حرف بزنند و خواهش کرد که با و لشکری بدهند که خودش سردار آن لشکر باشد و برود با اعراب

جنك کنند و آن لشکر همچنانکه تاریخ طبری مینویسد ازاعراب شکست خورد ودر آخر همان سال دویست هزار لشکر تاتار هم که بسر کردکی (تاقابون) پسر برادر خاقان چین داخل ولایات مسلمانان شده بودند وبااعراب جنکیدند آنها هم از اعراب شکست خوردند و مسلمانان این فتح و ظفر را از جانب خداوند میدانستند

واز تاریخ چین مستفاد میشود که ممالك مغربی آسیا مکرر از مملکت چین کمك خواسته اند و با اعراب جنك کرده اند و قوت و قدرت مسلمانان انوقت بقدری شده بود که ممالك فرنکستان را هم بتزلزل آورده بود و در همان زمان ۷۳۲ مسیحی بود که (شارل مارتل) اعراب را در نزدیکی (پواتیه) شکست داد و خیال فتح فرانسه را از کله اعراب بدر کرد وهمچنین در تاریخ چین مسطوراست کهسلطان مملکتشاش ازدولت چین برای دفع اعرب امداد خواست و کفته بود کهلشکر خلیفهبلای آسمانی وآفت تمام ممالك روی زمیناست ولیکن چینیها بهبهانه انکهسلطان شاش باپادشاه تبت کهانوقت باچینیها درجنك بودبستکی ومعاهدهداردا اورا کمك نکردند وبعدازهشت سال مملکت ازدست سلطان شاش رفت باین طور کهسرداری ازچین با لشکری انبوه بشهرشاش نزدیك شد و بغتة وارد شهر شد و سلطان را که در آن شهر بود کرفت و محبوس ساخت و شهر را باعمارت سلطنتی غارت کرد از قراریکه نقل میکنند در عمارت اسباب موزیك بسیار و طلای زیادی بود که سردار چینی پنج یا شش شتر را از آنها بار کرد و غلامهای زیاد و اسبهای خوب بیشمار از انجا برد و بورود (سنکاهو) شهر پای تخت چین سلطان شاشی را بقتل رسانیدند و پسرش برای استمداد بولایاتهمسایه رفت تا بسردار چینی که بدقولی و حرص او تمام شاهزادکان مملکت را بخشم آورده بود تلافی کنند و این شاهزادکان از خلیفه مسلمانان مدد خواستند و قصد شان این بود که بامکنة که در تصرف چینی ها بود حمله ببرند خلیفه بانها قشونی داد که باقشون شاش و قشون سلاطین دیکر که همعهد شده بودند منضم شدند و با سردار چینی که شصت هزار قشون داشت جنکیدند واورا شکست دادندو پسر پادشاه شاش خراج دهخلیفهٔ مسلمانان شد

مطیع شدن اعراب و سایر ولایات آسیا به چینیها

در تاریخ چین نظیر این خبریکه پیش کذشت بسیار یافت می شود من جمله مورخین چینی می نویسند که در سال ۷۱۵ مسیحی سلطان تمب اغتشاش زیادی در مملکت (هانا) که از ممالك مغربی آسیا بود فراهم کرد لهذا سلطان آنجا به (کانسی) رفت و

در آنجا بسردار چینی که بر یکی از حکومتهای نظامی چین ریاست داشت پناهنده شد و از او امداد خواست آن سردار قشون خود را جمع کرد و بعلاوه ده هزار نفر هم از مردم ولایت انتخاب کرد و چندین هزار (لی) بسمت مغرب مسافت طی کرد و بیشتر از صد شهررا مطیع خود گردانید و علاوه بر این بممالك همسایه نامه نوشت و بانها حکم کرد که خاقان چین را بشاهنشاهی و امپراطوری خود قبول کنند بالاخره مملکت (تاشی) یعنی عربستان و هشت مملکت دیگر شاهنشاهی و امپراطوری خاقان چین را قبول کردند و مطیع او شدند و سردار چینی بعد از آنکه ستونی در آنجا نصب کرد و شرح سفر خود را داد روی آن ستون حکاکی کردند مظفر و منصور مراجعت کرد و در سال ۷۱۷ میلادی ترکهای مغربی که از چینیها رنجیده بودند بخیال تصرف ممالك مغربی آسیا که در دست چینیها بود افتادند و قشون خلیفه و لشکر سلطان تبت را کمك خود قرار دادند و دو شهر از مملکت کاشغر محاصره کردند و لیکن چینیها به کمك طوایف چادر نشین محاصرهٔ آن دو شهر را برداشتند و با لشکر خلیفه و قشون سلطان تبت معاهده ترك جنك و دعوا نمودند ودر سال ۷۱۸ ترکهای شمالی با چینیها بمقام صلح آمدند و در ۷۱۹ پادشاه (سگدیان) و بعضی از سلاطین ممالك دیگر که همسایهٔ او بودند سفرا نزد خاقان چین فرستادند و از او استمداد خواستند که اذیت لشکر خلیفه را از آنها رفع نماید و در تاریخ چین مسطور است که در سال ۷۱۹ عیسوی بتوسط شخص متدینی از عربستان مالیات برای خاقان چین آوردند و یك قلاده شیر هم برای او تعارف آوردند و در سال ۷۱۳ سلطان کشمیر سفیری بچین فرستاد باینواسطه که او و سلطان مملکت وسطی هندوستان باپادشاه تبت دشمنی داشتند و در سال ۷۲۰ امپراطور چین بپادشاه کشمیر فرمان سلطنت داد و تاریخ چین مینویسد که این ولایت کاشغر بجهة اینکه در میان کوههای بسیار بلند واقع است حمله بردن بر آن مشکل است و شهری که مقر سلطان است پهلوی نهری عظیم واقع شده است و در آن ولایت همه چیز وفور دارد مخصوصاً میوه های اعلا انگور های خوب طلا و نقره و فیل زیاد یافت میشود و از زمان امپراطور (تائی تسونگ) ببعد سلطان سمرقند چندین سفیر بدربار چین فرستاده است و از آن زمان سلطان سمرقند و سایر سلاطین همسایه در معرض حملهای سخت لشکر خلیفه واقع شدند و لیکن حتی المقدور تمکین آنها را نکردند

ء مدام خودرا در حمایت خاقان چین میدانستند و همچنین نقل میکنند که سلاطین طبرستان که رعیت ایران بودند و آنها را سردار مشرق ایران میگفتند مدتها با لشکر خلیفه مقاومت کردند و شاهنشاه و امپراطور خود خاقان چین را میشناختند و در سال ۷۵۲ میلادی سلطان مملکت (آسائو) که در شمال و مغرب سمرقند واقع است و سلطان (گان) که در مشرق سمرقند بود سفرا بنزد خاقان چین فرستادند و برای رفع اذیت خلیفه لباس سیاه مدد خواستند

تجار جزیرهٔ (سیلان)

در سال ۷۴۲ مسیحی تجار غریب که از دریای جنوب بچین آمدند هدایای نفیس زیادی از جانب سلطان سراندیب برای خاقان چین تعارف آورده بودند واز آنجمله بود مرواریدهای دانه درشت طلای خالص سنگهای قیمتی دندان فیل و چند قطعه از پارچهای ممتاز

علم نجوم چینیها در عهد (هیوان تسونك)

در سال ۷۲۱ میلادی خسوف یا کسوفی که موافق حساب معمول چینیها خبر داده بودند درست در نیامد لهذا امپراطور یکی از خلفای مذهب بودا را که در این علم معروف بود بدرسخانه دولت احضار کرد و اسم آن عالم (ای هانك) بود و کارهای نیکه او در علم نجوم کرده است و اسبابهائیکه او ساخته بقدری در چین شهرت دارد که ما نتوانستیم اعراض از ذکر آن نمائیم از آن جمله مثلثات و مرسمات کرهها نقشه واسطرلاب دایره ها ربع‌دایره و بعضی اسباب دیگر مربوط باین علم ساخته و اختراع کرده بود و چیزی که از همه عجیب تر بود اسبابی بود که حرکت چرخهای آن که حرکات شمس و قمر و ستارگان را نشان میداد بواسطهٔ زور آب بوده و در آنجا مجسمهٔ قرار داده بود که بواسطهٔ طبلی که میزد ربع های ساعت را اطلاع میداد و مجسمهٔ دیگری بود که سر هر ساعت ظاهر میشدو ماچکشی که در دست داشت زنك بزرگی که در آنجا بود میزد و عدد ساعات را اطلاع میداد و این مجسمه ها بعد از انجام کار خود غایب میشدند و بعضی شرحهای دیگر از نجوم در این موقع نوشته شده است که با مقصود ما مناسبتی ندارد و ما صرف نظر کردیم

وسعت مملکت چین درزمان سلسلهٔ (تانگ)

در سابق معلوم شده است که (لی) عبارتست از ده یك فرسنك ما یعنی ده لی یکفرسنك میشود پس وسعت مملکت چین از مشرق بمغرب نهزار و سیصد و ده لی بود (نهصد و سی و یکفرسنك) و از شمال بجنوب ده هزار و نهصد و هیجده لی (یکهزار و نود فرسنك و کسری)
اغلب از امپراطور های سلسلهٔ (تانك) تمام چین امروزی را که (لیائو توانگ) و (تونکن) و یکقسمتی از (کشاشین) جزء او باشد تصرف داشتند و مالك آنها تا حدود کاشغر میرسید و هر دو تاتار یها و مملکت (کره) و (تورفان) باج ده آنها بودند

جمعیت انوقت چین

بعد از تقسیم کردن مملکت بپانزده ایالت که بواسطهٔ ۱۷،۶۸۶ حاکم از درجهٔ اول و۵۷،٤١٦ حاکم از درجهٔ دوم اداره میشد درسال هفتصد بیست و دو مسیحی شماره عمومی از مردم مملکت کردند ۸،۸٦۱،۲۳٦ خانواده داشت که عبارت بود از ٤٥،٤۳۱،۲٦٥ نفر وسی و دو سال بعد از آن در سال ۷٥٤ میلادی شماره دیگری کردند و جمعیت مملکت عبارت بود از ۹،٦۱۹،۷٥٤ خانواده و ٥۲،۸۸٤،۸۱۸ نفر در صورتیکه شاهزادگان وبزرگان و حکام و اشخاصیکه در خدمت آنها بودند و همچنین مردمان جنگی و علما و حملهای مذاهب و بندگان داخل دراین شماره نبودند

استعفای از سلطنت و فرار کردن امپراطور (هیوانك سونگ)

اگر چه این امپراطور در کمال خوبی شروع بسلطنت و حکمرانی کرد و امیدوار بود که معایب را رفع و مفاسد را اصلاح نماید ولیکن نفوذ و مداخلهٔ اهالی دربخانه که خیلی زود اخلاق مردمان بزرگرا هم فاسد میکنند اورا عاجز کرد زنها و خواجه ها در اغلب کارها مداخله کردند و علاوه بر این امپراطور از روی بدبختی یکی از ترکها را که (نکان لوشان) نام داشت و در چین پناهنده شده بود ندیم خود قرار داد و باو بسا مرحمتها

نمود و از رتبهٔ پست اورا بمرتبهٔ سپهسالاری رسانید و با و لقب ناهزا دکی عطا کرد این التفاتهای فوق العاده امپراطور و مقام بلندی که با و داده بود او را بخیالات بزرك تر انداخت و مقام امپراطوری و ریاست مطلقه‌را برای خود در نظر گرفت علم یاغی گری بر افراشت وشهر پای تخت را تصرف نمود وولی‌نعمت و آقای خودرا تاممکن (سیچوان) تعاقب کرد وخودرا امپراطور اعلان نمود وامپراطور (هیوان تسونك) که خطخودرا فهمید و دید از اصلاح کار عاجز است استعفا از سلطنت کرد و امپراطوری را به پسر خود (سوتسونك) واگذار نمود و مهر ها و نشان دولت را برای او فرستاد و این فقره اسباب خوشحالی اهالی چین شد و اشخاصیکه بخانواده (تانك) با وفا مانده بودند در زیر بیدق امپراطور تازهٔ (سوتسونك) جمع شدند و در سال ۷۵۶ عیسوی او را امپراطور خواندند و سلطان ختن که در حمایت و جزء چین بود بامداد او آمد و ممالك (بخاری) کوچك و خوانین (اوئی‌کور) و سلاطین (فارزیانا) حتی از اعراب لشکر بکمك این امپراطور و برضد ترك یاغی فرستادند

امپراطور تازه هم‌مثل پدرخود سلطنت وحکمرانی مملکت‌را باختیار زنها وخواجه‌ها واگذار کرد و شورشهای تازه در میان مردم آشکار شد و در شش سال که او سلطنت داشت مدام در مملکت اغتشاش بود و از قرار مذکور اعراب و ایرانیها در آنزمان تجارت عمده در (کانتون) داشتند و چون دیدند سلطنت چین متلاشی و وضع دولت منقلب است آنها هم در آن شهر اغتشاشی فراهم کردند که بان واسطه مخزنها و انبار ها را غارت نمودند و خانهارا سوزاندند وخودشان از راه دریا دررفتند وحاکم شهر هم از باروی شهر خودرا بزیر انداخته فرار کرد

(نکان لوشان) شخص ترك یاغی قسمتی از چین‌را در دست خود نگاه داشته بود وبعداز انکه شهر (سنیکانفو) را فتح کرد خزینه‌های امپراطوری را تصاحب نمود وانها را به پای تخت دیگر چین (لویانك) برد و همچنین از انجا قدر یکصد رأس اسب و چند نفر ولی برد که انها را تربیت کرده بودند که بر طبق مقام ساز میرقصیدند و در وقت غذا‌وجام شراب برای امپراطور صاحب خرد میبردند حرکات و بازیهای این فیلها و اسبها در نزد (نکان لوشان) فرار و بدبختیهای امپراطور سابق را بیاد چینیها آورد و رقتی حاصل کردند و همهمهٔ در میان آنها افتاد لهذا ﴿ نکان لوشان ﴾ حکم کرد تا ...

بخانواده ها را که با نها بد گمان شده بود بقتل رسانیدند و بر زن و بچه و پیر و جوان رحم نکردند

این شخص تاتار که در قدرت بجائی رسیده بود که نزدیك بود مملکت چین‌را کلیة تصاحب و سلسلهٔ سلطنت (تانك) را منقرض نماید به‌تحریك پسر ارشدش در رختخواب بدست یکی از خواجه‌هایش کشته شد و پسر اورا هم یکی از سردارهای پدرش بقتل رسانید که آن سردار هم بدست پسر ارشدش که‌میخواست اورا محروم ازسلطنت کند و پسر کوچك تررا برتخت سلطنت استوار نماید کشته شد

﴿ استعمال توپ یاءکاز در چین در سال ۷۵۷ میلادی ﴾

هنگامیکه (نگان لوشان) برای تصرف مملکت چین سعی میکرد یکی از سردار های او که از نسل ترکها و موسوم به (شی‌سی مینك) بود و فتوحات زیاد برای او کرده بود با هشتاد هزار نفر قشون شهر (تائی‌یوان‌فو) که پای تخت ایالت (شانسی) وسواداعظم بود محاصره کرد و (لیکوانك پی) سردار خانواده (تانك) با ده‌هزار نفر داخل آن شهر شده بودند و مصمم بودند که تماماً تلف شوند یااین مکان‌را برای امپراطور نگاهداری نمایند آذوقه وملزومات زیادی برای خود در شهر جمع کردند وزیر نقبها ترتیب دادند و درداخلهٔ باروی شهر باروی دیگری قرار دادند دور آن شهر چهار فرسنك بود و اهل شهر هم تماما باکمال جد وجهد برای دفاع حاضر شده بودند و سردار توپها یا فکاز ها ساخت که سنگها بوزن دواز ده لیور (تقریباً سه من تبریز) پرتاب میکردند و سنگها را بفاصلهٔ سیصد قدم میپراندند

(شی سی مینك) سردار یاغی جهد زیادی کرد که شهر را مفتوح نماید ولیکن (لیکوانك پی) سردار خانوادهٔ (تانك) ابداً اعتنائی نکرد واضطراب در دل راه نداد و یاغیها را سی روز تمام حیران و سر گردان گذاشت که وقت خود را بیهوده تلف کنند و بعد از انکه دریافت که یاغیها خسته شده اند و محاصره شهر را بیفایده دانسته اند شروع کرد بتوپ انداختن یعنی سنگهارا پراندن و زیر نقبها را بکار بردن و مدت چندین روز و شب این فقره طول کشید حضراتیکه شهر را محاصره کرده بودند نمیدانستند کجا بمانند بهر کجا میرفتند سنك‌به‌سر انها می‌بارید وخیلی از انهارا کشت باوجود این‌سردار یاغی‌هاجهدی

کرد ویورش آورد اما ازهر طرف رفت مغلوب شد وتاوقتیکه حکم آمد که محاصره را ترك کنند شصت هزار کس از او کشته شده بودند

﴿ قشون فرستادن خلفای عباسی به کمك خاقان چین ﴾

تاریخ چین مینویسد که در ماه اول سال ۷۵۷ مسیحی بهامپراطور (سو تسو تنگ) خبر دادند که قشون (تکالسی) و لشکر چین که در مغرب آسیا ساخلو بودند با لشکر خلیفه به کمك او آمدند واعتقاد مورخ این است که لشکر خلیفه ازکوفه و اطراف کوفه نیامده بود بلکه انچه معلوم میشود یااز عسکر اعراب بود که درحدود مشرقی خراسان وتخارستان داشتند یا از قشون همان ولایات بود که مخارج آنها از جانب خلیفه داده شده بود تاریخ چین میگوید که سلاطین تخارستان و خراسان و همچنین نه سلطان دیگر برای کمك امپراطور (سوتسوتنگ) ودفع یاغیها قشون فرستادند ولیکن مورخین چین اضافه کرده اند که خلیفهٔ اول لباس سیاه ابو العباس بود و برادرش ابو جعفر جانشین او شد و مینویسند در ابتدای سلطنت (سوتسونك) این خلیفه سفیری به نزد او روانه‌کردو لشکری برای حمایت او فرستاد

در یك سان که امپراطور از قشونیکه در اردوی او جمع شده بودند دید عدد آنها به یکصد و پنجاه هزار میرسید یك خانی ازطایفهٔ (اوئی‌کور) وارد شد باچهار هزار نفر مردمان جنگی منتخب که قبل از انهم از آن ملت عدد کثیری باردو آمده بودند ودر آن جمعیت از تاتار های مغربی وقشون (تکان سی) و لشکر خلیفه داخل بودند و ترکهای (اوئی کور) که پیش جنك شده بودند اول حمله بیاغیها کردند و جنك از ظهر تا غروب‌آفتاب طول کشید و لشکر یاغیها که صد هزار نفر عدد انها بود و سرداری از نژاد ترك بانها فرمان میداد شصت هزار نفر شان تلف شد و باکمال اغتشاش عقب کشیدند و این جنك بزرك در شهر ﴿ سنیکا نفو ﴾ واقع شد که بهمان اسم معروف شد و خاقان چین بیست هزار پارچه ابریشم به(شی‌شو) که رئیس وفرمانده ترکهای (اوئی کور) بود تعارف داد

﴿ سلطنت (تائی تسونك) در ۷۹۲ میلادی ﴾

این امپراطور جانشین پدرش (سو تسو نك) شد و در زمانیکه سلطنت باین امپراطور رسید هنوز یاغیها در سر سلطنت نزاع داشتند ولیکن این امپرا طور به کمك قشون غریبه و مخصوصاً به حمایت ترکهای (اوئی کور) همچنانکه عنقریب پیش کذشت یاغی‌هارا تمام کرد

﴿ خرابی رساندن تبتیها وکرفتن شهر پای تخت را ﴾

جنکهائیکه امپراطور ها مجبور شدند با یاغیها اقدام کنند انها را مجبور کرد که قشون قدیم و جنکدیده که برای نکاهداری سر حد تبت کذارده بودند از انجا حرکت بدهند و به (شانسی) و محل (ککنور) ببرند و بعوض انها از مردم ولایت که جنك ندیده‌بودند بکذارند سردارن تبت هم این موقع را برای خراب کردن چین غنیمت شمردند بیشتر از سیصد هزار لشکر جمع کردند وشهرهای زیاد از چین کرفتند و بالاخره شهر (سنیکانفو)را هم که پای تخت مملکت بود فتح کردند و غارت نمودند و عمارت سلطنتی آنجا را آتش زدند و سوزانیدند و بعد از بردن دولت وغنایم زیاد مجبور شدند که ترك کردند ودرسلطنت (تائی تسونك) هم همینطور اغتشاش باقی‌بود ولیکن تاریخ چین بعضی‌کارهای باافتخار نسبت باومیدهند من جمله مدرسه امپراطوری را که در مدت این جنکهای داخله خراب شـده بود بر قرار کرد و معلمین قابل در انجا کذاردند و اطفال بزرکان وشرفا وشاهزادکان را بانجا فرستادند وامپراطور بشخصه با تمام اهالی دربخانه بانجا رفت وتشریفات احترام (کنفسیوس) را بجا آوردند اما علما را اهانت کرد زیرا در سر این مدرسه خواجهٔ نادانی کذارد که لیاقتی برای این کار نداشت بجز اینکه ارکان دولت باو لطف داشتند

سلطنت (ت تسونك) از ۷۷۹ تا ۸۰۵ میلادی سلطنت این امپراطور چندان بهتر از سلطنت امپراطور پیش نبود ولیکن در اول برای خیر عامه خیالات بزرك نشان دادعدد زیادی اززنهای حرم‌رامرخص کرد واز لذایذ و حظوظاتیکه از انها بر مردم تحمیل وارد میاید یاخطری از آن حادث میشود صرف نظر کرد و چون نکاهداشتن مرغهای عجیب و کمیاب وحیوانات درنده و فیلهای آموخته خرج کراف داشت همه را موقوف کرد و

نوشتجات واحکامیکه فال کیر و منجم و رمال مینوشتند وازعلامات سماوی و غیر سماوی حکم بفال نیك واقور بخیر میکردند وصور و طلسمانیکه از کتب قدیم در این باب تشکیل مینمودند وتمام کار های از این قبیل را در تمام مملکت قدغن کرد و بحکام ولایات و غیره خبر داد که فال نیك واقور بخیری دردنیا معتقد نیست مگر نیکی کردن بخلق خدا و فرمود در تمام شهر ها و دهات آذوقه قدر ساکنین انجا تهیه کردند ونظم وترتیبی برای حبف رمیل خواجها که بولایات میفرستادندمعین نمود وچون این خواجها پول کزافی ازحکام ومردم بزور میکرفتند تمیزی در کار انها کذارد و انها را سیاست کرد بطوری که مجبور شدند بتکلیف خودعمل کنند وتجاوز از حد حود نمایند یکی از قصات شهر (سنیکانمو) را بایك خواجهٔ از دوستانش برای پول بی حسابیکه از مردم کرفته بودند وظلم و ستمی که بمردم کرده بودند بقتل رسانید و رفتار اشخاصیکه مباشر اخذ مالیات بودند امتحان کرد وراه صدماتیکه از طمع و حرص انها بمردم وارد میامد سد نمود و در هرجا دیوانی رای مظالم قرار داد واذن داد که اکر رسیدکی بعرض مردم نمودند یا احقاق حق انهارا نکردند طبلی را که برای این کار معین شده بود بزنند و قدغن کرد که دیکر معبد بت پرستی نسازند وهیچکس از مرد وزن به کنایس خلفای بودائی داخل نشود

درسال دوم سلطنتش (تتسونك) مالیات شراب را بر داشت ویکی ازشرفای چین را بدربار تبت فرستاد و اشخاصی را که از اهالی تبت در جنك اسیر کرده بودند و غلامی چینیها مشغول بودند با او روانه تبت کرد خواجها مباشر انبارهای ابریشم وخزینه مالیات مملکت بودند وچون امپراطور از حیف و میلی که در این ادارات میشد اطلاع یافت قرار داد که برسم سابق وقانون قدیم شرفای مملکت رسیدکی بانبار های ابریشم وخزینهٔ دولت نمایند وثبت صحیح از انچه داخل انجا میشود وانچه از انجا خارج میشود بردارند

(تتسونك) یك عفو عمومی در اول سلطنت طبع نموده وانتشار داده بود درسال دوم هم باز یکدفعه حکم بعفو عمومی کرد

—*§(جمعیت و مالیات مملکت چین در انزمان)§*—

در همانسال ۷۸۰ عیسوی شمارهٔ رعیت مملکت به ۳۸۵۰۷۶ خانواده میرسید و ۷۶۸۰۰۰ صاحب منصب و سرباز داشتند و مالیات نقدی مملکت عبارت بود از

۰۹۰۸۹۸۰۳ تائل معادل ۲۳۱۷۳۵۰۰۰۰ فرانك فرانسه میشود (که
معادل است تقریباً بادو تومان پول حالیه ایران) ومالیات جنسی عبارت بود از ۲۹۵۷۰۰۰
پیمانه (هر پیمانه معادل سی من تبریز است)

سرکشی های تازه در سلطنت

امپراطور (تائی تسونگ) که شرح حالش پیش گذشت عقیده‌اش این بود که حکومت ایالات را باید باشخاصیکه در نگاهداری مملکت کمك کرده اند تقسیم کرد وبعد از انها هم موافق پلتیك بی‌معنی که درقدیم معمول‌بود بنوع وراثت شغل ومنصب انها باولادشان داده شود در زمان (تةسونگ) که عقیده اش غیر از این بود یکی از این حکام مردند و حکومت ومقام او را برای اولادش استدعا نمودند امپراطور مضایقه کرد ونداد چند نفر از حکام ولایات بانها همراه شدند واصرار کردند وامپراطور قبول نکرد این حکام که خود را مخطئ دیدند ازامپراطور رنجیده خاطر گردیده یاغی شدند لشکر فراوانی جمع کردند و باقشون امپراطوری جنگهای خون ریز سخت کردند که بعد از شکست های متعدد که برای قشون امپراطور واقع شد درآخر فتح کردند اما این جنگهای داخله که باعث آن‌چند نفر از حکام بی انصاف بودند موجب خرابی مملکت و تمامی مردم شد و بنا بر حساب خزینه دار نظام خرج قشون دولت در هرماهی ۱۳۰۰۰۰۰ تائل (۲۶۰۰۰۰۰ تومان ایران) میشد و برای قشون سواره یکصد هشتاد هزار اسب از ترکهای (اوئی گور) خریدند و درعوض پول باپارچهٔ ابریشمین دادند

تحمیل مالیات تازه وقرض مجبوری

برای مخارج گزافی که پادشاه در وقت اغتشاش مملکت مجبور است نماید باید تحمیل مالیات تازه برمردم نمود لهذا یکی از وزرای امپراطور (تةسونگ) از هرقسم تحمیل تازه بر چینیها کرد من جمله تمام خانها را شمردند وبمناسبت وسعت انها مالیات قرار دادند وچون مباشر گرفتن این مالیات مردمان ظالم بی‌انصاف بودند منتهای تعدی وستم را بمردم وارد آوردند واین ظلم وبی‌انصافی مردم را بستوه آورد وهمه بر دولت یاغی شدند وعلاوه بر این از تجار متمول پولی خواستند واسم انرا قرض گذاردند ونتیجهٔ این کار آن شد که

رت ازمیان رفت وامپراطور مبغوض مردم شد وچون قشون شهر پای تخت یاوپاغی شد
بودند مجبور شد که از پای تخت خارج شود وخود را از چشم مردم دور نماید با وفا ترین
نوکر های او نه تنها او را رها کردند بلکه سلاح خود را بسمت او بر گردانیدند ،
مورخین چین تمام این اغتشاشات ویاس مردم‌را برفتار وزیری جبار نسبت میدهند که
میل واعتماد امپراطور را بخود جذب کرده بود و مسلم است که اغلب وزرا اقتدار دولت
را در غیر موقع وناشایستگی صرف وضایع میکنند وگاهی هم تقصیر باسلاطین است

﴿ اعلان عفو عمومی ﴾

شرفای باجرئت او بابت اعمال وزیر امپراطور را ملامت کردند و (تسونگ) آن
وزیر بی مروت را معزول نمود حالات کم کم آرام کرفت شورشها ساکت شدند ودر سال
۷۸٤ مسیحی امپراطور عفو عمومی اعلان نمود ودرفرمانی که در این باب صادر میکند
شرفا و بزرگان و شاهزادگان مملکت را مخاطب نموده اقرار مینماید که تمام بد بختیهای سلطنت
ناشی از سوء رفتار خود او شده است زیرا آسمان او را مکرر متنبه ساخت و او اعتنائی
به بیچارگی مردم نکرد بر خلاف برای مصارف جنگهای بیهوده مالیات گزاف بر انها تحمیل
نمود وبصاحبمنصبان بد رفتاری کرد واز کارهای دولت غفلت نمود
ومکرر میگفت وقتیکه خداوند کسی‌را امپراطور میکنند اورا مأمور نموده بمردم‌قوت وغذا
بدهد وجهتش این است که پادشاه خوب نه تنها رعیت خود را مثل اولادش دوست میدارد
بلکه انها را مثل شخص خودش میخواهد همیشه ساعی ومواظب است که گرسنه ها را
سیر کند وبرهنه ها را بپوشاند وباز گمان میکند که کاری نکرده است واز عهده تکلیف خود
برنیامده اما رعلیه سلاطین خوب درزمان‌خوشبختی وفراخی درنزدرعیت اوست‌تمام مردم در
راحتند پیرمردها ازلوازم خود چیزی‌کم ندارند وبیکاری وکاردیوار کم وآسان‌است وموافق‌قانون
امپراطوران‌قدیم‌هر خانواده‌در هر سالی‌سه مردمیدهدبالاخره‌اتحادو صلح‌که‌در مملکت موجود
شد آسان است مردم را براه تقوی و دین داری وادار نمود اما افسوس میخورم که
هشت سال است که مامور به حکمرانی مردم شده ام و به هیچوجه نتوانسته ام آن کار را
انجام بدهم بلکه نزدیك انجام انهم نشده ام اغتشاش و حشی های اطراف و قشونی که
مجبور بوده ام برای حفظ ثغور نگاهداری کنم و سایر مخارج و گرفتاری های مجبوری

دیگر فرصت نداده اند که بحال بیچارگی مردم رسیدگی نمایم بلکه بعضی اوقات مجبور شده‌ام که بیشتر از مالیات معمولی از آنها دریافت کنم و اتفاقاً مدام گرفتار صدمات و خرابی سیلها و خوشکسالی ها بوده اند و فراوانی و وسعت نداشته اند زارعین مزارع خود را ترك میکنند پدرها اطفال خود را میفروشند جاده ها پر است از فقرائی که احتیاج آنها را مجبور کرده است ولایت ووطن خود را ترك نموده دست از عیال واقوام خود کشیده فوج فوج راه غربت را گرفته بروند و بر خلاف میل طبیعی عمل کنند و تمام اینها تقصیر من است زیرا کفایت و لیاقت نداشته ام که لوازم آنها را فراهم کنم یااقلا صبر و تحملی که در این مقامات لازم است به آنها تلقین نمایم و از این جهت دلم پر درد خاطرم مشوش است بطوری که شب و روز از این فکر و خیال خارج نیستم و در انتظار ترك اینکه بتوانم چارهٔ به بیچارگی مردم کنم مالیات یك سال آنها را تماماً بخشیدم و آنهارا از کاربیگاری دیوان معاف کردم وعلاوه براین بصاحب منصبان خودم میسپارم که برای نگاهداری فقرا ترتیبی بدهند وتهیهٔ فراهم نمایند

وامپراطوردرهمان فرمان مالیاتی را که دررویِ خانها گذارده بودند موقوف کرد وهمچنین مالیات هیزم و مالیات ورنی و عوارض مال التجاره را بخشید و حکم کرد که اشخاص با استحقاق را در همه جای جوری کنند و ثبت آنهارا برای امپراطور بفرستند و از مردم خواست که پیر مردان را مراعات کنند و در احترام علما کوتاهی نکنند وبحکام و بسایرین قدغن کرد که عبارات تملق آمیز و اغراق را در عرایض و نوشتجات خود شان برای امپراطور استعمال کنند مثلا او را خداوندگار واعقل ناس و عقل اول و باهوش ترین مردم و شجاع تر از همه و آدم کامل و هنرمند نخوانند و میگفت این القاب شایستهٔ پادشاهی مثل من که این همه تقصیر کرده باشد و لایق مقام امپراطوری نباشد نیست

﴿ معاهده برصد تبتی ها ورسالتیکه نزد سلاطین هند وحلبه‌ فرستادند ﴾

چون تبتی هامدام بایالات مغربی چین خسارت وارد میاوردند و اذیت میرسانیدند لهذا در موقعی که خان ترك های ﴿ اوئی گور ﴾ از شاهزاده خانم های چینی بعروسی خواسته بود یکی از وزرا بامپراطور ابراز کرد خوب است با ترکها معاهد شوند بر صد

و همچنین عرض کرد که باید پادشاه یونان و سلاطین هندوستان و خلیفهٔ اعراب را در فواید و منافع چین ترغیب نمود و مخصوصاً اصرار کرد که با خلیفه مسلمانان هم خیال و هم عهد شوند بجهة اینکه خلیفه مذکور با تبتی ها دشمنی دارد و حاضر و مایل است با چینی ها دوستی خود را محکم کند و خلیفه را قادر ترین سلاطین مغرب خواند امپراطور رای این وزیر را پسندید و نصایح او را قبول کرد و شاهزاده خانمی بخان ترکها وعده نمود وسفرا نزد پادشاه یونان و سلاطین هند و خلیفهٔ اعراب فرستاده و ترك های ﴿ اوئی گور ﴾ اول کسی بودند که به تبتی ها حمله بردند و آنها را در ﴿ سیچوان ﴾ شکست دادند اما در محال ﴿ بش بالیغ ﴾ ترکها شکست خوردند وآن شکست سبب شد که چینی ها تمام متصرفات خود را در ﴿ بخاری ﴾ کوچك از دست دادند و بواسطه تاخت و تاز های مکرر که تبتی ها در زمین ﴿ شانسی ﴾ میکردند روز بروز برای چینی ها مخوف تر میشدند و بر عظمت و قدرت شان میافزود تا در سال ۷۹۱ ترك های (اوئی گور) آنها را شکست دادند و در سال بعد سردار چینی که حکمران (سیچوان) بود سپهسالار انهارا گرفت ومحبوس کرد

﴿ سفیر خلیفهٔ هرون الرشید ﴾

در سال ۷۹۸ خلیفه هرون الرشید سه نفر سفیر بنزد خاقان چین فرستاد و مورخ میگوید که رسم تشریفات چینی ها را بعمل آوردند و برای سلام بامپراطور بزانو افتادند و پیشانی بزمین گذاردند و بهمین رسم بود که خارجه مخصوصاً انگلیسها اکراه داشتند اطاعت کنند و یکی ازفرستادگان ملت انگلیس برگشتن باندن را قبل از اتمام مأموریتش ترجیح داد بر معمول داشتن این رسم و فرستادگان خلیفه هم در اول امر از این تشریفات اکراه داشتند زیرا از قراری که مورخین چینی ذکر میکنند مسلمانان برای غیر از خدا سجده نمیکنند اما بعد از اینکه فهمیدند که این رسم معمول چینی هاست ومقصود توهین آنها نیست قبول کردند واز این قرار است که مورخین مینویسند که فرستادگان خلیفه هرون الرشید رسم معمول چینی ها عمل کردند

﴿ قسمتهای آسیا درانزمان ﴾

آسیا منقسم بود انوقت بشش مملکت بزرك در مشرق مملکت چین بود در جنوب سلطنت یونان واقع بود که در کمال استقلال سلطنت داشتند و یکقدری از هندوستان هم که الطرف رود ﴿ کانژ ﴾ واقع است در تصرف آنها بود بعد سلطنت ﴿ ماغادا ﴾ بود که مقتدرترین سلطنت‌های هندوستان بود و در مغرب مملکت خلیفه مسلمانان بود و در وسط آسیا مملکت تبت بود که روز بروز بر عظمتش افزوده میشد و در شمال مملکت ﴿هوئی‌هی﴾ بود که بدریای خضر میرسید و بزرگواری و تفوق چینی ها را میشناختند تتی ها مدام با اعراب در جنك بودند و از این جهت صرفه چینی ها بود که با اعراب متحد باشند تا بتوانند رفع شر تتی ها را که همه روزه در مملکت چین تاخت و تاز میکردند نمایند

﴿ جنك سالی بزرك ﴾

در سال ۸۰۳ خشکی عظیمی در چین واقع شد و بیچارگی ملت بنهایت رسید یکی ازشرفای متملق بامپراطور عرض کرد که محصول بسیار خوب است و مردم محتاج به مراعات و تخفیف نیستند و یکی از شرفای باغیرت که در بند آبروی دولت بود و فواید عامه را دوست میداشت بر خلاف رای آن شخص فریاد کرد و بیچارگی و پریشانی مردم را بامپراطور ابراز نمود ولیکن حرف او ناپسند دربار آمد و او را کتك فراوانی زدند که از آن درد مرد ﴿ هان‌ یو ﴾ معروف‌مفتش عمومی بود و باکمال غیرت و تعصب ابراز کرد که لازم است مراعاتی از مردم بشود او را هم اخراج بلد نمودند و مالیات را سخت تر از همیشه‌ازمردم مطالبه کردند و برای ادای‌وجه مالیات خیلی از مردم مجبور شدند خانه خود را یا از اسباب لازمهٔ خود بفروشند و این ظلم بی نهایت مردم را رنجانید و به بد گوئی‌اهالی درب‌خانه وخواجهائیکه عمل‌امپراطوررا تسخیر کرده بودند کوشیدند

ابطال مالیات فوق العاده

این امپراطور از دنیا رفت و درسال ۸۰۵ مسیحی پسرش (شون تسونگ) جانشین او شد و خواست در اول سلطنت خود کاری کند که محبوب مردم شود لهذا عفو عمومی اعلان کرد و مالیات فوق‌العاده که در سلطنت های پیش مطالبه و دریافت میکردند متروک داشت ولیکن این امپراطور قلیل زمانی بیشتر سلطنت نکرد زیرا علت مزاج اورا مجبور کرد که سلطنت را به پسرش (هیانگ تسونگ) واگذار کند واین امپراطور با کمال توجه مواظب امورات دولت و فواید عامه شد اما شورشهای زیاد در سنوات اول سلطنت او بروز کرد و عموما حکام ولایات یا از راه خودسری یا از جهت رنجش عاما یاغی شدند و سر از اطاعت او پیچیدند اما این اغتشاشات زود اصلاح شد

قحطی بزرگ در چین

درسال ۸۰۹ مسیحی قحطی بزرگی در ایالات جنوبی چین واقع شد وامپراطور (هیان تسونگ) تمام توجه خودرا صرف اشخاصی کرد که بیشتر ازسایرین از قحطی و سختی در رنج بودند چهار نفر از شرفا و بزرگان اهل دربخانه را انتخاب کرد و فرستاد بروند امداد و اعانه باشخاصیکه استحقاقشان بیشتر بود تقسیم کنند و برسانند و بانها گفت ابداً صرفه جوئی وخست نکنند وازخرج زیاد نترسند زیرا برای خرج شخص امپراطور هم باید اندازه نگاه داشت اما در این مواقع برای مراعات فقرا و بیچارگان ابداً باید ملاحظه کرد واززیادتی مخارج نباید ترسید

وهمین امپراطور بحکام ایالات قدغن کرده بود که برای او پیشکش وتعارف نفرستند ولیکن در سال ۸۰۹ یکی از حکام رخصت داد که برای او آفتابه لگن و ظروف نقره و بعضی اسباب دیگر بفرستند که وزن انها متجاوز ازده هزار انس (دویست وپنجاه من تبریز) میشد و امپراطور میلش این بود که این نقره را از مردم پنهان نگاهدارد ولیکن یکی از وزراء از این نقض حکم اطلاع یافت و درکمال سختی بامپراطور اعتراض کرد بطوریکه امپراطور متاثر شد و اسباب‌های نقره را بهمین اسم در خزینه ملت گذاردند

قوت انظامی وخرج دولت چین

در سال ۸۱۱ امپراطور بزرگان مملکت را جمع کرد و برای خرج دولت مشورت نمود و یکی از میان انها اینطور عرض کرد « اعلیحضرت امپراطور بیشتر از هشتصد هزار مرد جنگی نگاه میدارند و همچنین حلمای مذهب بودا و تائو وتجار مملکت و اشخاصیکه در زراعت کار نمیکنند عدد شان از زارعین زیاد تر میشود و درست که ملاحظه کنند ثلث مردم مملکت بیشتر مشغول کار زراعت و ریختن عرق جبین نیستنـــد و بزحمت این ثلث رعیت است که آن دو ثلث دیگر باید غذا بخورند ولباس بپوشند و عدد شرفای شهری که مواجب میگیرند کمتر از ده هزار نفر نیست و خیلی از قصبهــا شهر درجهٔ سوم شده اند و حکام انها خرج حکومت شهر میگیرند موافق قواعد قدیم هر یك از شرفای درجهٔاول درهر ماهی هزار پیمانه غله یابرنج وسه هزار الس نقره (۲۲۵۰۰) فرانك داشتند بدبختیهای جنگها سبب شد که مجبور شدند هم عدد شرفا و هم مواجب انها را زیاد کننـــد بطوریکه مواجب شرفای درجه اول در هر ماهی به نهزار الس نقره (۶۷۵۰۰ فرانك) میرسد و برای سایر شرفای متوسط میزان مواجب انها در هر ماهی هزار الس نقره است و ازچندی قبل زیادتر هم شده است وهکذا سایر مخارج »

خلاصه راپورت این وزیر امپراطور را وادار کـــرد مشورتی درباب عدد شرفا کردند و بقدر هفتصد نفر از عدد انها کاستند وبهمین مناسبت از شهر هـــای درجه اول و دوم و سوم کم کردند

تواریخ چین از آن اوقات حکایتی نقل میکنند که از آن حکایت وضع حکومت عدلیه الزمان درست معلوم میشود شخصی بانتقام خون پدر قاتل او را کشت و بعد رفت خودرا تسلیم قضاوت کرد که حکم او را جاری نمایند پس لازم شد در این باب بکتاب قانون رجوع کنند و حکم انرا استنباط نمایند لهذا کتب قدیم و قوانین جدید را ورق زدند و فصل قتل آدمی راد و باب انتقام وجزای قاتل را ملاحظه نمودند چنین مستفاد شد که کسی نمیتواند بقدرت و رای خود دیگری را ببهانهٔ انتقام بکشد بلکه در این گونه مقامات باید مطلب را ازروی حقیقت بقضاوت راپورت کند و منتظر حکم عدالت باشد بنابراین شخص معهودرا کتك زدند ومحکوم باخراج بلد نمودند

﴿ نقشهٔ جغرافیائی ﴾

در سلطنت همین امپراطور شخصی چینی موسوم به (کیا تان) که صاحبمنصب نظامی و وزیر مملکت و خزانه و علاوه بر این جغرافیا دان قابلی بود نقشهٔ ساخت که سی با عرض و سی و سه با طول داشت و این نقشه را بمیزانی ساخت که بقدر یك شصت آن نقشه یکصد لی (ده فرسنك) را نشان میداد و ده شصت عبارت از یك پای چینی هاست پس آن نقشه سی و سه هزار لی را بحسب طول وسی هزار لی بحسب عرض نشان میداد

نقشه (کیا تان) شامل بود بر تمام ممالك چین و ولایات خارجه که مطیع چینیها بودند و شرح و بیانی مفصل نوشت و منضم به نقشه خود کرد این عالم بشخصه بسیار متمول بود و در علم تاریخ و جغرافیا تحصیل نموده معرفت کاملی پیدا کرده بود و شغلهای بزرگی که داشت موجب ازدیاد بصیرت او در باب ولایاتیکه در روی نقشهٔ خود قرار داده شده بود و هیچ کوتاهی در تحقیق و تشریح انها نکرد این نقشه و بیانی که با او بوده است مسلماً مطالب بافایده و صحیحی در بر داشته است ولیکن حیف که آن نقشه از میان رفته ودردست نیست امامطالب اوگاه گاه درکتب جغرافیائی ذکر میشود وبهترین نقشهائیکه در دست است در انها تقلید و پیروی از نقشهٔ (کیاتان) نموده اند

﴿ مردن امپراطور (هیان تسونك) ﴾

ضعف و ناتوانی این امپراطور نسبت بخدما وخواجکانش تاریخ اورا تاریك وروزگارشرا سیاه کرد اگر چه درآخر از فساد و بدنفسی انها خبر دار شد و جمع کثیری از انها را بقتل رسانید ولیکن این سختی بعد ازموقع موجب قتل خودش شد و اورا درسن چهل و سه سالگی مسموم کردند وگفتند کهخودش بدست خود آب زندگانی که انوقتها درچین خیلی معمول بود میخوردند

«سلطنت جانشین این امپراطور که موسوم به (موتسونك) بود»

و از ۸۲۱ تا ۸۲٤ مسیحی طول کشید بهتر از سلطنت پیش نبود و تنها این امپراطور خودرا در کثرت میل بشکار کردن و وفور عشق ببازی گرها معروف و مشهور نمود حکام ایالات که دیدند قدرت سلطنت بدست چنین شاهزادهٔ افتاد اغلب انها بخیال افتادند که خودرا آزاد کنند و ازقید اطاعت برهانند و چون شخص با عرضه و کفایتی درمیان نبود که امورات دولت را اداره کند و نظمی در کار ها نگذارد از هر طرف اغتشاش بروز کرد و هرج و مرج شد واثار انقراض دو لتیکه اختیار ش بدست خواجها و بازیگر ها افتاده بود نمو دار شد (مو تسو نگ) چون میلی بلشکر کشی و جنك نداشت و همیشه مشغول شکار و لهو و لعب‌های دیگر بود جمعیت زیادی از قشون دولت را که در سلطنت پیش مشغول خدمت بودند مرخص نمود و اخراج کرد واین فقره برعدد یاغیها وشورشیان افزود زیرا این اشخاص که پیشه وکاری جزاز خدمت نظامی ندارند یابابد درقشون امپراطوری مشغول باشند و معاش کنند یا انکه برای خدمت و همراهی اول کسی که اظهار یاغی گری ومعاندت بادولت کند حاضرند (موتسونك) هم بعد از سه سال و نیم سلطنت آب زندگانی خورد ومسموماً در سال ۸۲٤ مسیحی تشریفات را برد

در هنگام ناخوشی او خواجها نزد شاهزاده خانم مادر او رفتند و او را دعوت نمودند که مهاردولت را بدست بگیرد ولیکن شاهزاده خانم بانها جواب داد که میل ندارد رفتار کند مگر بدرستی و تقوی و نمیخواهد زمان ملکهٔ (ووهئو) را از سر بگیرد سلطنت کار زنان نیست و نوهٔ من وررا و اعیان دارد و کار دولت را اداره خواهد کرد و بهتر این است که شماهم پی کار خود بروید

«معاهده صلح با تبتی ها»

در سال ۸۲۱ در زمان سلطنت «موتسونك» وزرای این امپراطور ووزیر مختارسلطان تبت عهد نامهٔ صلحی میان چین و تبت ترتیب دادند و عهد نامه را سلطان تبت امضا کرد ووزیر مختارش و وزرای چین باسم متبوع و ولینعمتشان قسم خوردند و صورت این عهد نامه و قسم ها را در روی تختهٔ سنگی مرمر حکاکی کردند ودر یکی از معابد شهر (لاسا) پای تخت تبت گذاردند که هنوز هم در انجا باقی است

پسر و جانشین (مو تسونك) که موسوم بود به (کینگ تسو نك) سلطنت نکرد مگر دو سال و تمام زمان خود را باقسام لهو و لعب گذرانید بخششهای بی اندازه بخواجهها و سازندگان کرد وخودش شیفته‌وفریفته آنها بود یکی ازحکام دوکرور کلاف ابریشم باو تعارف کرد که از مردم بستم گرفته بود و امپراطور بعوض اینکه بسختی از او مؤاخذه کند منتهای تمجید را از او کرد و باو مهربانیها نمود این امپرا طور همیشه در عیش و عشرت بود وبجز حظوظات نفسانی چیزیرا دوست نمیداشت و در دور خود اشخاص بی علم وحشی که طبیعتشان مثل خود او بود جمع کرد و وقتیکه در شکار یا بازیهای دیگر از انها هنری بروز میکرد بعضی اوقات تا ده هزار (تائل) بانها انعام مینمود و این اشخاص شب و روز همراه او بودند و از او جدا نمیشدند و مکرر باانها قبل ازوقت وارد عمارت میشد

این رفتار نا هنجار امپراطور او را بو الهوس و سخت دل کرده بود و اخلاق او را فاسد نموده بود و برای جزئی چیزی که مخالف طبیعت او واقع میشد از اشخاصیکه دراطرافش بودند بقتل میرسانید یا اخراج بلد میکرد وگاهی هم حکم میکرد خواجها را بسختی کتك میزدند و این خواجه‌ها تلافی کردند و خود را از دست او خلاص نمودند و یك روزی که دیر از شکار مراجعت کرد بعد از انکه او را به شدت مست کردند همچنانکه عادت او بود کار او را ساختند و این بود سر گذشت امپرا طوری که بود و نابودش بسته بهوی و هوس خواجها بود

از زمان سلطنت (هیوان‌تسوانگ) در اندرون‌عمارت مجلس شورائی از معتبرین خواجها تشکیل شده بود که تغییر وتبدیل اجزای ان مجلس بمیل امپراطورها بود و همیشه انعقاد این مجلس موجب دلتنگی وزرا و اعیان دربخانه بود وجهت عمده شورشهائیکه در سلطنت سلسلهٔ (تانك) واقع شد همین‌مجلس ودلتنگی مردم‌بود که‌در آخر موجب زوال سلطنت وانقراض سلسلهٔ (تانك) شد

سلطنت (ون‌تسونك) برادر امپراطور سابق که‌ازسال ۸۲۷ تا ۸٤۰ مسیحی طول کشید از سلطنت پیشینیان خود باافتخارتر ومحترم‌تر بود

رفع بعضی از اغتشاشات مملکت

مدت زمانی بود که حکمرانی قشون و فرماندهی استحکامات دولت داده نمیشد مگر باغنیا که پول میدادند و از خواجها میخریدند امپراطور (ون تسونك) خواست احیای رسم ممدوح قدیم وقوانین صحیحرا بنماید وترقی سرباز وصاحبمنصبان نظامرا بلیاقت واستحقاق قرار دهد بدون اینکه محتاج باشند پول بدهند و شغل نظامیرا ازخواجها خریداری کنند ولیکن با وجود اصرار امپراطور در این باب شخص موسوم به (وانك يو) هزار پارچه ظروف نقره وده هزار کلاف ابریشم به خواجه ها تعارف داد و بتوسط واصرار انها وزیر مملکت شد

خیال خراب کردن خواجها

امپراطور (ون تسونك) با بعضی از وزرا مصمم شدند کهقدرت خواجهارا که روزبروز در ازدیاد بود ومدام اسباب اغتشاش مملکت میشد برطرف و زایل کنند وبرای اقدام باین کار یکی از وزرا که از امپراطور قول گرفته بود چند صد نفر از سربازهای پر دل شجاع جمع کرد و یکی از خواجها را زنده بخاك سپرد و دفن کرد تا اسباب شورش خواجها و مقدمه اجرای حکم شود اما بواسطه رقابت واختلافی کهمیان وزرا بود کههریك میخواستند افتخار این عمل را بخود نسبت بدهند و شاید بیشتر بواسطه بی حالی و بیغیرتی امپراطور بود انطوریکه خیال کرده بودند و نقشه کشیده بودند این کاررا نتوانستند از پیش ببرند و عمل بر عکس شد آغا باشی پانصد نفر از سربازهای مسلح خودرا جمع کرد و بتلافی این فقره قریب هزار و ششصد نفر ازشرفا و اعیان را بقتل رسانید بعد بحکم مجلس اندرونی عمارت تمام وزرائیرا که بر ضد خواجها هم عهد شده بودند در پای قابقی که مخصوصا نصب کردند سر بریدند و اقوام واقارب انها را حتی نوههای کوچك انها را بقتل رسانیدند سردارهائی را هم که گمان میکردند باانها همدست بودند کشتند و باین جهت قوت وقدرت خواجها از همه وقت بیشتر شد و امپراطور که نتوانست انطوریکه قصد کرده بود خود را از دست انها خلاص کند برعکس خودرا مقهور انها دید و قدرت خود را پیش قدرت انها مضمحل یافت و ازین غصه دق کرد و در سال ۸۴۰ عیسوی دنیا را وداع کرد و

یکی از برادرانش موسوم « ووتسونگ » جانشین او شد و سلطنت او از ۸٤۱ تا ۸٤٦ اگر چه زمانش کم بود از عظمت وبزرگی خالی نبود حدود چین را از طوایف ترك وتبتی ها که مدتی بود زمینهای چین را متصرف شده بودند پاك کرد وحسن انتخابیکه در باب وزرا وعمال بکار برد وبموقع اجرا گذاردن نصایحی که مردمان عاقل باو میکردند علت پیشرفت مقاصد او شد و مخصوصاً بواسطهٔ پیروی نصایح عاقلانه وزیر عاقلی بود که این امپراطور کم کم قدرت خود را یافت و بعضی از مردم که خیال کرده بودند خود را از قید امپراطوری آزاد کنند ترسیدند و از ان خیال منصرف شدند وخواجها هم مثل سایرین حساب کار خود را کردند ومفتشین مملکت در کمال جرئت راپورت خودرا بدرستی وصحت باو میرسانیدند واز ان جهت مهربانی میدیدند واجر میافتند

خراب کردن معبد های بودا

در سال ۸٤٥ از کثرت اعداد پیروان بودا و معابد انها بامپراطور راپرت کردند و حضراتیکه پیرو تشریفات قدیم بودند در این باب عریضهٔ عرض کردند وحکمی ازامپراطور صادر شد که در تمام ممالك چین معابد بودا را خراب کنند وخلفای انها را از زن و مرد بنزد اقوام وبخانواده خود بفرستند که در انجا مثل سایر مردم بزرعتی مشغول باشند و مالیات بدهند وغلامان وبندکان انها هم در سلك سایر مردم مسلك باشند وهمچنین خلفای مذاهب دیکر را هم امپراطور حکم کرد ازمعابد وکنایس اخراج کردند که بروند مشغول رعیتی باشند و بکارهائیکه برای مملکت وملت مفید باشد اقدام کنند و در راپورتیکه بامپراطور کرده بودند چهارهزار وششصد وشصت معبد بودا درمملکت چین قلمداد کرده بودند به باذن و اجازه امپراطور ها بنا شده بود و ۴۰۰۰۰ هم معبد مخصوص ساخته بودند و عدد پیروان بودا درمملکت چین دویست وشصت هزار و پانصد بود و از قراریکه مینویسند زمینهائی که متعلق بخلفای بودا بودخیلی زیاد بود و عدد غلامان و بندکان انها بیکصد پنجاه هزار میرسید

تحقیق پنجسالی یا هفت سالی و اعتراف عمومی

امپراطور « و و تسونك » قانونیرا که تا امروز در چین بر قرار است

احداث یا تحدید کرد و ان قانونیست که شهرهای پای تخت را که حکام و لایات از انها منتخب میشوند در عمل بتکلیف خود مجبور میکند و نمیگذارد تعدی و تجاوز از حد خود نمایند و ان قانون اینست که هر پنجسال یا هفت سال رفتار آن شهرها را که رؤسای عمال دولتند در ماموریت و حکومتشان با کمال سختی و حقیقت امتحان و تحقیق میکنند و همچنین مدام در چین معمول است که باید هر یك از این شهرها و حکام خطا و تقصیرات خود را مفصلا و از روی صداقت بواسطه نوشته خود با امپراطور اعتراف کنند و استدعای عفو نمایند و اگر در این اعتراف که مجبورند از روی فروتنی نمایند اتفاق بیفتد که از تقصیر خود اغماض کنند و یا اصرار کنند که انرا مستور دارند یا عظمت انرا کم کنند دیگر امید لطفی برای آنها نیست و حکما از شغل و حکومت خود معزول میشوند و هرگز منسوب نخواهند شد

سلطنت (سیوانك تسونك)

(سیوانك تسونك) در سال ۸٤٦ جانشین (و و تسونك) شد و ثبات و استحکامی از او بروز کرد که خواجها ئیکه او را امپراطور کرده بودند در اول امر گمان نمیکردند و رفتار پلیتیکی او مخالف رفتار امپراطور پیش بود اجازه داد که معبدو کلیسه ها را که خراب کرده بودند دوباره بسازند و لیکن همین امپراطور در سال ۸۵۲ مسیحی در باب عرض و اظهاریکه یکی از بزرگان نموده بود مدعی کرد که دیگر رعایای چین داخل در دین نشوند و میگفتند چرا باید تمام مردم گرفتار فقر و بیچارگی باشند و خلمای بودا از هرجهت اسوده باشند و در کمال و فور بخورند و بپوشند در صورتیکه وجود آنها هیچ فایده برای دولت و ملت ندارد پس آنها هم مثل سایر مردم مردانشان باید کسب و زرع کنند ودر معاش مردم کمك باشند و زنانشان هم کرم ابریشم عمل بیاورند

اقدام دیگر برای کم کردن قدرت اغانان

چندین دفعه امپراطور (سیوان تسونك) در صدد بر آمد که قدرت و مداخله خواجه هارا در کارها کم یا بر طرف نماید و این ننك دولت را از میان ببرد تا بالاخره رای یکی از بزرگان را قبول و تصدیق کرد که هر خواجه که خلافش محقق شود بدون اغماض باید او را

شغلی رسانید و هر گدا می را که معلوم شود فضل و کمالی نداوند از کار باید خارج کرد . خواجهائیکه متوفی میشوند کار آنها را بخواجه دیگر نبایدداد و این رأی دو مشورت خانه دولت مخفی شد ولیکن یکی از وزرای شوری رایش این بود که علاوه بر این باید خواجه هائیکه بغیر از کار خدمت عمارت مشغولند بدون تاخیر تلف کرد و امپراطور این رای آخری را قبول نکرد و میگویند خرابی خانواده (تانک) از این جهت شد زیرا اغایان همینکه ملتفت شدند کار از چه قرار است احتیاط خود را از دست ندادند و متصل در خیال نگاهداشتن یا زیاد کردن قدرت خود بودندو وزراو امپراطور مجبورشدند که این فقره رادر پرده نگاهداوند و تنزل قدرت خانواده (تانک) روز بروز محسوس تر میشد و تواریخ چین امپراطور (سیوان تسونک) را از بی حالی و ضعف ملامت میکنند که مثل پیشینیان خود آب زندکانی که اسلحهٔ قاطعی بدست خواجهها بودخورد و در سن پنجاهسالگی وفات کرد و آب حیوة در قبر باو زندگی جاوید داد

در سلطنت (ای تسونک) که از سال ۸۶۰ تا ۸۷۳ مسیحی طول کشید مملکت چین بواسطه جنکهای خارجی که باپادشاه (یون نان) داشتند که شمال تو نکن را از چینیها کرفته بود خیلی منقلب بود

و بواسطهشورشهای داخله امپراطور بکارهسای مملکت اعتنائی نمیکرد و همیشه به معابد بودا میرفت واستماع مواعظ طلبا را مینمود و مشغول خواندندعا وادکاربود و بدست مخصوص خود کتب آنها را مینوشت و در انعامواحسانطلبای بودائیافراطمیکرد

فرستاد بهکنیسه (فامن می) و استخوانی که میکفتنداستخوان بود است از دور باتشریفات زیاد بشهر (سینکانفو) آوردند و چیزی نکذشت که بعد از مرك او جانشینش(هی تسونك) امر کرد آن استخوان را بهمانجائیکه از آنجا آورده بودند بردند ولیکن این امپراطور نتوانست اغتشاشات ادارات را که پیش از او در کار ها واقع شده بود بتمامه رفع کند اخراجات کزاف خودش واخراجات یکی از دخترهایش که بقدری او را دوست میداشت که بیست نفر از اطبای شهر پای تخت را بجهة اینکه نتوانستند او را از مردن نجات بدهند کشت و او اعماض کرد خزینه دولت را خالی کرد مملکت چین مخصوصاً ایالات مشرقی چند سالی از کمی حاصل و کرانی زیاد رنج کشیدند و حکام جرئت نمیکردند این خبر را بدربخانهدولت برسانند و مالیات مردم را هم که ملتهیچوجهنمیتوانستند ادا کنند د. ک.۱۱

حتی مطالبه مینمودند و مباشرین مالیات بقدری بر مردم سخت گرفتند که مردم دوست
میداشتند املاك خود را رها کرده بکوه ها فراری شوند یا تحمل این اذیت را بنمایند
چون مملکت خیلی مغشوش و بی نظم بوده وحقوق آنها بد پرداخته میشد و از این جهات
رعیت دلتنك بودند و امپراطور در کارهائیکه دردست خواجه‌ها بود هیچوجه مداخله نمیکرد
درسال ۸۷۵ مسیحی شورشهای زیاددر مملکت نمو ارشد مخصوصا درولایات جنوبی کار بجائی
رسید که مردم سلطنت را تهدیدات میکردند و یکی از یاغیها موسوم به (هوانك چائو)
مدتی تحصیل علم کرده بودووقت امتحان در اجرا و کوتاهی شده بودودر کارتیرو کمان ماهر
.سر کرده یاغیها و ناراضی هاشد و بعد ازا نکه چندین شهر چین را فتح کرد خود را در
دویست هزار قشون دید و شهر (لو یانك) را که پای تخت مشرقی بود تصاحب نمود و
از آن شهر (چانك نكان) و (سینكاهو) پای تخت دیگر مملکت را که امپرا طور
ی تسونك) رها کرده بود تصرف کرد و در آنجا لقب امپراطوری گرفت و اسم
سی) بخانواده خود داد

باقبال بی زوال
اعلیحضرت قدرقدرت
ظل اللهی مظفرالدین شاه قاجار
خلدالله ملکه و سلطانه در شهر
ربیع الاول در سال یونت ئیل
۱۳۲٤ ترجمه وطبع جلد اول تاریخ چین
تمام شد و بسلامت و اقبال اعلیحضرت
شهریاری ارواحنا فداه بترجمه و طبع جلد ثانی
شروع نمودیم بحول الله و قوته ربیع المولود
۱۳۲٤

